

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



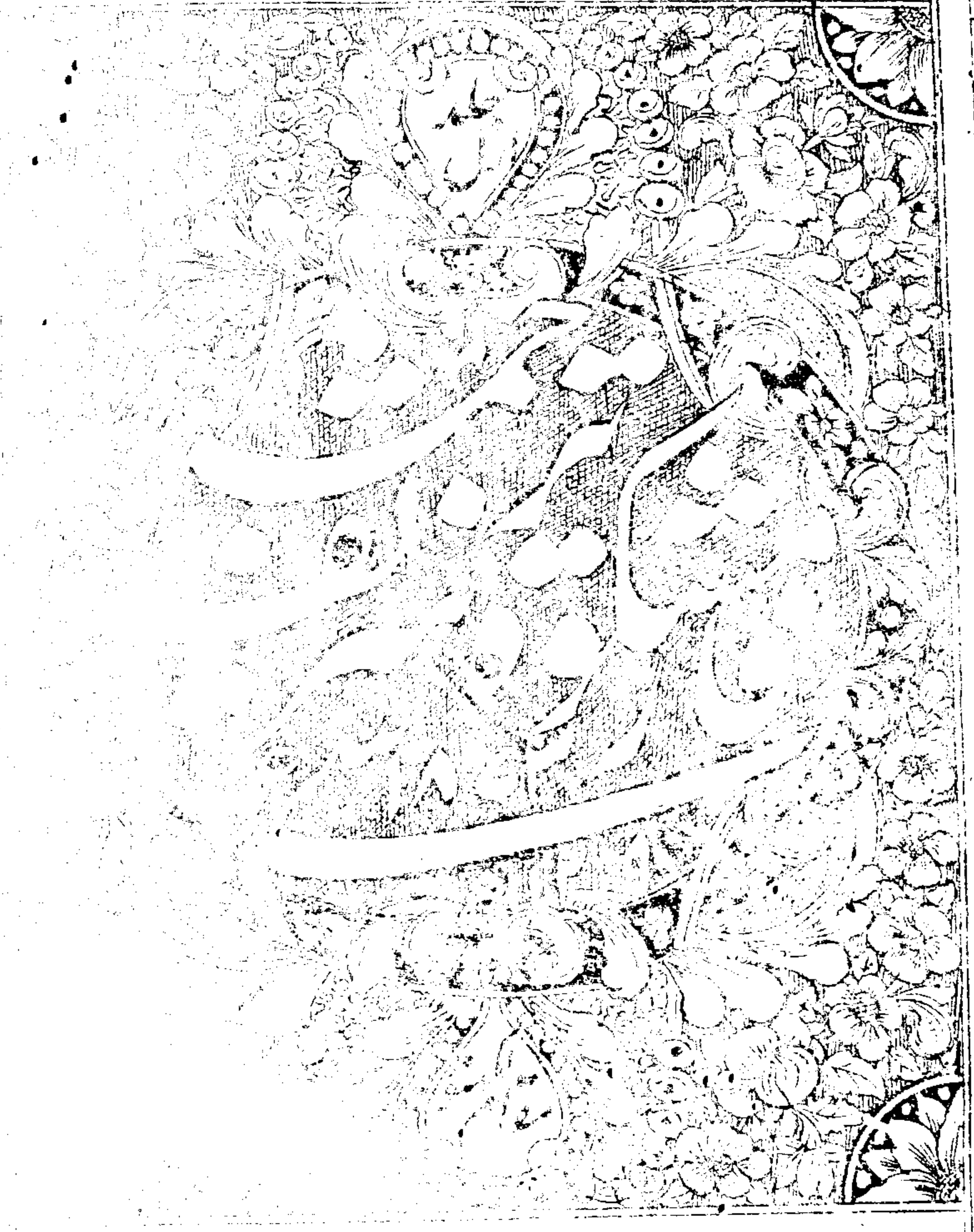
وَرَبِّكَ فَسَبِّحْ

فہرست اشعار اللغات ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۹	احوال دارمی	۲	وصل در سندر جبال
۲۰	احوال دارستقینی	۳	وصل در اقسام حدیث
ایضاً	احوال شیعہ	ایضاً	وصل حدیث سہم است
ایضاً	احوال رزین	۵	وصل وجوہ طعن متعلق بعدالت
ایضاً	احوال امام نووی	۶	وصل وجوہ طعن متعلق لغبیطہ
۲۱	احوال ابن جوزی	ایضاً	وصل در حدیث صحیح
۲۲	کتاب الایمان	۷	وصل در حدیث ضعیف
۲۳	باب الکبائر و علامات النفاق	ایضاً	تنبیہ در عادت ترمذی
۲۴	باب فی الوسوسۃ	ایضاً	وصل در احتجاج
۲۵	باب الایمان باللہ	ایضاً	وصل چون تبریح متفاوت است
۲۶	باب ثبات عذاب القبر	۸	وصل حدیث صحیحہ منہ نیست
۲۷	تنبیہ	ایضاً	وصل کتب سنیہ کہ مشہور اند
۲۸	باب لا اعتصام بالکتاب	۹	احوال بخاری
۲۹	کتاب علم	۱۰	ذکر باعثہ بر تصنیف بخاری
۳۰	کتاب الطہارۃ	۱۱	ذکر قعدہ وفات بخاری
۳۱	باب بالوجب الوضوء	۱۲	احوال مسلم
۳۲	باب در نماز	۱۳	احوال امام مالک
۳۳	باب السورک	۱۴	احوال امام شافعی
۳۴	باب کسب الخیر لوضو	۱۵	احوال امام احمد بن حنبل
۳۵	باب غسل	۱۶	احوال ابو داؤد سجستانی
۳۶	باب محافظت الجنب بابیاح	۱۷	احوال ترمذی
۳۷	باب انکسار الحج	ایضاً	احوال نسائی
۳۸	باب تہلیل النہی	۱۹	احوال ابن ماجہ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۵۳۷	باب الاضحية	۴۵۷	باب يقول اذا قام من الليل	۴۶۶	باب الدعاء في المشقة
۵۳۳	باب القبر	۴۵۹	باب ان يقف على قيام الليل	۴۶۷	باب الذكر بعد الصلوة
۵۳۵	باب صلوة الخوف	۴۶۵	باب التسبیح في العمل	۴۶۸	باب سجود من لم يركع
۵۳۹	باب في سجود الشكر	۴۶۸	باب التسبیح في النوم	۴۶۹	باب سجود من لم يركع
۵۴۱	باب الاستسقاء	۴۶۶	باب القنوت	۴۷۰	باب سجود من لم يركع
۵۵۵	باب في الريح	۴۷۰	باب قيام من لم يركع	۴۷۱	باب سجود من لم يركع
۵۵۶	باب الجنائز	۴۶۵	باب صلاة ركعتين	۴۷۲	باب سجود من لم يركع
ایضا	باب عيادة المريض	۵۸۹	باب السجود	۴۷۳	باب سجود من لم يركع
۵۶۰	باب نهي الميت وذكره	۴۹۲	باب صلاة السجود	۴۷۴	باب سجود من لم يركع
۵۶۵	باب بالقال عند من حضر الميت	۴۹۴	باب صلاة السفر	۴۷۵	باب سجود من لم يركع
۵۶۴	باب غسل الميت وتكفينه	۵۰۲	باب صلاة الجمعة	۴۷۶	باب سجود من لم يركع
	باب المشي بالجماعة والصلوة	۵۰۹	باب صلاة الجمعة	۴۷۷	باب سجود من لم يركع
۵۹۹	باب غسل الميت	۵۱۲	باب صلاة الجمعة	۴۷۸	باب سجود من لم يركع
۶۱۲	باب دفن الميت	۵۱۵	باب صلاة الجمعة	۴۷۹	باب سجود من لم يركع
۶۱۹	باب البكاء على الميت	۵۲۲	باب صلاة الجمعة	۴۸۰	باب سجود من لم يركع
۶۲۲	باب زيادة القبور	۵۲۹	باب صلاة الجمعة	۴۸۱	باب سجود من لم يركع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرو یا تقریر خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از این حدیث مرفوع خوانند
 رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتفی به صحابه کرد و آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرو یا تقریر خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از این حدیث مرفوع خوانند
 آمده موقوف یا موقوف است باین عباکس مثلاً و آنچه منتفی تا بعین است آنرا قطع گویند و موقوف است که موقوف است تا موقوف است
 چنانکه میگویند در آنچه چنین آمده است و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند و سا و عید ما شور و در حدیث مرفوع
 آمده است و خبر حدیث یک معنی است و بعضی حدیث مخصوص بحدیث مسالت پناه صلی الله علیه وسلم است و بعضی حدیث مرفوع است
 در اخبار طوک و سلاطین و ایام ناضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شده و گاهی در ضمن حدیث مرفوع است
 و سخن نقل کنند که آنرا با جهتم و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و خبر مرفوع نقل بدان راه بود چنانکه در حدیث مرفوع است
 خبر و بنده این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و بعضی گویند سنت صحابه خلفای شریفین نیز احتمال دارد و نقل خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و گاهی یعنی ذکر سند و اظهار آن نیز اقتدا و متن حدیث آنچه منتفی است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 نکرود و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل گویند و این عدم سقوط از اسناد آنرا خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و اگر سقوط از با دوی سند و اول است از اسناد خوانند و این اساطیر و اهل بیت است و بعضی خبر مرفوع است
 چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه نادر است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 حکم با اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب هیچ خبری از اسناد آنرا خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 سقوط از اسناد است بعد از تابعین آنرا حدیث مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 نزد بعضی محدثین مرفوع منتفی است که معنی آید و اصطلاح اول شهرت نزد فقها در تعیین خبر مرفوع است
 که ساقط است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در این بین خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 مقبول است مطلقاً و ایشان گویند که اسان حجت کمال و ثبوت و اطمینان است زیرا که خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و قال سئل عنی گفت و نزد امام شافعی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 بقوی تو قمت و اگر سقوط از اسناد است اگر ساقط و در او باشد متوالی در هم آنرا خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 کی بود یا زیاده نیتیم بلکه از در جایانسه با آنرا منتفی گویند و منتفی است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 نام شده و قول آنرا در این معنی فاعل آنرا در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است
 سماع آید در حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان قال فلان و ما یسئرون و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است
 و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است و بعضی خبر مرفوع است

و حسن غیره تصحیح در همه صفات باه و ادا کنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این آسام نکشت گردد و با آنکه او در حدیث
 بلکه است و شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد تقوی اجتناب از اعمال شکیه است و از شرک و توسل به بخت و درایتی
 از صغیره احتمالات و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرونست مگر اسرار و دوام بر آنکه این نیز تقوی کبیره است و در حدیث آمده است که
 خناس و نقائص است که در متغیاتی است و مردانگیست مثل بعضی با حاکم میباید که کل و شرب در آن از قبول و شکر عام است و
 باید دانست که عدل روایت عامتر است از عدل شهادت و شهادت مراد از عدل شهادت است و شهادت مجموع است بجز مراد از عدل شهادت است
 مرویست از فوات و احتمال یقینی که نتوان و قادر گردد و براتصفا آن و آن دو قسم است غیبی و معلوم و غیبی که کتاب است و معلوم که
 و حفظ قلب است و ضبط کتاب بنگار داشت و صیانت آن نزد خور تا وقت ادا و حاصل و جوهر طبعی است و در حدیث آمده است که
 اول کذب را وی خودم اتمام وی بکذب تسویم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که شهادت در حدیث
 وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی بکذب موضوع است و آنست که در حدیث
 و حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست اما اینها از حدیث است و در حدیث
 بحدیث موضوع و در اصطلاح محدثین نیست نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در حدیث این حدیث است و در حدیث
 و قطع و یقین را بدان راویت فان الکذب قد یصدق و اما اتمام را وی بکذب آنکه مشهور است و در حدیث آمده است که
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشد و روایت مخالف بقوا عدم معلومه ضروری است و در حدیث آمده است که
 چنانچه گویند حدیثه متروک او متروک الحدیث و این چنین کسی اگر توبه کند توبه وی صحیح است و در حدیث آمده است که
 وی لایح گردد و حدیث از وی میتوان شنید و آنکه امیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در حدیث است و در حدیث آمده است که
 اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و آنست که مراد بوی فسق و عمل مستند و در حدیث آمده است که
 استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بدعت شدت طعن در حدیث است و در حدیث آمده است که
 از تمام را وی تیر بسبب طعن و حدیث است که چون نام وی معلوم گردد و حال وی معلوم شود حدیث او مقبول است و در حدیث آمده است که
 غیر ثقیه چنانکه گویند اجبرنی رحل الا اجبرنی شیخ و آنرا بسبب تواتر حدیث است و در حدیث آمده است که
 بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اجبرنی عدل او اجبرنی تصدقاً بنجا اعتماد است که مقبول است چه تا آنکه حدیث او در حدیث آمده است که
 و در فضل لام نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حانوق بگوید مقبول است و اما بدعت معلوم از حدیث است که
 احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوعی شبهه تا درین مطلق بجز در حدیث که آن کفر
 و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعضی اگر متعسف باشد بصدق بجز در صیانت انسان مقبول است و در حدیث آمده است که
 از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که در بیان معضت بود اگر چه مخالفان او را کفیر کرده باشند مقبول است با اتمام
 و درع و تقوی و احتیاط و محاربه آنست که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترجیح و تمیز آن را بگوید قبول کند و اگر نه آنرا بکفر

در حدیث شاذ است غیر شاذ یعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود یعنی مخالفت ثقات است + و حاصل حدیث
ضعیف آنست که یکی از این شرایط معتبره و صحت و حسن یا زیاد و مطلقا معتقد گردد و در اوستی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او و بالقطع
قسم بود و بشند و ذنوب کثرت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد و ترکیبها و مراتب صحیح و حسن لذاتما و غیرها
نیز متفاوتست تبعاوت مراتب درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده اند و تعیین نموده اند
و اشله آنرا اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شاملست لیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق صحیح
برسد مخصوص علی الاطلاق اختلافست و بعضی گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش بعضی با کمال از این غیر بعضی گفته اند
زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتواند کرد الا آنکه در اینجا مرتبه اعلا است و عدالت
اسانید در اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلی یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان باب است و اسانید
+ تمثیله + عادت ترندیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حدیث حسن است و حدیث
ندارد که حسن لذاته باشد صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آید که ترندی و حسن تعدد طریق اعتبار کرده اند
با غایت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترندی مطلق نیست بلکه در قسمی از اوست و اینجا که در اینجا
جمع کرده مراد قسم دیگرست و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن است و اینها که در اینجا
و تردد دارد و آنکه غریبیت یا حسن و قول بانکه مراد حسن اینجا مصطلح نیست بلکه بامیل الیه الطبع است باید است و حاصل اینست
احکام بنجر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامه علماء و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه حسن است
ضعیف بعد طرق مرتبه حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهورست که حدیث ضعیف در فضائل اعمال مشهورست و در غیر آن
مرادست نه مجموع که آن بعد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الاثمه و بعضی گفته اند اگر ضعیف حدیث است منوط بظهور
اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و ویانته بنجر صدق و بعد طرق و اگر از جهت اتهام کذب یا زوری باشد در حدیث ضعیف است
تعد طرق داشته باشد بنجر گردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برینصورت باشد
بعضی گفته اند که محرق بضعف بضعف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر النساء است
متفاوتست و محال بعضی صحیح از بعضی است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که حدیث صحیح بخاری مقدم است بر حدیث صحیح
گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی منقاد بر ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح
با اعتبار حسن سیاق احادیث وجودت وضع و ترتیب است و مانند آن و بیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب
رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج بحثست سخن در قوت و اعتبار حدیث صحیح بخاری است
در صحت و قوت بیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست دلیل وجود کمال صفات که در حدیث معتبرست در رجال و حدیثی توقع کنند و در حدیثی
بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما باینوه فی موضعه المد علم و حدیثی را که در حدیث صحیح بخاری است

Marfat.com

بروایندن وی سادس کتب بر که رجال وی وضعف کتازند و وجود احادیث منکره و شاذ و رومی نادر است این مذکور است مشامیر کتب
 و سیوطی و جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوزست مثل بر صحاح و مسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاردم
 که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود و در اتقاد علم و مولف در وی با کتب مذکور جامع از امامه حدیث کرده و نیز میان رجال
 آنها تفریق کرده و می نماید ذکر کرده و ذکر امام اجل عظیم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتابها بسیار رجال از او روایت کرده
 ذکر کرده ایم و بامد التوفیق احوال بخاری که نسبت او ابو عبد الله و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابی بکر بن عثمان بن یزید بن
 موحد و سکون ما و کسر ال ممل و سکون نای و فتح موصده ویر بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بنظر علم او و کتاب او
 اورا بعضی بضم جیم و سکون عین ممل و بغایت گویند زیرا که غیره که جدا و ست مجوسی بوده و بر دست یان نبی که در آن زمان در بخارا
 گشته و بخاری را نیز نسبت بوی صفتی گفتند چنانکه نسبت بشافعی گویند و بخاری پیش او وقتانم و حدیث او را در این حدیث
 محدثان میر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر الموارث الحمد یا القاب ست و علی ای نادر و اولاد او در این حدیث
 کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آید میگفت بگذار ما تا بوسه نرم و وپای ترا یا طیب لحدیث است و در این حدیث
 و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانید است خدایتعالی او را زینت این است و ابن مدنی گفته که وی در حدیث
 نیست زیرا که بودی آسان و نامرتجده و حافظ ترازوی و بعضی از علماء و شان او گفته اند که وی در حدیث
 می رود و گفته اند که وی در زمان خود حفظ احادیث و ایتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدیث را در حدیث
 زهد و عنایت در ع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و عمل آن و وقت نظر و قوت اجتهاد و استیلا بر این حدیث
 از ابرار و اخبار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب ائمه
 عنه متجرب الدعوات حتی که بارها میگفت که خداوند او عای مرا بر دروینا متجرب گم و این و چیزهای دیگر
 الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز شدند و مدتی بود که
 خلیل الله علیه السلام را در خواب دید که با او میگفت حق سبحانه و تعالی بصری بر ترا باه از گزند
 آن بینا بر خاست آورده اند که وی در ده سالگی بصر شد بحدیث و در پیاز و در حدیث
 ابن مبارک و کعب حفظ کرد و بر کتب اصحاب راسی اطلاع یافت و حدیث را در حدیث
 صحابه تابعین را تعین کرد و بعد از آن در مدینه نزد قسبر شیرازی المد علییه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای با کتاب
 و قرأت حدیث رحلت متعدد و ببلاد اسلام نمود و مقول است از وی که گفت دو بار بصر و شام صحبت استغفار و حدیث را در حدیث
 و نامم در در چهارش سال اقامت نمودم و حصانیتوانم کرده که چند نوبت با محمد شان بگویم و پیدا آوردم که گفته تا هزاره تا شخص روایت
 دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و شایخ او بر پنج طبقه اند و تابعین و اهل حدیث
 و اصحاب او بعضی تلمذ او هستند که از ایشان نیز حدیث فرمودند که در حدیث ایشان از حدیث او روایت کرده اند

۱۱

تبارک و تعالیٰ و دو رکعت نماز گزار دو بروایتی آید کہ غسل بابت فرم میگرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگزارد و هر چه نزد وی صحت آن تعیین می پیوست در آن کتاب ایراد میجو و این عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش و ردینہ در میان فرمود و حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمہ کہ مینوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجہ توفیق میان نقل مکذوبین آن گفته اند کہ مسودہ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینہ مطہرہ آنرا بیاض برود و از او منقولست کہ گفت کتب خود را نہ نوبت تصنیف کرده و بران گذشتہ و متقیخ نموده بیاض برود ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است نسخ نوی و حقیقت روایاتست کہ مختلف آید و گفته اند شاید کہ حاویش را بر آنحضرت عرض میگرد و هر چه او را یقین میشد و از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم در واقعہ یا بالامام بخاری مرخص میگشت مینوشت و اللہ علم و ابوزید مروزی گوید کہ در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ای ابوزید چرا کتاب مرا در سن نمی گویی گفتیم یا رسول اللہ کتاب تو کہ ام است گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و از بعضی علمای علمائے اہل حدیث کہ در خواب دیدند کہ بخاری از عقب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرفت و هر قدم کہ آنحضرت برمیداشت بخاری بران علمائے اہل حدیث علمای برانند کہ کتاب او در صحت مقدمست بر جمیع کتب مصنفہ در حدیث تا آنکہ گفته اند کہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ است و در حدیث صحیح بخاری شرح صحیح بخاری گفته کہ جملہ احادیث صحیح بخاری مع تعلیقات و اشواہد و کتابات صحیح بخاری مشتمل بر ششاد و و حدیث است و باسقاط کلمات احادیث مرثوعہ آن دو هزار و شصت و بیست و سه حدیث است و در اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست اللہ اعلم و اعلیٰ و اقربا ساینده احادیث جامع صحیح بخاری است کہ بیان فرمودہ شد و در سلسلہ باشد و حدیث مع الکرات ازین قبیل است و باسقاط کلمات شانزده و بیسیانی از شانزده حدیث صحیح بخاری مراد است و کفایت نجات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در غایت کمال و برادر سیدہ و مقصود خود را در پراقتہ اند و از انانند تریاق مجرب دانستہ و این معنی نزد علمای حدیث ہر ترجمہ شدہ بخاری در حدیث بحال الدین محدث از استاؤم و سید اسماعیل الدین رحمۃ اللہ علیہ نقل کرده گفت قریب صد و بیست باصحیح بخاری در حدیث بخاری بر آورد و بر مردم خواندہ ام و بہریت کہ خواندہ ام مقصود حاصل شدہ و ہم کفایت انجامیدہ است و میباید علمائے اہل حدیث را در حدیث شدنی بخواندہ اند اما کہ نجات و کشف از ان شدنی حاصل شدہ و در ہر کشتی و ہر خانہ کہ آن کشتی و خانہ را بخواندہ اند و در وثائق ثبوت رسید کہ بخاری تجابہ دعوات بوده و در شان بخاری صحیح بخاری خود را بخاری بخاری خواندہ ام و در حدیث بخاری کہ محمد بن اسماعیل چون از طلب علوم و نبیات بلاد و ملازمت شایخ فارغ شد و بخارا کہ وطن و مولدا بود بازگشت اہل بخارا انہیتم و کرم و ہر او نمودہ یک فرسخ برای او استقبال کردند و قبایب خیام در ان یک فرسخ برای او زدند و در ہم و دانیہ برومی تار ساختنہیں مدتی در بخارا بود و بیشتر با حدیث و فادہ علوم مشغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند کہ بخاری را از انجا کہ صحیح بخاری را بخاری را بسیار تاسماع آن کتاب از تو نامیم محمد بن اسماعیل فرستادہ او را گفت من خوانم و نمیکردم علم را و نمیبرم آنرا بر سر ہی مردم اگر او را حاجتی است بخیر از علم باید کہ نزد من حاضر شود و مسجد من یاد سرای من و علم بشنود و روایتی آنکہ دالی بخارا است و نمونہ خود از بخاری کہ مجلس خاص

اشهر الاممات و غیره

حقیر اختیار کرده و بنام سال زبان میر نمود و اینچ کس هیچ چیزی قبولی نمودند و در آن روزی که بن عبد القزیز میراث و صد هزار روپا
 ز سرخ بار کرده بنجد او فرستادند و وی از آنجمله گشته نزد که هر یکی نیز از او نشسته برای احمد بن حنبل و سواد و گشت با او اعلمند این از وی
 میراث حلال بمن رسیده است بگر آنهارا و بر عیال خود بنفقت آنرا گشت از آن روزی که بن عبد القزیز میراث و صد هزار روپا
 شرم با و از همتم که گریه چشمه خورشید و من ترک نمودم و از وی در باب میراث و سواد و گشت با او اعلمند این از وی
 نقل کرده اند که ولایت دار و بر وصول او بر وجه علیا و مزینه نصوحی برین باب در جمعه المدینه در آن روز که با او
 و از وی باز هر چه خوشتر خوشتر به عیش خوش مقلسانیک چشم زدن از عشرت صد هزار تمبر خوشتر از او بود و بسالی حلال
 و نسبت شخص از کبار شیخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نباشم و از او در این مکتب گشته بود
 کس مثل احمد بن حنبل ندیده گشتند در علم جواب داد در علم و زبردت و در جمیع نیکو نیام علی بن احمد در آنجا
 علیه السلام اخذ از احمد بن حنبل نسبت عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث مجلس ابو عاصم بن علی بن احمد را در آنجا
 که در آنجا شنید و حال آنکه در میان شافعی نیست و در سنی و زیدت ایشان می نمود گشتند و در میان ما که در آنجا
 گشتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیداشد گشتند شخصی که آن مرد که در آنجا بود و در آنجا
 و بالا نشین گفت که و هیدارم که پارگردن مردم نمم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فخر است که در آنجا
 برای او مجلس این کشاده ساختند و او را بر این نوشتند و بر وی سئله افکار و وی در آن مجلس حاضر بود
 و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائش می گفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است که بر وی از آنجا
 زمین میروند و از افقوی حج و سنای بر این علوم مقام و رفعت مکان وقت نرسد و این از آنجا
 قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فزواج اب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنهما در آنجا
 اوست و در سبب الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یزی علی بن غریب استماعی در آنجا
 را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی ازین دو مذنب و مشهور وقت را
 واقع و ثابت است و الله اعلم و لادت وی رحمه الله و فی سده اولی و در آنجا
 مائتین مات رحمه الله یوم جمعه وقت الصبح و دفن ابدا عصر احوال بود او و جیستالی بود او و میراثی
 بن بشیر جیستانی کی از آنجمله است که رحلت کرده و طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده و درین طلب حج کرده و از
 و تصنیف نموده و شیخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره و راویان و اخذ و تکمیل حدیث از او نمود و در آنجا
 شیخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره در آنجا
 پس روی عبد الله و ابو عبد الرحمن بنسافی و احمد بن محمد بن خلکان و غیره و بود او و در آنجا
 و تصنیف کتاب خود در فقه او کرده و اهل آن ناحیه را بهت مسلمانان او را و نموده و در آنجا
 و تصنیف کتاب خود در فقه او کرده و اهل آن ناحیه را بهت مسلمانان او را و نموده و در آنجا

بیشتر است و در کتاب علی بن ابی طالب که در کتاب بیست و نهم فصل بیست و نهم در این باب است که در

باشکده بانی از ابواب فصل نداشتند چنانکه معلوم خواهد شد از اشارت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در این باب در این فصل در این باب

مخرج کرده و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

ابتدا شده اند و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

و تا که در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

از یک صحابی است که در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

ابن جبرئیل شرح بخیر الله و ثانیها ما اورده غیره من الامه المذکورین و فصل دوم از این باب در این باب در این باب در این باب

که ذکر کرده اند و ما نشانها ما عمل علی معنی ابواب فصل سوم از فصل نهم است که در این باب در این باب در این باب در این باب

از باب و عقده کرده است و باب از برای آن من ملحقات مناسبت از خبری است که در این باب در این باب در این باب در این باب

مشاکل و موافق و مشابیهت مقصود باب رابع محافظت علی الشرطه با کمال است و در این باب در این باب در این باب در این باب

مخرج است و در هر حدیثی و ان کان فی غیره من السلف و خلفت و اگر چه آن مشتمل بر معنی است که در این باب در این باب در این باب در این باب

گذشته اند و طایفه که پس ایشان آمده یعنی مقدمان و متاخران نبی آنچه در فصل سوم است و در این باب در این باب در این باب در این باب

رسالت صلی الله علیه و سلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه نیز در این باب در این باب در این باب در این باب

معنی است که از اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیاده است که مصنف آورده و در این باب در این باب در این باب در این باب

و آنها را نیز متون بتوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شریفین باشد هر دو که در این باب در این باب در این باب در این باب

غیر شریفین است معتمدین ساخته بقول خود من احسان و تسمیه این چهار اصطلاحی جدید است که در این باب در این باب در این باب در این باب

نیز هست یا با اعتبار تعابیر گفته چون غالب درین احادیث همان است که در این باب در این باب در این باب در این باب

خود و فصل اول و فصل دومانی فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتاب دیگر که در این باب در این باب در این باب در این باب

و آثار سلف نیز آن حکم کرده و در پیشانی نیز ذکر را فی اصحابه و غیر هم و ذکر غیره از این باب در این باب در این باب در این باب

باب بیست و نهم از دستن مقدمات مذکوره در آنکه در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

آن حدیث را در این باب آورده باشد فلک سخن که در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

مکرر یا سابقه آورده اند از جمله هم و ان وجه است آخر جمله متر و کما علی اختصاره و اگر بیانی نیز در این باب در این باب در این باب در این باب

مضمون است تمامه یا فرام آورده شده بسوی آن حدیث تمامه و بانی آن است از این تمامه که در این باب در این باب در این باب در این باب

با اختصارش یا باحق بیکم و دیگر تمامه از معنی بیجا می خواند بود که باعث باشد و باحق اما باعث بر آن است که در این باب در این باب

یا مضمون خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است و کتب اصول فاخر و مفت علیہ پس چون وقت شوی تو برین قول من که میگویم تمام القاصد است
 نقد الدرایه نسبت کن تصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لای الخبایب شیخ نه بسوی دیگر شیخ و در ذکر این کتابه هم
 و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و مگر نام نگاه او بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس اندام و نواب و ملازبان که
 در امثال انبیاء ذکر کنند نفع اند قدره فی الدارین باشد که و اند خدای تعالی بزرگی عظمت شیخ را در برده برای خدای تعالی که شکره است
 از نسبت تصور و این منزله بودن او از جهت مشاهده است و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر کرده شد و نسبت در علم اندوس در وقت
 علی ذنک بختا و مهربانی کنایه خدای تعالی کسی را که چون سطلی گردد و بر وجه آن روایت که شیخ در صباغ آورده و من بیافتم هم و کتب همان بختا
 بیدار سازد و آگاه گرداند از ارباب وارشد ناطق الصواب و بنامیدار را درستی دریافت حق تنبیه و ارشاد اگر تحقیق عمل کنند مخصوص زبان
 حیات مؤلف خواهد بود و الامور است کردن کتاب است بطریق مجرب و اثبات و تبدیل و تفسیر تطبیق سوشی بر کتاب و اشارت و این کتاب
 بران و لم آل جدیدی تفسیر و تفتیش و تفسیر نکر دم در کوشش و توانائی در باز کا و بدن و حجتش و تخص کردن و شرح نمودن احادیث در این
 مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع و الطاقه بر اندازه توانائی در سالی تفسیر تفتیش بیک معنی است چنانکه وسیع طاقت است در این کتاب
 و در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلک الاختلاف كما وجهت و نقل که هم آن اختلاف در این کتاب است
 بی کم و بیش و بی تغییر و تبدیل و اشارت بر رضی الله عنه من غریب و ضعیف و غیر سها بینه و بعد غالباً در آنچه اشارت کردیم در این کتاب
 خدا از وی از حدیث غریب یا ضعیف یا غیر غریب یا ضعیف مثل شاذ و منکر و محال بیان کردیم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان کردیم
 بجهت نیافت وجه با امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشیر الیه مافی الاصول و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن آن آنچه که در این کتاب
 ضعیف مثلاً نقد قضیه فی ترک پس تحقیق متبع و پیروی که هم اورد در ترک اشارت و تعرض نشدیم در بیان حال حدیث غریب
 غایت و جز آن الانی موافق فرض کردیم و موضوعی چند از کتاب که پیروی نکردیم و با وجود که وی اشارت بحال حدیث غریب کردیم
 غرض آن است که بعضی از طاعمان یعنی از احادیث مصباح نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از روی غرض
 صحیح است یا حسن است مثلاً آتو هم آنها باطل کرد و در غرض دیگر آنکه محلی سنده در بیان مصباح گفته که اعراض نموده از این
 در وی از احادیث منکر است پس مصنف بیان میکند آنرا بجهت اظهار حق و کذا قال علیهم السلام
 جا دار از کتاب من که شکوه است که بیان کرده نشده است در آن موضوع را وی آن را آنکه در این کتاب
 بیان در جایی خواهد بود که مطلع نشده ایم بر او می آن فقرت البیاض پس که استه اسم من برای نوشتن نام آن است که در کتاب
 فاحقه پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب و ای ناظر در کتاب من پس لاحق و پیوسته گردان از اینها و بنام من در بعضی مواضع اسم او را
 جز آنکه نیک گرداند خداوند تعالی بر اسمی ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ شمس الدین محمد جزیری و غیره و در این کتاب
 نام را وی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گفته است بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از بعضی است
 و احادیث نوشته و اصل بیاض بود و این نوشتن بیاضی است چنانکه بعضی نوشته و نظایر دیگر به جهت الکتاب و تا به نام من در کتاب

اسلام رسیده و عصبیه بنک عرب کمتر شده و مسلمانان همه برابر شدند و در نماز کثرت هجرت کردند بسیاری از مردم چون بطبع در تزویج نسا پس از حضرت
صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجبه است و در حدیث قمیه ما جرم همین سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر فرموده است
ظاهر گردد و و الله اعلم بانکه هجرت در لغت معنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمین بنوعی دیگر است و در حدیث صحیح است که صلوات
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از داخل خانه به بیرون آن است و در حدیث صحیح است که در نماز هجرت
شر و نسا و شترکان مکه در امان باشند و چنانکه بعضی از کتب بدیهه فقیهین از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم استقرار اسلام و ثانی انتقال
از دار کفر به دار اسلام این بعد از شکن استقرار آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و در حدیث صحیح است که هجرت با خودان مسلمانان از مکه در آن هجرت
در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از کتب سوسی بدیهه نماز آن فتح مکه و بعد از آن که بزرگان شهر جمع شدند از آن که در آن وقت
لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت یعنی انتقال از دار الکفر به دار الاسلام است
مانند آنکه در زیارت است و در قبول آن حضرت صلی الله علیه و سلم قطع الهجرت یعنی هجرت از دار الکفر به دار الاسلام است
و می تواند قطع کرد و توبه بسته گردد در تمامی آن معنی توبه زیارت است و مراد از هجرت در این حدیث انتقال از زمین
یا غیر آن هجرت به بیابان یا بی طلب و غمناکی است یا هجرت به بی طلبی دنیا و امری که در دنیا باشد و هجرت است
حقیقی آن است و آن بر آمدن است از بیابان به بیابان است و در حدیث صحیح است که در آن آمده است که در آن آمده است
من حج بانسی الله عنده یعنی مهاجر حقیقی که کسی است که گذشته است چیزی را که در آن است استعداالی از آن است
تفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آن را از یک صحابی
انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بیکه همه ایشان روایت کرده و اتفاق همه ائمه صحیح است
و لیکن آخر جهان مشهور شده که هر چه ترازی که زیاده از آن رسیده و بعضی گفته اند که رایان او از شایسته این حدیث است
کس زیاده و بعضی تا بقصد کس گفته اند و الله اعلم بانکه در اخبار وارد شده که تیره المؤمن خیرین علمه و این حدیث
موصوفت نبوت نیست امام موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علماء اقوال است اول آنکه حدیث
اجرو ثواب بر آن مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن در مرتب ثواب است و در حدیث صحیح است که
تصدیق است حسن سنه گانه بنویسند و نیز آمده که هر که خواب رو و در نیت وی آن باشد که بر خیزد و نماز بخند کند او خوشتر میشود برای او ثواب
اگر چه ببلد خواب تاج در خواب باشد و تجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و چنانکه حدیث است اول مکا
معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت زاید ازین معدن براید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود از رسول بن عبد الله
رحمه الله علیه و آله اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تافوش هیچ مکانی نیافرید که نزد حق تعالی عزیزتر از آن باشد که از آن غایب
را که است انفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزتر از اینها عزیزترین مکانها است و اگر کانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را از آن سوی فرمود
بست بنده که عزیزترین مکانها از روح تعالی بغیر از حق شغول گردانده و بی کسی است که در حق تعالی در حق تعالی

و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قال فاجزى عن الایمان . گفت آن مرد پس چون خبر دادی از سخن اسلام من
 مرا از حقیقت ایمان که چیست . قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم . ان تؤمن بالله و خلقه یعنی گفتی که با خدا و خلق او
 بذات و صفات ثبوتیه و سلویه وى و نزیه و تقدیس وى تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات محدودت و ملائک . و ایمان آری از حق تعالی
 الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر شکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که میزبانان تکلمند او را و متصرفانند در عمارت باطن و حق تعالی
 نیستند بزنی و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است . و گفته ایمان آری بکتابهای حق که اول کتاب است که
 مبر و از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود بیجا و حرف و اصوات و الواج یا برهنه ملائکه یا بی هم سنگ است و چون در
 کلام خدا ندی و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیث فصاحت و جابت و گفته اند که مجموع آن محدود است بکتابها و این
 و سى براورین و در بر آدم و در بر ابراهیم باقی چها کتب مشهور توست و زبور و انجیل و قرآن و الله اعلم و در این کتب است
 که فرستاده است ایشان را بخلق بر بی هدایت ایشان تا میل معاش و معا و ایشان و متوکی گردانیده و جزات و جزاها را در این کتب
 بی فرق در اصل نبوت و هدایت است احترام تمیز به ساحت غایت ایشان از جهت نقص عیوب ایشان از جمیع کتابها و این
 از وی همین است قول تبار و آنچه بعضی از مشرکان و اهل قصص اخبار از بعضی از ایشان مثل ایست و اولی که در این کتب است
 است بجز اینها نیست صحیح است که بدان پس در وقت پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید باقی است در این کتب است
 قرب دوست و مالک را میرسد که بیک اولی آنست اگر چه بصحیث نرسیده نبوده خود هر چه خواهد گوید و کتابها را
 از هیئت که لازم است رعایت آن همان نیست که اگر از جانب حضرت بعضی انبیا که مفران درگاه اند از این کتب است
 بندگان خاص اویند تو نعمی مؤمنی یکساری صادر کرد که مؤمن نقص بود ما را نماید که در آن دخل کنیم و در آن کتب است
 صلی الله علیه و سلم است که هر چه در قرآن است و صفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه صفات
 را شرح و کامل و الیوم الآخر و ایمان گری بر دین پسین که از این همه محدود است و این عبارت است از حدیث
 یاد آید در حدیث و اخفا و کنی که بر چه شرح بدان خبر داده و صحبت رسیده و از حدیثی که در حدیث است
 و جز او حساب و میزان به صراط و جنت و نار غیر حق نیست . و تو مؤمن بالله و خلقه
 و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده باشد در کتب است و این کتب است که در این کتب است
 بندگان را امر شده که در بندگان را در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است
 سیدل اولی و خلق اسباب و ترتیب مسبابانند هر چه بخواهد در کتب است و در کتب است و در کتب است
 در هر من گشته است و در باب الایمان و در کتب است و در کتب است و در کتب است
 مسائل آنرا قبل از این است و در این کتب است و در کتب است و در کتب است
 تقریر آن بیان کرد و در کتب است و در کتب است و در کتب است

سایه مشور و معتدلی تصویف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد و بر شمال روح و سبکه سبک یا صبی و یکی رود
نگیرد و کمال پذیرد و از آنجا بود امام مالک رضی الله عنه من قصوت و لم یقلقه فقد تزندق و من قفقه و لم یقنعه فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تمحق کمال
جامعیت اینست باقی هر بیغ و ضلال و الترفیق من الله الذمیم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و تقصیر همه بسبب گشت اشارت است
قیامت و در جو و علامات و اشارات کرد و تا تنبیه گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرموده قال فاخبرنی عن ایامی انما است
با حضرت علی السطویه و سلم بعد از آنکه بر آن کردی اسلام و ایمان و حسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که می فایم خواهی شد و تو ایامی را
طول زمان آن با اعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود اینهمه طول و تداوم از روح تمامی یکبارگی
در لغت معنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم کجی و از نسبت و چهار جزو از روز و شب و همان است که
علیه و سلم ما استول عنها با علم من السائل غیبت آنکس که پرسیده شده در از از وقت قیام ساعت و اما ترا کسی که پرسیده که هر چه از
از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم و نماند آن بلکه هر سائل بوسول همین حال دارد که اگر از آنجا بود و در قیام کسی نماند و در
و رسل بران اطلاع نداده قال فاخبرنی عن امارتنا گفت پس اگر علم وقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت که در آن
تدلالاتی است گفت آنحضرت یکی از نشانه های قیامت آنست که زاید و مالک در بی خود از تاویل و بیاد و در
سخت اکثر بر آنکه مراد بدان کثرت اتحاد سواری است و پیدا آمدن دانه در گمان که نسبت به ما و آن شکر است و در آن
مالک دارند یا با اعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صدایه و راجع با او است و یا اعتبار آنکه در آن
آن یا عیون و عیادت و علامت بودن این حال مرقیاست و بجهت آنکه در وقت قیامت و شرح از آن است که در آن
که مفضی خروج از نظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت آنست که در آن کثرت است با احوال آدمی و در آن
میان بعضی از اولاد و در آن خود را بند کرده و سایر ساخته بیارند و مالک آنها شوند که در آن کثرت است
و اگر ظاهر گردد و بعد از ملکیت آرا و شوق با بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلا و تسلط است بر بلاد و کفر و فساد
بر کمالی راز و الی در پی است مخبر و منذر بانهما و انقطاع دور دولت اسلام گردد و که علامت قیامت قیام است
اولا و با اعمات و حقوق آنها و معاملات کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات است که در آن
بسیار بود و ظاهر آنست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد و در آن
در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید و در آنجا که در آن کثرت است با احوال آدمی و در آن
گویند که این اخبار است بیع اعمات اولاد و در آخر زمان فساد و احوال مردم در عبادت حکام و احوال و در آن
و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تملک لایمه و تمام صادق آمد و بعضی گویند که این کلمات است که در آن
حکام شوند و در آن ایشان اخل عیایمی ایشان باشند و ایشان ملاک و سادات شوند و در آن کثرت است با احوال آدمی و در آن
دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که بهما بتا که برای تانیست بجهت آنکه در آن کثرت است با احوال آدمی و در آن

اشعة اللغات ترجمه مشکوٰۃ مطبوعه

نیز از روایت کرده است و لیکن نه از عمر بن خطاب در اصطلاح این حدیث متفق علیہ نباشد بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند
 و لیکن با حدیث عمر بن خطاب در الفاظ وارد خوانند گفت + و رواه ابو هریره رضی الله عنه اختلاف + و روایت کرد این حدیث را ابو هریره با منی
 و معانی فی که با حدیث عمر وارد و وفیه + و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است این چنین آمده که + و اذا رأیت الحفاوة العرارة الصم ای که اول
 و نشان قرب قیامت آنست که چون بینی تو برهنه بپایان برهنه تنان گران که گمان یعنی نادان و بیخیزان را صاحب ملک میماند
 فی خمس الا علیمن الا الله + علم قیامت و وقت برپاشدن وی داخل است و در آن پنج چیز که نمیدانند آنها را پنج کی که خدای تعالی
 پست فرماید آنحضرت از برای بیان یقین آن پنج چیز که آنرا خبر خداوندان این آیت را که + ان الله عند علم الساعة + پس کسی که خداوند
 اوست نه زود غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید + و منزل الغیث الایة + و زود اوست علم بدان که کی خواهد رسید و زمان آنرا
 میداند وی تعالی نه غیر وی که صیبت در شکل زن حامله سپریا دختر + و مامری نفس باؤا کسب خدا + و نمیدانند آنرا که کی خواهد شد
 نفس بائی ارض موت + و نمیدانند چکس که بکدام زمین میرود و مراد آنست که بی تعلیم هیچ حساب عقل چکس نمیدانند که در کجا
 که جز خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از زود خود کسی را بداند بوجی و الهام متفق علیہ و عن ابن عمر بن الخطاب روایت کرده اند
 جی بیک سال بود اسلام آورد و هر دو پسر بزرگ او خود و صغیر سن و بعضی گفته اند پیش از آنکه او در مدینه میسرور
 صغیر سن و در حضور او احد را اختلاف است + و بود وی رضی الله عنه از اهل مدینه و زید بن حنیف روایت کرده اند
 بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه منبج کی از ما مگر آنکه میل کرد و بنیاسیل کرد و با بوی امام
 صلی الله علیه وسلم + روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی لا سلام علی
 مسلمانی بپنج چیز شما و همان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اول گوای و اول گوای خدا تعالی را که
 و سلم و اقام الصلوة + دوم برپا کردن نماز و گزاردن آن رست و درست + و ایضا از زکوة + سوم حج کردن
 حج کردن + و صوم رمضان + پنجم روزه ماه رمضان در شش شبیه که در مسلمانی را بخانه که این پنج چیز است
 این خانه باینبار پاست + متفق علیہ و عن ابی هریره رضی الله عنه + در نام وی اختلاف است
 گفته اند و در جاهلیت نام او عبد شمس بود یا عبد عمر و غالب آورده بوی که نیست بجهت
 آورد در سال خیر که سلالی بنفتم منت از هجرت و حاضر شد آن را با آنحضرت + و در آن وقت که
 قانع شد بسیری شکم و بود از حفظ صحابه بود و حافظ استین شریفی که کسی عاصم بن زید نام بود که
 + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 شعبته + ایمان هفتاد و چند شاخ است بعضی بکبریا و بعضی نیز آمده نام عدد و ستاد است که در حدیث
 پوشیده بنامند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد واجب است که در حد
 مفوض بصلح است شاید که اصول احکام قواعد ایمان پنج بابین حد واجب است که در حد واجب است که در حد واجب است

نفع اللغات ترجمه مشکوٰۃ بهار اول

در این باب از تفسیر حضرت ششم تا نهم در بعضی مواضع و حباب گرد و نیست به بی حکم شرع آب خوردن خطاست و در
 موردی از تفسیر حضرت ششم تا نهم در بعضی مواضع و حباب گرد و نیست به بی حکم شرع آب خوردن خطاست و در
 باشد که با مسلمان نیست تا آنکه در این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام از کجانی بی نظمی کند چنانکه در حدیث
 سابق بر بی آزار و هر چه در بی گناهی نیست به حقیقت مراد نیست که هر که با ذمای حقوق پروردگار تعالی خود را
 خلق سجای آرد مسلمان کامل است و المهاجرین هم بر مانی اندخته و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است آنرا
 از آن بعد از هجرت در شرع معنی بیرون آمدن از دار کفر و اسلام اگر کسی از فتنه دین است و این هجرت ظاهر و گوید و جوت با آنکه از او است
 طبیعت بر آید و از آنچه نفس شیطان بدان اعمی است بگریزد و ترک دهد و حقیقت شریعت هجرت برای این غرض است که اگر در وطن
 حاصل شود معنی مهاجرت است اگر چه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه زمان آنحضرت بود و چون از وطن
 را از کعبه نیت واجب بود هجرت کردن و مقصود از این حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک نامی که در آنجا است و هجرت آنجا که
 نشوید یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آنرا دنیا فتنه بجهول ثواب آن تبرک نهی است و در الفاظ آنجا بی اوج و بی حد است
 وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بار روایت مسلم قدری مغایرتی در الفاظ دارد و چون گفتند که در این حدیث
 سلم و هر مسلم را این چنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای مسلمان چه کردی که از اسلام بر کنی
 در جواب سائل من مسلم المسلمان من لسانه و بده و در مسلم این خبر که و المهاجرین هم بر مانی اندخته است ظاهر و گوید و جوت با آنکه از او است
فانهم وعمن الس بن مالک بن المنذر الانصاری اخبر جی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رجلا من المهاجرین
 خدمت و وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد و بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کند در مذهب بروی و در آنجا
 و تسعین مناتب و بسیار است رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را با التماس والده شمس دعا کرد و در آنجا
 عمر اجدد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان و در سال و بار سیوه میداد و قال حال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اکنون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما و دیگر و مؤمن کامل تا آنکه با ششم سن دست هشت سالگی
 از پدرش فرزندانش و مردم همه تعلق علیه نشان ایمان مؤمن کامل است که
 باشد و مؤمن چه از پدر و فرزند که بکام طبیعت و جبلت محبوب به خود به او رسد و هر چه که با ایشان حال ایمان است
 چه جبلت و چه با اختیار و باید دانست که محبت و شرم است یکی جبلت است که از اختیار نیده بیرون است و بکام طبیعت و جبلت بی اختیار با آنها است
 و ارد و این قسم خارج محبت است چه سخن در ایمان است که تکلیف شرع در تحصیل تکمیل آن میروند پس مراد محبت در اینجا معنی خواهد بود که اختیار را در آن
 مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حسیست اینجای ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و در این حدیث
 دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه و سلم بر هر که در هر چه اختیار است از نفس و ولد و والد و اهل مال و منال
 راضی شود و ببلال نفس خود و فقدا ان هر محبوب از نوات حق وی صلی الله علیه و سلم چنانکه مال و منال را در اختیار او گذارد
 و در این حدیث مراد از آنکه در این حدیث مراد از آنکه در این حدیث مراد از آنکه در این حدیث مراد از آنکه در این حدیث مراد از آنکه در این حدیث

اشتهای کسان تو مشکیه جمله اول

در بیان احوال او تیار و بدان ذوق لذت نگیرد بلکه کسب بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بجا شکر از آن بگوید و عجز از آن
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابی هریره
مخبر بیده سوگند بخدای که بقای زبات محمد در دست قدرت اوست و لا یسمع فی احد من هذه الامة فتنه و مراجه یکی از این است و سب
رسالت من بوی و است جماعه را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی و نصرانی و یهودی باشند
آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام تم تمیث و لم یؤمن بالذی ارسلت به پیغمبر و آنکس حال آنکه ایمان
نیارود بدین و شریعتی که فرستاده شده است من بان الاکان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخیان یعنی هر که غیر سلامت و استقامت
ثابت شد نزد وی معجزه من نگردد بدین من کافر است و او تم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد و راه مسلم و عمن ابی موسی الهمی
جلیل کبریت نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت یکی از اجداد اوست اول زمین سبکه آمد و مسلمان شد و هر که باشد بعد از آن پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمد و با تمام اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه وسلم شرف شد مناتب او کثیر است رضی الله عنه و قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان من اهل الجحیم من اصاب من اهل الکتاب یکی از آن کس که از اهل کتاب
یهودی یا نصرانی که آمن بیه و آن محمد ایمان آورده پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان آورد محمد صلی الله علیه وسلم
حق الصدوق موالیه دوم از آن تکس بنده که ملوک کسی است چون او که حق خدای را از واجبات که فرموده و او را که در حق
فرمانید و رجل کانت عنده ائمه لیطا با سوم مردی است که بود نزد وی دینی که طری سکر و او را حکم ملکی که داشت چنانکه در حدیث
پس ادب کرد آن راه را و بیامخت او را ادب تعلق با حوال خلاق و نیک کرد و نادید او را و اما سبک سبک را که در حدیث
احکام پس نیک کرد و تعلیم او را و نیک کرد و نادید تعلیم است که بر وجهی کرد که میاید کرد و اقتد کفایت کرد و نکات این لطیفه
در شیء تم اعتقاد و جهای پست از او کرد آن راه را پس کجای کرد با وی و فدا جان پس این مرد را در جرمه که در حدیث
و او جرمان بر او سپید اثبوت دو اجر مرد که تانی و عبد ملوک را ظاهر است که در عمل که در حدیث و اما این مرد که در حدیث
بترتوج است و اما تادیب و تعلیم عام و شامل است و در حدیث است با نیخا از او و در حدیث است با نیخا از او
که میگویند که بعد از پیغمبر حق سبحانی است و شایسته از او را بر بقا به عمل چند باشد و در حدیث است
که است که مخصوص و ممتاز از بندگان و آنست که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و اگر از او چشمه استایشان است باشد و هر فردی که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و عمن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان قافل الناس امر کرده شده است من که کار از کتب مردم استی شده است
لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و اما آنکه گوید هر چند که خدا یکی است و محمد فرستاده است و او شهادت بر حق است و در حدیث است
یا آنچه در حکم اوست شش چیز قبول کردن صلح نمودن و در امان ماندن یا آنکه بعد از این قول پیش از شمر عیسی است این حکم بوده و در حدیث
اصلوته و یونوز الکوته و اما آنکه بر او از نماز را و جهنم است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

میخواند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس است + تمایز قیوم و زقیوم + پسر خداست سلامت میسر
ایشان از یلایا و اوقات روزی میسازد ایشان با انواع نعم و حقیقت صبر نگا داشتن نفس است بر کرده خدای جبر است و در بصیرتشان حق تعالی
عدم تعجیل است با مقام از گناه کاران بفرمایا تاخیر و صبور یکی از راههای حنی آلهی است تعالی و تقدوس صلیم نیز قریب یعنی بصورت لیکر گناهکار
از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است + متفق علیہ + و عن معاذ رضی الله عنه از کجا صحابه غلبت است
مناقب و خارج از حد حضرت حساست در آخر کتاب چیزی از آن کورگروض + قال + گفت معاذ بن جبل + گفتم در وقت لیس + بود من
روید پیغمبر خدا + صلی الله علیه و سلم علی حمار + بر خر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حیانا بحجت تو اذیع و عدم تکلف بر من که سوار شدم
پس معاذ میگوید که من نیز روزی دیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار بودم در حالی که + ایمن سبی و بیستاد انوار الحق بود و ایمن
و میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر چوبی که پس پالان میباشند و سوار بدان تکیه میکنند و فرود میروند و معاذ میگوید
و بجز غنچه فتوح نشد بر خدای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فرمود
شرفی وی + قال + پس گفت آنحضرت + یا معاذ بل تدری الحق الله علی عباده + ای معاذ ای که حق را بدانی که حق را بدانی
گردد آینه ابر بندگان و حکم عبودیت + امر شریعت + و حق العباد علی الله + حیث حق بندگان خدا کدام گناه است که در آن
تعلت الله و رسوله علم + گفته خدا و رسول خدا و انا ترست + قال فان حق الله علی العباد + گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خدا بر بندگان + ان یعبده و لایشرک به شیئا + انیت که پرستند او را و شرک نکند + ای چیزی است که در آن
و اخصاص و نژاد و عبادت + و حق العباد علی الله ان یغذب + و حق بندگان خدا نیست که عذاب کنند بر بندگان
نکردند با وی چیزی اگر مرد او بشک کفر باشد مرد آن است که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر باست
پس گفته من + یا رسول الله افلا اشر به الناس + آیا این ساریت مردم یعنی مردم را و اثبات که هرگز در آن عذاب
اشرخ خوش شیند بیشتر و بیشتر میشود + قال لا اشر من فیکلوا + فرمود آن حضرت اشارت مده مرد را با من + ای رسول
و ترک نمهند عمل با فیکلوا تبای فوقانیه شده و کس کاف از انکال معنی اعتماد فیکلوا + ای رسول
نیز روایت است از نکول معنی باز استادن از چیزی + متفق علیہ + اگر گویند پس
از ان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باطل از راه + و معاذ در آن وقت
پس ان چون شرائع و تکلیفات ثابت شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر او یار روایت کرد و از بعد از آن روایت کرد
بر کتمان علم بانهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که انکال گفتند چنانکه از حدیث آینه معلوم کرد و روایت کرد که
+ و عن انس رضی الله عنه + ان النبی صلی الله علیه و سلم و معاذ و ریفه علی الرحیل قال روایت است از انس آنحضرت در آن وقت
روایتنا بود گفت + یا معاذ قال + گفت معاذ + بیک یا رسول الله و سعید یک + ای تا دگی ارم در خد و فرما بر و ای رسول خدا صلی الله
و سلم یاری میدهم ترا قال + گفت آنحضرت + بیک یا معاذ قال + گفت معاذ + بیک یا رسول الله و سعید یک + باز گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم +

و سلم با بعد از تعذیب در آرد و آن آتش بقدر گناه ماحدث حرام بودن او بزات تاویل او است که در حدیث معاذ گفته شد نزد سبیل سنت و جماعت بسیار
 خاسق مومن است و مال مومن که خیر بهشت است و احادیث صحیح درین باب بسیار است اجماع سلف اصحاب تابعین مبرین بود و عقاب است پیش از ظهور اهل بیت از
 معتزل و غیر ایشان مبرین بودند به ایشان است که فاسق مومن است بنده است و زنا و عمل داخل است در حقیقت ایمان ایشان میگویند که اگر میگویم مبرند و مجرب
 الا الله الله بهشت و آید عشت میگرداند او را بر اعماد غرور از کتاب معاصی فسق مخرج میگویند که این عقاب و مردم را از رقبه ملت و قید شریعت می بر آرد و چنین است
 که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات و شان عصاة که در و دیافته بسیار است کونانی است در انداز و از جلد و اگر خواهند بر یک عصمت غذا کنند که برین
 حدیث حسابات نیز آمده است که ادنی مدت عذاب سلمانان گنج به کار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و بعضی آیات بنفقا و هزار سال آید حدود
 این کلمه بصدق خلاص ثبات دوم بران بی عرض منافی مخالف از شک تردید کاری آسان نیست خصوصاً از اهل فسق مخرج که اهل ایشان مملو محسوس است که
 ظلمات شبهات واقع اند و در طم استخفاف استحال با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهور انفس معصیتی صادق گردید و دعوت صحیح
 و فزع و غم بر توبه بان مقارن باشد بقضای مدد که امیداری است که بخش رنج از جزا و سزا و در عذاب عقاب کردن آن خیر بهشت است که در حدیث آمده است
 و یفعل ما یرید به العزیز الحکیم و عن عباد بن الصامت + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شیخ من اهل الله و ربه

و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله کسی گوای بد که خدا کیست مخرجی و گوای بد که عیسی بنده خداست رسول او است
 مر عیسی را دوست بر نصاری که او را الهیابن الله میگویند و در شهادت بر سالت می رود بر یو که منکر سالت اویند و در این حدیث آمده است
 پس واه خدای تعالی است که مریه باشد چون مرد را عبادت میگویند زن را الهی میخوانند و زن مرد و غلام مرد را الهی میخوانند پس در حدیث آمده است
 که این روز بر نصاری است و تا کی است و طبعی گفته که در بر یو نیز تواند بود مراد بر اوت است است از نسبت گفت ششم که در حدیث آمده است
 الی مریم و عیسی کلمه حق تعالی است که انکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمه اندازین جهت گویند که مجرب و کلمه کن میداشته باشد
 در ولادت یا از جهت آنکه گوید که در وقت منظر کامل اسم تکلم باشد و روح منه + عیسی حییت حاصل از روح الهی است
 گویند که حیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خدا و روح است معاد از قدرت حق تعالی از حدیث آمده است
 و النار حق + و گوای بد که بهشت حق است آتش و فزع حق است + اذ دخل الله الجنة + می در آرد او را خدای تعالی روز مشرف است

علیه من اهل بر آنچه دارد و از عمل نیک یا بر این حدیث صحیح است و نیز به سبیل سنت جماعت
 مشایخ صحیح است از عتق ای قریش اهل است احوال می در کتاب جامع مناقب سلف اهل بیت است که در حدیث آمده است
 علیه سلام نقلت ابیطی بنک با یک پس گفتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم فراموش است بهت خود را تا بحیث اسلام کنم تا در آن با او یک کلمه بگویم
 عین فتح لام و رفع عین بر و خواند طانده فبطی بنه + پس فراموش کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم دست بر دست خود را و تحقیقت میدی او یک کلمه
 دست خود را + فقال + پس گفت آن حضرت + مالک یا عمرو + چه شد تا وجهه که میکنی چرا دست کشیدی ای عمرو + قلت اردت ان بشرطه + گفتم نه من بشرطه
 که شرط کنم + قال بشرطه ما ذاه + گفت بشرطه میکنی چه شرط میکنی + قلت ان بغفر لی + گفتم من بشرطه میکنم که آمرزیده شود مرا از این پس
 قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم + اما علمت یا عمرو ان الاسلام یتیم ما کان قبله + آبا بعدانی تو ای عمر زنی بودی که اسلام آوردی می انگند

آنرا وقت . الا اولک براس الامر آیات و نایم ترا باصل و مرتبه کا . بای می که دین بی آن وجود گیر و چنانکه نسبت بسجده و عموده + در راه
نمایم ترا بستون من که بدین من بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون + و ذرود شماره + در راه نایم ترا بلندی کوبان من که دین از آن
علو و ارتفاع گیر و ذرود بکسر آن مکان بلند گونید چنانکه ذرود جبل مشیت کوه را گویند و شام بیست سین کوبان شتر قلت بلی + چون
نحبت و شوق سائل برستماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمه وی بیشتر گفت بلی بگو راه نام ابدان + یا سوال
صلی الله علیه سلم قال + فرمود + براس الامر الاسلام + سر تمامه ارکان من اسلام است که مراد بدان شهادتین است که فخل میگردان اصل دین +
و عموده الصلوة + و ستون من نماز است که قوت می یابد بدان بنامی من سلمانی + و ذرود شماره الجهاد + و بلندی کوبان من کارا که دین است با کافران
که بدان کوبان ارتفاع و بلندی میگردد چون جهاد و کارزار کردن محالب سواره میباشد و صورت نیز بلندی دارد + ثم قال الا انحرک مکان الا انحرک
پس گفت آنحضرت خبرم ترا بخبری که قوام و نظام این همه چیز است که مذکور شدند باو لک اشارت باسلام است + تا که با اعتبار جهاد از آن
و ملاک آنچه شی بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک کبر معیوم و فتح آن هر دو آمده توریستی گوید که اهل لغت کسر فتح برود میگویند و معنی است
قلت بلی + گفتم آری خبرده مراد بدان + یا بنی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و اشارت کرد بدان + و قال + و گفت + کف علیک هذا + باز در بر نفس خود نگاهداری این را یعنی زبان ما + قلت + پس از آنکه
استفهام + یا بنی الله و انما لو اخذون با متکلم + + امی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفت و گیر کرد و شیری شیری گوید که
نکاتک ملک + بگریه ترا در قوه یا معاذ + نقل فضیلت باک فقدان حبیب و ولد و حمل این محاسن است و در این
از وقوع درین ورطه که در واقعه و گفته اند که این لفظی است که بحیران عادت بزبان میرود یعنی آن که در این
و بل کیب الناس فی النار آیامی اندازد مردم را در آتش و فرخ + علی و جهمم + بر روی ایشان + او علی سلطان
گفت یا علی مناخرم گفت مناخر جمع منخرست بفتح میم و سکون نون و فتح غای معجمه یا کسری در اصل یعنی
بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در فرخ می اندازد + الا انحرک مکان الا انحرک
آیدی تمیز و بی احتیاط گویند و نیک از بد نشانند و یا یعنی راز مالایینی تمیز کنند حصان جمع حصید است
و در و و کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک + به تشبیه کرد و همان بی حرفه گفت
برسد آنوقت بملاز و دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان برسد + نظم + هر چه بر آید
گفتی + آنچه آمد بدانت خوری + دیگر بر چه گناه است که تو + خویش + اندیش بر فرخ بروی + راه احمد الترمذی در سنن ماجه + و در
رضی الله عنه اسم او صدیست بضم صاء و فتح دال هملین تشدید یا بلی سجا بیت احتمال کرد و بلند و سبب آبی او با اتفاق بگفت
ساکن شد مصر بعد از آن انتقال که بوجه بعضی وفات یافت دوران کثیر الروایه است و اکثر در پیش وی توفی شامی میر یافتند و تا این
او صدی ثمانین که احد و تسعون سنه و بود آخر سن بات من الاحزاب با شام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کیکه دوست دارد کسی برای خدا و شوق اورد برای خدا + اهل الله و منع الله + در این برای خدا و شوق اورد برای خدا + کارهای او با خدا

و هر چه کند بطلب نماي حق دارا و در آن کند به عیبت و وطن برای تو که در سفر برای تو جویم و نمش برای تو با هم سخن برای تو گویم و مقصد
اشکمل الایمان پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال این ایمان اخلاص است که مقام کامل صدیقان است زرقان الله و راه ابوداؤد

روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و در راه الترمذی عن معاذ بن انس و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر با تقدیم و تاخیر
بعض فقره بر بعضی لفظ صابح همان است و وفیه و در حدیث ترمذی بجای فقده اشکمل الایمان فقد اشکمل ایمانه آمده و عن ابی ذر

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه سلم افضل الاعمال الحب فی الله و بغض فی الله فاضل ترین عملها دوست داشتن کسی را
که دوست خدا و دشمنی داشتن از جهت خدا و راه ابوداؤد و معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر

است که با محبت و بنامی جمیع غیرات محبت خداست و چون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و
در حدیث ابی ذر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
است و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که با محبت خدا بود بر او بر تمام جمیع او هر دو امتها از جمیع نوایم امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب

پست و حال آنکه تو میدانی که وی بیدار کرده ترا و اگر میدانی فکر کن و بدانکه پیداکند و بزکات نشانی تعالی بگردیده و مذکور است که پندش و است
وصفات که مخالفت بود و در افعال و احکام ضد مخالفت غیر مانند حق تعالی از خدمت و نذر و بت پستار اگر چند تن آن را در نزد حق تعالی
نمیدانند و نیگویند و لیکن چون آنها را می پستند و اطمینان میکنند که او مانند او میداند و هم تا در آنکه ایشان از خدا بدارد و می پستند که
رقسمت در وجود و خالقیت و عبادت + قال ثم ای + گفت آنرا پست بعد از کفر که گناه بزرگتر است + قال آنرا پست که در این دنیا
فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن است فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد و با تو یعنی از خوف فقر و عجز و این که در دنیا
سفا را می کشند و قتل نفس مطلقا کبیره است لیکن قتل اولاد با رجعت خوف فقر که منافی توکل و اعتماد خالق است پس در این
این قید از جهت که در بلا غلطه در حال سائل چنین فرمود + قال ثم ای گفت پست کدام گناه بزرگتر است + قال آنرا که در دنیا
فرمود زنا کردن است با زن همسایه تو معنی تصدیق بر جان قیاس است که در قتل معلوم شد + قال آنرا که در دنیا

این احکام این است که حق تعالی بدان معنی که کافر و مشرک و غیره را از دنیا ببرد و در آنجا که در دنیا بود و در آنجا که در دنیا
خدا می گیرد + ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق + و آنرا که می کشند زانی که در عالم کفر است و در آنجا که در دنیا
حد و خاص + ولا یزنیون + و زنا نمی کنند + الا به + تا آخر آیت که بیان شاعت و ترتب عذاب است که در آنجا که در دنیا
بیان مطلق قتل و زناست و آن قید برای تصدیق است و تصدیق یا رعایت خصوص حال مطلق است و در آنجا که در دنیا

ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبائر گناهان کبیره و این کبیره و این گناهان کبیره + الا شرک + و شرک است
و مراد بشر که کفر است به نوع که باشد و ذکر شرک بحیث است که کفار که مشرک بودند و بتها را می پستید و در دنیا
واقع شده و ادیان است یا نهی است از ارتداد + و غیره + و دیگر پنجانیدن در روز جزا از انبیا و اهل بیت و غیره
مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد از این است که گفته شد تقریبا احادیث دیگر در پنجانیدن پستند و در دنیا
درست نیست رفیق و هم برانی نمواند هم است اما بستان می گویند ان الله عندها جنت ربها
مشرک و معوضه است از ایمان جمله در کفر با حق تعالی که در باب اهل بیت است و در دنیا
از گناهان کبیره سوگند در دفع خورون بر چیزیکه گذشته است و آنکه در دنیا در روز جزا در دنیا
این چنین می گویند اگر نمید و نفس معنی غوطه دادن است و این غوطه معنی غوطه مید بد صاحبش را که گناه در آن است و در دنیا
بد و دفع سوگند خوردن مال مسلمانی را بجز قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بکار آید سوگند خوردن که بپوشانند و در دنیا

بر پدر و از بزرگان آن خلاص شود + رواه البخاری فی روایة السورین شامة الزور و الیومین + و در دنیا
بد و دفع واقع شده بجای الیسین الغموس + متفق علیه + پس همیشه مذکور است عجا و الله به و عمر و کذب الیسین الغموس و در دنیا
بخاری است و بر فایده آنس که در آن بجای الیسین الغموس و شامة الزور است متفق علیه پس در دنیا
صلی الله علیه و سلم اجتنبوا سبع المواقف + یکسو شوید و ترک دهید هفت وقت را که با آن گناهان کبیره در دنیا

Marfat.com

واما الیوم + اما امروزه در زمان ما فاما هو الکفر والایمان + پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان
 سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و شرکاء ایشان
 می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمت و مصلحتی که در آن بود اما الآن آن حکم نماند اگر فرضاً ظاهر شود و ثابت گردد که یکی
 نفاق میکند و پنهان کفر می درزد و او را قتل میکنند و حکام کفر روی اجرائی نمایند + و او بخاری باب فی الوسوسة و سوره بقره و سوره آل عمران
 آواز پیرایه زبان مثل خلیف جبرائیل از لثه بزم را اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسد و خواطر روید که باعث گردد کفر بصفت و انجیمت
 برایمان طاعت گردد انرا الهام خوانند و سوس بفتح و او کسر نیزیم با معنی است یعنی شیطان نیز آورده که میسر باشد از سوس و سوس یعنی میان آن کسی که

فصل الاول + عن ابی هریره + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تجاز علی من یؤمن به شیء من خلقه

در گذرانیده است از امت من + ما وسوست به صدور ما و چیزی که وسوسه کرد به آن چیز سینه یا ای ایشان + ما لم یزل به + و ما لم یزل به
 + ابی هریره + یا نه گفته یعنی عملی که نباید کرد نفس و شیطان این سوس میدهد و خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا عملی که باید کرد
 میکنند تا نگویند نمی نویسد و بر آن اخذ نمیکنند این خواص این است هر چه محمد صلی الله علیه و سلم است تمام است و هر چه او را

+ متفق علیه + و ظاهر این حدیث آن است که بنده بجزم بصفت ما خورد نمود با این فتمه اند بعضی از علما و مفسران آنست که بنده بجزم

و تفصیل مقام است که آنچه در نفس یکایک فتاوی اختیاری و نیز با جز نامند عفو است از همه استوار جهت عام قیام است و این است
 و در رسالت سینه جولان کرده اند با خاطر خوانند این قسم هم عفو است از این است این فضل و رحمت مخصوص است با ایشان و این است

مرفوع است از این است بعد از جولان چون نسبت لذت آن پیدا آمد و هر چه حصول آن در آن وقت گشته است از این است

برین نیز مواخذه نیست و با فعل نیارند و زان اعمال نمی نویسد بلکه اگر قصد کرد و پسر باز داشت نفس با حس و هوا آن است

که نام آن عزم است و آن قرار داد نفس است بصفت جزم بر آن چنانکه از جانب می هیچ مانعی نیست از آنکه در ظاهر و باطن

اگر چه میگوید میگذارد البته برین قسم مواخذه است چنانچه قسم نام اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق نویسد و در ظاهر

بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم بصفت عین آن بصفت نیست که بران عزم دارد و در ظاهر

زنا نیست مواخذه بران مثل مواخذه زانان بلکه در عادات خود بصفت است اما در ظاهر و باطن

که گفت + جاد نام من حاجت رسول الله + آمدند جامعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم + الی النبی + ایسوی پیغمبر و رسول است

پس پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم + اما نجد فی الفساق بدستی که مامی یا بیم در ذات نامی خود از وسوسه خواطر و باطنی علم حدیث آن

تیکلم به + چیزی که سخت بزرگ و بگم آن کرده میدارویکی از آنکه بگوید بزبان آورد آنرا + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم + او فدا

و بدتوده + آیا بختیقین یا فقیه شما که اهریت و گمراهی بزبان آن درون آن چیز را و نفسها نمی دود + خانوا هم + گفتند آنحضرت

صریح الایمان + هر چه در این گمراهی با فتنه و گمراهی پذیرا شدن محض بیان است زیرا که بصفت اعتماد و اطمینان و قبح آنست که در ظاهر

امر است این همه از آثار و نتایج ایمان است چه قبح پذیرا شدن بصفت چنانکه بزبان آورد و در صدق آن است و در ظاهر و باطن

می نامند و در خیرت و صلح و بی گناهی گوشت پاره گندیده را گویند + فاذا آتست به بدین اولی مفتوح و تانیه ساکن پس چون در بیابی این سووس را +
 فتعربا تدمنه + پس بناه جوی بخدا از ان شیطان + و انقل علی ایساک تکتا + و نقل کنج جانب چپ خود سببار و معنی نقل حدیث ابو هریره معلوم شد
 + فضلت فلک + پس کریم کنز + فافهمیه قد معنی + پس در گردنید او را خدای تعالی از من + رواه سلم + و عن اقا سم بن محمد و روایت
 از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیه جمعین از عظامی تابعین فقههای سبعة مدینه است و فضل اهل ایمان دوست نقد بود و وضع نقد
 عالم فقیه امام حرج کثیر الحدیث بعد از نقل پدرش محمد بن ابی بکر تمیم یازد در کنار عایشه صدیقه دوی ابن خالده امام بن العابدین و مهر امام محمد باقر
 و جدی دوی امام جعفر صادق مات سنة احدى او اثنین مائة و عمر دوی هفتاد و یا مقاد و دو بود و رضی الله عنه + ان یلا سالا کله دوی بیست و پنج
 + فقال + پس گفت آن مرد + انی اهم فی صلوتی + من هم میکنم در نماز خود میروم و خاطر من بجانب گیرد و سه سینه کنیز و فریادان کرد و نماز
 نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و بهم رفتن دل بسوی چیزی بی تصد آن در نگاه نشستن صاحب بر آن نیکوتر فلک علی بن ابی طالب
 آن دهم بر من در روایتی نیکب بیای موصوئه این صحیح ترست یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من + فقال + در رکعتی که در نماز
 + امض فی صلوتک + بگذرد در نماز خود مقام کن نماز را گوش من بگفته شیطان اعتبار کن سووسه او را + فان لم یسببک شیطان
 بدستی که هرگز نیرد آن هم و سووسه از تو + حتی تصرف + تا آنکه باز میگردد تو از نماز بعد از مضایق تمام آن + انما انزلنا
 یعنی شیطان + ما اتمت صلوتی + آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میکنی لیکن قبول نمیکند سخن دعا و دعا که هرگز نیرد
 و این اصلی عظیمست در دفع سووسه که سووسه شیطان کار نکند و برگرفته او نرود + رواه مالک + در حکایه مشرف آمده است که در نماز
 در نماز دوی آمد و گفت باز گردان این نماز را که خوب نگردیده گفت باز نمی گردم گزارم چنانکه از دست من آمد و عقد میکنم
 شیطان گفت مسأله کن نماز باز گردان نماز جای مسأله نیست گفت باز نمی گردم شام چه شد پس الامام که شیطان
 و خیر خواه تو ام نماز عبادتی عظیمست و منزلت تو نزد خداوند تعالی اثنان رفیع مواجست مگر حضرت علامه که در این مقام
 اعاده نمیکند و راضی شدم بپستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند همچنین باری را گفت پروردگار من بگویم سووسه شیطان
 عمل ناقص مرا در زیاده برین از دست من نمی آید تو بر دهن هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان که در این مقام
 نگون سازی شیطان دفع سووسه و بستن او آنست نه که عمل را درست نمازم که در این مقام
 که هر چه کند کیفیت است کریمست می بخشد و بداند که صلح سلسله خیال عقل و باهی است که نبرد و هم شیطان را در این مقام
 شیطان عالم فاق است بر هر کس حق قرار نمیتواند گرفت هیچ چیزی مؤثر در دفع آن جز تقاضای و کوشی عملی نقیض شیطان نیست و هرگز
 مکان نماز سووسه است یا پس هر جا که در طهارت مکان شکست شبه می بود همانجا نماز میگرد و برای دفع سووسه + باب الامان بالقیام
 فی اقامه سووسه بجز یک تضاد مکرر و فی النهایه فدر آنچه تضاد نموده حکم کرده آری تعالی از هر دو سووسه بر آورده عینه و عین
 کرده شود در دوی از اراق او عمارت بندگان و صراح گفته قدر بکوان حرکت اندازد کرده خدای بیز از حکم از وی عبادت علامه که تضاد و در یکست
 گمانی فوق نمند گویند که تضاد حکم از بی است قدر و نوع آن لازمان این معنی تضاد است و تضاد قدر بکوان حرکت اندازد کرده خدای بیز از حکم از وی عبادت علامه که تضاد و در یکست

از روشن اثبات نفوس و حروف است در لوح مانند آن + قبل از خلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها زمینها و تجسیم اجسام +
 بدت پنجاه هزار سال مراد طول است مبالغه در تبادی است میان تقدیر و خلق سموات ارض تعیین و تحدید این همه و مخصوص بر آنکه تقدیر تعیین
 مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبب آن بعد می عین الزمان است نباشد که اقاله این سخن منی بر او ایل کتابت است تقدیر تعیین
 و اگر کتابت را بصیقت آن محل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد که کتابت مقادیر در ازل بود پیش از پیدا شدن
 آسمان زمین بدت مذکور که لایحقی و در اینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است + قال کان عرشه علی الماء + گفت آن حضرت علی الله علیه
 وسلم و بود عرش منی سجانه بر آب بیضاوی در تفسیر کرمیه بود الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام کان عرشه علی الماء + گفت پیش از
 پیدا کردن آسمان زمین عرش بر آب بود عالمی میان ایشان نبودند آنکه عرش بر پشت آب نهادند متعلق با این بود و این استدلال کرد
 بر آنکه اهل حادث از اجرام این عالم که موجود آمده آب است بعضی گفته اند که آب بر پشت بود و این معنی می باشد که در کتابت
 عرش بر آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد آب آب دریا نیست بلکه این است که در پیش از پیدا شدن
 خواته و تحمل که مراد آب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا اندامتی بعضی گفته اند که بودن عرش بر آب کتابت از حضرت
 + رواه مسلم + و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدره + هر چیزی که عالم است بقدر قدره عالمی است + و
 تا آنکه عجز و کس که از صفات آسمان است نیز تقدیر است مراد بجز ناتوانی میبارگی در مضمای و در مضمای اشیاء است که در
 بکس توانائی و جلدی در گذرانیدن کار با بقوت رای و بصیرت عزم کس هیچ کس کاون سکون تمام از حدی + رواه مسلم + و عن ابن عمر
 + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتمع آدم و موسی و عیسی و یحیی و یونس و ابراهیم و اسماعیل و ادریس
 السلام نزد پروردگار خویشی عالمی که جز این عالم که عالم علوی عالمی باشد بلاتاروان در آسمان باشد که عالمی است
 که این آید این است موسی علیها السلام که انا و ا + فاجتمع آدم و موسی + پس غالب رجعت آدم و موسی تفصیل بر تقدیر است که + قال موسی
 گفت موسی آدم را + انت آدم الذی خلقک الله میده + تو آن آدمی که پیدا کردی و خدا می تعالی میده + و موسی
 و میده و تواند روح که مخصوص کرده اند او را بشری خود + و هیچ یک ملائکه + و
 و سکونت و ادوات و بهشت خاص و ثم اهبطت الی الارض + و بعد از آنکه از آسمان فرود آمدی زمین را که موسی بر زمین
 گویا اگر این خطیه از آدم بود می در همیشه و بهشت میبوی در جای اول آدمی آوری پس سبب فرود آمدن موسی ایشان نیز بر زمین بود
 پس با وجود این قدر و مرتبه که قوی است نمی بایست این کار که مقصود آنست که باستی که گناه از تو بود می آمد + فقال ام انت موسی الذی
 اصطفاک الله براته و بکلامه + پس گفت آدم در جواب موسی تو آن سی که برگزید ترا خدا تعالی به پیغمبری خود بکلام خود و بواسطه + و
 اعطاک الالواح + و داد ترا الواح + فیما تبیان کل شیء + در آن الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کتابت کند است
 بالواح تختمهاست از زمره یا یا قوت که قوریت در آن نوشته فرو آورد که در کتابت است که در آن نوشته فرو آورد که قوریت از وی در
 تمام میشد + و تبریک بنیاد و نزدیک گردانید خدای تعالی بر او نگاه عورت خورشید که در آن نوشته فرو آورد که قوریت از وی در
 تمام میشد + و تبریک بنیاد و نزدیک گردانید خدای تعالی بر او نگاه عورت خورشید که در آن نوشته فرو آورد که قوریت از وی در

و در ضمن سنت الهی برین جاری شده که از برای تمییز تقدیر سابق در نوبت نیز نویسد و در حدیث آمده است که نوشتن آن میان دو چشم
 است و نوشتن عبارت از آنست در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسد و فیکتب بعد از پس می نویسد آن فرشته عمل نموده را که چکار با خواهد کرد
 از پیشکی و بدی و واجبه و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل می معلوم کند بر وی چیزی می کاری بنهند باجل کا تا می م این مدت
 مراد از آنکه تمام عمرش گاهی جزو خیر و بدین جهت باجل گاهی خیر و گاهی نیز آید و در وقت و می نویسد زرق او را که چه خواهد رسید از طعام شراب سایر شایع
 در مخرج و شوقی او میداد و می نویسد که بدیخت است می یا نیک نخت عاقبت کار او بصیفت و بعضی عاویث ذکر اثر و نفع و مصائب نیز آمده است
 کجا با منفر خواهد کرد بر روی زمین کجا خواهد گشت کجا خواهد نخت مرز و چه از مصائب حوادث بوی خواهد رسید تا آنکه این یاد تمام بدان می شده باشد
 و الله اعلم ثم ینفخ فی الصور و پسر دمیده میشود در روح و ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امر پیش از رسیدن روح ملائکه در آن است
 و در روایت بیقی نوشتن بعد از رسیدن روح آمده که لکن این است بخاری مسلم اصح اثبت است الله اعلم و چون شرح هر دو حدیث را در حدیث
 نوشتن عمل خفای است بیان آن کرده فرموده فالذی لا غیره پس گفته کسی است که نیست هیچ خدا بخوردی و اول حدیث که در حدیث
 بدستی و راستی که یکی از شمار آینه کار میکند بکار باسی اصل نوشتن از ایمان عمل صالح و حتی با کون بینی و بنیما الا ذراع و تا آنکه می خواند سید
 میان بیست و یکم قدر یکدست کنایت است از قرب صاف و در آمدن بهشت و فیسبق علی الکتاب و پس از آنکه در حدیث آمده است
 سر نوشت می که در تقدیر رفته و در کرم نوشته شده است از شقاوت و فعل عمل الایمان پس از آنکه در حدیث آمده است
 پس می در آید در روایت و وان حدیث عمل عمل الایمان و بدین یکدیگی از شمار آینه عمل میکند عمل الایمان و در حدیث آمده است
 تا آنکه می باشد میان و بیان فرخ بگردید است و فیسبق علی الکتاب و پس سبقت میکند بروی سر نوشت
 میکند عمل بهشتیان و نید خلوا پس می در آید و در حدیث مراد آنست گاهی بر سبیل نورت و غیرین می باشد
 آن اقتضا کرده انقلاب مردم برگشتن ایشان شرعاً بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس آن حال در نهایت شقاوت
 متفق علیه و اوین میث ولالت کمر بران اعتبار بخاتم است در حدیث آینه بصرح نیز آید و لغوی قال الله عز وجل
 همه بد خاتم است و کس مخالف که آخر چه حالت گذرد و باید دانست که درین بیست حدیث
 و خط آن از محاسن بجهت آن که با ما همین هم آخر عمر باشد خاتم خیر گردد
 از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت شقاوت و دخول جنت تا هر چه با بقه قضا و قدر است و هر چه در شقاوت
 شدنی است عمل بر پا چیت چنانکه بعضی صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس حضرت جواب داد که عمل کنید هر کس را توفیق داده شده است
 برای چیزی که آفریده شده است یعنی توفیق شما در عمل و انکار کردن آنرا بعد از شنیدن قضیه قضا و قدر معنی ندارد چه مروضی از شایع و آید
 شده شمارا توفیق فهم خطاب داده و شما تصدیق اختیار می که بدان عمل کنید و پیدا کرده پس لا بد درینجا چیزی خواهد بود که
 امر توان کرد از ایشان فعلی طلب توان نمود از فعلی که توان باز داشت الا امر منعی افایده نخواهد بود و فرستادن پسران استونی اگر چه کند این
 عنصرت بکنه آن توان سید با اسرار که بنده را بران اطلاع بود و بقیقت هیچ عملی هیچ حقیقی که شفا آن صورت در حدیث آمده است

و فرمود با یگانگی و در پروردگاری حق تعالی و حکم و بیان و حدیث است که صد و هفتاد و پنج سال از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم پیش از وضعی بود آنکه اهل
مشرفین بهشت از ولدان آن می آید که ایشان بهشت نخواهند بود و در آن ماورای آن که مسلمانان و پیشین هندی را آورده چنانکه در حدیث آمده است
و الله اعلم و وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد فیت از شایع کلمی + الا وقد کتب مقصد من النار
مگر آنکه حال آنست که تحقیق نوشته شده متعین ساخته شده است جای شکی نیست او از آتش و فرج + مقصد من الجنة + نوشته شده است جای شکی نیست
از بهشت یعنی متعین شده است که در زخمی کیت بهشتی کدام است + قتلوا + گفتند صحابه + یا رسول الله افلا تمکل علی کتابنا یا ایس چون نوشته شده
و تعین کرده شده است جای هر یک از ماورای بهشت و فرج اعتقاد کنیم برین نوشته خود و فرج اهل + ترک کنیم عمل از برای که چون آمدن بهشت +
و فرج پیش از عمل متعین عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم + اعمد کل عمل بالیقین که در
پس هر کس موفق و میاگردانیده شده است هر چیز را که پیدا کرده شده است آنکس بر آن خیر + اما من کان من اهل السعاده + اما کسی که در سعادت
و در تقدیر آتی سعادت نمروده + فیدسر عمل السعاده + پس موفق و میاگردانیده شده است هر عمل سعادت را + و اما من کان من اهل الشقاء
عمل الشقاء + اما کسی که در ساقه تقدیر از اهل شقاوت میاگردانیده میشود هر عمل شقاوت را یعنی وجود ساقه شقاوت و تقدیر از اهل شقاوت
نیاید که هر عملی که در حق ربوبیت مروی کرده بر بندگان مقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده عمل آن عملی است که در حدیث مذکور
و این نیز داخل تقاضا و قدرت و بر هر کسی تقدیر نموده که عمل او بد کرد و میکند بر هر که تقدیر کرده نخواهد کرد و میکند در آنچه تقدیر
میکند بر هر تقدیر این سخن شاکه چون قدرت عمل برای چه کنیم در برابریت + ثم قرأ + پستتر خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم
این عمل این آیت را که + فلما من اعطی اتقی و صدق بالحسنى + اما کسی که داد حقوق مال یا مطلق طاعات را و بر دیگران
کار را که نیکتر از هر کلمات است یعنی کار تو صدیق یا ملحق را که نیکتر از همه ملتواست یعنی مات الاسلام + الا آیه + تا تمام آیه را که در حدیث
تزوید است که میاگردانیم او را برای اعمالی که مودعی مفضی باسانی است که در آمدن بهشت است + من عمل صالحا و اتقى الله
کسی که عمل خیر بدین حال یا با دای هر چه امر کرده شده آن بی نیاز شد شهورات نیاز از غیر تقوی و تقوی نوزید تکذیب که در حدیث مذکور
تزوید است که میاگردانیم او را برای اعمالی که مودعی است به دای که در آمدن آتش و فرج است + من عمل صالحا و اتقى الله
صلى الله عليه وسلم ان الله كتب علی ابن آدم + و بر تنیکه خدا تعالی نوشته و تقدیر کرده است
+ در می یابد آن نصیب خود را از خدا البته و محال الفتح من تخفیف المم عن تخیر من ان می گردیدن عالی بجالی نوی از اعمال الاله البسی یعنی از هر
تغییر گردیدن نمود معنی حدیث بر آن چه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی زنا اشرار کرده بخلاف عوامس و
که بدان لغتی می یابند با بدع و ترک شریعت و میل نسیا و البته آن نصیب از زناجوی میرسد و نمی یابد لکن می نیست تمامی نگاه میداد آن که
که میخواند میگذرد از بعضی از حقیقت زنا که او حال فرج و شرح است می اندازد و زنا می مجازی که نظر بر اتم کلام است که در حدیث مذکور
پس نامی چشم نظر حرام است + و زنی اللسان المنطق + و زنا می زبان سخن حرام هم همین قبایل نامی گویش دست پاؤل + و لغت من لغت است پس
آدمی آرزو میکند و میخواند + والفرج یصدق ذلک یذبح + و عورت از زناجوی تصدیق میکند و دست میاگرداننده می آید

و افراط و سستی نکنید و در هیچ وجهی نگفته که طلب کنید سدا را یعنی صد ارباب و اعتدال ایمان افراط و تفريط و اگر از آن عاجز آید قریب بآن کنید و بعضی روایات قریب آمده یعنی نزدیک گردانید دیگر از آن بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید از قضا و قدر ذکر کنید و فان صاحب الجنة نیت عمل من الجنة پس بدستی که بهشتی ختم کرده میشود او را بعمل بهشتیان و آن عمل ای عمل و اگر چه عمل کند در وقت عمر بر عملی باشد یک یا دو یا از ختم کار او بر عمل نیک بود و صاحب النار ختم بعمل ای عمل ای عمل و در دوزخ ختم کرده شود او را بعمل و در میان اگر چه عمل کند بر عملی که باشد و هم قال رسول الله
 + پست اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بیدیه + هر دو خود قول معنی اشارت بسیار آید و در احادیث این لفظ با معنی بسیار واقع شده
 قال بیده قال براسه قال بر جده و جزآن + فبند بها + پس نداشت هر دو کلمات از هر دو پس پشت خود بند انداختن چیزی درست همانست
 یا پس اینجا تفسیر پس کرده اند اشارت بآنکه این امر است که پرداخت کرده است از آن نداشته شده است پس پشت + هم قال + پس پشت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم + فرغ بکم من العباد + بر پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را + فریق فی الامور
 + گروهی بهشت و گروهی دوزخ + رواه الترمذی + و عن ابی خزيمة + بکسری معروزی ابی است همیشه درستی است
 صحابی دیگرست حدیث او در غیر قیامت کذا فی جامع الاصول + عن ابیه + روایت میکند از پدرش + قال است + گفت که
 ارایت رقی استرقیها + ای پیغمبر خدا خبر ده مرا از حال انسونهای افسونگری میکنیم با آنها و رقی بضم ر و فتح ق و است
 که بدیند آنرا یاد و رکود بازو به بند و حکم آوست که اگر بقرآن او عیبه مآورد باشد درست است الا و الله و این روایت در کتب معتبره
 + و و عازت او ای به + و خبر ده از دار و دایمی ندای میکنیم آن + و تقاة تقیها + و پناه بای خایه جویم بدان + و این روایت در کتب معتبره
 زوره امثال آن + هل ترون قدر الله شیا + آیا باز میگردانند اینها از قضا و قدر خدا تعالی چیزی را + قال است + گفت که
 + هی من قدر الله + این چیزی را نیز از جمله قضا و قدر الهی انداگر خواسته است تقدیر وقت که شفا بخش و پناه
 و تقدیر منافات با سبب شرائط ندارد و نه اصل تقدیر است تقدیر به شامل است و محیط وسیع چیزی را احاطه دوی
 و این باجه + و عن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله + گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا
 متنازع فی القدر + و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئله قضا و قدر که چون است و چگونه است
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی + حتی کانا نقی فی و خیرة + از روی مبارک پیغمبر خدا
 مانهای انار + فقال ابنا ام تمم + پس گفت ایابین متنازع امر کرده شده اید شما + ام بهذا ارسلت الیکم + آیا این فرستاد شما را
 یعنی شما امر بطاعت عبادت کرده اند و مرا برای ابلع آن شما فرستاده بحث کردن قضا داخل آن نیست آن سر آویست او را پس گفت
 و اجل مشغول شوید بقضای می اضی باشید + انما بک من کل قبلكم صین نیاز عوانی بذالامر + هلاک نشدند کسانی که بودند پیش از شما گویا میگفتند
 متنازع و بحث می کردند در شان قضا و قدر + عزمت علیکم عزمت علیکم + سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا طاعت کرده اند شما
 + ان لا تنازعوا فیه + که نزاع نکنید درین امر + رواه الترمذی + روایت کرد این بیت را با این لفظ ترمذی + و روی ابن جابر نحوه عن عمر و
 ابن سعید عن ابی معن جده + و روایت کرد این ماجرا چنانکه از عمر بن خطاب پیش از خودش شدن نحوه روایت میکند هر دو روایت

اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله

است قلبی علی دینک و ای گرداننده و لها از حالی بجائی ثابت و اول مرادین خود بطایفه از ذات قلب است شریف خود گوید و حضرت خدیجه کبری
است چندی صلی الله علیه و سلم و محضه انقلبت بجمع او حینه قصه اصالی علیه و سلم است است بطریق توفیق کلمات و کلمات
گفت و نقلت یا بنی الله آمنتا بک + امی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایمان آوردیم ما بقره و با جنبت بر و بدین آرزوی تو آرزو ما نفس
علینا + پس ای تری بر از و الین بیان و انظر قوت و نقصان آن که اینجای میکنی + تمام امور + کلمات و غیرت علی الله علیه و سلم است
بترسم بر شما + ان القلوب بین یومین بر صلی الله علیه و سلم زیرا که و لها در حضرت قدرت الهی است + قلبها کفایت نشاء + میگرداند و اما اینها که میخورد
رواه الترمذی ابن ماجه + و عن ابی موسی بنی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل القلب حال من ان الله یکنس
حالی بجائی + کاشته باض غفاه + مانند پری است در زمین شست که + نصیبها الیوم غیر الیوم + میگرداند آن بر لبها و آن
بجانب باطن همچنین لها احوال و حاد است که بعضا بر قدر الهی عافین طلوت میشود میگرداند + و اوله و غیره
روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یؤمن به من لم یؤمن به رسول الله
+ یعنی بنده تا آنکه ایمان نیابد به جنات استهدان الله الا الله و انی رسول الله + معادله آن است که ایمان به رسول الله
الله تعالی پیغمبری من باین طریق که + یعنی الحق + برانگیزه و فرستاده است و الله تعالی بجای آنکه در حق است
بوت یعنی نجاتی نیابد و پاک بجمع اجزای او است که احقا و کند که بوت بکار بر کار تعالی است + هر چه است
ایمان بوت + و البعث بعد موت + سوم ایمان آوردن بر کفایت حق تعالی بندگانه و زنده گردانیدن ایشان
چهارم ایمان آوردن بتقدیر الهی در ازل و کائنات از جوهر اعراض و ذات صفات است + با تقدیر که بخواهد
و عن ابی بن عباس رضی الله عنهما + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ان الله یکنس
از است من که نیست مرایشان را در دین سلطانی نصیبی آن و گوید که ام اندکی مزید و دیگری تفرید + و اوله و غیره
از بار جار معنی تاخیر است ترک هر چیز لغوی است طائفه که فائده با کمال یا قیل معنی است تفسیر ایشان باین نام است
ایشانست عمل او اکثر از آنکه هر چه بود است که گویند بنده را فاعلی نیست او را فاعل و اقتضای و اوله و غیره
بجادات است چنانکه گویند آسایشجوی روان شد ایشان را مجرب نیز گویند و اما تقدیر است
نیز فاعل افعال است مستقل است و کار خود سابقه و قدامت است غیر از افعال و اوله و غیره
سکون با نسبت بجزو کلمات است تصحیح روز به بل تمیزان تمدد از اهل سنت و درین بر خوار است الیوم
نمیدارند و بنده افعال میگویند این بلاط است یا که اهل سنت جماعت یا از عبارات از تصدیق او در او و اوله و غیره
بلا عمل و در باب ایشان است میان خبر قریه و لیکر ابره و لیکر برین بد آنکه این مرتبه از ایشان است و اوله و غیره
مساحتی با دیگر و تکفیر الی هو که بره و لیکر و اوله و غیره ایشان اختیار میکنند و اوله و غیره
نیکند کلمات سنت بدل مجرب و یا نیز در احادیث حق و لیکر خطا کردند و یا نمانند از اوله و غیره

و از چند گزافه اند کسی که خوار گردانیده است و از خدا تعالی و یزدان منی غره الله و بخوار و بید گرداند کسی که عزیز گردانیده است و از خدای تعالی
 بر او ظلمه سلاطین مایه ای دور اند که بهوی نفس و غلبه قهرمان خود کافران و فاسقان جاهلان با عزیز دارند و مسلمانان صالحان عالمان اذلیل گردانند
 و دست حق بر او اند و چه دم احتمال کننده حرم خدا را که است آنچه گرد بر گرد او است از زمین و آسمان و زمین و آسمان و زمین و آسمان و زمین و آسمان
 بکسر خا و تحمل کسی که بند در زمین حرم چیزی حرام ساخته حق تعالی در آن مثل شکار کردن و خست بریدن مانند آن و بعضی نسخ حرم الله و بعضی نسخ
 کرده اند جمع حرمت الله یعنی حلال گرداننده چیزی را که حرام است و توشیحی گفته که این تصویر است از کسی که نیست تا در اعمالش و در علمش و در روایتش
 صحیح نیست بقیاس خود یا چندین ساخته است و الله اعلم و دست حق تعالی در آن مثل شکار کردن و خست بریدن مانند آن و بعضی نسخ حرم الله و بعضی نسخ
 که حرام گردانیده است از خدای تعالی کردن آن بایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در او ای حقوق ایشان اگر چه احتمال در این مطلقا داده اند
 حرم خدای تعالی و تقدس و عمرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن بسبب تحقیق زجر و عقوبت است لکن در این باب بیشتر روایت است
 پس تخصیص جهت زیادت اتمام و تاکید و تحريم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف اجتماع حق و توفیر و در روایت
 که من درین عمرتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد قربت من چیزی از محرمات را احتمال نماید عتاب عقاب آن بیست و یک ساله در روایت
 فرزندی و قربت من از کتاب محرمات کند چنانکه در باب سبامی مظهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از خدای تعالی بگردد
 و سب فاحشه بگرددی کند عذاب بروی او چند گزافه و بیجا نبیست مگر شرفا و سادات را که گزافه محرمات نگردد و در روایت
 سیادت و قربت رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند بدان مغرور نشوند و بیعت و شرمی از روی خوب خویش بدان که در روایت
 کنی و عجب جلیل و عجب بلج و صبیحی و ولی چه سود که قدر جمال خویش ندانی و والتا که سننی و ششم از آن است که هر که از خدای تعالی بگردد
 و رسول خدا ترک کننده سنت من است از کتاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف استخانت قلت و مبالغه
 و لغت محمول بر حقیقت اگر بطریق تقصیر کاسل بود و نصیحت لعنت محمول بر جرور شدت دورانی مقام و شرف است
 ترک شود نصیحت بنمود مثل همین تفصیل است و احتمال محرمات مانند آن با الله التوفیق و رواه البیهقی فی المدخل زمین که در روایت
 که در این حدیث را بهیقی در مدخل که نام کتاب است و روایت کرد در زمین کتاب خود و وعن بعضی من عکاب
 و تخیف کان و کسر میم و بسین همایه و مراد صحبت است محدود و کوفین همین یک است
 اورا صحبت الله اعلم و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما قتی الله ایضا ان الله یحب العبد الذی یخاف الله و یحیی الناس
 از بندگان آنکه بگریزد زمین از زمینها و جعل الله حاجه به بگرداند خدای تعالی از آن بدهه ابوسوی آن من حاجتی و کاری تا صحبت از آن است
 در آن زمین برود بگریزد و بر طبیعت زکونش میروم با صد هزاران محنت و زحمت و نمیدانم که روزی میزند انبیا اجل طریقه و رواه احمد الترمذی
 و عن عائشه قالت قلت و روایت است از عائشه که گفت گفته و یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یحب الله العبد الذی یخاف الله و یحیی الناس
 پیوسته حال ایشان بهشت اندیا در دفع زحمت و زاری حق دریت است چنانکه برای دفع بیهوشی و قان بر کاسم و در حدیثی که در روایت
 در آن روز و در بهشت اندیا ایشان و تخلت ایست گفته و یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یحب الله العبد الذی یخاف الله و یحیی الناس

و عن ابی بن کعب و انصار بنی است حاضر شد عقبه اولی را و پدر را کاتب وحی و اقره را با و عقب بسید القدر و حضرت علی علیه السلام
ما روایت کرد که سوره که این که کفر و ابروی بخواند بسیاری از صحابه تا بعین از وی روایت کردند در معنی الهی و احوال او و بسیاری از وی روایت

نموده است مبنی قول الله روایت است از ابی بن کعب و تفسیر قول خدا عزوجل و اذ افقرنا کما نقرن فی اوم من کلوم و هم یزعمون و این تفسیر را
اگر چه ابی بن کعب فتح بجهت صلی الله علیه و سلم کرده و لیکن در حکم نوح است چنانکه از ایشان بی سابقه از سید القدر علی علیه السلام

نماز باشد چنانکه در مقدمه گذشت . قال گفت ابی بن کعب مجسمه بود او و پدر و دو گانه ایشان را مجسمه بود و او چاه پس خواست که بگرداند
ایشان را اصناف پس گردانید و نور هم بسته صورت بخشید ایشان را فاستقلیم پس گردانید ایشان را و شکوه این سخن کرد ایشان

شم و خذ علیهم العود الی شاق . بسته گشت ایشان همه و پیمان را و آمدیم علی انفسهم و گردانید ایشان را بر نو تمامی ایشان را
گفت آیا نیستی من پروردگار شما . قال ابی بن کعب گفتند ای تو پروردگار ما می . قال فانی اشهد علیکم السموات السبع و الارضین سبع گشت

پس بستی که من گواه بگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را و اشهد علیکم با که اوم و گواه بگیرم بر شما که اوم هفت است که
کنید پس آسمان و اقرار کرد ابی بن کعب ایشان بر شما ثابت گردانید شما از گفته اند اول ایشان است که اشهد علیکم السموات السبع و الارضین سبع

سموات السبع و الارضین سبع . قال ابی بن کعب گفتند ای تو پروردگار ما می . قال فانی اشهد علیکم السموات السبع و الارضین سبع
سخن خیزن و در بستر و نیت پروردگار خیزن و لا نشکرک الا شیدا بشکرک که در این سخن چیزی را و انی سائر الیکم و این سخن

بفرستم بوی شما پذیران خود را و نیز در کلام عهدی میثاقی که با یونس و اعدا و پیمان را و انزل علیکم آیه و نور از من بشکرک که
گفتند ایشان که ای اویم ما این که تو پروردگار ما می و جود ما می . ما ربنا غیرک لا اله الا انت انما نعبودک و انما نستعینک

فانزلناک پس اقرار کرد بان . و فرخ علیهم اوم و بر شسته شد مشعون و مطلع گردانید و شکر ایشان را که در این سخن
در حالیکه نگاه میکند بجانب ایشان و فرای الغنی و الفقیه پس دید اوم تو گرا و محتاج را و حسن العود و نور و انزل علیکم آیه و نور

و پایان تر و کتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعضی غنی و بعضی فقیر و بعضی خوب صورت و بعضی بد صورت
در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سويت بين عبداک پس گفت اوم ای پروردگار من

بمذنگان تو از مخرج بنا گانیم این کی قبول و آن مرد و چسبیت . قال انی اجبت ان اسجد لک و انما اعبدک سجدت
مکرم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر کمال و بیکب معشتی از وی می حقیقت شکر بود و یا سرتی و در هر چه که

چیزی بنمادد و در دیگری نیست و چون در یاد بشکر کردید شکر و فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات است که در این نیست و بکنز
در ای الانبیا طهر مثل السرج علیهم النور و در اوم پیغمبران را و بیان ندرت خود مانند چرخها که میاید بر ایشان روشنی و همه میثاقی آخر

فی الرساله و النبوة مخصوص گردانیده شد نیز پیغمبران بعد و پیمان و بگنیزاید بر خدا الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت و انما اولی الامر
از عهد آن بیرون بر آیند احکام شرعی و احکام الهی مخلوق برسانند ازینجا معلوم شد که در بیان نبوت و رسالت وقتی است چنانکه در کتب

کلامیه مذکور است . و بوقوله و این خبر رسالت و نبوت مذکور است در قول حق . تبارک و تعالی و اذ اخذنا من النبیین ميثاقهم و چون گزینیم

عذاب یعنی سوخ و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد و شخص از مخالفت امر و شوی یا شتوق است از عذاب یعنی شوق و تماشا که در آب افتد و چنانکه انعام
 خس و تماشا که آب را که در تیره گرداند عذاب نیز پیش شخص آن شخص و مگر سازد و در پیش گویند شتوق از عذاب است یعنی آب شیرین و عذاب شخص
 و سخن بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کرده و مراد بقبر عالم دروغ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد به هر دو
 نه آن کوی که مرده و در کوی کند چه بسا در گمان که در آب غرق شوند و در شش سوخت گردند و در شکم جا نوزان تجلیل روند الا جزوی از آن
 که اثر جزوی اصلی خوانند از اول نما آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدیر بقدرت خود آنرا نگه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت و می برود
 نرود و اگر خواهد هم بدان جزوی روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب کند و نعمت و بد پروردگار تعالی بر همه چیز تبار است و یکسایه عذاب است
 وی در یک ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگردد و هیچ چیز از عذاب و غراب ننکازد و بدیدیت کند هر چه خواهد بود و حکم نیست و که هر چه
 و پنهان جزو شش کیفیت بود و تصدیق عذاب قبر و امثال آن تعامات است صوح و اسلام و اقری آنست که ایمان بیارند که در آنکه و ما و در هر گز
 ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند محض مثال و خیال و آنکه مانده بنیم و نه در یابیم و وجود آن در میان نرود و نیز
 ملکوت را چشم سر توان دید آنرا آتشی دیگر است که آن توان دید و اگر چه چشم سر نمایند آن نیز توان دیدنی بینی که جزو کلی از جزو اصلی است
 می آید و می نیست و حکایت میکرد و پیام حق میگذازند و صحابه در مجلس بنهشسته می بودند و منی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر چه
 فکر ایمان باین بایک و چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور کشاده شد و دیگر هیچ شکل نیست حق تعالی از خبر گمانی که در آن
 و اندام مادی و احوال کرده اند که عذاب و قبر نرنده گردانیدن میت است یاد و مقابله دشمن روح مادی و احوال و در آنجا
 خواهد و ما بدیدار نیست کند حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیا است چنانکه ظاهر احادیث و ال است بر آن در هر گز
 و آند چنانکه در دنیا بود و یا جزوی از اجزای وی متعلق سازند حکیم می از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول
 نزول آدمی نباشد که بیخ حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حاشی پیدا کند
 در یاد و در حقا و صحیح کفایت است و اندام حقیقه اعمال **فصل الاول** عن البراء بن عازب صحابی است

پیش از آن صغیر شمر و در او حاضر شد و در او غمزا کرد و همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد که در او فتح کرد
 و سر و آن غنی المدینه عن النبی ﷺ و آیت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل
 مسلمان در وقتیکه پشیده شود و قبر گواهی میدهد باو میت حق و راست محاسبی است و مسلم عذاب نموده بر آن که در دنیا در وقتیکه
 که فرموده است ثبت المدالذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاء فی الآخرة ثابت و بر جای می آید و خدا تعالی مؤمنان را بقول ثابت و در
 و آخرت است این ثابت و منان بر قول ثابت که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی است که مؤمن در قبر پرسید و شود که
 کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چه دین تو و شما دین جواب از بر سه چیز است چه دین اسلام همین است و در دنیا و در آخرت و در هر دو
 اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من روى این آیت که ثبت المدالذین امنوا بالقول الثابت تزلت فی عذاب القبر فرود آمده است
 در شان عذاب قبر و قال ایمنی که گفته شود مراد از آیت پروردگار تو و پیغمبر تو و دین تو و ما را که در آیت است و در هر دو عالم و در هر دو عالم

که در جواب شریک مو من مطیع است نذر بشارت و فتح باب بشت و امثال آن یارینها نیز شریک باشد را ما در مرتبه کبریا تو انرا که نوعی از عذاب
 نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا مغفرت او را و الله اعلم و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم
 اذ مات عرض علیه مقدره بربی که می از شما چون بمیرد ظاهر کرده میشود بر کف او و در صورتیکه او با عذاب و عذاب او را در کف او و در صورتیکه او
 من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود و شستگاه وی از شستگاه بهشتیان و در این کان من اهل النار من اهل النار
 و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود و شستگاه وی از شستگاه دوزخیان و فیقال یذا مقدرک حتی یجئک الی الیه یوم القیامه پس گفته میشود و کاین
 جامی است منت موت و منتظر باش و آمدن آنرا آنوقت که برانگیزد و تراند بر تعالی بسوی آن عاصی یا بسوی خود و در وقتیکه منتظر
 و عن عائشه یعنی المدینه ان یهودیه و نعلت علیها روایت است از عائشه که یهودیانی در آمد بروی و فکر می نمودند که این
 آن من قضیه عذاب قبر را نقالت اما انما ذک الدفن عذاب القبر پس گفت آن آن یهودیه مرعاشه که چاه بود در آنجا اینها را می انداختند
 و چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را ندانسته بود و نام آنرا بر گزشتانید حیران ماند و فرمود پس من این را از آنجا که در آنجا
 پس پرسید عائشه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن عذاب القبر از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب و قبر میباشد یا نه
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان عذاب القبر حق است و قال عائشه فیما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 خدا صلی الله علیه و سلم بعد از این حکایت صلی الله علیه و سلم انما عذاب القبر انما عذاب القبر که در روایت کلامی است
 است بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نمیدانستند
 و می آمد که عذاب و قبر میباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذ به از وی بعد از نماز در خواب و ساعت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و لیکن تقوی با زار شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد و بالتو نیز میگردد و عائشه از آن
 بجهت که توانستیم و ندانید که در این اولی و اظهار احتمال است و الله اعلم و عن عائشه و عن ابی بن کعبه
 از اجله فقها قائم بقرائن چون بچرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر نپوشند او را و بر روی او عذاب القبر
 بود وی نیز یکی از ان کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابی بکر و آنکه
 رسول الله گفت زید بن ثابت در انامی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
 انصار علی غلبه که سوار بر استری که مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و چون آمد و بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عذاب القبر
 رسید و خم گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از پشت خود چیدم و میل کردن نکات و عقیده پس نزد آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم برین و او را قبر سته انجمه و ناگاه قبر ابو موسی را شناسش یا بیج و فقال من یعروه اصحاب ذر الا قبر من گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که می شناسد صاحبان این قبر را که دفن شده اند در آن و قال رجل انما کانت مرده که در آنجا دفن شده است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند یا قال فی الشکره گفت در زمان شکر مرده اند و شکر مرده اند و فقال پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الامه قبلی و بعدی و این است یعنی گروه آدمیان قبل ما و بعد ما و این است یعنی گروه آدمیان

که می شکند بعضی از بعضی اینکمال که در اعتقاد پس گفته میشود و او این جا بیست و شش است و علی اشکاک است و بر شک بوده تو و طریقت است و بر شک
مروه تو و طریقت است انشاء الله تعالی و بر شک اگر خواجه است به خدا را از این باطنی که در کتاب است و در کتاب
فی تصریح الاعتقاد حیاک زون و چنگ زون بکتاب و سنت اعتقاد آوردن بحقیقت آن و عمل کردنست و آنچه در واقع است و در واقع است
و نذا بسبب اهل بود او را و کتاب قرآن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه مسلو که در این آورده اند و آنچه در کتاب است کرده بر این حضرت پیغمبر صلی
علیه سلم بی وجوب مراد اینجا انجام و نهی کرده شده است بدان و غیر کتاب یقرینیه کتاب است **الفصل الاول** عن علی بن ابي طالب
قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم در حدیثی که در آنجا است که تو باید کرد و در این که در این کتاب است
الیس منه چیزی که نیست تا این بن یعنی احادیث که در چیزی که نیست کتاب سنت میر جاده است تا این که در این کتاب است
اجماع و قیاس و مراد چیزیست که مخالف و غیر آن باشد و نمود و پس آن چیزی آن کس باطل و مردود است به تنوع علیه و غیر آن
رسول الله صلی الله علیه سلم گفت جا بر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم در حدیثی که در آنجا است که تو باید کرد و در این که در این کتاب است
کتاب است برین سخنان کتاب است که فرقان مجید است و غیره یعنی بی گد و بهترین طریقه تمام و بی گد و بهترین طریقه تمام
علیه سلم و در الامور و در تمام بدترین چیزی چیزیست که تو پیدا کرده شده است و در این که در این کتاب است
سبب گمراهی است و رواه سلم بر آنکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه سلم است و آنچه در این کتاب است
کرده شده است بر این امر است حسن گویند و آنچه مخالف آن باشد بدست و ضلالت خوانند و کلیت کل هر چه در این کتاب است
و جب است چنانچه تعلم و تعلیم صحت و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت در این کتاب
بر آن موقوف بود و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
مثل قرآنی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه نکلال است با عیش طغیان و تکبر و تفاخرت نشود و در این کتاب است
صلی الله علیه سلم نبودند چنانکه بر می و در این کتاب است و بعضی حرام چنانکه در این کتاب است و در این کتاب است
راشدین کرده باشد اگر چه آن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه سلم نبوده بدعت است و در این کتاب است
زیر آنکه آنحضرت فرموده است بشما با و که لازم گیرید سنت را و سنت خلفای راشدین است و در این کتاب است
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضی الناس الی الله فلهما شکر و ثواب و من لم یؤمن به فلهما عتاب و عقاب
اول الحاکم کننده در زمین حرم و احادیث است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
مراد با حاکم و حرم کتاب کردن چیزی که نمی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن و طلاق گناهان چنانکه
تیسرین کتاب است که چنانکه طاعت در زمین معصیت میشود و بدعت نیز در زمین حکم دارد و پیغمبر که در این کتاب است
و این امری است که اقامت که کرده است به جهت آنکه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

و متعلق نبود عرض و بی بدان از جهت عدم تمسک سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود که به بیان امور متعلق برین و چون دید که مر آنرا
خاصیتی است بجز بیان عادت الهی و سخن نیز برین باب وارد شده که در آن سخن در دو نسبت است یکی بچندین فضیلت و ایات الهیه و دیگری تشبیه آمده
که فرموده اند ما هم با سوره نیا که شما و ما نزدیک بکارهای دنیای خود یعنی مراکازی و التفاتی بدان نیستند و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و انما ترست از همه
در همه کارهای دنیا و آخرت. رواه مسلم و **عمر بن ابی موسی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مثل نزل بالبعثتی الله به بجز این نیست که قصد
حال مرقه قصه و حال چیزی که فرستاده است هر چه بود و کارگاری بدان چیز از دین پوشش رعیت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و عفت
کشش جل آتی توان انتقال مانند قصه و حال مرویست که آمدن قومی را پس گفت آن مرد: یا قوم انی رأیت البعیش یعنی ای قوم هر کسی که من دیدم در راه
شکر را بدو چشم خود و انی انما انذیر العربیان و بدرستی که من خبر خود رساننده بر همه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون کسی شکر می
میدید که بغارت می آید بر همه میشد و جامه ابدست میگرفت و بلند بر میداشت و گرد و سر خود میگردانید و بر قوم خود می آورد و اعلام میداد که شکر می
می آید یا دید بان که برای خبر داری دشمن میکند دشمن چون دشمن را می دید جامه را از بدن میکشید و بلند گردانید تا چون عادت بر بعضی از ایشان
مثل شد و بر همه ناگمانی که ترسیده میشود از آن و شب نیست در آن و این هر دو معنی در انذار آن حضرت صلی الله علیه و سلم مروی است و در این معنی
از جهت ظهور صدق و خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهم بدان. **فالبخاری** البخاری بخبر خود آورده است که در این معنی
کنید و بگریزید یا نجات یابید از قتل و غارت. **فالمطالع** طالع من قومته پس فریاد می کردند و باورش و شکر می کردند و از آن خبر میدادند و از آن خبر میدادند
رفتند و گریختند شبان شب و او بخوار افتاد همزه و سکون دال و کسره همزه و تشدید دال پیرو و وجه خوانده اند اول آنکه در این معنی
در آخر شب اول ابلاغ و او که است. **فانطلقوا** علی مهلم پس رفتند همزگی و نرمی و آرام خود و مهلم یعنی پیغمبر و از آن خبر میدادند
از روی در کتاب مسلم علی مهلم یعنی مهلم و سکون با و بتا بعد از لام نیز روایت کرده است بخوار پس استگاری و از آن خبر میدادند
طالع منم و تکذیب کردند آن مرد خبر رساننده را و باورش و شکر می کردند خبر او طالع و دیگر از قوم وی **فما صبحوا** امکا هم بپوشیدند
بجای خود و نگریختند. **فصبهم** همیشه پس صبح کرد و ایشان را شکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح. **فالمکه** و ایشان را شکر
آن لشکر و غارت کرد و از بسخ برکن ایشان را فذلک مثل من اطاعتی پس آن قصه و حال که در آن خبر میدادند
خبر را. **فاتبع** با جنت به پس پیروی کرد چیز را که آورده ام من آنرا از دین پوشش رعیت. **فما صبحوا** امکا هم بپوشیدند
کرد و او دروغ نیست چیز را که آورده ام من آنرا از حق متفق علیه و سخن را بی هر مرقه یعنی الداعنه. **قال** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما
جل استقر قد نار به حال من همچو حال مرویست که فروخت آتشی را به فلان اضرات ما حولها پس هر گاه که روشن شد آتش در کانهای آنکه در دست
یا روشن کرد آتش مکانها را که در دست یا روشن شدند مکانها که در آتش اند و در روایت بخاری حوله آمده پس ضمیر راجع بر جل است جل نظر
و بهر حال و ابائی تقع فی النار و استیادند پروا آنها و این جنبند با و کرکما که عادت ایشانست که می افتند و آتش همیشه در آنجا روشن
که فروخته است آن مرد و چون سخن برین بود و ایستاد آن مرد و منع میکند و باز میاروان در اب الزانق اول در آتش و غلبه و حیرت میشوند آن دوا
بر آن مرد و باز نمی آید از انقاد و در آتش نیتقرمین فمیا بفتح یا و تا اوقات دعای مملد شده پس از تمام میکنند و می افتند آن دوا

و الله است و مثل من لم يفرح بذلك راسدا و هو ان يسجد في بيته است با آنچه فرستاده است خداي تعالي بان كذا است از كبر و عدم كبر و ان
 بدان و ولم يعجل بهي الله الذي ارسلت به و نه پذيرفت بديت خدا را كه فرستاده شده ام من بان بتمتع عليه به انكرا و اوسان و در همه فكر
 قسمي منتفع بدین و غير منتفع بدان و از زمین نیز و قسمي منتفع بآب و غير منتفع بدان و منتفع نیز و قسمي منتفع بغير منتفع بدان
 بدین نیز و قسمي است كلی عالم غایب منتفع بحلم بر مثال زمین پاک كه خورد از آب سودمند گردید از ان در ذات خود و بر و یا نیک گناه را سودمند
 گردانید غیر خود را نیز و دیگر عالم معلم غیر متعبد كه بوافل و زیادت عمل نكرد و در آنچه جمع كرد از علم فتنه نوزید بر مثل زمیني كه آب در عرض گرفت
 مردم بدان منتفع گردیدند انكه سر بر داشت و توجه و التفات بجانب علم نكرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نكرد و تعلیم نمود و غیر
 در آید یا نه و آمد و كافر شد این در رنگ شوره زمینی است كه قبول نكرد آب او نگاه داشت آنرا و نروید چیزی بر این حاصل كند
 از شرح صحیح بخاری ذكر کرده اند و ممكن است كه گفته شود كه قسم اول عبارتست از كسیكه تعلم كرد و اجنبا و نورو و ان كه است با طه و ان
 و اسرار و شرح كرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهایی مجتهدین و علمای متقنین و محققین مثل كیاها كه از زمین است و انكه
 عبارتست از كسیكه تعلم كرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بخش این امانت را داد و باقی آن را رسانید چنانكه در حدیث
 دعا و آن دانش علم و سخن عالیه رضی الله عنهما قالت تلا رسول الله كفت عالیه خوانند چنانچه در حدیث آمده است

هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات وقرآنی و خوانند آن حضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث را در حدیث
 الاوه الاالباب و حاصل معنی آنست كه آن خداي میگردانده بر تو كتاب را بعضی از ان كتابهاست كه محكم است
 و شبهه در لفظ و در معنی من ام الكتاب این آیهها اصل و عمده كتاب اند كه نزد شماست و در احتمال مجموع آنهاست و در احتمال
 دیگر است متشابهات بر خلاف محكم در الفاظ و معانی آن اشكالی داشته باشد و این در قسم است كلی آنست كه در حدیث
 بسین و محكم و غیر است كه متشابه است علی الاطلاق بچیزه بسین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم اطلاق نمائید
 كسانیکه در دلهاى ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه بیروى میکنند چیزی را كه متشابه است
 وجهی و در كمال اشكال و اشتباه دارد و ابتغوا التوفيقه و ابتغوا تامله از برای طلب كردن فتنه نام و در حدیث
 تاویل و حقیقت معنی آن و ما تعلم ما اولیه الا الله و نريد ان ندقق معنی آنرا كه ما و ما كسر و ما اولیه از حدیث
 و انما یكفر قوی و استوار اند و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بشاکیه هر چه از حق تعالی است حق است اگر چه فهم باید كه ان
 زبانه از نزد پروردگار است چه محكم چه متشابه و بعمم محكم را راه داده اند نه متشابه و او را درین حكمتهاست كه عمده ان آنها مجتهدانند
 كه كمال حرص دارند بر حصول علم و در ك تحقیق اشیا و ما یدكر الا الوالباب چند پذیرند بشون بگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله كفت
 عائشه كفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذا رأیت و بعضی آیات كسرتا آمده خطاب عائشه یعنی چون بینی توانی عائشه كفت
 بفتح تاست بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی توای مخاطب مؤید این روایت است آنچه كفت كه و عن مسلم ایتم و نوز مسلم ایتم و در حدیث
 یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان الذين يتبعون ما تشابه منه ما ان كسانی را كه پیروی میکنند چیزی را كه متشابه است از كتابها و سنن

Marfat.com

و صحبت وی و بود و فقیه تلسک و زرین معاویه و ایت میکند از عائشه و سعد ابی بریره روایت میکند از زوی پیغمبری ابو بشام و علی بن قیسیر
و جزایشان. قال اقی بنی الدکف آده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی آدو در فرشته فقیل له پس گفته شد در آن وقت اصلی است
و سلم بزبان فرشته. لکنم عینک. باید که خواب کند دیده تو. و لتسمع اذناک. و باید که بشنود گوش تو. و لتقبل قلبک. و باید که با نرد دل تو
مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود که پنجم از مباحث است لیکن گوش شایسته
و دل بیدار پس بیان کنید بر آگهی مثل که میشود وی فهمد. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فنامت عینی و سمعت اذنای و تقبل قلبی
پس خواب کرد چشم من و شنیدند هر دو گوش من و دریافت دل من. قال فقیل لی سید بنی در این بیان که در و شد مثل گوشت شکر که در آن
سرای راه فصیح مآذبه پس ساخت طعامی را برای مردمان. و ارسل دعاویا. و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام و شکر
و خل الدار پس سیکه باسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را و آمد سرای راه و اکل من المآذبه و خورد از آن طعام که ساخت شکر را و خورد
و خوشنود شد از وی آن سید صحبت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس است و سید را در آن وقت که در آن
لم یحب الدار. و کسیکه اجابت نکرد داعی را لم یخل الدار ولم یأکل من المآذبه. و در نیاید سر را و نخورد از آن طعام. و بخط علی السید و سلم
شد از وی سید. قال گفت آن فرشته یا راوی. قال بعد پیغمبر پیش رخ ایتعالی بشارت آن سید است که بنا کرد و در آن وقت که در آن
غایبه سلم بشارت آنکس است که مردم را بطعام بخواند و الدار الاسلام. و سر آنکه بنا کرده شد و مشبه با سلام است. المآذبه ایست که در آن
بشت و نعیم است و در حدیث سابق در این بشت. گفت و ما و نعیم و چون اسلام سید بهر آن بشت است این در آن وقت که در آن
خود بر و جانیم بشت است فافهم. رواه الدارنی. و شن ابی اسحق مولای آن حضرت اول در عباس بن عبد المطلب را که در آن وقت که در آن
و چون بشارت داد با سلام عباس آنرا کرد و در آن حضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شد احدی را و خفتی را و شکر دیگر را که در آن وقت که در آن
پدر اگر چه بود اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود و بر قول شهور خالده با. و بروی کنین و امان فی خلافت علی بن ابی طالب
علیه و سلم الاضیق بضم همزه و سکون لام و کسر فاء. احد کم تشابها علی اریکته. باید که نیابیم من هیچ یکی شمارا نمیکند و تشابه
از کبر سلطنت و آسایش فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث. یا ایته الامر من امری. یا ایته الامر من امری. یا ایته الامر من امری
مما امرت با و نیت عنه. از آنچه امر کرده ام من بدان یا نیتی کرده ام از آن. و قول او این است که در آن وقت که در آن
نیکم جز آنرا ما و بزمانی کتاب الله تعالی و چیز ندی یا هم و کتاب خدا پیروی میکنیم آنرا که بر او رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حال بعضی
از اهل جبل فراغت و کبر که تقاعد و تکاسل انداز عمل کردن حدیث و غلبه یافته میشود در قرآن و کلمات سیر که احکام شرح مخصوص اند و در آن
و جابل اند با آنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و چنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم از قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند بر روحی است چنانکه در حدیث آمده بیاید رواه احمد و ابو داود و الترمذی
و البیهقی فی دلائل النبوة. و عن المقدم بن معدی کرب. بکسر اصحابی کنزی نزول کرد محصل آمد در و فکر کند شمارا کرد و مشو و او را
حدیث وی در ایشانست با شام سنه سبع و ثمانین و له احدی و ستمون سنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المانی او کثر ما

اشتهارها در روز شنبه چهارم

بتر از عیسی نیستند اگر عیسی که بنوعی است بکار آید در روز پنجشنبه باشد باز فقهی که کتب آن نیز با وی باشد یا غیره میفرماید که ما در فقه کاتب
 بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کرد و نگردد بگویم حق جلال حضرت چه ما بقصد آن شبانی عیسی علیه السلام بودیم زیرا که کلمه ما عبارت از
 میباشد یعنی چیز خفایه که برای خلاصت است بگویم ایشان میدانند که گفت عریضه آن است با او بود آن جناب جلال و تعجب این سخن
 میگوند و آورده اند که این زجر برای کاتبان فقه بود و سکون عین فتح را در آخر گفت که یکی از شرفگان بود این بحث کرده حضرت صلوات الله علیه
 اور گفت و ای بر تو چه خوش حالی دوده تو زبان تو مژده و خوشی است بدان که در آن روز اول گفته و در روز شنبه است از آنست که بگویم نه خود را و ای
 کان میقول به و که میگفت به لاشه و اعلیٰ فقه است که در این فقههای خود بار کتابی مانند است و محارفات است که انفسال است
 آن بر نفس خود و حرام کردن آن بخواهیم که در آینده است آنرا پروردگار تعالی بداند که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
 گیر و خدا تعالی بر شما و فرمود که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
 بستگی قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفتند خدا بر ایشان که فکاک بقایا هم فی الطریق و الله اعلم و این سخن است که در آن روز است
 ایشان در صومعه با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با
 ایشان از فرض نگردیدیم تا از ایشان در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با و در صومعه معیم با
 و بریدن آلت مروی که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 بی آنکه بر ایشان فرض کردیم در آخر آیت میفرماید فزارعوا ما من عایلتها پس عایلتها میفرماید که در آن روز است که در آن روز است
 نزد است و خود بود آنی من گفت ریاضت کشیدند بی اسلرل تا آنکه شکستند و شکستند و شکستند و شکستند و شکستند و شکستند و شکستند
 درین اندیشه جان میکا بد که این چیست چهرست ابوسلیمان از آنی گفت میسندم که قوت از خودی آنی
 اخلاص فسوختن که در آن روز عمل کردی و اخلاص ز زیدی بهتر از ده سال است که در آن روز عمل کردی و اخلاص ز زیدی بهتر از ده سال است
 کم کن لومال بلا بخل جهان ذنوب و راه ابو او بود و سخن بی هم بر تو و ضعیف است و تعالی جلال جلال
 فرود آمد است قرآن بر پنج قسم حلال حرام محکم و قضا و مثال به معنی حلال حرام محکم و قضا و مثال به معنی حلال حرام محکم و قضا و مثال
 و مراد به مثال تصنیف است به فاعلوا الحلال پس حلال گردانید حلال
 و حرام گردانید حرام را به و اعلموا با حکم و کار کنید محکم و دانموا بالمشایخ
 اگر چه با بدان نسیم و اعتبار با امثال بدعت گیر با و پندیر با امثال به پندیر با امثال به پندیر با امثال به پندیر با امثال به پندیر با امثال
 و در یکی از معنی فی تعالی بیان و در آیت کرده است بیعتی در کتاب شریفی بیان و در آیت کرده است بیعتی در کتاب شریفی بیان
 و آن حرام محکم پس عمل کنید بحلال و برینیز که حرام و پیروی کنید محکم را و عمل او و آنرا با امثال به پندیر با امثال به پندیر با امثال
 در یکی از معنی یکی است و سخن بن عباس به ضعیف است و ضعیف است و ضعیف است و ضعیف است و ضعیف است و ضعیف است و ضعیف است
 و درین شده و حکمی است که نظام بر خود است بره بدون او و فایده و پس متابعین پیروی کن آنرا و در هر روز که در هر روز که

وین ایشان است مانند آن که در ایام ائمه علیهم السلام در روز قیامت بود و در
 الدائم به و سخن بر ابراهیم بن مسیره به تابعی شریف صحیح حدیث است بنی نظیر زمان خود بود حدیث در اهل بکته است بدقت قال قال رسول الله
 گفت ابراهیم بن مسیره گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم من قرصاحب بدقه که یک تعظیم و تحویل کند خداوند بخت او و خداوند ان علی بدم الاسلام
 پس تحقیق نمیکند بر ویران کردن این اسلام چه در توفیر وی استخفاف و استمانت سنت است این میشد بویران کردن بنای اسلام و بهرین قبایح
 توفیر و تحویل شدن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت به رواه ابویحیی فی شعب الیمان هر سلاه و سخن ابن عباس
 قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما نیه به کسیکه یا نور و قرآن است سروری کند احکامی که در دست به بداهه الله فی الفضا له فی الدنیا و راه و راه
 او را خدا تعالی و بر باندگرازی در دنیا و وقایع و پیغمبر سوره حساب و در نگاه دارد او را روز قیامت از بدی شوق حساب و درونی
 و در روایتی اینچنین آمده است که هر قدری کتاب الله را بفیض فی الدنیا و الاخره به کسیکه سروری کند کتاب خدا گمراه نشود و در
 و به جنت نگیرد در آخره به تمام تلاشه الایه به پیغمبر خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را به من تبع به ای نمازیند و این آیت را
 کتاب مرا که سبب هدایت است گمراه نشود و به جنت نگیرد حال آنکه دولت سعادت دنیا و آخرت در متابعت وین سرشت است
 اگر خدمت تو انم کرد به که بکنجی دنیا و دین رفعت تست به رواه زرین و سخن ابی سعید و در رضی الله عنه به ان
 از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال به گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما که گردانیده است خدا تعالی
 و حدود و احکام قرآن قصه حال راه است به و سخن جنبتی اصراف سوران به و از هر دو جانب آن راه بسته دوباره بسته است
 در این و باره شهر در راست کشاده به و علی ابواب سبوره خاچه به و بر دریا پرده باست فرو بسته به و عند راس السراوان
 که خواننده است مردم به بقول استقیموا علی صراطی که میگردد است بر و بر راه به و لا تعوجوا به و کج نروید به و فوق ذلک شیاع
 دیگر است به بدیجوه بنوعی از مردم را به کلام عبدان فتح شیمان ملک الابواب به هر گاه که قصد میکند بنده از بندگان که
 برده را به قال به میگوید آن اعی به و یحک لافطوه به و ای بر تو گمنا این راه فانک ان فتحه بکجه به این بستی و اگر میکشانی توان
 و اگر میدانی غدا الیم میکشی در روز به شمر فرمود به پیغمبر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این مثل که مراد از آن
 خبر او و گفت که مراد بصر اطریق اسلام است که بدان راه به شسته جاودان میرسد به و ان الله
 بران فرو بسته انما لیست که حرام گردانیده است خدا تعالی آنها را بر بندگان به و ان یسور الرخاچه حدود الله به بیان کرد که در راه ای
 حد با حد است که بیان بنده محارم بسته است که از آنها نگذر و فاصل با باز دارنده است بنده از ان عبایست از احکام و سجایه و ان
 علی ابن الصراط هو الصراط به و بیان کرد که مراد با علی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را بر راه است به و ان الدائم
 بالای قرآن به و فاطمه العندی قلب کل مومن به ان نهد و بنده از جانب خدمت در دل هر مومن طیبی از تفسیر نامه پاک کرده که الهام میکند
 و این نباشد قرآن بود نمیدهد کار قرآن است که راه می نماید و نشانه های راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و نپذیرفتن برین
 رفتن به و به این مقصود توفیق الهی و هدایت اوست که بنده ابدان الهام میکند در دل وی پیدا آرد در قرآن الله به رواه زرین

و عن معمر بن عمار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ سورة الفاتحة في يومه لم يجد مرضا ولا موتا
او اورین و غیر ذریعہ کی و دانائی می بخشیدان و یکشاید دیدہ بصیرت او تا درک میکند معانی کتاب نبوت را و میرسد بحقیقت مراد از این آیه و آنست
یعنی فهم و بصیرت و در عین شرف عالم عالم علیہ بود اما آنرا تمام شد عیبه بود و مستقیم مگر قسمت کنند و آنرا میسر بود که آنجا بود و هر چه
میخواهد از آنکه فهم درین غیر آن پرتفوق علیہ بود و عن ابی هریرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
که او ان الذی یبذل نفسه فی سبیل الله کانها انما تکانها ای طلاق فقره یعنی تفاوت اند و یکبار هم انما ای و محاسن معنی برانرا از استعداد او پرتفوق
چنانکه گانیت که استعداد و قابلیت آنی از یک درونی آن یا قوت پیدا کرد و کافی دیگر استعداد و طلاق فقره در دو کافی دیگر از این پس و دیگر و در هر
و جز آن به خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام بهر یکان آدمیان در جاهلیت بخاکان ایشانند و اسلام یعنی هر که بقصد استعداده و استعداد
در جاهلیت نیک بود و از خیار قبالی بود و بر اقران خود قوت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عمل او در آن زمان از این پس
بعد از آمدن درین مسلمانان نیز صفات حمیده افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن جاهلیت کفر و کفر مستور بود و چون که طلاق فقره در آن
منزج و مخلوط است و بعد از آمدن در اسلام که ختم در جبهه مجاهدت و ریاضت آن آرایش بدرقت و نماز و غیره از حضرت زین العابدین
استعداد وجود و آثار و صفات بر اقران خود درین فائق آمد و قول وی که فرموده بود اذ افتقوا به و قتیکه تحقیق شوند و معلوم درین بیان استعداده و استعداد
در آن شونداشارتست بآنکه درین مدار تحصیل علم و فخرتست و اگر شرف نسبت که است ذات بان جمع باشد از شرف است و در آن زمان
گفته اند که وضع عالم بهتر از شرفین جاهل است حافظ علم و ادب و زر که در حضرت شاه به هر که شایسته او را با شرفین فخرتست و در آن زمان
و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا بینین یعنی حسد مگر در حق دو کس است یعنی اگر حسد را در حق
دین و کس بود و بعضی گویند هر ادب و عیبه است که از زبردان است که آنچه دیگری را داده اند نیز باشد و این در آن است و آنرا حسد است
زوال نعمت غیرت جائز نبود مگر از فساد آن ظالمان و عیص و اعتبار با این کس با آنکه در هر نعمت موجوده جائزست و حسد است که در آن
و شرافت و فضیلت این و صفات است که از صفات انبیا و صلحین اند آن دو کس که نام اند و جل تاه احدی از آن دو کس که در آن
خدای تعالی عالی به فساد علی را که فی الحق پس بر گماشت وی تعالی آن مرد را بر ملاک کرد و در آن وقت که در آن
خدا تر از کرده از صورت عال بطریق امرت و در نام فضیلت و بلکه بهترین اسی ابلاکه و حسد است
چیزی المودق و مریضیات بود و جل تاه احدی که بود و در آن وقت که در آن علم و شرفت را به فخرتست و در آن وقت
پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مرد و مردان و میگوید میکند از او و دیگر روایات الانی اثین آمده بجای آنست یعنی نسبت که در حدیث
یک مال دیگر علم صفتی که مذکور شدند و توشیحی گفته که روایت اول اوثق است پرتفوق علیہ بود و عن ابی هریرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ مات الانسان انقطع عنه عمله و چون می میرد آدمی بریده می شود از زمین ثواب او از هر عملی که میکند غنائم
نماز روزنه و حج و زکوة و جز آن به الا من نكته به مگر از سه عمل به صدقه جاریه یکی صدقه روان که بعد از وی در آن باقی باشد از دنیا و در آن
خیر از پناه و عوض و سبب و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در حدیث آمده است و در آن وقت که در آن علم و شرفت را به فخرتست و در آن وقت

از وی در من عیون بن جبرئیل بن ابی انکه کرده شود از قوا بهای ایشان خیری و من من فی الاسلام شسته سیسته که وی بنهاد و
پیدا کرد و سنانان او و روش بد و کان علیه زرها و وزیرین عمل بهای من عیون بن جبرئیل بن ابی انکه کرده شود از قوا بهای ایشان خیری و
بارگی که کار کند بان بعد از وی بی انکه کرده شود از قوا بهای ایشان خیری و روه سلم به شرح بحدیث و فصل ثانی از باب اعتصام بالکتاب است

گفته است به سخن این معراج و قال قال رسول الله علیه سلم لا تقبل نفسا ظلم الاکان علی ابن من الاول کف من مها که گفته نشود
چون نفسی ظلم کرده باشد بر پسر او بر نصیبی گناه خون این نفس کشته شده و لانا اول من القتل چه بر آنکه آن پسر او نخستین است که
از او قتل آید پس او هم شاکست بقصد کشتن قایل باهل آو آن صورت میبوی علیه سندر حدیث معویه چه و زه و باشد که اگر گفته شد

فصل در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**
در بیان فضیلت ائمه اهل بیت علیهم السلام و در باب ثواب بده ائمه که آخرین ابواب این کتاب است **فصل در بیان**

و تشابهات محمول بر است و علم میاید بادی و مسائل استخوانی است بدان بود و دست قیامت به یارسته که ثابت است بحدیث متون و اساسی بدان بود
 عادت و بیا و فضیلت است که مثل و عدل کتاب سبوت است اشاعت است با جماع و قیاس که استند است بتبیط اندازان و باین اعتبار از مساد
 و عدل کتاب است و است اندر بعضی ازان بفرغی که در تنبیه بلکه عمل با برانچه است چنانکه کتاب سنت است پس حال معنی حدیث آن شد که اصول دین
 است کتاب سبوت و جماع و قیاس به و ما کان سوی لک ففضل به و هر چه که است از اول و علم خیر این پس آن فضل است و لایمنی ففضل در است
 که است منتقص و آن فصول است غالب مدد و معالایمی و بچیز نیست در وی و فصول کسی که مشغول باشد بحال معنی است هر چه قابل اعتد
 از اول و فضل است فضل خیر این فصول به رواه ابو اود و ابن ماجه به و حسن خوف بن مالک الشیخ به دعوی است اول مشاهد است

در است سبوت و جماع و قیاس به و ما کان سوی لک ففضل به و هر چه که است از اول و علم خیر این پس آن فضل است و لایمنی ففضل در است
 که است منتقص و آن فصول است غالب مدد و معالایمی و بچیز نیست در وی و فصول کسی که مشغول باشد بحال معنی است هر چه قابل اعتد
 از اول و فضل است فضل خیر این فصول به رواه ابو اود و ابن ماجه به و حسن خوف بن مالک الشیخ به دعوی است اول مشاهد است

در است سبوت و جماع و قیاس به و ما کان سوی لک ففضل به و هر چه که است از اول و علم خیر این پس آن فضل است و لایمنی ففضل در است
 که است منتقص و آن فصول است غالب مدد و معالایمی و بچیز نیست در وی و فصول کسی که مشغول باشد بحال معنی است هر چه قابل اعتد
 از اول و فضل است فضل خیر این فصول به رواه ابو اود و ابن ماجه به و حسن خوف بن مالک الشیخ به دعوی است اول مشاهد است

در است سبوت و جماع و قیاس به و ما کان سوی لک ففضل به و هر چه که است از اول و علم خیر این پس آن فضل است و لایمنی ففضل در است
 که است منتقص و آن فصول است غالب مدد و معالایمی و بچیز نیست در وی و فصول کسی که مشغول باشد بحال معنی است هر چه قابل اعتد
 از اول و فضل است فضل خیر این فصول به رواه ابو اود و ابن ماجه به و حسن خوف بن مالک الشیخ به دعوی است اول مشاهد است

در است سبوت و جماع و قیاس به و ما کان سوی لک ففضل به و هر چه که است از اول و علم خیر این پس آن فضل است و لایمنی ففضل در است
 که است منتقص و آن فصول است غالب مدد و معالایمی و بچیز نیست در وی و فصول کسی که مشغول باشد بحال معنی است هر چه قابل اعتد
 از اول و فضل است فضل خیر این فصول به رواه ابو اود و ابن ماجه به و حسن خوف بن مالک الشیخ به دعوی است اول مشاهد است

از وقت لیکن در وقت بجاوت یکند بشر علم و علم ان به ایضا افضل بهر سبب از حضرت علی آمد و علم که کلامی ازین دو مرد و افضل
 و ثواب یابند به ترست به قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل نذر العالم انی صلی الله علیه و سلم افضل من الخیر و زیاده ثوابین مرد عالم
 که حدیثش نیست که می گزارد غار فومن را دستر نشست و تفسیریکه در مرد باطله علی العابد الذی یتوکل علی الله و یقوم باللیل بهر آن مرد عالم که
 روز و میدیست روز را و غامی گزارد شب که فضیله علی او نام که بهر آن افضل است بر مردی که درنی و دست یابید ترست از شما هر دو راه الی امری

و حسن علی به ضعیف است به قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من عمل عملی القیامه فی الدین بهینا و ما یستلزمه فقیه است و درین و عالم است
 با حکم آن متفطن است ان به ان هیچ ایست به اگر احتیاج نیاید می آورده شود بوی فایده رساند مرد را و ان کنی عن شیئی فکون علی ان
 کرده شود از وی بی نیاز گردد خود را از ایشان بهر راه ازین بهر آن معنی آنکه انو بحال عالم که محتاج نگردد از خود و از شیئی که در عالم است
 خلق و طمع کند در منافع ایشان این نیز قطع نگردد و طاعت ترک افاده عمل کند بلکه اگر در محتاج و فایده باشد بوی بی نیاز گردد و اگر بی نیاز گردد
 بحکم این ضرورت و در مردم و منافع رساند ایشان را و فایده کن به اگر محتاج نیاید از خود فایده نمایند بی نیاز گردد از ایشان و درین صورت است
 علم و بطا که کتب و تفسیر علم این مردی فایده به **و حسن حکم** و سه مولای بن عباس کی از مولای که بود در آن است

از اهل مغرب شهری گفت یکس از اندیم علم کتاب حدیث که تا می شد است مؤمن مردم داده به و در آن است که در آن است که در آن است
 از صاحب خود که آنکه احتیاج میکرد به کار به مات نشسته به آن بن عباس حال حدیث الناس کی که در آن است که در آن است
 بن عباس و در این مخاطب بگیر حدیث کن و غلط کن مردم او گفته یک بار به فایده نیست فرقی به و او آن را بوی از آن است که در آن است
 می خجای پس حدیث کن و گفته و باینه فان اکثر ثلث مرات به و اگر بسیار خجای پس به یکس که در آن است که در آن است

مردم را چه و اولی الناس بذات الله ان اولی الناس سائر سائر و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 ان قوم و هم فی حدیث من شیء هم به و باید که بسیار تر از این است که بیانی مردم را در آن حال که ایشان در شیء از آن است که در آن است
 قصه خوانی بر ایشان و به خود گوئی به قطع علم و شیء پس به یکی از ایشان سخن ایشان را به کار ازین سخن که در آن است که در آن است
 و کن نیست به و لیکن خاتون نشین به فلاح هر دو به پیش قیامه بفرمایند و انما الناس لایة انوار و در آن است که در آن است

ایشان را و اولی انکه ایشان فزون از حدیث ترا خواند آن دنیا باشد که مردم در آن است که در آن است که در آن است
 دنیا است شاید که حکم شریعت که شستن ازین خوش ندارند و به غایت است که در آن است که در آن است که در آن است
 غایب است مگر مصلحت و طمع سخن ایشان باشد پس سخن تعریب ایشان را از این سخن بر او و نظیر به است و است باید گشت از جهان است
 حکم غالب و نظیر بیا فرموده است ضعیف است و خود در آن روزگار غالب بر مردم سخن درین بوده است به و نظیر از من المدعا و به ترک کن
 و تاخیر فریاد از دعا که به کف باشد سبب بهر شیء و فخر کرد و به فایده به پس بر هر کس که در آن است که در آن است که در آن است

پس بتیگه درین یافتند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

و سخن محمد بن عمر بن رسول الله در آنست از عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مریدین فی مسجد و آن شبست بود
 مجلس که در آنجا شریف و بی بودیتی صحابه بود و مجلس نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعت دیگر جدا کرده علم به مجالس کلام
 علی بن ابی طالب و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل هر دو مجلس را برود ایشان ثابت و قائم اندیشگی و کارهای کس که کند به واحد هر انصاف من صاحب
 ولیکن یکی در آن دو مجلس فاضلتر و تیر از دیگر است اما مولانا فخر محمد بن ابی بنیامان این جماعت که مشغول اند به مجلس هر دو
 ضایقانی را در غیبت می گفت بسوی او رسیده و در آن وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنجا ایستاده و ایشان را نشسته است در آن
 شما را خطابم پس اگر میخواهید بدان ایشان را به دعای ایشان بدان و آن شما را شنیدم و اگر می خواهید منع میکنم و شنیدم که در آن مجلس
 الفقه و علم و علویون بجای بود اما این طائفه دیگر که مشغول بود که علم اندیشی می نمودند فخر را با علم شک را نسبت می نمودند و آنرا که در
 ایشان تقدیر و تقدیری غیر از علم فضل پس ایشان فاضلتر اند از جماعت اول بود اما نسبت علمای آن روز و آنرا که نسبت شده اند
 مگر از آنکه علم و حکم کنند آنرا به مجلس غیر از آنست و میان این دو علم که علم سیکر و در بار آنرا این فصل است باشد که در آنجا
 با ایشان نشست و خود را از ایشان هم در پست گدایان ازین معنی خبر نیست نه که سلطان جهان است و در آنجا در آنجا

قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اعلم اللهی اذا اذنته الرجل کما ان تمیما به پیغمبر شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حکایت کرد چون بر سر آن مرتبه را باشد فقیه و در حدیث او آمده ثواب ایشان بر یاد به مجالس هر دو مجلس که در آنجا
 علی بن ابی طالب و حدیثی آمد در آنجا که کسیکه یاد کند در برسانیت هر دو مجلس حدیث از کارین ایشان گفت که در آنجا
 ایشان اگر چه یاد داشته باشد و معانی آن فهمیده و به بحثه اند فقیما به هر انگیزه و در اخای تعالی روز قیامت است از آنجا که
 و با شرم من مراد از یقین است شفاعت کننده مگر آن بدن او را و گوید و مهند به بر شاعت او و کم این روز شایع کن
 تصنیف کرده امید و شفاعت شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گشته اند هر کسی در باب این مورد و در حدیث
 هر حدیث در بابی دیگر و اولی تا می فرماید که بعد از قیامت این علم شریف بدان تو فریاد یافتی آن ازین است و در حدیث

رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل تدریس من ان بود خود و بدایمی در یاد بکسیت نیکتر و موهبه تر و برسد و در آنجا
 اعلم بگفتند صحابه خدا و رسول خدا و انابت است بدان به قول به آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از روی وجود غیر است به شرم نا ابروی آدمی بعد از حق تعالی من خود تمام اینان که در آنجا
 انسان و در بعضی نسخ وجود معنی جوادترین بنی آدم به بر جل علم علی فاشره به مریدیت که حاصل کرد علم را پس شکر کرد و علم را تصنیف کرد
 بکتابت نیز و علم به یابی بود القیمت امیر او بود به می آید روز قیامت تمامانند میری که همراه او تا بیان و خادمان باشند
 شک را نیست که بجای امیر او است و او جدا گشته یعنی آن تمامانند معنی بود باقی باشند چنانچه ایشان امیر علم صلی الله علیه و سلم که آن روز
 کل آن مقصود آنکه فرزند که به باشد بیان و طلاق و با شکر است شومست آید روزی و زنده و خوشتر آن است صلی الله علیه و سلم اهل تدریس
 و هم از آنست آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی سیصد نفر بودند و فرموده بودی علم را هر کس که در آنجا

که مراد بصبر بخوابیدن باشد بقرینه ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کرمیه قاصدینو با الصبر الصلوة مراد داشته اند و در القرآن مجمل است که او علیکم
 و قرآن ویست بر سو و تو بود و کند متراد اگر عمل کردی بگو و نگاهداشتی حق او را و باریان تو و خدمت کنند بر تو اگر عمل نکردی حق نگاه داشتن
 کل الناس یعنی همه آدمیان با بد او میکنند بر یک ایشان و غنم با بد او یا از غنم فخر تا بر آمدن آفتاب به بنام آن غنم باشد و این غنم
 گفته است ذات خود را در کاری که متوجه نیست آن به نفعها او موهبتها پس از آنکه است نفعش از نفع آن است یا با او که از آن غنم
 او را از برای این معنی چون فرشته آدمی بجای متوجه در آورنده است اگر در آن رزق را بدینا خیر و بر وجه خود تا آنکه نفعش از نفع آن غنم
 خرید و بر وجه خود پاک شد خود را در و بطه عذاب کند به پیوست بدینا توانی که بعضی خیری به خیر آن غنم در هر دو صورت
 و در روایتی از مسلم این آمده است که **ولا اله الا الله و الله اکبر** تعلق باین سماء و الارض همچنین گفته است در بعضی روایات

لم نجد هذه الرواية في صحيحين من يافته ام این وایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز در روایاتی که در صحیحین است
 میان صحیحین به و لانی الجامع به و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح شش جمع کرده به در کتب کربا الداری و غیره است

بدل سبحان الله الحمد لله یعنی مسلم سبحان الله و الحمد لله تعلق باین سماء و الارض گفته و در آیه ای که در
 باین سماء و الارض گفته پس در این مصباح این آیت اول است بنا شد به و لانی بی هم بر آن در بعضی روایات

علیه و لم الا انکم علی ما یجو الله به خطایا و یرفع به الدرجات به آیه آیه نام شمارا بر عملها که جو میکند خدا تعالی بسبب این عملها
 بسبب آنها پامیهای عمل کنندگان محمود اصل سون پاک کردن خیر را چنانکه اثر و نشان آن نماز و مراد جو کما یان
 یا سودن و اثر آن نماز و در این اعمال اتفاق است علما را که مراد گنا یان صغیره است **یا قلوبی** که گفتند بعضی روایات

یا رسول الله قال به فرمود آن عملها نیست به سبب الوضوء علی المکاره به تمام و کمال کردن وضوء و نباید در آن کمال
 مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری سختی سرما شلاید و کثرت غسلی الی المساجد به و بسیاری گاهها در وضوء
 دور باشد تواند که در وقت بوقار و استیجاب باشد که بسیاری گاههاست **و من نظر الصلوة بعد الصلوة** به و چشم در راه وضوء

و نماز آینه انتظار بر و نشیند در مسجد و اگر بر آید دلش بدان آویخته باشد **فذلکم الرباط** به و در بعضی روایات
 و اصل رباط نگاه داشتن سر حد سلام در مقابل شمنان بین تا در نیاید نشستن بر زمین **و من یسجد** به و در بعضی روایات
 این منتظر نشستن برای نماز و سجده شایسته است در مقابل شیطان و شکر است تا داخل نکند و تواند که اشارت تا نماز بر آن

که مذکور شد نذریرا که اینها می بندند راههای درآمد شیطان بر نفس و مغلوب نگیرند هوای نفس به و فی حدیث مالک بن انس به و در حدیث دیگر
 اینچنین آید که **فذلکم الرباط** و مترین به مگر گردانید این نظر را دو بار بجهت قهر و تاکید به و راه مسلم و فی روایتی که در حدیث است
 اعراض بر صاحب مصباح که در فصل اول آورد و سه بار مگر گردانید صحیح است که مسلم این حدیث را از مالک که آورد و دو بار مقرر
 گردانید و از غیر مالک خود اصلا بگفت **و من یسجد** به و در بعضی روایات

فانما یسجد به کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو یعنی بر عایت شستن او بدان **و من یسجد** به و در بعضی روایات
 و در بعضی روایات

و اگر آب سرد و گرم با یکدیگر در یک ظرف باشد بر آن با دستها که او را فاقد الطهورین گویند آبجانی وضو و تیمم نماز میکند از بر سر
کجا چشم حرمت وقت اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بر آن میرد آنهم نگیرد و اگر یافت قضا کند قبول نماز نیست و نیز بعضی ساقط میگردد

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

نوعیت نماز و قبول بعضی بگزارد و قضا کند به متفق علیه **و سخن ابن عمر** رضی الله عنهما به قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوٰة غیر طهور به قبول کرده میشود نماز بی طهارت به و لا صدقة من غلول به و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب اعمال غلول حیوانات

Marfat.com

میگویند ناقص است بشهوت یابی شهوت زنی ابی ایمنه مفضل که در کتاب ایشان مسطور است و نزد شافعی من امرأة اجنبیه بشرط انکمه و کبیر باشند
 نه صغیر ناقص است نیز در ناقص نیست تمسک ایشان باینست که اولاً استم النساء و انزوا مراد باینست اینجا جمیع است چنانکه در کتاب تفسیر معلوم
 شده است و دلیل حدیث عائشه است که در صحیحین آمده گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزنجی است می بودم من خواب میخیزم و پوی می
 سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس چون سجده میفرست خله میگرد و پای مرا میکشید من با پا را و چون بزنجی است بازو را میگرد و با پا را از غله
 میگرد و لا بد و غله کردن مساس واقع میشد پس من کردن امره ناقص نباشد این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن
 شافعی درین حدیث تخنن از حدیث چنانکه مؤلف گفت که: و قال القرظی الاصح عندهما ابان بحال اسناد عروه عن عائشه یعنی اسناد این حدیث
 که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب بن ثابت صحاح از عروه و شافعی در حدیث
 مؤلف موهوم است باینکه عروه از عائشه صحاح ندارد و این غلط است زیرا که صحاح عروه از عائشه مشهور و ثابت است و صحیح است در این امر و صحاح
 در جامع وی ظاهر گرد و چنانکه در شرح نقل کرده ایم این حدیث را بر ابراهیم می گویند نیز از زاهد و علما و فقیها تابعین است از عائشه روایت کرده است
 در ان نیز ترندی طعن کرده چنانکه گفت: و هو ایضا اسناد ابراهیم التیمی عندهما و صحیح نیست اسناد ابراهیم التیمی از عائشه و در ان نیز ترندی
 التیمی لم یسمع عن عائشه و هو ابوداؤد نیز گفته که این حدیث سلسله است بحجت آنکه ابراهیم التیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه صحاح
 ازین کلام است که حدیث مرسل نزد ما مقبول معتبر است پس موجب طعن بشناوق حقوق ذلک نمیگردد و در حدیث مرسل ازین حدیث
 ابن عباس گفت خورد پنجه خدا صلی الله علیه و سلم کفایه گوشت شان را پخته و مسجید مسجد و مسکن مسکن و کعبه کعبه و کعبه کعبه
 پاک کرد دست خود را پس ای که بودت پای وی به شرم قاضی به پستری باستادین گنج اردخار از این معلوم شد که در حدیث صحاح و صحاح
 معلوم شد که شستن دست و پا اگر پیش از آلودگی از طعام نباشد لازم نیست و مسح کبیر هم باینست پلاس نیز فارسی است یعنی کبیر و کبیر
و عن اسلم انما قالت تربت ابي النبي صلي الله عليه وسلم جنباً مشويها فاكل منه ثم قام الى الصلاة ولم يتوضأ به ثم انزل
 بسوا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپیکو بریان کرده شد را پس خود از ان پستری باستاد بسوی نماز و وضو نکرد و در رواه احمد با ششم
عن ابی رافع به مولای آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب است و بزرگوار است
 بود پس تخشید با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بشارت داد باسلام عباس زاد کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قال شهيد لقد كنت اشوي لرسول الله صلي الله عليه وسلم طين اشاة به و تبيت ابني رافع قلت كواهي ميدتم كتحقيق بودم من كبريان كبريان
 برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکم گو سفند یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و خزان به شرم صلی و لم يتوضأ به پستری بخورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 شکم گو سفند او نماز میگرد و وضو نمیکرد و در رواه مسلم و عشت قال هديت له شاة به و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده شد مراد گوشت
 محمد صلی الله علیه و سلم پس گردانید ابو رافع آن گو سفند را در دگت تا بپزد و در فضل رسول الله پس این غیر خدا صلی الله علیه و سلم
 پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیست این که در دگت است ای ابارافع به فقال شاة هديت لنا به پس گفت ابو رافع این گوشت
 گو سفند است که بهدیه فرستاده شده برای ما به یا رسول الله جنتی القدره پس سخته آمد نزدین دگت به قال انما لبي الذراع و الاذن

استبداد و تیرگفته که اگر بناگاه استقبل قبل نشست غافل از آن باید که بگوید بعد از آن حجت بود حدیثی نمی است که گذشت در اینجا فرقی نکرده
 میان صحرا و خانه و مطلق گفت حدیثی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی تعظیم قبله و احترام جانب است و فغان و صحرا و اینجا با است
 چنانکه براق انداختن پادرا کردن با کسب و جواب از حدیث بن عمر است که شاید آن پیش از منی باشد اگر معلوم شود که بعد از منی است شاید که آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد این امر از ادنیافته و توفیق فرموده و در آن نکرده و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد و

شرح سخن وینجا بسیار است اول علم به و سخن سلمان به فنی الله عنه به قال نهانا یعنی رسول الله به روایت است از سلمان بن ساری

که اگر بر روی است و احوال شریفی در بعضی مواضع نوشته شده است که گفت منی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استقبل قبله لغافل از آن
 و در آن استخراجه و شاش به و آن استخراجه بهمین به و منی کرد در آنجا کردن باید است به است و در بعضی نسخ او آن استخراجه و این مشکل
 است که اگر استخراجه است چپ کند اما بر عین روایت است باید گرفت این نیز مکرر است پس طریقی است که کلمه است
 است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است
 است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است
 است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

است که در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است چپ چپینا در بعضی نسخ است

علم بر آنه تخصیص میکنند میگردد و اما آنکه که ساخته شده برای غلبه اش با آنکه این عمارت پیش از آمدن آن بخواند و در غیر آن اما کن بخواند در ایوان شریف و در آن
 در آن مانند آن جامه بزودن بزبان و گشت آنکه اگر اموش کن در وقت اول بخواند بزبان و هر که منع نیکند و بجا نرسد و ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است
 از امام ملک متیلج نادر بن قیس و **عمر بن عباس** رضی الله عنهما به قال مر ابنی به گفت گشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 بقبرین به بد و گور به فقال به پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما لعنایان به بد و سیکه ما سب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند به
 و ما لعنایان فی کبیر به و عذاب کرده میشوند بحسب گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یاد کار یک شاق و دشوار بود و بر بنبر کردن از آن تا آنکه آن پس
 درین کاری سافست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که گوش ببول تلوس به نمیزد شناع و قبح عظیم از درین چنانکه فرموده است
 مکان لایستقرا من البول به اما یکی از آن صاحب قبر حاش آن بود که پروه نمیکرفت در وقت بول و کشت میکرد و حورت خود را پاره میکرد
 خود بول و گاو نیش است از آن خود را و احتیاط نمیکرد تا میر شد بشبول بوی و نامنی مناسب ترست به این مناسب است بروایت دیگر که
 گفت به و فی روایت مسلم لایستقرا من البول به و در روایت دیگر مسلم است که طایفه است و پاک میگردانند بول را بی احتیاطی میکردند
 استخفا و در روایتی دیگر لایستقرا من البول به که نزدیک معنی از به است و در روایتی لایستقرا من البول به میان قوا و ستمت است
 بزور تا قطره از بول کور و مانده با تمام بیرون آید و اما آنکه از آن میگوید به و اما صاحب قبر در آن بود که میرفت
 و نم نمیزد سایندن فوعل کردن سخن یکی را به دیگری بقول مناد افروین از بیخ شناع شناع است و در روایت دیگر که
 مذمت آن کرده در جایکه فرموده است و در حدیث آمده که تحقیق نظر نیکند کسی که در روایت دیگر که
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب جاکنت که ام گناه را در قوریت عظیم خاذه گشت سخن صحنی کردن از آنکه آنکه
 کردن فعل عاوض کرده و چندین شریانی میگردد آید به شمع اخذ جریده رطبه به پیوسته گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شریانی
 بنصفین به پس پاره کرد آن شاخ تر را بد و پاره به شمع غزنی کل قبر واحد به پس تر بخوانید هر قدر یکی از آن دو را در آن
 یا رسول الله صمعت هذا به چه کردی تو این فعل را یعنی خدانیدن پاره از شاخ تر هر قبر به فقال به پس گفت آنحضرت
 ان یخفف عنهما ما لم یسیا چه کردم اینکار را با امید آنکه سبک گردانند شود عذاب ازین و قبر تا آن زمان که
 متفق علیه به و در توجیه این حدیث علماء اختلاف است که بنا می آید شست تخفیف از آنکه
 نیست که نباتات تا زمانیکه زمانه است پیغمبر میگویند معنی را و مراد شری و در کتب و این شیخ الاصحیح حجه شری می است و حیات چه به آن است که شاک
 نشده است حیات سنگ شاک نشدند پیغمبر فاص مخصوص است و آنکه عام است شری را یعنی و الالبه بر وجود صانع و در حدیث کمال است
 و تسک گفتند اینجا چنین حدیث در انداختن بنبره کل ریحان بر قبور و خطابیکه از آنکه اهل علم و قدره شرح حدیث است این قول را کرده است و
 انداختن بنبره و کل را بر قبور سبک این حدیث بخار نموده گفت که این سخن صلی الله علیه وسلم در اول نبوده و بعضی گفت آنکه با این
 نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفقت خوشت در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کل لعل
 تا طرست درین معنی و اول علم و کرمانی گفت که در جریده خاصیت نیست و در دفع عذاب و نبوده آن مگر به برکت است مبارک است

گای برین و کاشی و پیش تنجا میگردانند حضرت صلی الله علیه وسلم بان آب در دم صحیده علی الارض و پیشتر بر این دست خود را بر زمین نهاد
 استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر در شستن دست به ششم آیته بانا آخره پستری آورد دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم آتش آید که در آن
 پس وضو میگردانند که معنی این حدیث این نیست که وضو به بقیه آب است یا در آن صورت که پیشتر کرده وضو میگردانند که در آن
 یا کمتر از قدر کفایت مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی این حدیث را بیان نموده اند که اگر آلوده وضو در ظرفی باشد که در آن
 رواه ابو داود و روی الداری و نسائی معناه در روایت کرده اند این معنی این حدیث را که در آن ظرف وضو میگردانند که در آن
 و بعضی گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن حدیث است
 صحیح است و در کاشف گفته اند او صحبت است حدیث او و خطبش بخاری گفته کردی درین حدیث است که در آن حدیث است

کان الی بعد و پیغمبر خدایه صلی الله علیه وسلم اذ ابال توضا و فصح فرج به یمن بول میگرد و وضو میگردانند که در آن
 و النسائی و گفته اند که مراد موضع فرج است از ارار و بعضی گفته اند که مراد پاشیدن آب به فرج است آنست که در آن
 یاب و وضو میساخت همچو نیست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای رفع تشریق و سوس کی اگر در آن حدیث است
 بکنند آنرا آب که پاشیده بود در این سه طریق و سواس است تا راه نیاید تعلیم است بان الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 قانو و بعضی گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا اتفاق کند چه آب قابض بول است نه وضو آب شسته و در آن حدیث است
 صلی الله علیه وسلم و فرغ میشد از وضو میگرفت گفت ای و میپاشید بر فرج خود و بعضی گفته اند که در آن حدیث است
 بضم او فرج قاف و سکون یبی تخمیه نیز صحابه است معذرت در اهل مدینه و اماره و قیقه در آن حدیث است که در آن حدیث است
 یا شمی است و قالت کان الی صلی الله علیه وسلم قد فرح من عیدان به ای میبنت رقیقه که خواهرزاده ام الکبری من صحابه است

که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قد فرح من عیدان کسب عین جمع عود بونی چوب و لفظ جمع آوردن یا اعتبار بجزیره است
 و الله اعلم و قاموس گفته که عیدان فصح عین رخسار که باشد باشد و الله اعلم است این نوع از چوب و خشک است
 بالیس و نهاده میشد گاهی از قیوح در زیر چار پای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تخمیت بر آن بول میگردانند
 که آورده اند که شخصی از تشنگان نمانده بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آنحضرت

روای ابو داود و روی الداری و نسائی و غیره در فضیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آن حدیث است که در آن حدیث است
 قانما بعد ازین بول میگردم ایستاده و فقال پیش گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز اهل قافه بول کنی ایستاده و در آن حدیث است
 رضی الله عنه میگوید پس بول درم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منی کرده و در راه اترندی و این است که دست بر اتفاق از در کرم است
 کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کثرت عورت و جنس آن و در آن حدیث است که در آن حدیث است

السنه رحمه الله علیه قیوح عن خدیجه قال اتی الی الی الی بقیة صحیح است و سیده است از آن حدیث است که در آن حدیث است
 خاکر و بگروست و قال قانما بعد ازین بول میگردم ایستاده و فقال پیش گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سباط و دم

ازین سخن منبر علم است که در آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام
 در وقت بود از آن وقت که در عهد جاهلیت بود که در آمدن ملت اسلام دعوت یسیریل و خیر انام علیه السلام

الفصل الثالث بعن عائشة رضي الله عنها قالت حدثتني

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذبحوا وجوهكم لله لا تمشوا في الارض فخورين

سبابه نام است از سبب معنی و شام زیر اگر عرب بدان مردم سبب میگرداند در وقت سبب بآن اشارت میگرداند و هم از جهت ذکر این نام کرده پنداشته گاهی
 و بعضی مواضع این تعظیفات اطلاق می یابد و در اینجا نیز بعضی نسخ با سبب بتین واقع شده و ظاهرها با سببیه و مسح که ظاهر هر دو گوش را که در جانب راست
 هر دو انگشت زخود و رواء النسائی و مسح لیسیم را فتح با بی هر دو و کسر با بی تحتی می شده و به نسبت نمودن لیسیم و فتح این تشدید واد
 کسوره در آخر ذال مع صحیح یا انصار یا بخاری یا بیایعات تحت الشجره صاحب عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم + انما اتی الی که روی از آن
 صلی الله علیه و سلم توفضا و وضو میگرد + قالت + گفت ریح بنبت نموده + مسح راسه قبل من و اوبره پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بر سر
 از وی و آنچه پس سبب یعنی مسح که تمام سر را از پیش پس + و صدغیه + مسح کرد هر دو صدغ خود را و صدغ یعنی صدغ میان گوش که در پیش و صدغ
 و اذیه + و مسح کرد هر دو گوش خود را + مرة واحدة یکبار + و فی رواءه از توفضا + و آند ه است در روایتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که در آن وقت
 پس رآورد در هر دو انگشت خود را فی حجری اذنیه در دو صدغ هر دو گوش و مسح بر سر و مسح بر سر و مسح بر سر و مسح بر سر و مسح بر سر و مسح بر سر و مسح بر سر
 باین روایت هم بود او + در وی الترمذی الروایة الاولى + و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انما اتی صلی الله علیه و سلم فرمود که در آن وقت
 و روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از انما اتی صلی الله علیه و سلم فرمود که در آن وقت
 احادیث مرتین نیز آمده و از ابوسوم بضعف داشته اند اما تالیث مسح در صحیح حدیثی صحیح نیامده و آنچه آمده باین است که وضو کرد یکبار و مسح کرد یکبار
 و وضو شامل غسل مسح هر دو است و قول شافعی بتلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل بواجب است که در آن حدیث
 دیگر صریح اند که مسح یکبار یکبار و محل محتمل بر تعین لازم است و بنا بر مسح بضعف است قیاسی بر غسل نتواند کرد و در شرح الایمان گفتند که در حدیث
 ذکر عدد مسح نیامده و اگر علمای هم بر آنند که شافعی که میگوید تالیث مسح مستحب است و ابوداؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند و کمال است
 و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجه غیر آمده و لیکن آن بنا بر مخالفت احادیث صحیحیست نیست نزد اهل علم اتولی و آنچه از آن متولی است
 نه باب جدید و ثمنی گفته که تالیث مسح باب جدید برعت است و در روایتی غریب از امام ابوحنیفه آمده است که تالیث مسح یکبار است
 از ابی حنیفه و در بعضی شروح بدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند یکبار مستنون باشد و الله اعلم بالصواب
 بن زید اندر ای الی صلی الله علیه و سلم توفضا و مسح راسه + روایت است از عبدالله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که در آن وقت
 غیر فضل بیدیه با بی که جز آن بیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تبری آب که در آن وقت
 که اگر یکی مسح کرد تبری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آنرا که گویا از آن گرفت و کافی است تبری باقی از مسح و حدیثی از ابی
 از ابن مسعود نقل میکنند درین حدیث نیز بر روایت ابن اصبه آمده به غیر بیای موحده من فضل بیدیه یعنی آبیکه باقی مانده است از زیادتی بیدیه در مسح
 همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را پس ولی و اول همان باشد و آب باقی در دست نیز
 رو باشد + رواء الترمذی و رواء سلیم ز و اند + ترمذی این حدیث را همین نقل کرده است و مسلم نیز روایت کرده است لیکن باین روایت که ذکر مضمف
 و استنطاق و غسل و چه باقی اعضای مغسوله باشد و صفت چون ذکر آن ز و اند را در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که روی
 ذکر مسح را من است باقی جدید تقصیر نمودن و فافهم و غیر اینها (ابن ابی عمیر) که در فضیله رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضو میگرداند

و تاخیر نکند و محل حدیثین این می تواند بود و اولت را علم نیز دلالت دارد و مسح کردن سر درین وقت و وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه صرح در حدیث
 مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و در سخن آب بعد از وضو مسح است و با بجز بعد از وضو مسح است با این کیفیت که فرمود
 ثم یخل صابونه فی الماء + پستری در آوردن انگشتان خود را در آب + فخلل بها اصول شعوه پس تخلیل میکرد با انگشتان در پنجاهای روی خود و تمام سینه علی
 رأسه ثلاث غرفات بیدیه + پستری بخت بر سر خود سه کف آب هر دو دست خود + ثم یغسل الماء علی الجباه کذا بعد از آن میسخت آب کرات بر تمام اندام خود در جای که
 میشد + متفق علیه + و درین روایت ذکر غسل فرج نیست + و فی روایه مسلم + و در روایت دیگر مسلم آمده که در سینه تا کتف و کتف تا کتف و کتف تا کتف و کتف تا کتف
 قبل ان یدخلها الانار + پس میسخت هر دو دست خود را پیش از آنکه در آنجا آید و آنجا آب تمام فرج و سینه علی شانه روایت میسخت آب کرات بر دست راست
 چپ آفرغ سخن آب + فی غسل فرجه + پس میسخت فرج خود را در تمام موضعا + پستری وضو میکرد + و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله زین عباس است تمام باقی آن حدیث را در حدیث دیگران است
 و بسکون سین هر دو روایت است + فستره ثوب + پس شدم آب را بجای آب پاشیدم + آنحضرت را وضو میسخت بر سر او و در وضو میسخت بر سر او
 بر هر دو دست خود + فغسلها + پس میسخت هر دو دست را + ثم ضرب علی بیده فغسلها + پستری بخت آب بر هر دو دست میسخت و در وضو میسخت بر سر او
 بیدیه عالی شاله + پستری بخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر هر دو دست آب بر بخت آب بدست راست
 چپ آب بر بخت + فغسل فرجه + پس میسخت فرج خود را یعنی بدست چپ + فغسل بیده الاثرین + و بعد از آنکه شست دست راست و دست چپ
 چپ را که آن شست فرج خود را بر زمین + فمسحها + پس بسود دست چپ را بر زمین بجهت مساحت در تفسیر و در حدیث دیگران است
 فمضمض و استنشق و غسل وجهه و ذراعیه + پس آنکه در روایت دیگران است که در وضو میسخت روی خود را و هر دو دست را تا کتف و کتف تا کتف
 پستری بخت آب بر سر خود و بر بخت در وان کرد آب بر سر خود + ثم تخلی + پستری یک سوشه از آنجا که غسل کرد و در وضو میسخت بر سر او
 خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدین بخلاف حدیث سابق و افذا نام ابی حنیفه صرح در حدیث دیگران است
 باین و بان حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معایم شده + فغسلها ثوبا + میسخت بر سر او پس بر سر او میسخت بر سر او پس بر سر او
 و بالبدن را و بچیند آب + فلم یأخذ + پس نگرفت آن جا بر او پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگران است که
 یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و پیش از آنکه آب بدست از روی خود و اختلاص کرده اند علی الجباه
 و بعضی گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد آن جا بر چه چکین بود و اولت را علم نیز دلالت دارد و مسح کردن سر درین وقت و وضو و همین است
 و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را تا اهر در آن نشان دادن دست است + اما آب با وضو میسخت بر سر او پس بر سر او میسخت بر سر او
 گفته اند که او بنفرض بدین انجامد بیدان آنها است در شئی چنانکه در اصل قوت است در راه فرج نیز که افشاند آن آب که در وضو میسخت بر سر او
 او اثر عبادت و بعضی بعد است از مقام متفق علیه یعنی بجهت این حدیث که در وضو میسخت بر سر او پس بر سر او میسخت بر سر او
 بخاری است و مسلم بمعنی لایفه دیگر روایت کرده + و عن عائشه قالت ان امراة من الانصار سالت رسول الله صلی الله علیه و آله
 صلی الله علیه و سلم عن غسل الجنین + از که نیست غسل کردن ی از جنین + فانما یأخذ به + غسل + پس از روی آنکه در حدیث دیگران است که

گفته اند پس قلین و است و پنجاه من باشد بعضی گفته اند مقدار قریب صد طل عراقیست و طل عراقی صد و سبت و شصت درجم و من قمری اصل چیه تیرتاری
است و این نزهت امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلین باشد با قنادن نجاست نجس نگردد و ما امام که رنگ و بوی و فزّه آب آن غیر نهد الا آنکه
نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سلطان کننده باشد نجس نگردد مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غرب است که در کتب شافعی آورده
که هر آب نجس چون رفته رفته مقدار قلین شود پاک می گردد و باز چون آنکی میزان آب کم شود باز نجس می گردد و گویند قلین را نزد ایشان تا شریف است

است در طهارت آب و الله اعلم + رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و فی الاخری الابی و ابوداؤد + و در شیخ و ابوداؤد و ابی داؤد
را چنین گفته اند که تا از این حد است و حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السمانه گوید که این حدیث صحیح
نشد و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکبر اهل حدیث آنرا در مفردات خود ذکر کرده اند اما فی ابن ماجه و ابن حبان حدیثی است در طهارت آب که

این حدیث است و از شیخ بخاری است از قرآن احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلوات الله علیه و آله
که در مخالفت اجماع صحابه است که رنگی در چاه زعفران انداخته بود پس بن عباس و ابن زبیر امر کردند که بشیرین که صاحب آب و این حدیث را روایت کرده
بر آن گروه و الله اعلم و گفته اند هیچکس از زلفین با او تقدیر بر او نمیدانند و نجس و عدم آن حدیث صحیح است از آن جهت که در حدیث صحیح است

از آنکه نزهت حنیفه است گفته که حدیث قلین اگر صحیح است و لیکن ما این بدان کردیم زینت است که در مشرک است میان این حدیث
و سر کوه و یقین معلوم میشود که مراد بدان حدیث و تفصیل تمام است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

روان باشد یا اینها و کم باشد یا بسیار و خواه تغییر یا بد رنگ و بود و فزّه می بانیاید و علامه علی از نقل احمد بن ابی اسحاق که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
قلین بود مگر در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

است میان آنکه در مقدار قلین و کثیر نزد امام مالک و کثیر تغییر نباید و در صحیح و طهری کثیر است و آنچه تغییر یا بد رنگی در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
سبب قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد هر چه بقلین برسد کثیر و هر چه کثیر از آن باشد قلین و نزد امام ابوحنیفه و امام مالک کثیر است که در حدیث صحیح است

که چنانچه بعد از آنکه در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
مشایخ بسبب اعتبار یافته نزد بعضی برده و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

نجاست به جانب دیگر است و فزّه کند و او که کثرت و نجس و اهل آن حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
نعم و بن ابی سعید خدری قال بعتت بقیل گفته شده و از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

است بضم بای موحده و غما و مجرّم و مشهور است و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
که هر دو فتح یا جمع حنیفه که سکون نوزده جامه سوزش اصل کرده و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

و سکون تا بوی بد و او اینجا چیزی بر او است و فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
است پس بیدار گردانند و چیزی بر او بسیار و چندان است و گفتند که این چاه را آفت هارسی بود و کبریا بین و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

که آب و تبریکش فصل گردد و نامش در بعضی روایات شامع حدیث است و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

که آب و تبریکش فصل گردد و نامش در بعضی روایات شامع حدیث است و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

معاونه و کماله با حقین حاضر بودیم با و بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم راه نبودم و در آن شب بپوشیدم و در آنجا بودم و در آن شب
 نموده شده است آنجا باینکه است و الله اعلم و عثمان که پیشتر یکسب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قحافه و در آن است که پیشتر انصار
 و سکون موحده و در آن کعب بن مالک انصاری که از شاه بهر مجایه است و تقدیری و تحلف از غزوه تبوک مشورت بود و این ذکر کعب بن مالک است
 ابی قحافه نیز صحابی مشهور است که او را رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند و ابن حبان گفته که کعبه را نیز صحبت است که از ابی قحافه است
 و غل علیها و روایت میکند کعبه که ابو قحافه در راه بروی یعنی بر کعبه نمک است و در آن پس نیست کعبه بزرگ ابو قحافه است و تصور در آن و در آن
 نمک است لفظ تکلم نیز آمده و تجارت هر چه شرب منه پس آنکه که بگوید که نوشد از آن آب که برای و نمودن او بود و در آن است که در آن
 ابو قحافه بر آن که طرف آب را با آب سانی آب بخورد و در آن شربت و آنکه بخورد آب که در آن کعبه بزرگ انصاری است که کعبه
 ابو قحافه که نگاه میکنیم جانب و از او تعجب از آنکه بماند که بر آن از طرفی که در آن آب و نمودن او بود و در آن است که در آن
 آیا محب داری آن دختر را درین بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و سایر عمر خوانند اگر چه در واقع غیر چنین باشد و انصاری و سلام بود و آنحضرت
 فقط نعیم گفت کعبه پس گفت من از آن رسول الله پس گفت ابو قحافه در آن شب که پیشتر انصاری است که کعبه بزرگ انصاری است
 گفت است که و انصاری است نجس و بدستیک که بر نیت پدید که آب بدان انصاری وی پدید کرد و در آن کعبه بزرگ انصاری است که کعبه
 بکعبه و انصاری الطوائین علیکم او الطوائف و بدستیک که بر الطوائف کنندگان و گردن شما بر آنید بدان است که در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 و اگر ما ده است از طوائف است که یعنی انصاری است پس کعبه او بر آن شک را که با شد بلکه لفظ آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن است که
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم من الطوائین فرمود و این طوائف صیغه بانه است که انصاری است و کثرت میکند و انصاری است که کعبه بزرگ انصاری است
 کرد شما بسیار بگرد اگر حکم نجاست پس خورده که کنیم در جرح و مشقت انصاری است که در آن حضرت که در آن با هم است که در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 سلمان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم باشد بر هر تقدیر یا بحث مسأله و مسأله آنکه در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 اگر آب دیگر یافته نشود و نمکند آن و تمیم نکند و اگر با وجود آب پاک و نمکند جانم بود و لیکن کرد و در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 یعنی بکعبه است بحجت است که در حدیث دیگر هر را از بیاض خوانده و سور بیاض شخص است و لیکن در آن است که کعبه بزرگ انصاری است

رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و انسانی و ابن ماجه و الدارمی و عثمان و انصاری و ابن حبان و ابی یوسف و ابی داود و ابی حاتم و ابی نعیم
 عایشه و و او درین صالح و نیار مدنی که از کبار تابعین است و از مولای انصاری و مجلس انصاری بود و در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 که در آن آزاد کننده ماورا بود فرستاده ماورا و راه هر سیه که طعام شویر است شستن از هر سیه که معنی کوفتن حجت است و یعنی کل شد نیز از آن است
 رضی الله عنهما و قالت گفت ماوروی که هر سیه برده بود و فوجدت انصاری پس یا نعم عایشه را که نماز میکند و انصاری است الی انصاری پس است با
 نمود بجانب من که بنده هر سیه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان بنا گرفته و در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 که اشارت میفشد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفید نماز یا کلام است فیصل کثیر و نماز است و نیز در آن است که کعبه بزرگ انصاری است
 از آن هر سیه و ظم انصاری عایشه من جملتها پس هر کاره برگشت و فانی شد عایشه از نماز خود و آنست که کعبه بزرگ انصاری است

پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند و تروبا السباع و الکلاب و کحمر و فردومی آیند و در می آیند آنرا در زندگان و مسکان و خزان و غیره
 پرسیدند از طهارت کردن ازان حوضها که با طهارت حاصل میشود ازان + فقال لما حملت فی بطوننا و لنا ما غیره پس گفت آنحضرت مر سابع و کلاب
 و کحمر است آنچه بر دستند و رنگهای خود را است آنچه باقی ماند + طهور پاک کننده است + رواه ابن ماجه + و عن محمد بن الخطاب شیخی القاسمی
 قال لا تغسلوا بالماء الحار + و ای القاسمی عمر گفت که غسل نکنید با آب گرم شده در آفتاب + فانه یورث البصر + و زیاده در شکره فصل کردن آب
 گرم شده با آفتاب می آید برص را + رواه الدارقطنی + این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بجماعت است یعنی آنست که جماعت
 نرسیده که اقاله آوردند نیز به اثر نفع از عاقله آورده که گفت گرم کردم سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب در آفتاب پس فرمود که ای اهل بیت
 برص است رواه ابن نعیم فی الطب و الدارقطنی فی الافراد فی السنن و ابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید با آب گرم که در آفتاب
 می که میرساند برص و گفته که در اسناد این احادیث کذابان و درضاغان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث است نشود از این
 و سلم در نیاب چیزی اما از عمر رضی الله عنه در نیاب این قول ثبوت رسیده و شافعی آنرا بسندی آورده که در مطال و شیخان در کتب
 اختلاف است فسخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده و مندری و غیر وی آنرا تخمین نمودند و در اسناد و در کتب
 که مؤلف آورده مخصوص غسل است و در سفر السعاده گفته در استعمال آب گرم شده با آفتاب حدیثی صحیح است و در کتب
 که بر تقدیر ثبوت معتبر است و دوام بر آن خواهد بود یا نرود عدم معارض و مانع ازان چه حکم در بعضی طهارت
طهیر النجاسات + نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکي کجس نفع جسم و کسرن پلیدی و در مطال و فقها در کتب طهیر النجاسات
 از باب سمع سمع در کرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بعضی از آن انواع است که در کتب طهیر النجاسات
 رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تریب الکلب فی النار احدم + چون آب خورد و کس در کتب طهیر النجاسات
 پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار متفق علیه و فی روایه مسلم و در ایتم مسلم را آنچنین آمده که + قال ابو هریرة ان رسول الله
 طرفت یکے از شما چون آبخورد سگ در آن طرف و در لونغ خوردن سگ آب با طرف زبان و آن مخصوص است در کتب طهیر النجاسات
 بشستن آن طرف است هفت بار + اولهن بالتراب نختین ازان هفت بار شستن نجاس است و در کتب طهیر النجاسات
 اکثر محدثین است و در هب الله الله هم همین است الام ابو حنیفه که نزد وی حکم سار نجاست
 یا این در ابتدا اسلام بود پس ازان فسخ گشت و الله علم و الله گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در کتب طهیر النجاسات
 اولهن او آخرین و در و ایتم نزد هزار احدی من آمده و در روایت از امام احمد هفت بار بشوید ششم بار نجاس + و عنه قال قام طریقی
 باویشنی و اعراب باویشنیان عرب را گویند و بعضی گویند باویشنی را اگر چه از عجم نیز بود اعراب گویند + فقال فی مسجد پس بول کرواکی از اعراب در مسجد
 الناس + پس گرفتند او را مردم و در افتادند و روی تا نگذارند که بول کند + فقال لهم انبی + پس گفت در ایشان را پیشتر صلی الله علیه و سلم نحوه + بگذازید و
 که بول کند + و هم تقوی اعلی بوله بجلان مبارک + و بریزید بر جامی بول او و لومی از آب + او ذوبان مبارک شکره وی است که سر او و در و در بر تقدیر
 بجل و ذوب بیک سنی باشد و بعضی گفته اند که بول افتح سین و سکون جم و عظیم که آب باشد و او با بفتح و از آن روایت است که در کتب طهیر النجاسات

لا تخرج خفيه بغيره في يومه من يومه باي كحفت را فقال و هما فاني او خلتها طاهرين پس فرمود بگذارد و كوش موزه را
 زيرا كه من و او روزه هم بايهاى را و حالتي كه باك از يني پوشيده ام آنها را بظهارت و در نجا كلامي است كه در شرح آنرا ذكر كرده ايم و نسخ عليها پس
 مسح كرد بر هر دو موزه هم كعب و كعبت بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شد من و فاقه و بنا الى القوم پس منتهى شد بيم و سيد بيم بقوم و وقتي قاموا الى
 و حال آنكه تحقيق اينها بود و نيز نماز گويانستارتي از حضرت يافته بودند كه اگر آمدن ما و يكيشه شما نماز بگذارد و وصلی بهم و ويگذازد نماز بقوم مني است
 بگذرد و عبد الرحمن بن عوف و قريح هم گفته و تحقيق گذارده بود و با قوم بك كعبت و فلما احسن بالبنى پس هر گاه كه آگاه شد بغيره بپوشيد
 عليه السلام و هب تيازم رفت كه پسر شود و آنحضرت با ما است پيش آيد و فادى الميه پس اشارت كرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف كه پيش
 اينها باش و مجال خود باش فاد كه لبي ابي پس در يافت بغيره صلى الله عليه و سلم امدى اگر كشتن سر و يكي از او كعبت با عبد الرحمن بن عوف
 فاسلم قام لبي صلى الله عليه و سلم و است مسه پس هر گاه سلام داد امام بايها و آنحضرت و بايها و من نيز بايها و فرمادنا الركنه الفى سبقتنا من الركنه
 ما كسى را كه سابق شده بود آن ركعت ما را و گذارده بود امام با قوم خيا كه حكم مسوق است و رواه مسلم و از اين حديث معلوم شد كه حضرت پيش از
 عليه السلام بعض صحاب اقتدا كرده است و مجموع آن دو بار است يكبار و ديگر يابي بكر صديق كرد و در مثل مهن و رواه كه سيد الرحمن بن عوف
 و اما آنكه در ضمن خير گذارد و آنجا امام آنحضرت بود و او بگوشيدى بود بوى خيا كه در محل خود تحقيق يافته است **الفصل الثاني** در بيان
 علم النبي صلى الله عليه و سلم انه خفي للسا فرشته ايام وليا لعين للمقيم بوا و يايه ابو بكره تا در آخر صحابي تقبلي كه امام نفع است و رواه
 ميگذازد آنحضرت كه حضرت كرد بر اى مسافر سه شبار و در مقيم را يك شبار روز و او از ظهر غلب خفيه و وقتي كه طهارت كرد پس پوشيد و رواه
 مسع عليه السلام كه كند بران در وضوي كه بعد از آن خواب كرد و رواه الاثرم في منته و روايت كرد اين حديث را اثرم بنامى شمش و رواه
 و الدار قطنى و روايت كرد اين خبر ميه دار قطنى و وقال الخطابي هو صحيح الاسناد و گفته است خطابي كه اين حديث صحيح است اسنادش بگذاري
 اينچنين است و متعلق بغير هم و سكون نون و فتح قاف كه نام كتاب خطابي است و **و عن صفوان بن عسال** بفتح عين و رواه
 ساكن كوفه و از زه غروره كرده و گفته اند كه عبد الله بن سواد روى روايت كرده و قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم با و انوار كعبه
 آنحضرت كه امر بگذارد ما را وقتي كه مي بوديم با مسافر و مسفر نفع بين و سكون فاجع سا فرست چنانچه صحیح صحابه
 خفا فبا بغيره و ايام وليا لعين كه كشيتم موزه باي خود را از پايهاى سه روز و شهادت
 بر موزه درست نيست و موزه با بايد كشيده و لكن من غاب و اول موزم و كسى در طول روز از خانه برون نرود و موزه با بايد كشيده و موزه با بايد كشيده
 و درين عبارت بحسب قاعده عربيت كلامي است كه در شرح آن بيان كرده ايم و رواه الترمذى و السناني و مشهور است بغيره بن جعفر
 و عنات النبي و ثقفت و بنو سارا اينديم بغيره فداراه لى الله عليه و سلم و مني بختيم آب بلاء عن اى شريف وى و مني غرور و برك و در جنگ و نوك
 فسخ عليه بخت و اسفله پس مسح كرد و ثقت با اى موزه را كه بر پشت قدم است و پايان آنرا كه بايها و رواه
 ابو داود و الترمذى و ابن ماجه و قال الترمذى و قلت ترمذى و هذا حديث معلول و اين حديث معلول است و در روى ابياب
 معلول است و تابع اند و تحت آن گفت و ساعدت با رينه و عهدا يعنى البخارى عن هذا الحديث و رواه سيد محمد بن عبد الله

آنحضرت برای حجتین آن بوقت نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند مردم و نزد ابو بکر صدیق و گفتند بنی
 که چه کرد عایشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابو بکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابو بکر نگاه داشته
 تو پیغمبر خدا و مردم را داشتند بر آب پس عتاب کرد مرا ابو بکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگویدی و طعن کرد بدست خود و تکیه من و پیغمبر منبید
 بجهت خواب کردن آنحضرت بر آن من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن جبیر
 این که گفتی برکت شاد و زمین ای آل ابو بکر عایشه میگویی پس بر چیزانید نزد شتر ما پس با تمم کردن بند را و شیب شتر و در حدیث دیگر آمده که
 عایشه جاریت گرفت قلاوه را از اسامنت ابی بکر پس گفت قلاوه پس فرستاده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مروی را حجتین آن پس گفت
 مردم را وقت نماز پس بگذارند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن جبیر جاریت
 خیر و در ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیاید ترا امری که ناخوش داری آنرا گر آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان
 دیگر بدانکه علماء اختلاف است در آنکه تیمم دو ضرب است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آنجکه با یک ضرب است برای هر دو دست
 و اول قول یحییٰ و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذہب شافعی و بعضی صحاب احمد بن حنبل است و قول علی رضی الله عنہ و بعضی صحاب
 بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعمصار و اصحاب ثانی مذہب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطاء و کثیر
 و ابن جریر و ابن السندی و ابن ترمذی و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز در آن آمده با آنکه در حدیث
 بیگویند که احادیث قول ثانی صحیح و اقوی است و تحقیق نیست که احادیث مذہب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر و باطن صحیح است

و همانند این مجتد و شرح تفصیل فکر کرده شده است و الله اعلم **الفصل الاول** - شرح حدیثی - رضی الله عنہما

صلی الله علیه و سلم فضلنا علی الناس بثلاث - فزونی داده شده است ما ادرشیت که است بر مردم که پیشتر از آنست
 به خصلت و سه فضیلت - جعلت صفونا کصفوف اللاکه - گردانیده شده است صفهای ما و چون که سخاوت باه نماند
 بانفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان و صورت و مهبت با تمام صف اول با در قرب و دنیا و آخرت و کرم و
 و اصافات صفات قسم است بلا که مصلین - و جعلت لنا الارض کلها سجدا - و گردانیده شده است

و تواند که ما و مومنی باشد که بنی و مبیار گردانید برای نماز و چون جانزند نماز و همه مکانها اگر
 نماند است نبود و در صواع و کناس نخسین است عبارت حدیث و شاید که در ساری چیزی میساخته باشند و بنامی نمودند پس در حدیث

و در غیر آن درست - و جعلت تربا لنا طورا اذا لم نجد الماء - و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کثابت از تمم است و تکیه نماید
 رواه مسلم - و ازین حدیث تخصیص تمام برای تیمم معلوم گردد و مذہب شافعی و احمد و اقوی بر تین و ابی یوسف نیست و در روایت از ابو یوسف و احمد
 نیز درست است و امام ابو حنیفه و مالک محمد و احمد در روایت درست است هر چه از جنس زمین است و آن هر چه است که در سجده

رویل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که جعلت لی الارض سجدا و طورا و در شامل بسته و عمل ما بن حدیث اولی و احوط است
 که درین عمل بحدیث حدیث نیز هست اما عمل بحدیث حدیث که مخصوص تبار است منقوش عمل با این حدیث میگردد و کما قبل فی حدیث

کتاب التعمیر علی القلیه وسلم من صحیح بریل از جانب منشی که بنویسند او را بر سر حمل فتح خیم و خیم و آن منشی معروف است بدینیه فانیه جبل
 پس ملاقی شد آنحضرت را مروی که ابوالمحمّد باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بقصداً غائب بیان کرده است آنرا شامی در
 از طریق بوج سلم علیہ پس سلام کرد آنمرد بر آنحضرت و علم بر او الهی صلی اللہ علیہ وسلم پس ندا آنحضرت جواب سلام در آن حتی قبل علی الجدره آنکه
 روی آورد آنحضرت بر دیوار مسجد بوجه دیدیه پس مسح کرد بروی مبارک خود و در دست خود تم بعلیه السلام پس جواب سلام داد و
 این حدیث هر دو طریق را مختل است و در حدیث سابق از ابی الهمیم وجهه و ذراعیه بود و بعضی روایات درین حدیث تیر وجهه و ذراعیه است
 اما از ضرب و ضربتین ساکت است یسوق علیہ و سخن عثمان بن یاسر رضی الله عنہما که بحدیث التعمیر صحاب و روایت است از عمار که در حدیث
 که صحابه مسح کردند و هم مع رسول اللہ و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالصعید بنجاک و صلوة التعمیر برای آنکه
 نظیر با کفهم الصعید پس بزود کفتمای دست خود خاک را هم سحوا بوجهم مستح و احدی پستربا پند بر رویهای خود کیار با سحر و کف
 چنانکه در وضو میکنند ثم عاودوا نظیر با کفهم الصعید پستربا گشتند پس بزود کفتمای خود صعید را هم تو آخری با سحر و کف
 پس باید بدستهای خود تمانه دستها را یعنی الی المناکب و الالباط و تاد و شمار ظاهر و با غلما در باطن پس بویست
 و رواه ابو داؤد و این حدیث از عمار نص است و ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از روی ظاهر و صریح حدیث
 درین حدیث تاناکب و اباط آمده و غالباً نظر قوم بدان افتاد که ایسی در آیت تمیم مقید بنهایت باشد و در حدیث
 تمیم بر وضو عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم می گردد و جمیع روایات در حدیث
 بیان از جانب شارع فافهم **باب غسل مسنون** بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرده و غسل صعبه و غسل
 فونزو اسلام و غسل غیدین ذکر کرده با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل غیدین
 غیدین تیر حدیثی نیارده و در جامع الاصول نیز از کتب سه درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر تیر یا بیشتر
 ابن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند و شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع
 حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر مش از آنکه بمصلار و غسل می کرد و گفته اند که
 که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مؤلف غسل روز عید ذکر کرده و در کتب احادیث
 سنوشت در احادیث صحیحه واقع در اکثر ارجح است آن ذکر کرده که مجلس مذکور سابق است اما سنوشت در باب ایچو ذکر کرده است و در حدیث
 و غسل صعبه را تمه متفق اند برینست و آنکه آن الامم و کتب و روایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است و در حدیث
 و چنانکه فرمودین جابر بنکم بوم الحجه فلیتقل کسی که باید از شما تیر جمع را باید که غسل کند و بصرح لفظ و جوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الحجه واجب است
 جمیع واجب است بر هر باغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تا کیه مبانیست و در حدیث بایس احادیث دیگر در حدیث

بنام امام است که در باب آورده معلوم گردد **الفصل الاول** سخن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توبوا جوارحکم
 چون خواهد که باید یکی از شما تیر جمع را پس باید که غسل کند و مختار است که غسل با بی تیر جمع و سنا که آن تیر تیر جمع کرد و

وقت طهرت چه شمع آفتاب در آن وقت طهرت گونست شود بلکه از ابتدا وقت زوال بغیری بدان ایضا بر اگر طهارت و این غیر صغیر است که در
آن وقت طهرت باشد و هم بعد در آن وقت کرده است مقصود از وقت طهرت آنست که چون وقت طهرت از ابتدا طهرت غسل و احد پس باید غسل کند طهرت را
یک غسل و تقطیل لغرب و غسل غلا و احد و غسل کند از برای مغرب و غنایک غسل و تقطیل لغرب غلا و احد و غسل کند غیر از یک غسل چنانکه در حدیث
سابق گذشت و توضیح و باید که وضو کند و نمازین فلک و در میان این عملها یعنی برای عصر در صورت غسل بجزی و عصر و برای غدا و عیدت
غسل بر مغرب و نمازین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در جوشی نوشته اند که مراد از غسل است در او قائلی که در میان این نماز است اگر
خواهد غسل بگرد و وضو کند و رواه ابو داود و قائل و گفت ابو داود و روی مجاهد بن ابن عباس + روایت کرده است در این باب که
لما تمه علیها غسل + هر گاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل بر آن نماز + امر این مجمع بین اصحابین + فرمود که سخت است او را که
در نماز یک غسل تمام شد چون الله و توفیق وی کتاب الطهارة و الحمد لله و تالی میگرد و آن کتاب است و در وقت طهرت
و رحمت و تفخار آمده و نماز را صلوة ازین جهت گفته اند که غسل است برین معنی و صلی معنی بریان کردن گوشت و تقطیل معنی بریدن گوشت
و نیز صلی معنی نرم کردن خوب و راست کردن اندین وی باتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب است بحقیقت تا آنکه
باتش مجاهده و میسوزد گناهان او را و است می گرداند از آن عیبها که در طبیعت او است **الفصل الاول** در بیان طهرت
قائل رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوات الخمس + نمازهای پنجگانه + و التیمم الی الهمه + و نماز جمعه است و در این باب
در روز ماه رمضان باروزه ماه رمضان دیگر کفارات باین من کفارت کننده و پوشنده و میگویند که هر گاه کسی در این ماه
از آفتابت بلکه با توبه و توبه میسوزد که در این ماه کبیره که آنها پوشیده و تجسیده نمیشد مگر توبه با اصلاح از این
عبادان متعلق نباشد گفته اند که بعد از غفوی صغیر چون این اعمال بگرد و موجب تخفیف در کبیره شود و اگر کسی در این ماه
موجب رفع درجات گردد + رواه مسلم + اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای توبه مکتوب شد توبه برای همه صغائر است
چه چیز گردد و جایش آنگه مراد است که این اعمال هر کفارت و صلاحیت آن در آنست که اگر کسی در این ماه کبیره
جمع مکتوب گردد اگر در همه یا در هر دو تقصیر کرد در رمضان مکتوب میگردد و اگر همه جمع شوند مکتوب گردد و با همه
تعداد افزوده شده که هر یکی در روشن کردن خانه کفایت دارد و عتقه و هم از آن است
ایتم لو ان نه باب احدکم + خبر میدم اگر ثابت شود کسی که روان است بر سر زمین از شام تا قبل از طلوع بویسم سوره که در وی
دران جوی هر روز پنج وقت + بل یعنی من در نه شمی آیا باقی می ماند از چرک و ریم وی که براند هم خود دارد و جوی + تا آنکه
در جواب آنحضرت + لایمقی من در نه شمی + باقی نماند چرک وی چیزی + قال فذلك مثل الصلوات الخمس + و الله بهن خطابا + فرمود آنحضرت این
حال مثال نمازهای پنجگانه است که محوی کند و پاک میگرداند خدای تعالی با نمازها را از این گناهان صغیر متنوع علیه و عن ابن
اصحاب من امره تبتیه + گفت ابن مسعود که مروی رسد از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد و او را گفته اند که نام آن مرد الواسط است یعنی بوی شامانه و سین
انصار بود و در وقت این شمی بروی آمده تا خراب نمود پس او را بان ندان بل شمس پیدا شد گفت فرمودون خانه بشیر بر آن زمین است

در وقتش که کوه باشد و در وقت نماز جاری علی وقتها و در بعضی آیات فی اهل وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت معتبر است و قلت ثم ای کفایت
 این مسعودی گفته است که امام علی محبوب تر است. قال بر الوالدین. فرمودند که کون با و رو پدر و فرمان بزرگی کردن نیز بخانین ایشان را قاتل نم
 گفته است بعد از وی که امام علی است. قال الجاهلی سبیل الله فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشود باشد. قال عدی بن مسعود گفت
 این مسعودی حدیث کرده است که حضرت با این اعمال با این کلمات. و لو شتر زده از ادنی. و اگر طلب زیادت میکندم از آنحضرت نمی پسندم از حضرت
 دیگر مراتب اعمال را با مطلق مسائل را زیاد میگوید برای من مقصود تا کید تحقیق مسووعات خود و بیان عنایت و التفات آنحضرت است تا کبر
 رعایت او بخون طلال آنحضرت بران داشت که نرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است. یستحق علیه. بدانکه عاقلان در این حدیث
 مختلف آمده است در بعضی احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز کردن نسبت به سایر اعمال
 خواب باشد و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی شرکت
 کند و غیرت روح برود که در وی حصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه کلمه لا اله الا الله
 و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان در این حدیث
 بودند یا اعتبار اختلاف اوقات است چنانکه جهاد از ابتدای اسلام فاضلترین اعمال بود و نصوص مستحاضه و متفق
 صدقه است با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و با مجله و جوه فاضلترین حیثیات مختلف است چنانکه در حدیث
 خود فاضلتر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت اخلاصیت فاخظ. و سخن چهارم بر صریح است و در حدیث
 علیه سلم بین البید بین الکفر ترک الصلوة. حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چنانکه در حدیث
 که بنده بکفر رسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان کفر و ایمان
 بان برسد چون دیوار از میان بر افتاد فاصله بر طرف شد و این بآن اصل گشت اینچنین که چیزی تقریر کرد و در حدیث
 دیگر نیز آمده که در شرح مذکور است قدر بر رواه مسلم. و این تخیل و تشدید است بر ترک نماز و اشارت است
 است که کافر گردد و نزد اصحاب طواپه کافر است و از بعضی صحابه نیز چیزها مروی است که نزدیک است
 از ایشانند و جهت قتل می اگر چه کافر گردد و در حدیث ضعیف و جهت ضرب و جستن نه

بن الصامت. روایت است از عباده بضم عین تخفیف موحده که از مشایخ صحابه کبار ایشانست احوالی دی و نه و اخرج لواء بن
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس صلوات اقرضهن الله تعالی پنج نماز است که فرض کرده است آنها را خداوند تعالی
 کسیکه نیک کند رعایت سنین آداب ضروری آن نمازها و بگردد آنها را در وقت شان و او تمام خوشتر و تمام نکال نمازها و کمال آن
 رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص نماز اند و اکثر مردم در آن تماوان می نمایند. کان لای صلوات
 خداوند که پیامرزا و امر او عده حق کفایت است با مزیدن انگشتر چون عده اوتق است و خلف در آن بجز تفسیر بعد که گفته میگردد و از راه سکندری
 برود و نگاه میدارد آنرا و من لم یعمل ذلک و یک کنگر از او نگردد نماز با بران و چه فلیس علی الله عهده پس نیست نماز با بران

بن الصامت. روایت است از عباده بضم عین تخفیف موحده که از مشایخ صحابه کبار ایشانست احوالی دی و نه و اخرج لواء بن
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس صلوات اقرضهن الله تعالی پنج نماز است که فرض کرده است آنها را خداوند تعالی
 کسیکه نیک کند رعایت سنین آداب ضروری آن نمازها و بگردد آنها را در وقت شان و او تمام خوشتر و تمام نکال نمازها و کمال آن
 رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص نماز اند و اکثر مردم در آن تماوان می نمایند. کان لای صلوات
 خداوند که پیامرزا و امر او عده حق کفایت است با مزیدن انگشتر چون عده اوتق است و خلف در آن بجز تفسیر بعد که گفته میگردد و از راه سکندری
 برود و نگاه میدارد آنرا و من لم یعمل ذلک و یک کنگر از او نگردد نماز با بران و چه فلیس علی الله عهده پس نیست نماز با بران

اشقة السمات نزعاً شکوة بملواصل

توبر نفس خود بر تو بود حکم بچنین است که گناه پوشیده را تو بر هم بپوشی و گناه را که درین گناه پوشیده برنگردد و در وقت شریعت است. قال ولیمز
 البنی صلی الله علیه وسلم شینا. گفت عبد الله بن مسعود و جواب باز داد آن مرد را آنحضرت چیزی یاد کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهم عرض فرمودین سخن که
 گفت سو قوام الرجل فاطلق موالتا و آن مرد در آن شده فاطمه بنتی پس بدست آورد پس آن مرد و پسر صلی الله علیه وسلم در وقتی را به فرغاه
 پس خواند او را و تکلیف علیها الا تریه و خواند بران مرد این آیت را که و انتم اصحابه طرفی التوارف و انما من اللیل ان سمات یذین الیسمات
 این آیت در فصل اول معلوم شد بنکاف کرمی لکن اگرین آن یلوا و آن پند کردن است مراد کلمه کان را این تکرار است که در وقتی
 رجل من القوم پس گفت مردی از قوم بعضی گفته اند که آن مرد عمرت ضعی التذعن و بعضی گفته اند معانین حیل و ذی الصلوات و ذی الصلوات
 این حکم را راست بخاطره فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافه بلکه برای مردم است همه بر او اسلم و **وعن ابی ذر** رضی الله
 ان البنی صلی الله علیه وسلم خرج من ایشما روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان و در لوقه میماند و در آن
 درختان می افتاد و پانی چنانکه در خزان می افتد فاخته بعضی من شجره پس گرفت آنحضرت و در شاخ را از دست می برد و در آن
 لوقه میماند پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است که برگها را از شاخ جدا
 قال فقال گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و نذا کرد مرا که با ایاز قلت بیسک بخدمت دست او را در آن وقت که در آن
 آنحضرت ان العبد المسلم یصلی الصلوة یرید بها وجه الله یرتبی که بنده مسلمان بر آنست میگردد تا آنکه خداوند او را
 رابی شایع غرض و عوض بلکه بعضی امثال او مطلب ضلای او بجایزه و فتاوت عنده و نموده پس در آن وقت که در آن
 عن ذی الشجرة چنانچه می افتد این برگها ازین درخت و تمانت و هر دو جواب رفت روایت است در آن وقت که در آن
 بضم حیم وقع حاضی التذعن فقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجده من صلی سجده من صلی سجده من صلی سجده
 در آن یعنی بحضور دل خشوع باطن بگردد غیر آنکه تقدیم من ذنبه بیا مروز و خداست که امر او را هر چه گذشت است در آن
وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن البنی صلی الله علیه وسلم ان ذکرا الصلوة ایما روایت است در آن وقت که در آن
 رافعی فقال پس گفت آنحضرت بیحی فظ علیما یکسکه گاه بسانی کند بر نماز او است
 نور باشد و او را نماز بسیار تری و بر جان و بر حمت قوی و پدید آید و حاجت
 لم یظن علیما و کسکه می فظت کند بر نماز و تکرار در وجه تکرار و تکرار در حال و حاجت و پدید آید و تکرار در آن
 یوم القیمة و بیات نکس قیامت مع قار و آن مرد جوانی است که در آن وقت که در آن
 است در آن اگر چه اینها همیشه در روزت باشند و تکرار در آن باشد و ابی ذر رضی الله علیه وسلم در آن وقت که در آن
 خود روزی حدیث فرخ رسانید و او را اشقامی است گویند بر او احمد و آنرا و ابی ذر رضی الله علیه وسلم در آن وقت که در آن
 اصحاب رسول الله عبد الله بن شقیق که از فتاوت تابعین است و کبار است از علمای و سخنان و عایشه سلمی در آن وقت که در آن
 بودند یا از آن پسر خدا صلی الله علیه وسلم ایروا پیش ما من الامم تر که در آن وقت که در آن

بسمت الراضی تفاوت آن بحسب عرض بلد است چنانکه در علمیه تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریق است مذکور در کتاب وصلی بنی العاصم
 صاف کل کاشی مشقه و بگزار و جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار پنج ذره ای سایه وصلی بنی العاصم و جبرئیل با من نماز
 مغرب را در هنگام افطار کردن روزی در راه وصلی بنی العاصم و جبرئیل با من نماز را در هنگام پیدایش شفق وصلی بنی العاصم و جبرئیل با من نماز را در
 علی الصائم و بگزار و با من نماز را در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین نمازها را در
 وقت گزارده فلما کان الخ وصلی بنی العاصم کان غلامه مشقه پس چون فرو گذارد با من ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلی بنی العاصم کل غلام
 مشقه و گزارده با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز و چندان درین حدیث ذکر اضطرار و غروب نیست ثبوت آن با حدیث دیگر است که شریف ایام است
 وصلی بنی العاصم و گزارده با من مغرب بعین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردید که مغرب یک وقت است بخلاف
 نمازهای دیگر چنانکه قول جدید فاعنی است اما حدیث سابق اشارتی بجود آن است چنانکه گفتیم وصلی بنی العاصم الی ثانی باللیل و گزارده با من
 اخیر شب وصلی بنی العاصم و گزارده با من فجر را پس سفار کردیم ثم التقت الی بعد التلقی می آورد جبرئیل علیه السلام من فقال لی یومئذ
 الانبیاء من قبلک این وقت نماز پیغمبر است که پیش از تو بوده اند که هر کلام از ایشان بعضی ازین اوقات داشته اند
 است است فافهم والوقت بابین هذین الوقتین دو وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت است

الفصل الثالث عشر ابن شهاب

و اکثره کونیت و نسبت میگردد ان عمر بن عبد العزیز از اهل مدینه است روایت میکند که عمر بن عبد العزیز از اهل مدینه است که از اهل مدینه است
 و معروف است تا آخر گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیاری تا آخر که وقت مکروه فقال در وقت مکروه
 کبار تا بعین خود هر زاده عایشه صدیقه و پسر سمانت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئیل قد نزل باکاه باش ای عمر بن خطاب که در وقت
 فصلی امام رسول الله پس بگزار و نماز پیشین پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بنی هاشم هرگز در وقت
 حدیث امامت جبرئیل است که بگزار و در روز اول نماز را در اول وقت و تمام حدیث ذکر کرد و از جهت شرف آن
 فضیلت دارد و چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود فقال غیر اعلم ان
 بیان هشدار که چه میگویی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امی عظیم است و این حدیث را در وقت
 یعنی اگر چه عروه جلیل الشان است با و ازینها نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را برین بنییه تعلیلا داشت فقال پس نیست عروه تاخیر
 بیان مضبوط و حفظ و ثبت و یقین خود که من درین باب علم پیغمبری دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از من شنیده و وی از حضرت
 رسول شنیده چنانکه میگوید است بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله شنیدم بشیر بن ابی مسعود که
 از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از شاخه صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میفرموده نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم آیتها نماز را و این حدیث است
 پس گزارده با من نماز را جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه

اشعة العاتر من شكوه جبار

بوقت است تعمیر صلی الله علیه و آله و سلم ایما جماع و غیره مشایخ است نزد امام احمد و نو مالک مبلرت فضل است اگر کعبت اقل مردم تاخیر کنند تاکی نیست

و تدریجاً یوسف بر او ظهر و سفار غیره تاخیر عشا مشایخ است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که باقیاب تغیری ماه نیاید نیز افضل میدانند و این معنی تفصیلی و دلائل در ضمن شرح احادیث مسین گردانند و اشارت تقالی و بدایه ظاهر از کلام بعضی از شرح آفت که گفتند میسند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت

و قوع وی در نصف اول **الفصل الاول** عن سائر نفع مسین جملة و تشدید تخمین بن سلامتة نفع مسین تخفیف لام بصری است از مشایخ تا بحین حال گفت مقلت انابلی علی ابی بزره لاسی و در آید مردم و برین برابری بزره سلی که از صحابه است و تقالی ابی کیف کان رسول الله علیه و آله گفت

مراد این است که بجز در وقت نماز و غیره صلی الله علیه و آله و سلم المکتوبه میگرداند و در هر وقت میگرداند و تعالی کان صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای بزره بوی تخفیر که میگرداند نماز غیره تا که نخواهد شد از نماز پیشین و بر تیسریم و این است پیشین نمازی که گرداند و غیره تا که

چنانکه گذشت همین در بعضی نسخ هم کلام غیره در زوال پذیرفتن آن کتاب درین در غیر صیفت خواهد بود و این است و شرح آن در بعضی نسخ است و میگرداند و تخفیر نماز و در راه نم بریح احدنا الی رطل فی ارضی المدینه تا پیش از میگذشت یکی از باسوی نفع نماز و غیره تا که

مدینه داشت و شمس حیه و حال آنکه آفتاب زنده است کعبت است از گرمی و صفائی لوان و از تغییر منتهی است و این است و شرح آن در بعضی نسخ است و ساینه بلیغ باشد و این محل بحث و در وقت و نیست ما قال فی الغریب میگوید او میفرماید که در هر آنچه گفتند بجز در وقت نماز و غیره تا که

باشد هم جای اندازد زیرا که در وی اختلاف وقت نیست و کان شخب ان یوخر العشاء الی آخرها العشاء و بوی تخفیر نماز و غیره تا که نماز عشا را که بخواند و عشا را عتمة نفع عین شناعة نام گفت لیل است بعد از غیبت شفق و در اصل معنی آن است که در هر آنچه گفتند بجز در وقت نماز و غیره تا که

نماز عشا را بعد از آن بخواند و آنرا از آن نمی دانند و در وقت شده است و در نماز تاخیر تا پیش از میگذشت یکی از باسوی نفع نماز و غیره تا که خواب پیش از آنکه در آن نماز عشا و الحایت بعد از ذکره می پردازد سخن کردن با عازوی و در هر دو جنبی است و در وقت نماز و غیره تا که

و حصول نشاء در نماز با ش خصوصاً در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و الا یعنی نبود و کان تغیل من جمله العشاء و در وقت نماز و غیره تا که تخفیر که میگذشت از نماز بعد از وقت میگذشت از آن هنگام شناختن مردمشین خود را تا بعد از آن است که در وقت نماز و غیره تا که

فصل ثانی بیاید که امر میگرداند با سفار و گذاردن نماز فجر در روشی و یفر ابالستین الی الایة و شرح آن در وقت نماز و غیره تا که بران صادره فی رعایة و در بعضی نسخین آمده است که در ایامی بنا بر عشا الی آخرها و در وقت نماز و غیره تا که

شب اگر چنانچه این عبارت و اباحت است اما شایسته فانات ندارد چنانکه احادیث بدان مطلق اند و الا بحیث بنوم قبلها و در وقت نماز و غیره تا که کردن پیش از عشا و الحایت بعد از سخن کردن با عازوی و درین باب است لازم نمی آید که است چه لازم نیست که هر چه خوب بود بگوید و با شمس که

دوست نداشتن کعبت از دشمن داشتن باشد متفق علیه و عن محمد بن عمر بن حسن بن علی رضی الله عنهم تا بلی است کعبت و در وقت نماز و غیره تا که است روایت میکند از ابن عباس و جابر بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابرا بن عبد الله عن صلوة البنی گفت پرسیدم جابر را از وقت

نماز پیش از عشا و الحایت بعد از سخن کردن با عازوی و درین باب است لازم نمی آید که است چه لازم نیست که هر چه خوب بود بگوید و با شمس که عتمة و میگرداند و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از یاد داشتن بر محل زنده بود و این است که

نماز پیش از عشا و الحایت بعد از سخن کردن با عازوی و درین باب است لازم نمی آید که است چه لازم نیست که هر چه خوب بود بگوید و با شمس که عتمة و میگرداند و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از یاد داشتن بر محل زنده بود و این است که

عتمة و میگرداند و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از یاد داشتن بر محل زنده بود و این است که

و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر را شصت سجده میباشد اعتبار آن فرمود که هر دو سجده یک رکن اعتبار کرده و باره محسب با اعتبار یک رکن است
سریک بر نه است که اگر هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان بصری با بحث نهادن و تقصیر باشد که هنگام شغولی مردم است بر سجده
شرا با تقصیر یا ایزد زنیست و تشدید بحکمیت فضل این نماز ظاهر است که احوال نمازهای دیگر همین قیاس خواهد بود و لایذکر آنست فیما الا فی السلام و ذکر
نیکر خدا در آن نماز بزرگ است به تمامون تقصیر و سایر کمالی هر فتوح باطنی و فخرین مجید و در شان سنانحان واقع است که ولایت کرد

و در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است
و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است

و در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است
و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است

و در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است
و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است

و در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است
و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است

و در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است
و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است و در روایتی دیگر آمده است که هر دو سجده یک رکن است

مصلی برای آوردن تعجیل فیه از داخل وقت در اول باب علوم شیخ فریدالدین گزاردین در بعضی اول کتابت میکند و راجع به او
 لکنی و عین فروع و قال فی بعضی من اهل العلم انما العمل افضل من غیره و من غیره انما سکون اصحابه و انصاره است و بعضی
 گفته اند که عمر ابو قحافه ظاهر بود که صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که گویند که کل فاضل برست - قال الصلوة الاول وقت عمر و
 گواردین نماز داخل وقتش نماز و وقت فاضل من اعمال است بعد از ایامی که بعد از داخل وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر چه است میسر گردد
 مستحب بود روی تأخیر و در بعضی حدیث بعضی اعمال دیگر نیز افضل خوانده اند و فصل است در باب اضافی خواهد بود و اما نماز افضل علی الاعمال
 است چنانچه سابقا گذشت - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و قال الترمذی لا یروی الحدیث - روایت کردیم بیشتر این حدیث است الامم
 حدیث عبدالله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن حفص بن غنم بن عمر بن الخطاب که این نسبت او را ترمذی خوانده اند و در
 سبعین باب و در اولین القوی عند ابن الحیث و روی نیست قوی در حفظ و ضبط از اول حدیث اگر چه بعد بود از او در بعضی روایتها
 او را زود بود در حفظ حدیث و ضبط آن باز شده و او را برادری بود عبدالله بن عمر بن حفص بن غنم بن عمر بن الخطاب که این نسبت او را ترمذی خوانده اند و در
 تقدیم میکند و عمری بسیار زیاد بقادر تحقیق عالم مدینه کلام دان افق شده است و در شرح استیفا نموده شد و عین شرح استیفا
 ماصی رسول الله گفت حدیثی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة لوقتها الا کثر من پنج نمازی را در آن روز پیش از آنکه از مدینه
 گرفت روح پاک او را تعالی و وفات یافت - رواه الترمذی یعنی اگر چه وقت شده است آنحضرت اگر گزارد است نمازی باشد که در آن روز
 از یکبار نبوده است و آن در آن بار بود که روی آه سائل از اوقات صلوة پس بگردد هر نماز را و دوم در آن وقت از آن وقت که در آن روز
 جبرئیل غلج از پیش است مقصود گزاردن با است است و در روایتی الامم من تراجم در این است که در آن روز از آن وقت که در آن روز
 بجز تعجیل تعجیل باشد بعضی گفته اند مقصود عارضه ضعیف است غنما اخبار از جهال شراب است در آن روز و روی از آن وقت که در آن روز
 و الله اعلم و این سخن گزاردین آنوقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند تا آنجا که از اول شبی رفت او را در آن روز
 بین کرده ایم و تفسیر کن پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن روز درین حدیث نیز حکایت کرده و گفته است که در آن روز
و حسن ابی الیوب روایت است از ابو الیوب انصاری که از کبار صحابه بود و مشایخ است و در آن روز
 مشرف داشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال استخیر من بعد منی
 یعنی همیشه اندر بر آن فریض اسلام عالم بود و در المغرب و او هم که تا خیر کند تا آنکه در آن روز از آن وقت که در آن روز
 از کثرت نجوم رواه بود او روی آنکه چون از آن شبها که در آن روز از آن وقت که در آن روز
 گویند که شبها که نجوم لازم است هر چند که بود و نیز درین حدیث اخبارت که در آن روز از آن وقت که در آن روز
 تا شبها که نجوم جائز باشد و نمیکند کرده است و این حالت بعد از آن است است و در آن روز از آن وقت که در آن روز
 و در آن شب علی امتی - مگر نمی بود سخت پنداشتن من بر امت تا شب عشاء را - و در آن روز از آن وقت که در آن روز
 از خیر گزاردن نماز عشاء تا مثلث شب او نماند - یا تا نیم شود - و در آن روز از آن وقت که در آن روز

گویند که در تقدیم مساعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بجز قول حق سبحانه و سائر الی اخره من کتب الیکون کما ذکره سفار کثیر جماعت است
 و بیشک کثیر جماعت افضل است و مساعت بمغفرت در چیز نیست که افضل است از مساعت درین باب است که تا غیر نماز تا آخر وقت مساج
 با جماعتی که ایت و تقلیل جماعت امری بکروه است و انداختن مردم در شفقت نیز بکروه است چنانچه معاذرا منع کرد از تطویل قرات و در مورد اوقات
 انت و حال آنکه تطویل قرات در نماز سنت است فوق تعجیل آن اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن اقیاب است و در غایت آنکه ازین
 در سفار میرسد و در تعلیس شعر صحاب یا میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت سفار است و آنچه مرویت از تعلیس کثرت است شود شاید که سفارها
 باشد بجهت هذیر سفار و لذت چون آنحضرت در مزدلفه تعلیس کردند که در غیر وقت محمود نماز کرد و چنانچه در روایات آمده است و در پیشگاه ایش که در فصل اول
 گذشت که فتصرف النساء منافع معارضت با صیغیت و قول الرجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتی بود که زمان بلوغ بود و در وقت آن

فصل الثالث عشر

بعد از آن منسوخ گشت بامور شستن ایشان بقرار و بیوت و الله اعلم بالصواب
 بودیم ما که میگزاریم نماز دیگر را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بخیر بخوریم و بعد از آن شکر کرده و پیشتر بخوریم و بنویسند ای پیغمبر کاشی
 بزود کرد انشی اما لغفای مؤنث است که زانی العراج فیفسد قسم پس قسمت کرده پیشتر از پیشتر گشته و قسم قسم است
 نماز صبا قبل مغرب است پس بخوریم گوشت آنچه نرم شده پیش از غروب شدن اقیاب متعلق علی ازین است
 معلوم کرده که در وقت بلوغ طفل تا پیش از آن باشد چنانچه در باب اول از امامان است و اما این بروایتی از امامان است
 است و شاید که در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر بچنین میگردد و دلالت کان بر دوام استر منظور فیست است و این
 ده قسم و طنج وی چنانکه ذکر کرده است آسان بر جماعه طباطبایان ما هر که کثیر باشد جلوی کنند در مدت قلیل چنانکه در کتاب
 از امام احمد است که افضل در وقت عصر غیر روز اتر باخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر نهیب نزد ما است چنانچه در بعض
 و دلیل بر آن حدیث ابن سعید است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگزارد عصر را و حال آنکه فایده
 این سعید بیان تا غیر عصر است تا عدم تغییر من نیز در تا غیر عصر کثیر نوافل است از جهت کراهت تشل بجای عصر کثیر نوافل
 و معتبر تغییر من بعض تغییر من است که نظر در وی خبر فکرو و در بعض تغییر شعاع اقیاب که بر دیوارها افتد و غایت
 و بعض گفتند که چون اقیاب بگذرند بالا است متغیر نیست و چون فرود تر از آن آمد تغییر یافت

لیکن گفت ابن عمر درنگ کردیم با یک شبی منتظر رسول الله در حالیکه انتظار میکردیم بر آمدن پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلوات الله علیه
 از برای نماز عشاء پسین این قید از برای آنست که گاهی منبر یا نیز عشا میخوانند گویا آن عشاء اولی است و منبرج الینا صیغین است ثلث السبل
 پس بیرون آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بکه بعد از وی فلاندری اشکی شغله فی اهل پس بنیافتیم یا یا چیری باز داشت او را در
 اهل خانه وی او غیر فلک یا جز آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری پیدا شد که مشغول داشت و فقال حسین حرج پس گند آنحضرت
 چون بیرون آمد ما اعتنا بر کجاست لیاوت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تسلیم و بیست ایشان باکم تستظرون صلوة یا تظنرنا اهل دین هر چه بدست
 شما بر آید انتظار می برید نمازی را که انتظار نمی برید آنرا اهل دین از بود و نصاری خبر شما زیرا که نماز عشا مخصوص این شهر است و شما که گشت

Marfat.com

از گزاردن نماز وقت مستحب آن حتی نیت و وقتها تا آنکه می رود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگزارم با ایشان نیز قال نعم فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت

رفاه بود او در وقت و سخن در حقیت و کسب و صواب و عبادت و تقاضا و تشدید قاف صحابیت ساکن بصره معروست در ایشان قال فقال

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیون علیکم امر ای محمدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس من بود خروج الصلوة تا خیر میکنند نماز را در وقت
مختار نمی گویم پس ثواب آن نماز که ایشان میگزارد و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از این وقتش گزارده ای این نماز که با ایشان میگزاردید تا آنکه

خواهد بود برای شما و اگر نگارده ای و همین با ایشان در آخر وقت میگزاردید نیز شمارا ضرر ندارد زیرا که شما جهت خوف فتنه و دفع مفسد میگزاردید و وقت

علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر کردن ایشان است فصلوا معکم و الصلوة قبله پس بگزارید نماز همراه ایشان امام کیون در این وقت

و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بحقیقت باشد فرضا اگر نه بجانب قبله بگزارند و از ریف اسلام بیرون آمده نمی باید گزارده باشد و در این

و سخن عبید بن عدی بن الحیار از دخل علی عثمان روایت است از عبید بن عدی قمری نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان او در آن

شده که وی در آمد بر امیرالمؤمنین عثمان و هو تصور و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و کرده شده بود در آن امر که شوی شد فقال

پس گفت عبید بن عدی بن عثمان انک امام عامه بهر سببیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عدلی و منزلت با کبری و در آن

حادثه که می بینی و یصلی لنا امام فتنه و نماز میگزارد و برای ما و امامت میکند رئیس سرداران یعنی وقتش که بگزارند و در آن

بود و تخرج و در پیر میکنیم از بزه و نمی خواهیم که بگزاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن العمل پس گفت عثمان

علماست که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن بهم پس چون ینک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان شرک است و در آن

فاجتنب اساتم و چون بد کنند پس کیو شود و پر بزرگن بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شرک باشد و بدی از آن

است از فایده پنداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است برگزاردن نماز خلف هر روز با آنکه در هر حال

البخاری باب لوائح و ستمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات اوقات آن الفصل الاول

تختیف هم بین روتبه بر او جای بوده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است معروست در کوفه پس قال محمد بن

گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت کن بلج النار احدی صلی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و بعد از آن

بر آمدن آفتاب پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر و العصر و میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پس از غروب نماز در هر روز

که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این نماز بگزارد و بران مواظبت نماید هرگز در روز خرد آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان

ولیکن این خلاف مقرر است میان جمیع علما از اختصاص کفارت بصفا و طیبی گفته که ظاهر از حال کسیکه محافظت کند بر این نماز

مشاغل که در نماز فجز و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر قریب نخواهد کرد پس از مزید میشود مراد در آن نماز شود آتش روزی خفتن

ظاہر آنست که مراد مسافرت در بیان فضیل این نماز است که جای آن در آنکه محافظت کنند بر آن صلوات روزی در آن و نیکی بر

بره بندگان بر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشید و عفو کند از فاعل این صلوة هر گناهی که کرده باشد و از آن صلوات

بره بندگان بر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشید و عفو کند از فاعل این صلوة هر گناهی که کرده باشد و از آن صلوات

صبح است هر آینه بیاید آنرا در روز برود دست و سینه بایر مقی چنانکه گوید که رود یعنی اگر قوت بر پا یافتن نداشتی بشت می آید یا این طریق که ضعیفان
روزه مشفق علیه و عتبه قال قال رسول الله - وهم از ابی هریریه است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلاوة افضل علی المناقیس من الفجر بعشا
نبست هیچ نمازی که آن تر برینا فغان نماز باشد و نماز نختن نیز که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزود یا توانند گذارند و ولو علمون فیها -
لا تو جهوا ولو جهوا - و اگر بدان تو ابی که درین نماز است و فضیلتی که در آن نساوه اند هر آینه می آید این نماز را اگر چه بطریق صواب باشد میقت علیه و عمن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی العشاء فی جماعة کما یکرهون نماز عشاء را بجماعت که کما نقام نصف اللیل پس چنانچه
که گویا نماز گزارد و توجرد و نیز شب - و من صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله - و کسیکه گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس
نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است که این حکم نماز تمام شب است و آن حکم نماز نیم شب یا مراد آنست که بگذردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یا قسم
و نماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمام شب حاصل میشود و الله اعلم - رواه مسلم - و عمن ابن عمر رضی الله عنهما قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخینکم الا عراب باید که غالب بنیاند و چیره نشوند باو پیشینان علی اسم صلوٰۃ کلم العرب من انما کلم العرب
گفت آنحضرت یا ابن عمر بر بیان معنی غلبه اعراب بر علم نماز مغرب و یقول الا عراب ہی العشاء - و میگویند اعراب که نماز مغرب را عشاء میگویند
عشاء نام میکنند که در عشی واقع است که معنی شبگاه است - و قال - و گفت - لا یخینکم الا عراب علی اسم صلوٰۃ کلم العرب من انما کلم العرب
بزام نماز شما که عشاء است که از اعتمه بخوانند - فاما فی کتاب الله العشاء - زیرا که نماز عشاء در قرآن که اسم آن عشاء است و عشاء
یا ایها الذین امنوا لیست اولکم الذین ملکتم یا ما کم تا قول وی من بعبودة العشاء یعنی متکلم نگیند شما را در عشاء و عشاء نامند و عشاء
میخوانند و بنویسند نامی که کتاب است بدان باطل است پس نظر هر اگر چه نمی مرا عراب است بنام آن که درین عشاء است و عشاء
ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گردد و حکم را بنام آنکه درین عشاء است
نگار داشت و بعد از آن که نمی فرمود و علت نمی بیان کرد و اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب آنها را بعتران از آنکه عتران نامند
تعمیر - بضم ناء و سکون عین و فتح حای - و هم و کسره نون معنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدستی نماز عشاء در تاریکی
شتران که اعراب شتران بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میروند و شند که وقت عشاء است یا در تاریکی
و بر تقدیر کر تا بمعنی میشود که اعراب تاریکی میکردند و شند شتران را این نام مراد است
درین وقت شروع شد مسلمانان نیز طلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العشاء میگویند پس می گوید که در آنرا که در وقت عشاء است
و بجهت آن نیز که عتبه یعنی تاریکی است و نماز همه نور است و آنچه در بعضی احادیث عتبه واقع شده است گویند که طلاق آن تاریکی است
رواه مسلم و عمن علی رضی الله عنه - ان رسول الله روایت است از ابی هریریه صلی الله علیه و سلم ان یوم الحدیث کفای
روز خندق که آنرا غزوة اخرا بخانند و در مرد و جنگ نیز اندازی چهار نماز فرود شد در آن میان نماز عشاء نیز فرود آمد
فضل نماز عصر فرمود چه سوا من صلوة الا سطلی منع کردند و باز داشتند کافران با آن نماز میان وفا صلوة و العصر که نماز عصر است و صلوة العصر
به تشریح بپایه بر گردید خدای تعالی خدای تعالی ایشان را کفایت است بر این جهت که در آن روز عتبه بود

چونکه گفتیم فاصم روه و اوه و اوه و اوه و **وعن مالک بن اعین** عن ابی طالب بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما کانا یقولان الصلوة الوسیة
 صلوة الصبح و روایت است از امام مالک که سیده است او را که علی بن ابی طالب رضی الله عنهما میگفتند که صلوة وسطی نماز صبح است زیرا که در
 مشهور است و واقع است میان نماز روز و نماز شب حدیثی است میان آنها و رواه فی الموطا و رواه الترمذی عن ابی بن عمر بن علی بن عمر
 و نزهت امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که حدیث صحیح و درود شریف است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوروی که از امام شافعی
 است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است و لیکن چون حدیث بصحت رسیده است که نماز عصر است، نه شافعی میفرماید بود بحکم
 و صحتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیاید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که نهیب است بدان حدیث و درود شریف و نیز
 نهیب ماوروی از رضی الله عنه و **عنه سلمان** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یسئلان فی رسی گفت که شنیدیم آنحضرت را که میفرماید
 من هذا الی صلوة الصبح فدا برایت الا یجان کبیر بود سوی نماز با دعا میروید برایت ایان جناب شیطان لشکر او چنانکه غازیان با اهل
 و من هذا الی السوق فدا برایت ابلیس و کسی که با دعا برود بجانب بازار میروید برایت ابلیس است که نماز را کرده و او را با دعا برود
 و اگر بعد از آن برود بوقت کسب رزق حلال کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود و رواه ابن ماجه و ابی یوسف و ابی داود
 و بکر و ابن شریح اعلام بر آمدن وقت نماز با اذان مخصوص وقت مخصوص و مشهور است که ثبوت آن کلمات در این حدیث است
 و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعضی گفته اند که ابو بکر صدیق نیز در حدیثی از آن کلمات را نقل کرده است
 و بعضی بعد چهارده تصریح کرده اند و صحیح است که بعد از خواب دیدن صحابه ای نیز آمد و بعضی گویند که این کلمات را از آن حضرت
 از ابی یوسف منین علی آمده که چون آنحضرت بخرج رفت تا بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریا می بود فرشته ای را نگاهدار
 این فرشته کیست جز جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیک ترین خلق بدرگاه عزت کنم و نهیب ماوروی از آن کلمات را
 من جز درین حدیث پس گفت آن فرشته است که کبریا کبر از پس پرده آواز او راست گفت بنام من تا که تا کبریا کبریا کبریا
 تحقیق است که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان بجا نماز کند و بعضی گویند که این کلمات
 تا بعد از آمدن درین باب با صحاب شهورت کرد بعضی از صحاب اذان در خواب شنیدند پس وحی آمد که این کلمات را در اذان بجا
 اذان باشد و الله اعلم **الفصل الاول عن ابن عباس** رضی الله عنه قال کونوا من اهل البیت و اولادکم و اولاد اولادکم
 آتش و ناقوس یا فخر و الیه و الیه و الیه پس یا و کون بعض دیگر از صحاب بود و نصاری را این حدیث من حضرت ادریس است و از انا اول
 که در فصل ثالث بیاید ازین عمر که مسلمانان چون بعد ازین قیوم آورند خواستند که وقتی معین گردانند برای نماز که در وقت همه خبر در شده است
 پس بن گفتند آتشی بیاید و فروخت در جابلن تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی بیاید و تا چون آواز آنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند
 که آتش فروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن هم نصاری است و تشبیه با نماز با ناقوس است و در بعضی کتب
 بزرگ حدیث آمده شود بچوب خبر و گواه و بنزد آنرا ترسانان وقت نماز و بعضی روایات بوق واقع شده نسبت به یهود و در بعضی قرن بوق
 و قرن حضرت اندر میباید میشود در آن بعضی شروع به آیه ناقوس بران نصاری و بوق برای یهود و ناقوس بران نصاری و بوق برای یهود

بن زید را چه هم مع بلال پس ایست بلال معاق علیه مار است پس اتفاق بر وی چیزی را که دیده در خواب بگوید و چون به او بگوید بلال و
اعلام کند با آنچه دیده تو فایده اندکی صورتی که بدستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بهتر است او از وی از تو فقط است مع بلال پس استیاء هم بلال
بجملت القیه علیه پس ایست دوم که اتفاق میکنم آن کلمات را بر وی و یوزن به و او از آن میگوید وی بدان مقال گفت عبد الله بن زید چه خبر است
پس شنید این قصه را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب هونی بنیته و حال آنکه عمر در خانه نوبه بود و عمر چه خبر دارد و پس بیرون آمد و در آنجا میگذشت
روای خود را بگوید میگوید بسیار رسول الله و الادی بعثک بالحق و سوگند خدای که فرستاده است مرا بر حق و الله باری حق است و این را که شنیدم
من مانند آنچه نموده شده است عبد الله بن زید و در بعضی روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید اذان بلال را و فرمود ای بلال چه خبر است
حدیث که فرمودیدم من آنچه نموده شدوی ایمای بانمغنی دارو و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت چه خبر است بلال ای بلال چه خبر است
راست پس شایش بر توافق این روایت با روایت تو که از پیش حق تمام مناطق اصدق و صحیح است و در حدیثی که در این باب است که
الاقامة مکرر است که بن با به ذکر کرد و اقامت را که در روایت دیگران واقع شده و مقال الترمذی مذکور است که در حدیثی که در این باب است که
لیکن ترمذی ذکر کرده است قصه فوس و لفظ حدیث نزد وی نیست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردم و در آنجا بودم که شنیدم
پس فرمود که این خواب حق است پس گفت برخیز بلال ایست می از تو فرموده آن خبر و اتفاق بر آن که گفتند که در حدیثی که در این باب است که
چون شنید عمر بن الخطاب ای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میگوید ای بلال چه خبر است و در حدیثی که در این باب است که
ترا برستی هرگز دیدم من مانند آنچه وی میگوید پس گفت رسول خدا افلاک الله شک است و در حدیثی که در این باب است که
که نام وی نفع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بصلوة الصبح و وقت نماز آن روز در آنجا بودم که
که نیکو شدت به چه مردی ازان مردان که در خواب بودند مگر آنکه میگوید او را بخارزه او هرگز بر عجله و عجز با اینها که در حدیثی که در این باب است که
کردن کسی را بر آن نماز است خواه بخواند یا بنشیند رفاه بود آوده و خوش حال است و در حدیثی که در این باب است که
المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح که مؤذن آمد بر رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز و در حدیثی که در این باب است که
یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجلبد فی ثوب الصبح و در حدیثی که در این باب است که
در افان صحیح از حدیث ابی مخذوم سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال امر کرد که در افان با او
آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این در افان که در حدیثی که در این باب است که
شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر بن قریب شن قناره شد و الله اعلم و رواه فی الموطا و عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال گفت عبد الرحمن حدیثی ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است و شنیدم از پدر خود که در حدیثی که در این باب است که
یعنی چه و پدر پدر من از جد پدر من که سعد بن عمار است بفتح قاف و را و زای آنجه که مؤذن است و در حدیثی که در این باب است که
است صحابی است و عمار بن سعد بن زبیر تابعی معمول است از طبقه ثانی و پدر وی عبد الرحمن بن عمار است از طبقه ثانی و در حدیثی که در این باب است که
میکنند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد بن عمار است و در حدیثی که در این باب است که

پیش از ادای فرض نافله کرده است چنانکه در بیابان او ضیفه و صواب است اما در حدیث پیش از ادای آن است که است اگر چه در این آواز می رسد مگر در این
 مغرب بر می خیزد و قوی از ضعیف می شود بجا نبسته و تنهای مسجد و میگزارد و پیش از فرض رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون می آید و پیش از آن
 در نماز میزد و منع میکرد و زیادت که در مسلم که چون غوی از بیرون می آمد گمان میکرد که نماز فرض گزارده شده است از بس که بر مردم یاد نماز میزدند
 بعضی مردم گمان بر ندا که این رکعت راتبه مغرب بود و نه صبح که این رکعت بود که بعد از اذان میگزارند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرمودند
 و امام ابو حنیفه میگوید که این باطل بود که چون می کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از غروب بیان کرد آنحضرت با این است و وقت نماز را به زمان
 منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم **الفصل الثانی عشر** ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

الامام ضامرن امام پذیرنده و بر دارنده و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان پس بر میسازد و قنات را از ایشان قیام نماید اگر کسی در نماز
 او را نگاه میدارد بر ایشان افعال صلوٰة و اعدا رکعات را و المؤمنین و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات و نماز در وقت

اللهم ارشد الائمة خذوا راه راست تا امان از توفیق ده ایشان را بعد از عمل و صلاح حال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان این امر فرمودند
 که بوجد آید از ایشان درین حدیث تفصیل کی از امانت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال بر یکدیگر است و این حدیث در
 رواه احمد و ابو داود و الترمذی و الشافعی منی اخری لفظ الصباح و در روایت دیگر شافعی را بلفظ است که در مصاحف است

ضمنا و المؤمنون انما وفارشد الائمة و غیر المؤمنین و حسن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یکسک اذعان گویند بیست سال تقیبا حبه است و برای طلب اجر و ثواب غنای او کتب را بر آید و ثواب ثوابی بر او است

الترمذی و ابن ابی عمیر و عقیقه بن مرصان مشهور است و علی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عقیقه بن ابی رباح
 وفات یافت در سن شصت و شش و حسن بن حسین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 راضی است اذان جهاننده گویند ان بنی رأس شیطنة لیل و در سربندی از کوه پیروزان با صلوٰة و تحیت و اذان میگویند که در این
 نثار و میگزارد نماز را بقول الله پس میگوید سبک و عزوجل بنفشندگان «انظر والی عهدی هذا انظر کتب میر و حاکم و غیره
 و تقسیم الصلوٰة و اذان میگوید و بر پا میدارد نماز را با نجاف منی و بیشتر مدتی ترک سنت و خود بخوابد

عبیدی تحقیق آموزیم این بنده خود را و دخلتة الخت و در آوردم او را در بهشت و رواه ابو داود
 صلی الله علیه و آله و سلم گفته علی کتب ان المسک لوم القیمة و کس بر تلمای مشک اندر روز قیامت و کسب یک کسب کرد که در این

و حق مولاہ یکی بنده که بگذرد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خداست و آنست که با حق خدا
 میکند همه ارباب تکلیف بروی بیشتر است و در جمل امر تو با همه بر رضون دیگر مردم که امانت کرد که وی را و ایشان را حق را حق است
 احکام و اسکان مستحق آداب نماز و صحت قنات و حسن آن و جمل نیادی با صلوٰة الخمس و دیگر مردم که اذان میگویند که وقت نماز را که نوم الصلوٰة

هر روز و شب مدعا الترمذی و قال هذا حدیث غریب و حسن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 صوته بانگ نماز گوینده آموزیده میشود و او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند و خود را بر سر نماز و نماز را در آن

غایت منفعت یا بدو احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناحان یا شنیده که بکنند بین مسافت را که از مکان افغان است تا جای که او از میر میسر شود
 بزی او می بینی اول است روایت مخصوصه و همیشه که کل رطب و یابس و گوی میسره بر او هر تیره خشک اگر چنانچه برین لفظ و نباتات است بل و نباتات
 و نباتات نامر او هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه و تبارک و تعالی یابس اللینی کنایه است یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دادند چنین است بطریق اولی
 بهر چه در کتاب الصلوة یکتیب که در عشر و صلوة و حاضر آئینه نماز را بایشان نوشته میشود و او را میست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که
 از این جهت فضل و ادب در نمازها اگر استیت پنج و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت
 و در حد و این حقیقت راجع بفضل افغان است که سبب و جماعت شد و این چه سبب و جماعت

صلی الله علیه وسلم نشان لا یرزق - و در غصه رو کرده میشوند او با گفت - علی آمد آن کم است که در کوزه مشورت است که بیت از وی است - و در عاده و غیره
 یکی دهان زرافان - و عند الباس و دیگر و عانر و جنگ با کافران - حسین بن علیم بعضی بعضا - در وقتیکه کعبه را در جنگ کشته گان بعضی و دیگر
 بیفتن و یکدیگر را بکشند و محرم یعنی کشتن و محرم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز این معنی است و محرم یعنی با وجود آنکه محرم است و روایت است
 و فی روایت - و در روایتی بجای عن الباس تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آنست که در زمان بارش و باران در روزی که بارش باشد و در زمان
 که در آن وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است رواه ابو داود و الدارمی الا انه لم یروا - این حدیث را ابو داود و الدارمی و غیره روایت کرده اند
 لیکن در معنی ذکر کرده است این روایت را که تحت المطر - و عن علی بن یونس بن شریک قال - یروون عن ابي عبد الله علیه السلام
 بدستی که مؤذن زیاد میشوند را در اجوبه ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوئیم - و قال - یروون عن ابي عبد الله علیه السلام
 یقولون - بگو آنچه مؤذن میگویند و اجابت کن ایشان - فاذا اتمیت فصل تعط - پس هر چه از اذان است و اجابت آنست و هر چه از فصل است
 زیادت است بر جواب اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بی اذان نماید که زیاد شود فصل - و در بعضی روایات
 که در سجده جواب مؤذن بگوید که ثواب آن بیاید بر خلاف آنکه در وقت مشهور است که در سجده بی اذان است و در بعضی روایات
 عن ابن سیرین قال سمعت النبی - گفت جابر شیدم میفرماید - اذ ان صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انزل من السماء ماء یطهر الارض و یذهب
 آواز اذان را - نهیب - می رود و دور می رود - حتی بگویند که آن روز و آنکه می آید از آسمان آب که زمین را بشوید و آواز اذان را ببرد
 و الی وجه من الدینه علی نسه و ملتین سیلا - روح از دینه بری خوش میل است و بعضی روایات نیز گویند - و بعضی روایات نیز گویند
 معویه - علقمه بن قاص که از کبار تابعین است گفت که من نیز معاویه بودم - اذان بگویم و آنکه
 مؤذن - پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن و می حتی اذ قال - تا اذان گفته مؤذن است
 و لا تحوة الابانہ فلما قال - پس چون گفت مؤذن - حتی علی الفلاح قال - گفت معاویه - لا اله الا الله
 زیاده کرده و قال بعد ذلک مقال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن - تم قال سمعت رسول الله یقول
 قال ذلک گفت آنرا که من گفتم - رواه احمد - و عن ابی هریرة قال - گفت رسول الله گفت
 بلال نیادی - پس بایست و بلال در حالیکه اذان میگوید - فلما سکت قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال مثل هذا یقینا دخل الجنة - هر کس که بگوید مانند این که در وقت گفت می آید - و در بعضی روایات
 رواه النسائی - یوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است - افضل مؤذن نیز از هم می آید - هر گاه که مؤذن کسی را از جمله کسانی که
 ثواب می نیر خواهد بود - و عن جابر بن عبد الله عن النبی - قالت کان النبی - گفت عائشه بوی غیر صلے الله علیه وسلم اذ اذاع المؤذن می شود و چون می شنید
 مؤذن را که شهادتین میگفت - قال میگفت - وانا وانا یعنی وانا شهادتین تکرار است بگویم - و انما شهادتین تکرار است بگویم
 و عن ابن عمر بن رسول الله صلے الله علیه وسلم قال من اذن منی عشرة نسه و جبت له الجنة - کسیکه اذان گوید و از ده سال می در آید و او را
 ده روز بهشت سابقه فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول ده از ده سال می شده باشد بعد از آن فصلی که در بعضی روایات

در آن حال با ایها الناس ان و الله فعل واحد پس گفت آنحضرت از برای تسلیم از آن فریغ ایشان ای مردمان بدو تمسک بخدا می آید اگر
 چه ایهای ما را در خواب و بویاری و در حال صیومه و اگر بخوابد باز میگرداند جانهای ما را بسوی ما و در وقتی جز این وقت یعنی پیش از آن وقت
 نماز را در حد حکم عن الصلوة او نسیما پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا نماز او پیش کند نماز را - ثم فرغ الیهما لیسیرهما اگر در خواب و اگر در بیداری
 از بسوی نماز غلیظا کما کان یصلیهانی وقتما پس باید که بگریزد نماز را چنانکه بود که میگردد و آنرا در وقتش یعنی باذاری اقامت و
 جماعت و سایر شرائط و ادواب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر صدیق رضی الله عنه پشروی گردانید که گویید آنحضرت چنانکه
 صدیق مقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان انی بلال او هو قائم یصلی بیدرستی که شیطان آمد بلال را و همان آنکه در آن روز نماز او را
 فاضحه پس بخوابید او را و بینداخت او را بر زمین - ثم لم یزل یهدوه پشتر همیشه شیطان که ساکن میگردد در آن مسجد و آن را در آن
 الصبی چنانکه تسکین از او میشود و گوید در خواب تا خوابی و فی الصبح هر دو آمدند و هر دو آمدند آرام در آن دست زدن که در آن آنکه در آن
 نام تا آنکه خواب کرد بلال - ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پشتر بخوان آنحضرت و طلبید بلال را و پشتر حقیقت حال را و آنکه در آن
 صلی الله علیه وسلم مثل الذی انخر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داد و آنکه در آن
 پس چون مشاهده کرد ابوبکر این سخن را که خبر از غیب بود گفت - انما انزلت رسول الله صلی الله علیه وسلم که تو خبر بدی را در راه مالک هر چه
 این حدیث را بطریق ارسال زید بن اسلم تابعی است - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یومئذ
 المؤمنین للمسلمین و و خصلت انداخته شد در گردنهای بانگ نماز گویندگان در مسلمانان را و اگر آهسته آهسته در آن
 احتیاط نمایند و ویانت و زنده رانند آن خصلت که ام است - صیامهم و صلواتهم - روزه مسلمانان نماز ایشان و غیره
 اول وقت و آخر روزه این مابته باب المساجد و موضع الصلوة - مساجد حج سجد کبریم و فتح آن نیز در آن است و در آن
 برای نماز گردون بنا کنند و بفتح سجده گاه معنی چینه نیز آمده و مساجد بعضی بنفشگانه که بدان سجده کنند و در آن مساجد
 مکرزه بود یا مکره نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید **بجمل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما
 علیه السلام بیت - روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه - و عمار بن
 حمه کرنا یعنی در هر چهار گوشه خانه - و لم یصل حتی خرج - نماز نگردد و آنحضرت در آن خانه تا آنکه در آن
 بیرون آمد و در دو رکعت پیشش کعبه و مقابل آن و قبل بضمین و بضم سکون - و در آن روز در آن مساجد
 نه القبلة - نیت قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که از قبل بر توجه بجانب می قرار یافته و هرگز منسوخ نگردید و آن سخن که در آن
 است و توجه بجانب گیر و روایت از این ظاهر است و در آنجا آنکه توجه بر بیت از خارج معتبر است و در آن خانه نماز درست نیست چنانکه امامان
 نماز و در بعضی علماء نقل نیز رواه ابن زبیر و عن اسامة بن زید و عن عمار بن عبد الله بن مرام و عن ابی هریرة
 علیه السلام دخل الکعبة - روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه - و هو آنحضرت - و اسامة بن زید و عثمان بن طلحة
 متعلق وی بود بلال این - و هر دو آمده - و فاعلمنا علیها پس بست بلال یا عثمان کعبه را که در آن روز در آن مساجد

و گفت فیما بعد درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسالت بلال احین خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را بنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت آمد و دست
 رسول الله چه کار کرد و نیز خبر جدی علی الله علیه وسلم درون کعبه که در آمده فقال جعل عموما عن یساره پس گفت بلال کرد ایند آنحضرت یک ستون خانه
 را از چپای خود و بنویسید من عن یسینه و کرد ایند دو ستون را از راستای خود و نشانه عمده و راه و کرد ایند سه ستون او پس خود و مکان البیت
 یومئذ علی شانه عمده و بود و خانه کعبه در آن روز بر شش ستون اگر چه الان بر سه ستون است بجهت تخیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه
 در کتب تاریخ مذکور است ششم حمله پشته نماز بگذرد آنحضرت متفق علیه ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت درون خانه
 بود تا آنکه نماز روزان بر شش ستون که ابن عمر از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد و در وجه تطبیق درین حدیث آنست که تو آنکه چون
 آنحضرت در نماز مشغول شد پس از آن مشغول شد پس از آن مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا
 دید و آنرا که آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گزارید پس بلال در نماز دید و اسامه نیز زیر آ که او در بود و مشغول بدعا بود
 و اسامه را بر سر او در بستند و او نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آنی بسیار که بدان صورتها که در روای
 دیگر مذکور است و آنست که آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

سوال اول در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه

سوال دوم در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه
 و در فضیلت مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه

مخروف میکنند شما مسجد ها را که از مخروف الیه و انصاری چنانکه مخروف کردیم بود و انصاری و از مخروف در اصل طلا و کمال حسن چیز را گویند یعنی لغت
خواهند کرد و روی اندر و خواهند ساخت بطلا و بعضی مشاخران آنرا تجویز کرده اند که در مخروف و در خانها میشد و مخروف و مطلا میسازند اگر کسی مسجدها بنیشت

و کل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام غرور نماید و حقیر صدایه رواه بود آورد و حسن نفس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من شر اهل السانعة
ان یتباهی الناس فی المساجد بدستیک از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنام مردم مسجد ها و تحسین بنا و تزویج و تزیینش و تطویل آن بطرفی

سمعه و یا نام مردم و شتابی ایشان گویند رواه بود آورد و النسائی و الدارقوتی و ابن ماجه و عروه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت
عزمتی عرض کرده شد بر من بوده شد مرا علمها است من که بران ثواب می یابند یعنی القناده نیز هم از جهل من المسجد ما خشع خاشاکا که در خاک کوبیدن

می آید و در از مسجد و قدی آنچه چشمه و آب افت از خاک و خاشاک چو کز درینجا اشارت است که مسجد بنا به پیشم انسان است که آید که در آنجا نشانی
از آن یا مانند آن لیل است از پیشتر حیات خودی که در آن تیره میگرد و هر که پاک آید از آن زمان منظور نظر رحمت و میراب شراب محفوت کرده و عرضت علی

استی و عرض کرده شد بر من که با ان است من فتم رفیقنا اعظم پس ندیدیم هیچ گناهی بزرگ تر من سوره من القرآن از قرآن کور
از قرآن آوایه یا فراموش کردن آیتی او تیمم الرجل ثم نیما که دوه شد آن سوره یا آن آیت مرد را پیشتر فراموش کرد و اگر در هر روز بخواند

بر فراموش کننده قرآن بعد از یاد گرفتن بعضی از علمای شافعیه آنرا در کتابها شمرده اند اعادوا لله بینه شاه المومنین
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المساجد کما هی کما هی صحابی شمرده است که مسجد را که در آنجا نشانی

را در آنجا نشانی بعد از یاد گرفتن بعضی از علمای شافعیه آنرا در کتابها شمرده اند اعادوا لله بینه شاه المومنین
رواه الترمذی و ابوداود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله

الجهل یتباهی السجده و قتیکه بنی مودی را که تعهد تفق میکند مسجد را و نیز میگردد از وی و ملازمتی نماید او را به انچه
و ادق نماز گزاردن بعبادت مشغول شدن ذکر کردن در مس علوم دینی گفتن اینها اعلی و اول مسلم تعاهد اند

به بنیید که انچه میکند پس گواهی دهید حکم کنید قطع مراد که می مؤمن است فان الله یقول تیرا که خدا اینها را بنیید
یا لند و الیوم الاخره تمون بسیار و مسجد ها خدا را مگر کسیه ایمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی

بن منظون قال گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله انذنی لثانی الاختصاصه ستوری و انذنی لثانی الاختصاصه ستوری
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایس من خصی نیست از یاد بر ترقیه و سنت و کسی که من سار و گری راه و انذنی لثانی الاختصاصه ستوری

لان خصاءه امتی الهیام بدستیکه خصی شدن است من روزه داشتن است که بدان شکست شمول طبیعی و نفسانی حاصل میشود خصوصا و وقتیکه
جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات بکن ضم کرده فقال پس گفت عثمان بن مظعون انذنی لثانی الاختصاصه ستوری

بوقتن روزین گشتن آفاق علم فقال ان ساجده امتی الجمادی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدستی که سیاحت است من خصی
راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن گشتن زمین که محمود است از برای جهاد است باقی میبوده در زمین گشتن چیزی نیست و در هر روز بخواند

است که لایساخته فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب
است که لایساخته فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب انذنی لثانی الترهیب

علی رسول الله صلوات الله علیه بجای علی محمد و سلم و قال الترمذی لیس ساجد سجده سجده صلوات الله علیه
 لم ترک فاطمة الکبری و فاطمة زهرا ام حسین در نیافته است فاطمه بزرگ ما چه المم حسین وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله پیش بود پس البته راوی
 درین متروک است و حسن و حسین بن شیب عن ابی عن جده قال نبی رسول الله نبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم عن ناشد الاشعاری المسجد و از خواندن
 شعرها در مسجد مرو شعر زود و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری سبحان
 و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه سلم قبا جان فی رضی الله عنهم و مواعظ و نصح باشد بر حال در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم برای حسان که روحی و بجز و شنانی میگفت در مسجدی برپا میکرد و میفرمود که روح قدس میگردانند حسان ما و هم که نماز است نماز است

میکنند از پیغمبر خدا و عن البیع و الاشتهاد و فی و نبی یکبار از فرخنده خرمین مسجد و دیگر معاملات درینا همزین قیاس است و ان تخلق الناس و الله یخلق
 الصلوة فی المسجد و نبی که در از حلقه کرده شستن بر دم روزه پیش نماز در مسجد اگر چه برای آنکه که علم و شغولی ذکر باشد و در بیان مسجد و غیره
 گفته اند یکی آنکه تخلق مخالفت بهت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که اما از آن فارغ شود شکل شکر
 گنجایش ندارد و تخلق پیش از آن موهم غفلت ازان است و باین دو وجه نبی مخصوص تخلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت خطبه
 با تمام خطبه توجیه بانست و باین وجه را نبی از تخلق نزد خطبه باشد و نیز نبی در دو وجه اول تنزیه میباشند در سوم مخفی در اول خطبه

و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه سلم اذا را تیم من بیع او مشتاق فی مسجد و یومئذ
 یا یخود مسجد فقولوا ایس یگوید لا ارجع الله تجارت سود مند نگردد اند خدایت سوداگری ترا و از تیم من سود مند نگردد
 که بگوید مسجدی گم شده راه فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوید باز نگردد و نرساند آنرا خدایت بر او رواه الترمذی و ابی هریرة
 بن خرم بن بجای حمله مکسوره و زای برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عالم غیبی است پس از آن
 شخصت در جاهلیت و شخصت در اسلام انا شرف قریش و فضیلهای قوم است باقی احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است
 علیه سلم ان یستقادی المسجد نبی که در آنحضرت از طلب تعصا کزدن کشتن قاتل در مسجد به و ان نیش فیله لا شکره
 و ان تقام فیله الحمد و به بر پا کردن حدها مثل حد زنا و حد شرب جزا آن در مسجد و باید که جدا نشود

رواه ابو داود و فی منتهی روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و صاحب سنن ابی یوسف در سنن خود و صاحب سنن ابی حنبله
 در جامع الاصول از حکیم بنی نسبت بن خرم و ظاهر آنست که او همین حکیم بن خرم خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن خرم است که حکیم
 بن معاویه النعمیری است و در صحیح وی اختلاف است و الله اعلم و فی المصابیح عن جابر و روایت کرد در مصابیح از جابر و درین اصول یافته شده
 است و عن حموتیه بن قمره عن ابیة تالیعی عالم عامل ولادت او یوم المجل ذکر کرده او را بن جمان در ثقات دریافت هفتاد تن از صحابه است
 میکند از پدر خود و روایت میکند از وی فنامه و شجره اعمش خیر ایشان ان رسول الله صلی الله علیه سلم هی عن حاتم بن شریک
 پدرش قمر بن نفسم طاعت و تشدید روایت کرد که آنحضرت نبی که در از خوردن این دشت یعنی البصل الثوم این تفسیر از راوی است که گفت هر دو
 این شجره بن پیاز و سیر است و قال و گفت آنحضرت من اکلمها فلا یقرب من سجدها کسیکه نخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید یا با آنها

در نادر آمدن سجده که نزدیک آن نکرده و چو جای در آمدن - و قال ابن کثیر لا بد کلمتها - و گفت آنحضرت اگر سستی شد آنچه از نماز خواند در وقت قیامت
چون افسوس بخورد و بگوید بوی آنرا در بختی بسیار معلوم شد که هر چه بوی بسیار و از ماکولات و جز آن داخل است درین حکم و در اوجی عاشر است

و خصوصاً مسجد نبوی است و مجالس جمیع خیرین قیامت - رواه ابوداؤد - و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلها مسجد
و زمین هر کجاست سجده کرد که نماز در وی جائز است - الا التبقرة و الحمام - مگر بقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب بوی قدرت و اعتقاد تربت است

و اگر در آنجا نماز خواند و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و اگر آلودگی و نجس باشد بر آنکه نماز در مقبره مکروه است مطلقاً از جهت
آنکه در آنجا نماز خوانده می شود و اگر تعظیم باشد و اگر نماز در حمام از جهت آنکه محل کثافت عیارات ملوای شیاطین است

و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ینی فی بعضه مواطن نمی کرد آنحضرت
در آنجا که در آنجا نماز خواند و در آنجا که در آنجا نماز خواند و در آنجا که در آنجا نماز خواند

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

و در میان راه که جای
و در میان راه که جای

اگر چه مسجد بیت المقدس کعبه و در غیر مسجد اختیار اولاد کرد و جانب چپ بیند از دیوار با چپا نگردد و در راه ایستاد و در آن مسجد ایستاد
 حیل من صاحب النبی و سائب بن خلاد مرویت از ایزان بنیر صلوات الله علیه و کونیت او اسهل است و در حال عمر بود و در مسجد
 بر زمین متقل گفت سائب که این جلا ام قوما مروی امامت کرد قومی را فصاحت فی القبله بس ایضا قی کرد و جانب قبله اگر چه
 سخت تر بود و اگر در مسجد نبود که امت بسبب ترک او بقبله باقی است و در حدیث آمده است که در مسجد ایستاد و در آن مسجد ایستاد
 پس گفت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم تعومه مرقوم اند که امامت ایشان میگردید و بعد از آن که امامت را از ایشان گرفتند
 نکلند این مرد مرثما بعد ازین بخارا و بنی زک ان نصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت را از ایشان گرفتند
 داشتند و از امامت کردن و فاضل و به قول رسول الله و چون وی سبب شد از مسجد و در آن مسجد ایستاد
 علیه و سلم که فرموده بود امامت نکند وی مرثما را فذکر ذلک رسول الله پس فذکر ذلک رسول الله و منع کردن قوم و در آن مسجد ایستاد
 و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلوات الله علیه و سلم که آیا در واقع منع کرده ما را از امامت کردی و در آن مسجد ایستاد
 آن حضرت آری منع کرده ام و حسب ان قال و گمان میبرد که حضرت گفت آن مرد در آن مسجد ایستاد
 تا یک قدم آیت الله و رسول و بدست می زدند که در آن مسجد ایستاد و در آن مسجد ایستاد
 در مسجد بنای کردن جانب قبله رواه ابو داود و در آن مسجد ایستاد و در آن مسجد ایستاد

عنا رسول الله باز داشته شد از پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم ذات غداه از آن مسجد ایستاد
 از نماز صبح یعنی در وقت معاد بیرون نیامد حتی که تا ترای عین شمس باشد و در آن مسجد ایستاد
 کرده و نخرج میرجا پس بیرون آمد از خانه شتابان و قوی با صلوته پس بیرون آمد و در آن مسجد ایستاد
 پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم و بخوز فی صلوته و سبک و شکر و نماز و نماز و نماز
 با او و فلما سلم دعا بصوت پس چون سلام داد خواند با او از بلند فقال انما پس گفت ما انما سلم و در آن مسجد ایستاد
 جایم ای که صفیاب آید برای نماز چنانکه بستید نشسته ثم انفتحت ابواب بیت بر گشت و در آن مسجد ایستاد
 انی ساحد لکم ما حسنی عنکم الغداه پسر گفت آگاه باشید بدستی که من خبر شما را در آن مسجد ایستاد

من اللیل اینست که بدستی من برخاستم پاره از شب چنانکه عادت بود و چون از بوی نماز و نوحه ها و نوحه ها
 نا قدری و بجزار دم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست و نخست فی صلوته پس خواب کرده و نماز و نماز
 فون گزنی اول خواب که آنرا بفارسی بنگی گویند چنانچه فرموده حتی استنقعات تا آنکه گران شد و این انتظار است که این خواب
 در خواب بود و در وقتی آمده که استیغظت پس بیدار شدم و از لایح اردو بر آنکه جو از یاد شدن از آن خواب و در آن مسجد ایستاد
 می نمیم که با پروردگار خود تبارک و تعالی فی حسن صورت در دنیا و صفت و حالت و بیان صفت و حالت و بیان صفت و حالت و بیان صفت
 بزرگوارت را یا محمد قلت گفتم و سبک استیاده م در صورت تو در دنیا و صفت و حالت و بیان صفت و حالت و بیان صفت

و ثمانین گفت که گفت آن حضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری و ثنای بعد خداوند اگر در آن قبر را مانند بتی که پرستید و میشوید و استغاثت بعلیه با مردم عاقل و جاهل
 قبور انبیاء هم مساجد تحت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجد یا بر روی کوه یا با تمام معلوم شد و در آن کوه مسجد
 و عن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی البساتین بود آن حضرت که دوست میداشت ناز را در حیاط آن کوه
 بعضی روایت گفته اند بعضی از روایان این حدیث در بیان مراد بخیاطان یعنی البساتین میخوانند از حیاطان البساتین را در حیاطان و در بعضی
 حالت است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و بعضی بستان می آید بحجت احاطه دیوار بابوی رواه الترمذی و قال روایت کرد این حدیث را
 ترمذی و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است لا تعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر بن شناسیم از آنکه روایت حدیث حسن بن ابی جعفر
 قد ضعیف یحیی بن سعید و غیره تحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و غیر وی از بعضی ائمه حدیث و گفته اند که حسن بن ابی جعفر شتابان است
 حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت نمیکرد و ابو حاتم گفته که حسن بن ابی جعفر از حدیث روایت کرد
 چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث و خود آن بوی شغاف و وی راه یافت در اندام و عمر بن العسیر این حدیث را روایت کرد
 علیه السلام صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز صلوة است و در حدیث حسن بن ابی جعفر
 و نماز وی در مسجد محسوب است بر بیت پنج نماز و صلوة تعقیب مسجد الذی یصح فیه خمس بصلوة نماز وی در مسجد که محسوب است در هر روز
 بپانصد نماز در هر روز فی مسجد الاقصی و نماز وی در بیت المقدس خمس بصلوة بیست و چهار هزار نماز و در حدیث حسن بن ابی جعفر
 نوشته اند بر وی که هر بار بجهنم است و صلوة تعقیب مسجد نبوی خمس بصلوة نماز او در هر روز بیست و چهار هزار نماز در هر روز
 بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد جبرام بصد هزار نماز و راه ابن ماجه و حسن بن ابی ذر قال قلت لعلی بن ابی طالب
 اول کدام مسجد است که سوره شام و بنا کرده شد در زمین نخست قال مسجد کرامت که در زمین مسجدی که بنا کرده شد در زمین
 که کعبه مطهره است قلت ثم ای نعم بعد از آن کدام مسجد است که بنا کرده شد است قال گفت آن حضرت ثم مسجد الاقصی
 است قلت کم بنها گفته چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما گفته پیش سال ثم الاقصی گفت که در هر روز
 مرتضی مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز وی چنانکه فرمود نمیشد تا او در کنگر مسجد و در هر روز بیست و چهار هزار نماز
 وقت نماز پس بگذران نماز استفق علیه در اینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه السلام و در حدیث حسن بن ابی جعفر
 و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت و جواب داده اند که این جزوی گفته است که اشارت در حدیث با ابراهیم
 ندادن این دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه او نه سلیمان نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که نخستین
 کرده شده است که اول کسی که بنا کرده کعبه را آدم بود پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس
 نهاده باشند پس از آن بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافته شدی بر این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التاج
 گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آنرا و عبادت نماز
 در وی و بنا آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعد بنا شد که انی بعضی اشراف و اولاد علم باب اشراف پیشین

نعلمین خود را در چپای خود بناگه کسی در جانب چپ کن حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورودی ازان چنانکه در حدیث آئید و باید فلما
رای ذلک القوم پس چون دیدند بکشیدن لعین را از آن حضرت صحابه القوا لعلهم یرکبوا نارا یا خود نعلهای خود را و بینداختند فلما قضی سوال شد
صلی الله علیه وسلم صلواته پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را قال ما حکم علی القائلین فمروا بوجه دشت شمارا براندختن شما نعلهای خود را تا اول آفتاب
انقیت نعلیک گفتند دیدیم مائرا که انداختی نعلین خود را فاقینا لعلنا پس انهم ختمیم ما نیز نعلهای خود را بتا بعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان جبرئیل اتانی پس گفت آن حضرت بدستیکه جبرئیل آمد مرا فاجزینی ان فیها قدر افس خیرا و مرا که نعلین من یکبید هست و قدر یفتیح قات فی کل
در وصل آنچه مکرده پیدا در آنرا طبع و طاهر انجاماستی نبود که نماز بان درست نباشد بلکه چیزی بود مستفاد که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز از سر میگذشت
که بعضی از نمازبان گزارده بود و خبر دادن جبرئیل بان بر آوردن از پا بجهت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق مجال شریف وی بود و بعضی از شامعیه
گویند که استصحاب نجاست بسیار منع نمیکند از دست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم است مرشانی را بعد از آن فرمود آن حضرت
اذا جاء حکم المسجد فلینظر وقتیکه خوابی از شما که در آید در سجایس باید که نگاه کند فان رای فی نعلیه قدر افس اگر چه میت و نعلین خود را در سجده
نمیسجد بعین فیها پس باید که مسح کند آن پای را و بگذارد نماز و نعلین او تحقیق این در باب طهارت نجاسات گذشت رواه ابو داود و ابوالخیر
و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یضع نعلیه عن مینیه چون نماز کند اگر کسی نعلین خود را در سجده
باید که نعلین خود را در دستهای خود و در سجده و نیز باید که نعلین خود را در دستهای خود و نعلین خود را در دستهای خود و نعلین خود را در دستهای خود
در جانب چپ خود بنهد و در جانب راست دیگری که در چپ خود بنهد و در جانب چپ او ایستاد دست واقع میشود در سجده و نعلین خود را در دستهای خود
نبار و در دستهای دیگری چون در او رویت هر چه بر جان خویش نیستی چیزی بر جان دیگری میسوزد الا ان کما یسوزون نعلین خود را در دستهای خود
نباشد در جانب چپ او سجده و نعلین خود را در دستهای خود و نعلین خود را در دستهای خود و نعلین خود را در دستهای خود و نعلین خود را در دستهای خود
که او ایستاد فیها یا باید که بگذارد نماز را و نعلین در بگذارد نماز را از پارواه بود او و روی این ماجه فاعلم انما یضع نعلیه عن مینیه
ابو سعید الخدری قال دخلت علی ابی سعید خدری و در آمدم بر تنه او و در آمدم بر تنه او و در آمدم بر تنه او و در آمدم بر تنه او و در آمدم بر تنه او
فرایته یصلی علی حصیرین دیدم که نماز میگزارد آن حضرت بر لور یا سجده علیه سجده میکرد و سجده میکرد و سجده میکرد و سجده میکرد و سجده میکرد
که حامل باشد میان دو زمین و دست است خواه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است
که بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز با آن است و بعضی گویند بر غیر آنچه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است خواه از جنس و نیکبای زمین است
فی ثوب احد متوشحاه و دیدم آن حضرت را که نماز میگزارد در یک جامه و در وقتیکه متوشح بود بان جامه چنانکه گذشت رواه مسلم و عن عمر و
بن شعیب عن ابی عن جده قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و متغلا نماز میگزارد گاهی پای برهنه و گاهی با نعلین
پوشیده رواه ابو داود و عن محمد بن یونس است شنیدم از جابر بن عبد الله بن سمریه و غیر ایشان قال صلی بنا جابری از اراشد حدیث
تفاه گفت نماز گزار در جابری بن عبد الله انصار صحابی مشهور در زاری که تحقیق است آنرا در جانب کردن خود از آحاد است که او را در سجده
و جابرا نماز بلند کرد تا گردن و بر بست و همین پوشیده نماز گزارد و شبیه مونسو و علی بن اوشین و جابری که در سجده بود پیشتر که در سجده

انس است چه شیطان بر جن و انس برود و اطلاق می یابد مردم شرر را شیطان نس کشیدند لهذا البخاری این لفظ بخاریت و مسلم سنه و مسلم
 معنی اوست و لفظ او دیگر است و عثمان ابی هریره قال قال رسول الله علیه وسلم تقصص الصلوة المرأة والحمار والكلب می برود و باطل میگردد و اندک از آن که از
 پیش مصلی بگذرد و همچنین خروسک و بقی ذکات مثل مؤخره الرجل و نگاه میدارد و قطع را از راه یافتن نماز منع میکنند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره جل
 در پیش و ستره مانند آنرا چنانکه معلوم شد و رواه مسلم بدانکه جمهور علماء از صحابه و غیر هم بر آنکه قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه بین سه چیز و چه
 شیء از آن در عارضت که وارد شود و هم مشا در آن چنانکه این حدیث در جزآن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب تره یا امر او قطع خشوع و حضور و صلوة است
 که در صلوة روح او متعلق به او است که نزدیک است که قطع شود و محبت شغل در مصلی بدان تخصیص این سه چیزند که از جهت شدت شغل است در آن
 از جهت شغل بر صحت و اما پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مراد از چنانکه استجاب تعوذ از شیطان نزد نیت حمار دلالت دارد در آن کتاب
 است که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان

بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان

بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان

بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان

بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان
 بنی بر آنند که بعضی بر آنند که مراد از بعضی سگ سیاه قاطع است و نه قبول بجا نشد و این عباس نسبت میکنند و عن عثمان

بر عرض مینا و شما لا یومنا قول بطول است کذا فی بعض الشرح و عن سهل ابن ابی حمزة یسبح فی مملو سکون مثانته صبا فی صغیر است...

وی در سنه ثالث از حیرت است انصاریت مات فی اماره معاویه مراد اچند حدیث است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم...

الی ستره چون نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره فلین منهنابس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان بحدود لقطع الشیطان علیه صلوة...

شيطان بروی نماز ویرا بوسوسه و قدرت یافتن بران چه اگر دور باشد از ستره احتمال هر دو دارد و بخیر آن در سوسوسه می افتد رواه...

ابوداود و عن المقداد بن الاسود قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الی خود گفت مقداد و دیدم من آن وقت...

که میگزارد نماز بسوی چوبی و لا عمود الا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جلعلی حاجبه الامین او الامیر کما انما یکبر و ایند...

راست خود را بروی چپ خود و لا یصله صفا و قصد می کرد مرا ترا نشاند کردنی راست که میان چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی...

خوف مشابعت بعبادت انعام و کمال تنزه از ان اگر چه از روی ظاهر باشد رواه ابوداود و عن الفضل بن عباس بن علی بن ابی طالب...

اما رسول الله گفت فضل بن عباس بن علی بن ابی طالب است آمد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و من فی اوله...

بودیم ما و بادیه که ما را بود و معه عباس و همراه آن حضرت عباس بود عرب را رسم است که از شهر بر آیند و در بادیه صحرای مدینه...

انجا بگذرانند و هر جماعه را بادیه معین و جانی مخصوص است که در انجا باشند پس آن حضرت در یادیکه اهل بیت عباس را...

پس نماز گزارد در صحرا که لیس بین بادیه ستره بود پیش آن حضرت ستره از دیوار دور است و عساکر آن در آن...

واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گزرا گاه مردم بود و حمارة لئا و کلبه و خرکی ما را بود و سگلی نیز بود و شيطان...

پیش آن حضرت در نماز و تعبتان بفتح تا و با نالی بنی بکنک پس باک نداشت آن حضرت بآن و با حمارة کما...

و حدیث رواه ابوداود و للنسائی نحوه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصلی احدکم...

نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی و ادرد اما استطعم و دفع کند بر ایند قدری که توانید از برای شکر...

فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود و انحصار الثالث عن ابی سعید...

بین بدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم...

من در قبله آن حضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجدت فزنی پس چون بخواست که سجده کند بر میگردم پای مرا...

و گردی آوردم من هر دو پای خود را و اذا قام بسطتها و چون می ایستاد و میکشادم و دراز میکردم پای را قالت گفت عائشه و البیوت...

یوسند لیس فیها مصابیح و خانهای مادران هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پایها خود را...

در سجده گاه آن حضرت و مادر از کردن وی رضی الله عنهما پایها را بار و دم بعد از عمر آن حضرت پایها را نشاید که گمان آن باشد که...

انتقال کرده باشد از انجا و لیس تراستاده باشد یا غفاتی که آدمی زار در خواب میبانشد و الله اعلم بتفصیل عن ابی سعید قال...

رسول الله صلی الله علیه و سلم یوعلیم احدکم ماله اگر بداند یکی از شما آنچه مراد است از گناه فی ان میریزد بر او شیء و گناه...

سماوات در نماز معتزفا فی الصلوة بر پینار و نه در نماز کان لان التیمم مایه عام غیره الشاهدینه ایستاد ان او در سال نیز مراد است...

وگوهر این را چنانکه باید کسی نتواند صفت بلیت مارا چه حد صد و شصت و شش می تو بود و چه هم حد شصت می تو بود و در روایتی زیادت اللهم بالای ربنا
و زیادت و او بر کمال الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسبیح و تحمید و نزد امام ابوحنیفه این در منزه است امام تسبیح کند و مقتدی
تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرد آنرا باین امام و مقتدی نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گویند تا از قبیل لم یقولون ما لا یفعلون نگردد و کان لا یفعل
ذلک فی السجود و بود آن حضرت که نمیکرد رفع یدین را در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و وقتن سجده و بعضی شافعیه آنرا که گذاشت
که کند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد افتتاح و وقتن بر کوع و سر برداشتن از آن در غیر این است و رفع یدین در سجده است
متفق علیه و عن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل فی الصلوة یذکر ان نافع مولا ابن عمر که این هر دو در سجده است
و شروع میکرد در آن کبر و رفع یدیه تکبیر میگفت و بر میآید هر دو و خود را و اذ رکع رفع یدیه و چون رکوع میکرد بر شیشه آهسته آهسته و در آن وقت
سمع الله لمن حمد و رفع یدیه و اذ قام من الركعتین رفع یدیه و چون ایستاد از دو رکعت بر شیشه آهسته آهسته و در آن وقت از رکعت اولی
ابن عمر پیغمبر صلی الله علیه و سلم این روایت کرده است که از حضرت یحیی بن کزیم پرسید که در حدیث مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند
آنرا موقوف خوانند چنانکه در سند گذشت رواه ابن جری و عن مالک بن انس بن الحویث قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت بر شیشه آهسته آهسته خود را احتیاجی بجا می آید تا آنکه مقابل می کرد و در وقت سر برداشتن
و اذ رفع رأسه من الركوع و چون بر میآید سر خود را از رکوع مقال پس میگفت سمع الله لمن حمد فعلی مثل مالک و یحیی بن کزیم
هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش و فی روایتی دیگر در روایتی یحیی بن کزیم که در حدیث مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند
هر دو گوش را متفق علیه بدانند که بر شیشه آهسته آهسته در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه است و امام ابوحنیفه
آنست که یا هر دو بوده آنگاه آن و گاهی این و از صحابه پس آنچه دیده روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم
و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشراعی اسلام در کلام آن متفقند و در حدیث مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند
و حضرت زینب که در حدیث مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و حضرت زینب که در حدیث مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند
راجع است با آنکه وی از جنس مکه است که مناسب است بحال صلوته که خضوع و خشوع است و کلام مرفوع آن بود که آنرا بیهوشی میگویند
ذکر کرده ایم و اندر علم و عهده آن را ای بنی صلی الله علیه و سلم یصلی و هم از مالک بن الحویر شریف
من صلیت به پس چون بود و طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم یجلس فی ایستوی قاعدانی ایستاد اما بر سرش نهاده و بعد از هر
از سجده می نشست پس آن بر میخاست رواه ابن جری و این جمله است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان است که کیفیت آن کیفیت
جلوس در قعد اولی است و بعد از جلوس بجز دو دست تکبیر بر زمین کرده بر شیشه آهسته آهسته امام ابوحنیفه امام احمد و روایت شمار آن از حدیث عذر و حاجت
که پسین غیر آن است که محتاج بدان نباشد و حق وی سنت نه وقتیکه امام شافعی این حدیث است و در تفریحی گفته اند که هر دو در سجده است
و من بیست نزل علم و بعد قائل اند بعضی از صحابه استقی دلیل حدیث ابی هریره است که هم نزدی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
زیادت بر صد و نود و نین یعنی بی آنکه بشیند و اگر چه بعضی وقت این حدیث ضعیف است و دیگر صحیح الاصل است که اقال شیخ ابی اسحاق

Marfat.com

و عن وائل بن حجر انه الصلوة التي صلى الله عليه وسلم حين قام الى الصلوة رفع يديه رواية است از وائل بن حجر بتقديم حاجب جيم صحابي مشهور است
از انبای ملوکین بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت مغز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد و بنا بر پیشت هر دو دست
خود را حتی کانتا بحیال تنگیه تا آنکه میشدند در مقابل هم سرودش می داد و حازی ابهامیه اذنیه و برابر میکرد و هر دو انگشت زخورد و هر دو گوش خود را
شکر بیشتر تکبیری بر آورد و این حدیث نیز موافق مذکور است امام ابوحنیفه است در تاختیر تکبیر از رفع روه بود و دوفی روایتی که در روایتی نیز از
را بجای حازی ابهامیه اذنیه اذنیه آید که میرغ ابهامیه الی تنجیه اذنیه بر می شد است هر دو انگشت زخورد و بسوی نرمه دو گوش خود و عن
قبیصة نفتح قات و کسر بان لب بضم با و سکون لام و بعض گفته اند صواب نفتح تا و کسر لام است تابعی ثقه است و پدر او را حضرت است
قدم آورد و پدر وی بران حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس رویا موسی او و تلبیسیم من را گویند
و اهل بویدار و این لقب او است و نام وی نیز بدین عدی است و بعض گفته اند سلام صحیح قول دل است عن امیر روایت میکند که
که لب است قال گفت پدری کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یومنا امامت میکرد و ما را فیا خدا را گویند پس یکنه و مشهور
خود را بدست راست خود روه الترنزی و این ماجه و عن رفاقة کسر ران رفیع صحابی نهضاری خزرجی است که کتبته از ابو سعید خدری است
و پدر او از نقبا است و وی برادر مالک بن رفیع و خلافت رفیع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیل خزرج و در روایتی دیگر
با علی رضی الله عنه در حرب جمل و صفین قال گفت جابر جمل آمد مردی فصلی پس نماز گزارد و فی السجود و غیره پس از آنکه نماز تمام شد
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال البنی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعد صلواتک فانک لم تقبل و اگر در روایتی دیگر که
نقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله گفتم صلی که چگونه نماز گزاردم قال انما توجهت الی القبلة لمسودا کتبت و انما
بجانب قبله فکبیر پس تکبیر گویم اقر و بام القرآن پشتر بخوان سوره فاتحه را و اشارت کرد که در سجده هر یک از این دو سجده
خدا ی تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخوانی تو چون خواهی است بنده بخوانی حق نمیشناسد این عبارت میگوید خدا که
علی که تکبیر پس چون کبیر کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر سر و زانوهای خود و کن که حکم و حکم کن و بقره و آیه که
و برابر در پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون برداری سر را از رکوع پس است گردان سجده را
راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی اینها و در روایتی دیگر که
پس قرار کن و زمینها کن برای سجود فاذا رفعت فاقم صلبک علی فخذک الیسری پس چون برداری سر خود را پس نشین بران خود یعنی قدامت خود
احتمال دارد که این را بعد از هر دو سجود میگوید پس مراد جلسه استراحت بود و احتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجده اولی باشد هر قدر که
درین کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل کعبه و سجده پشتر کن این مذکور را در رکوع و سجود حتی مطمئن آنکه قرار دارم کنی و در سجده و طسبه و طسبه
این لفظ صحیح آورده بود و مع تغییر یسیر در روایت کرد آنرا ابوداؤد و باندک تغییر می دهد و الترنزی و نسالی سناه و غیره و این حدیث صحیح است
که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد و فی روایتی الترنزی و در روایتی الترنزی را
بجای آنکه کمال گفت آنحضرت برای تعلیم آنرا از اوقات الی الصلوة فتوضا جان خودی که بایست بسوی نماز پس هر که نماز کند

در حدیث آمده که گفت با خداوند بیخبرید با غائب شد پس بگزارد ابو سعید پس بعد که تکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت
 میگوید این زیادت نیز آمده که بعد از رکوع و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم حلقه کردند نماز تو که در آن بعد که می تکبیر پس تکبیر
 گفت بلک ندادم از نماز که تکبیر تکبیر کنید و دیدم من پیغمبر اصلی اند علیه سلم که همچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در آن زمان
 تکبیر گفتن تکبیر است گفتن آن و مردان و غیره از بنی امیه است میگفتند و ابو سعید برهه است میگرد مردم را در امارت مردان بدین کثافتی
 بعضی از شیوخ عجمی حکایت کرده اند که گفت عکرمه که مولای ابن عباس از فقهای مکه است نماز را که مردم میخوانند
 تکبیر را که در این پیرو ابو سعید است تکبیر تین و عشرين تکبیر است پس تکبیر گفت یعنی چهار است و در نماز چهار تکبیر است
 تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول نقلت لابن عباس نه جهت پس گفتم مرابن عباس را که وی یعنی آن شیخ حق است یعنی ما را از این
 تکبیر تکبیرات فقال بن گفت ابن عباس عکرمه را شکاک امک بگیرد ترا در تو و این دعائی است که گفتند در آن زمان که
 نیز اطلاق کنند و حقیقت آن که دعا بگردد و دستها را در این است ابی القاسم این جبر تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله است
 رواه البخاری و عن علی بن حسین رضی الله عنهما مسأله روایت است از امام زین العابدین بن علی بن احمس که از رسول الله
 رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کبیر فی الصلوة کما خفض رفع تکبیر میگفت در نماز نگاه کند که
 رکوع وجود هر گاه که بگوید داشت سر را چنانکه در قومه و جنبه فلم تنزل تلك صلوة تصلى الله علیه و سلم همیشه در نماز
 تا آنکه ایات که خدا را رسید بگناه او یعنی وفات یافت رواه مالک و عن علقمیه قال قال رسول الله
 از کبار فقها و مشاهیر تابعین از ائمه بن سعید است و علقمیه چند کس از تابعین از کبار صحابه و از کبار ائمه
 در روزنا بگویم و عثمان گفت ما را این سعید الاصلی یکم صلوة رسول الله آیا نماز را با شما نماز را چنانکه گویا را در پیوسته
 پس بگزارد ابن سعید با ایشان نماز آن حضرت را ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة و بر بنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار
 تخبر این حدیثی است از آن احادیث که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذکور است در حدیث
 در حدیث صحیح علی بن ابی حمزه نیست این حدیث صحیح برین معنی و ترجمه دو باب معتقد کرده اول در حدیث صحیح
 آورده گفته که درین باب از بر این غلبه نیز حدیث آمده و حدیث ابن سعید حسن است باین قائلند بسیار از صحابه و تابعین و از صحابه و تابعین
 و اول که در این حدیث صحیح است باینکه باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن سعید در عدم رفع یدین ثابت است
 حدیث صحیح علی بن ابی حمزه بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کردیم و عن ابی حمید الساعدی صحابی مشهور است
 انصاری از بنی ساعده حافظ صلوة رسول الله علیه و سلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الى الصلوة قال
 آنحضرت چون می ایستاد نماز می کرد و بگوید قبله و رفع یدیه و بر می داشت هر دو دست خود را و قال میگفت بعد از آنکه بر روی او بر می داشت
 ابی هریره نقل کرده قال صلوات الله علیه و سلم انما یزیر الله فی الصلوة من یزیر الله فی الصلوة من یزیر الله فی الصلوة

از نفع شیطان و نفث وی و تیزی مراد نفع شیطان تکبیر خود بسندی است که آدمی را در وی می اندازد و بمعنی را بروی می آراید و او را در وی
 برک می در آرد و گویا که در وی سید مدبر بر باد میکند و در نفث که معنی دم کردن است سحر و شسته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن
 آن میشود و نفعی مناسبت است بقول بنی سحانه و سحر بر انقذات فی الحقیقه که مراد بان زنان ساحره اند بعضی گویند مراد از نفث شکر است
 که در وی اندازد و نفع آن می وی بر آرد و در آن می مانند اشوبین و مراد شعرند موم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و سحر مسلمانان است
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد
 و در حدیثی که در آن آمده است در مردم بجهت کبلی و طعن شده اند بعضی گفته اند که بجز شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردمی اندازد

عن مسلم وحده و یحیی بن کریم است صاحب جامع الاصول که جمیع میان صحاح شکر کرده از مسلم تنه این کلام مختصر است از مولف بر صاحب صحیح ابویوسف
 و در بیان آورده نه در صحاح الفصول الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح بصلوة کبر ثم قال یا صلواتی لعلی و یحیی بن کریم
 لا شریک لربنا بلک امرت وانا اول المسلمین اللهم ابی الحسن الاعمالی حسن الاخلاق لا یهدنا سبیلنا الا انت قوی سبی الاموال فی الاخلاق الایة
 رواه النسائی شرح این حدیث و فصل اول معلوم شده در اینجا و انما من المسلمین بود و اینجا انما اول المسلمین نکته درین سخن نیز سبب گشت و در اینجا اول اخلاق
 هر دو تذکره است در اینجا اخلاق تخصیص بخبر یافته در اینجا امر و معنی اول تصریح معنی بود و اینجا وقتی اولی است یعنی هر دو عبارت کی است و تصریح
 است و سخن محمد بن مسلم بن یحیی و لام و سکون سکون بین انصاری شهادی است حاضر شد تمام مشاهد را الا بتوک کر آن حضرت از راه پند گذشت
 از فصلی که با بود سلام آورد بر دست صاحب بن عمیر بینه و گوشه گرفت در ایام فتنه با سر نبوی رضی الله عنه است و در این کتاب
 صلوات الله علیه سلمه اذا قام یصلی تطوعا قال چون میگذارد آن حضرت نماز نظر را میگفت الله اکبر و بعد از آن قوی اللذی فطر السموات و الارض
 و ما انما من المشرکین شرح این گذشت و ذکر الحدیث مثل جابر و ذکر حدیث اینچنانکه جابر کرد الاله قال کرانست که در این کتاب
 المسلمین و جابر و انما اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انما اول المسلمین الملائکة الاله الاله
 است ثم یقر و یستر بخواند آن حضرت قرآن را طاهر است که قراة بعد از استعاذه و سجده خواهد بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است
 بیان نیست که پیش از قراة دعا استفتاح بخواند رواه النسائی باب القراة فی الصلوة قراة در نماز جزو اجزای نماز است
 و تمام نماز و نماز مالک در سه رکعت باعتبار قیامت اکثر مقام کل نماز دارد و در رکعت و در سجده امام محمد قول هر دو موافق است
 موافق مذکور با و نیز حسن بصری و زفر در یک رکعت و هر دو از ابو بکر صم و سفیان بن عیینة قراة است و در حدیث دیگر آمده است
 و لهذا ساقط میگردد نماز بجهت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه و عکس کفر از شرح العبادة فی الفقه
 و تخفیف موحده بن الصامع من ان نقبای انصار و عظامی صحاباست و در مواضع و حال بی نوشته شده است
 لا صلوة لمن لم یقرأ فاتحة الكتاب نیست نماز کسی که نخواند فاتحة الكتاب را متفق علیها فی روایت مسلم و در حدیث دیگر آمده است
 نیست نماز کسی که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است بجهت احتمال وی بر مقاصد قرآن که در حدیث دیگر آمده است
 و عدد و عید او است یا چون سبب از فتح قرآن است گویا اصل و منشا او است فصاعدا
 و متکسر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تسک در بیان حدیث نامی و در حدیث دیگر آمده است
 نفی کرد نماز از کسی که فاتحه نخواند و زود نماز در نفی کمال است بلیس قول حق بجانة فاقروا ما تیسر سوره القرآن و نیز فرموده آن حضرت در این اقوال
 ممکن است اقرآن پس فرض که نمازی می رود بنود خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب است بر نماز و فی حدیث
 عن ابی هریرة فی حدیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلوة لم یقر فیها بام القرآن فهو ناقص و من قرأه بام القرآن فهو کامل
 در وی فاتحه را پس این نماز ناقص است فدا ج کبیر خوانده سخن ناقص بچه را پیش از رعدت و قوی مطلق نقصان آید لکن با بر قرمز این کلمه را تا کید
 از قبول خود غیر تمام در بعضی نسخ غیر تمام فقیه ابی هریرة و ناگون را در امام حسن گفته شده است هر ابی هریرة را که ای شایسته امام است

از بعضی خبر روایت کرده اند برای تعلیم پادشاهان و پادشاهان کمال قریب بعضی از مشندان آنرا شنیده و ترغیبی دو باب عقد کرده یکی برای خبر تسمیه دیگری در ترک
و تبریح کرده احادیث ترک خبر را گفته که درین بابها بنا کثیر از اهل علم از صحابه از ابی بکر و عمر و عثمان علی و غیر هم و تابعین و سن بعد هم و کلام و تقیام
در شرح زیاده برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که در سبب امام عظیم ابوحنیفه صلح و ابرج است و عثمان ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
علیه وسلم اذا من الامام فامنوا چون آئین گوید امام آئین بگویند شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام اجده از فرات فاتح آئین میگوید چون و
آئین بگویند شما نیز آئین بگویند بعضی گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اوها را دعا مستقیم تا آخر سوره بخواند و درین محل تا میسر
است شما نیز متنی تا مین باشد تا با وی آئین بگویند چنانچه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آباد و گویید و شکر
وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است نهایت آنکه از ظاهر خبری آنرا تقدیم امام و تا مین میگویند و در حدیث
هم باشد و رؤیت چنانکه در سایر افعال حال نامومان با امام است اگر اینجا مبادرت با مین و موافقت با امام صحبت است چنانکه در حدیث
تقلیل کرد تا مین امام و موم را بر دو بقول خود فانه من وافق تا مینه تا مین الملکة یعنی ملکه که نیز آئین میگویند پس شما نیز گویند که
افتد آئین گفتن وی با مین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه امر زید می شود و مراد از هر دو پیشین آنست اگر از اهل وی گویند
که ظاهر او چنان بیاید که فرماید هر که موافق آید تا مین وی استجابت کرده میشود و او را قبول کرده میشود و دعای می نفرت او پس
گویند حق جان علاوه نفرت و نوب را از خصا اصل بین موافقت و لوازم وی گردانیده است با حصول جابت نیز و شاید که
نیز سیکرده باشند تا مین گویندگان را چنانکه نشیننده در مسجد بانتظار نماز را دعا میکنند بر حمت و مغفرت و نحو و کما فرشتگان
مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است سبحون بجم و استخفرون لمن فی الارض خصوصاً اگر توبه با مین است
باشد که هر که موافق افتد تا مین او تا مین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است استجاب است دعا و فانه من وافق
اذا قال الامام و در روایتی گفت آن حضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین که وقت تا مین است
آئین فانه من وافق قول الملکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست و مسلم نحوه و هر دو لفظ
موافق و در لفظ مخالفت و فی آخری للبخاری و در روایت دیگر بخاری را چنین آمده است قال اذا من الامام
از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگر چه در غیر نماز باشد فامنوا پس آئین بگویند فان الملکة
تا مینه تا مین الملکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آئین معنی استجابت است و معنی وی تا مین با و بعضی گفته اند اسم الهی است و هر دو لفظ
انوی تعالی و بعضی گفته اند درجه است در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بدالفت و قصوی با تخفیف میم هر دو آمده در اکثر روایات
بدالفت است اما بدو تشدید میم بعضی گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در آن ولیکن قلیل است فند بر و عثمان ابی هریرة
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذرید نماز بجاعت و قید نگردد بجاعت بکرم آن از سیاق حدیث افزوده
فایموا صغوفکم پس است گردانید صغوفها خود را و صغوف لغت ریشه در ارباقاست صغوفت نسویند آنهاست و هر دو لفظ در حدیث
اخری جاج و فرجه در آن نباشد و امام صفت را نیز از آن است و از آن جهت است که امام است و هر دو لفظ در حدیث

این دو سوره بر تمام توحید و تنزیه و صفات کمال مثل بعض سوره های دیگر یاد و در افضلیت و عظمت بعض سوره چنانچه فاتحه و سوره بقره مثلاً فلما نزل

صلوة الصبح صلی بها صلوة الصبح للناس پس هر گاه که فردا آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سوره نماز صبح را برای مردم نماید فرغ گفت ای

پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگرست و دید بجانب بن فقال یا عقبه کيف رایت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی یعنی دیدی و نه سید فضل این

دو سوره که چه مقدار است چون آن حضرت و نفس عقبه استعدای و خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را نماز صبح که بوجه فاضل سیرت با آن

و سبب است در وی تطویل و آت تا بداند خیریت آنها را گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعویذ و مطلق و این دو سوره در نماز صبح

خاند که محل و معروض آفات است و لفظ قرآنی با جمعی در روایه احمد و ابو داود و النسائی و شریح جابر بن سمره قال کان النبی صلی الله

و سلم یقرآن صلوة المغرب لیلۃ الجمعة یخوند آن حضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون قل یا ایها الصالحون فی شرح

السننه و رواه ابن ماجه عن ابن عمر الا انه لم ینکر لیلۃ الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده و این حدیث را در سنن ابی یوسف

ابن ماجه ذکر کرده شب جمعه را و تفسیر بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را در شب جمعه و در روز جمعه

که فی شرح اشیح و عن عبد الرحمن بن سعید قال اخصی ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرآن فی الصلوة و کتبت ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم

شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقرآن فی الصلوة فی الکرمتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت قبل از نماز صبح و در دو رکعت قبل از نماز

که پیش از نماز فجر اند نقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابی هریره الا انه لم ینکر فی الصلوة و کتبت ما سمعت من رسول الله

ذکر کرده است که عتین عبدالمغرب را اگر چه این عمر در حدیث سابق روایت کرده و عن سلیمان بن یسار عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم

از کبار تابعین از فضیلت این سوره مدینه است از ابی هریره روایت کرده که گفت ابو هریره ما صلیت و را احد اشهر صلواتی که در این سوره است

من فلان نکر از مردم پس بیچ کی که مانده تر باشد نماز وی نماز آن حضرت فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که در آن سوره در نماز صبح

ابن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد الغزیز بوده و این قول خصاست ازیر که ولادت عمر بن عبد الغزیز بعد از آن بود که در آن سال

سال نعم مثل این قول النیر در شان عمر بن عبد الغزیز گفته است چنانکه در باب کرم باید و این صحیح است زیرا که در آن سال در آن سوره در نماز صبح

و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعض گویند که مراد از فلان عمر بن عبد الغزیز است و بعض گویند که مراد از فلان

صلی الله علیه و سلم و با جمله قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار که در روز نماز صبح بود که ابو هریره او را شنید صلوة بر سر او صلواتی

علیه و سلم گفته بود فلان بطول رکعتین الا ولین من اهل بیت بود آن مرد که در آن سوره در دو رکعت نخستین از ظهر و نخستین از عصر و سبک کرد و رکعت

پسین را از ظهر یا نیکه میخواند در آخرین نماز صبح یا میخواند سوره قصصه و تطویل قرات ظهر است و خیف احد و سبک کرد قرات عصر را

و یقرآن المغرب بقصار المفصل میخواند در مغرب سوره تا قوتاه از مفصل و یقرآن العشاء بوسط المفصل میخواند در عشاء سوره تا قوتاه از مفصل

در روزی و کوتاهی و یقرآن الصبح بطول المفصل و میخواند نماز صبح بسورتها در روز از مفصل در نماز ظهر طوال مفصل گفته بلکه محل گفت که تطویل میکرد

در عصر نیز تخیف ذکر کرد از قصاره او ساطع بیچ گفت معمول است قرأت آن در طر قرات از طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از او ساطع بیچ

در عشاء آنکه مراد مفصل بر قول مشهور از سوره هجرات تا آخر قرآن است مفصل از آن جهت گویند که در دو فصل یعنی فصل بسم الله است و بعض گفته اند

بی ذکر نام قائل قال سئل عن ابن عمر وبنی گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لمصلی نیاجی ربہ بدستی کند صلوات از سبب بیاید و در کار خود بگوید
سخن نهانی گفتن دوس که دیگری بران مطلع نگردد و فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و بنیدیشد مصلی چیز را که مناجات میکند پس در کار خود و بعد
چیز از ذکر قرآن پس بسیار آواز در فایت حضور قلب و تامل تدبیر در ان و خضوع و خشوع و لایحی بعضکم علی بعضی بالقرآن در آن زمانه که بعضی از
شمار بعضی قرآن چه در نماز چه در غیر ان از مصلی و نام و قاری و ذکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکرر است و مکرر است و مکرر است
قرأت امام را نمی شنود و راه احمد و عن ابی هر سرتة قال قال سئل عن حضرت علی علیه وسلم انما جعل الامام لیسرتم
گردانید منتهه است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود وی و پس رو کرده شود و او را پس باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود و در آنکه
و اذا قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لیسرتم چون تکبیر گوید امام تکبیر گوید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرأت او را که متابعت قرأت است
و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش دادن است هر او را و راه ابو داود و النسائی و ابن ماجه بدانکه مذکور است فی حقیقتی است
است بر اماموم در صلوة سریه و جهریه و جاز است قرأت مکرر اما در نماز و در جمیع اممالک احمد شافعی نیز در قولی و جوب قرأت کسریه است
فقط و در جهریه استماع قرأت امام کافیت و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکنات امام و بیان سکنات در باب الیقین است
و نزد بعضی از اصحاب می گزشتند بجهت کسری یا دوری بخواند در جهریه و اگر بخواند هم تمام است نمازی زیرا که سر بر امام است قرأت است
و واجب نیست بروی قرأت منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و مذکور است امام ابو حنیفه آن است که در آن زمانه
در روایتی از محمد استجاب قرأت است و نزد شیخین مکرر است و شیخ ابن امام گفته که اگر است تحریمی است از جهت دوری و غیبت است
قول محمد مثل قیل شیخین است و عبارات محمد در کتب او صحیح است بدان و در آثار گفته است و نیز ناخذ و بیان آمده است
که فاسد میگردد و نماز در قول جمعی از اصحاب بخنجر نمائند که احتیاط در عمل کردن است با قوی الدلیلین انتهى و کلام امام محمد در آن است
و آثار درین باب و الله اعلم انمی بگویند که قرأت کن نماز است پیش میک باشد امام و اماموم در ان با هم فرقی که امام مالک است
کرد مانند و در دلیل این حدیث است که من کان له امام فقرأه الامام قرأه که در این حدیث صحیح است و خبر بخاری است
در بابیه گفته است که و علی جماع اصحابه و شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلینتدبر و عمده
الی البقی صلی الله علیه وسلم فقال فی ما استطیع ان اخذ من القرآن شیئا امد مدی بجزئی است و در آن حدیث صحیح است
و یاد آورم آنرا فعلی با بجزئی پس تعلیم کن مر آن چیزی که بسندگی کند مر العینی بجای قرآن شریف قال قیل گفت آن حضرت ابو رحمان و الله اعلم
ولا الا الله و الله اعلم و لا حول الا بالله متبدا و با فها م تقریر ایل و این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد که مراد عدم تقاطع است
برای آنچه چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز بدین شرحی شکام بمثل این کلام در مقدار
آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار کما این کلمات است آیتی یا زیاده بر ان از قرآن می سوخت کفایت میکرد و میگویند که این حدیث
که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش حفظ چیزی نداشت از قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود
استعداد بظن میکرد و پس ظاهر است که مراد بجزئی چیزی از قرآن است که آنرا در خود سازد و بدان اوقات خود را مملو در دو یاد چیزی است

تصحیح حدیثی از ابن عباس رضی الله عنهما... حضرت سید الشهدا علیه السلام فرمود...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

...و اما آنکه در بعضی روایات آمده است که در رکوع اول...

بافت تنها گفتند نزد صاحب جبریت و در روایت دیگر جائز باکر است و اما نهادن دستها زانوهاست است نزخفینه
 و شافعی و فقیه ابوالالیث گوید اگر زانوهای زمین تنها جائز نبود کذا فی شرح ابن ابی عمیر اما وضع قدیم آن که بر روی پای برود نماز فاسد است و اگر کیبای برود
 مکروه است و ولانکفت الثیاب لا الشعر و امر کرده شده ایم که گردنهایم فراموش نیایم جامهها را نه سویها را و نماز اگر او درون جایتنگ
 و در هنگام سجود رفتن جامه را اگر در زانو خاک کوده نشود پائی این عرض همین طور که در آید اسن بر زمین و بعضی که بگویند در دستار خندانند آن
 آن از دو کسبتن از نماز بعضی مستحب است و بعضی مکروه و فراموش آوردن سوی جمع کردن آنهاست و زیر دستار بعضی گویند که کوه آن است که پائی
 یا چیزی بر زمین نهد و اگر نهد اما اگر پائی آن جمع باشد مکروه نیست متفق علیه و عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما

اعتدال کنید سجده کردن نظایر است که او با احتمال طمانینت است چنانکه در رکوع طبعی گفته مراد با اعتدال در سجود آنست که هر دو دست را بر زمین
 نهد بر دست را بر دراز زمین برود آنچه را او در دستش از زانوها و در وسط اندکم فرایجه انبساط الکتاب و باید که گسترگی از دستها و
 خود را بچو گسترانیدن مکتب متفق علیه و عن ابی بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجدت فضع کفیک بهر دو کف
 هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین و ارفع مرفقک و بردایه بر دو آرنج خود را و این حکم مردان است از زمان بهشت است اما در
 خود را در دست داخل اقرب است و رواه سالم و عن میمون بن قیس قال کان ابی سبیح یترک یکی از اعمات القریه است که در

او ابی جانی بن بدیر چون سجده کرد و در سجده شکر او یکسوی دستها بر دو بازو و فخر او با شکر از زانوها و حتی ایمن و چپ او را در سجده
 این از رویید او فرمود میگفتند که اگر غایب میخواستند بر دستهای مبارک می گذاردند و میگفتند که بفرمایید که در سجده شکر
 سخا گویند بفتح سین نهادن سکون جا میجو چون سجده کمال تر شود و راه رو به همه خوانند و هذا لفظ ابی داؤد که صحیح فی تفسیر السنن
 و این بیت باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داؤد است چنانچه صاحب صحیح خود تصریح کرده است بلکه این لفظ ابی داؤد است
 با سادش و مسلم مجاهد و روایت در مسلم را بمعنی او است و لفظ دیگری است آن لفظ این است که قال ابن کثیر و قال ابن کثیر

صلی الله علیه و سلم اذا سجدت لساوت به ان تمرین بدیر لمرت و درین روایت جالی بهر دو کف دست خود را بر زمین
 است مستمع و مؤلف اعراض است بر صاحب صحیح که لفظ ابی داؤد را از صاحب صحیح صحیح است
 مناسبت و عن عبد الله بن مالک بن بکینه یضم سجده در قریه ای که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و الف را بر زمین بکنند مانند آنکه مالک بن بکینه است بلکه بدست او در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
 و مشهور این است و در صحابیت جلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقا است مات فی اداره سمرقند و در آنجا است

قال کان ابی سبکت عبد الله بن مالک و غیر صحیح ابی سبکت فرج برین بهر دو کف دست خود را بر زمین
 دوست خود خستی پیدا و بیاض اولیة تا آنکه طایر بریند سفید بر و فعل آنحضرت ظاهر درین نماز که می بینید از سیدین بسیار از اول نماز
 و بیاض اولیة است آن گفت بکنها آنحضرت فرمود و چون نماز تمام شد که با سبکت فرج برین بهر دو کف دست خود را بر زمین
 صلی الله علیه و سلم و سجده و گفت که او بر سر کوه بود آنحضرت در سجده نمود و در آنجا است و در آنجا است

و از فوائد این صفت است که خدمت بزرگان را نشان موجب سعادت و حصول موهبت فکراست بهمت و چه بزرگ که ایم بزرگ
 سید کائنات و وجود اکرم اهل عالم و خلافت موجودات است صلی الله علیه و سلم و از اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکر و بمطلوبی خاص منم نشود که
 کار همه بدست بهمت و کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد سر که خواهد باذن پروردگار خود بدست بهمت و فان من جودک الدنیا و اخرتها
 و من علومک علم اللوح و القلم بهیت و اما که خیریت دنیا و عقبی آرزو دارم بدگاه شریح و بر چه می خواهم تمنا کنی و تبهت بر آنکه طاعت و تقوی را بدی
 که مطلوب جنب اعم آخرت که باقی و دایم است نخواهد و بخل و ظنونیه فانیه التفات نکند لایعنا انم نعم و افضل کمالات یعنی مراقبت و استحضرت
 سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتخصیص از خود راضی نباشد و بجهت هر چه آرزو کنی
 که بکار نشستن آرزو داشتن این سر کوفتن است بهیت و کار کنی بکار گفتار و کار در این که کار و در کار مع و از آن گرفت جان برادر کار کنی
 خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع تر و تمامترین عبادت است چنانکه حقیقت جامع می باشد و با او تفاوتی و سخن معادل نیست
 عین برین طوطی است شریف بزرگ خطاب ابوالدرداء ثوبان را و بعضی این طوطی را گفته اند شایسته است
 مراد از آن که گفتند معنی آنست که ثوبان آنکه از او کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و سلم فقرات دیگر هم ثوبان را از خبری که از او نقل شده است
 البته خبرده و بیاید ز کار کاری که کنیم آن کار را آور از مراد خدا تعالی بسبب کار بهشت را و مسکت پس خانه شوش از کار او
 ثم سألته فسکت و باز پرسیدم باز خانه شوش را در جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تیر و افکار بود و آنکه چه گوید که سکوت او
 سائل تا قدر آنرا بشناسد و هم سألته الثالثة بهتر پرسیدم او را با رسوم فقال سالت عنی ثلاث سوال در این مورد که در این مورد
 من این عمل که نوی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال علیک بکثرة السجود و بعد این گفت استحضرت در این مورد که در این مورد
 بسیار گزاری بر خدا فانک لا تسجد لعدو سجدة الا فحاک لعدو با درجه زیرا که بدستی و نیکنی مر خدا را سجده کنی
 تعالی بسبب آن سجده در وجه عظیم بپایه بزرگ در گاه غرت و در سو و و حیا عنک بما خطیته و فرو می که در این مورد که در این مورد
 یعنی سجد هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب دفع درجات زیادت حسنات و بهر دو طریق دفع هر چه از این جهت
 قال معان هم لغیب ابوالدرداء فسألته فقال لی قال لی ثوبان گفت معان از آن طایقات کردم ابوالدرداء که در این مورد که در این مورد
 گفت ابوالدرداء مرادمانند آنچه گفته بود در ثوبان از سوال کردن از آن حضرت از عملی که در این مورد که در این مورد
 سجده است رواه مسلم الفصل الثانی و عن ابن عمر بن عبد الله بن مسعود قال سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد سجد
 بدیهه گفت بدیم آنحضرت را که چون بسجده میرفت می نهاد بر زمین هر روز انومی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود از آن شخص و بعد از آن
 و چون بر میخواست از سجده بر می داشت بر دو قدم خود را پیش از بر زمین هر روز انومی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود از آن شخص و بعد از آن
 بر زمین و کت نهادن و پیشتر بر زمین بر عکس آن و نهادن پیشانی بر زمین نیست که هر دو دست یک عضو اند و نزد بعضی شیختر نهادن که هر دو دست
 بر زمین نمی گفت اگر دشوار افتد نهادن انوا پیش از زدن آنها بجهت خدا مانند روز ۵۰ و جز آن نهادن آنها را پیشتر رواه ابوداود و الترمذی و
 و ابن ماجه و الدارقوتی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد سجد فاما برك كما برك البعير فبركه و انما

غیر چنانچه میکاتیل که سلام ایشان مسفر است و ندانند که بعضی بنیادین را ذکر کرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام
والله اعلم قلنا انصرف الی صلی الله علیه وسلم علینا بوجه پس سرگناه که گشت آنحضرت از نماز پیش از برپا آوردن و جوابه قال لا تقربوا
گفت گویند سلام علی مدفان دند و السلام زیرا که خدا تعالی خود سلام است یعنی سلام است از جمیع اوقات سلامت است
بیکر انوار بندگان از اوقات ظاهر باطن و سلامت او است و از دست عاقدن سلامت کسی را نترست که او را اجابت طیبی باشد و چون
اسم با پیش است بمعنی سالم یا مسلم فاذا جلس احکم فی الصلوة فلیقل وینشئ یندیکلی از شهادت نماز پس بد که بگوید یا تعجیات ^{طیبه} و تعجیات ^{طیبه}
پرا تعجیات عبادات تو ایستادند و بصلوات عبادات بنی و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی در حضرت ملک را کلام
سلام فرستد و ثنا گوید پس زبان خدمت کند و نازل نماید بعد از آن تحفه لائق و نگاه بگذرانند لائق و شوق الطوفان مناسبت ایشان گویند
شیخ محی الدین نعیمی گفت تحت بمعنی سلام و ملک و بها و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملک از اجزای عمرت است و
که توظیم و تکریم بیکر اند ایشان را اصحاب ایشان را بدان فرمود تعجیات بهم برسد است و دیگران تعجیات نیز است و تعجیات
بزرگی و ملک بی انباز و ذکر هر که بر منی ببارت دوست و نیز مراد تعجیات اسامی توظیم برانند و تعجیات نمازهای طریقی است
طیبه و تعجیات اعمال طیبه سلام علیک یا الی و رحمة الله و بکاته و تعجیات سلامت است بر تو ایستادند و تعجیات
خطابیان حضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب مخرج از چانه است و در کار عمل و کلام
خطاب سلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم است نیز بر همان لفظ اصل گذشت تا ایشان را اندر آن حال که در نماز است
و فرقه بعین بدان است و در جمیع احوال اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن که وجود تو را نیست و انکشاف و تعجیات
و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت بیان حقیقت محمدی و در ذکر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در کلام
و حاضر است پس صلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود با نوار قرب امر را معرفت نمود و تعجیات
براکه حاضر نماز کرده صلی و کبریا است از ملاکه و مومنان نفس جن همه درین جا داخل اند و علی عباد الله الصالحین
کارند حاضر و غایب و در نزد یک بزمین و آسمان صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که
باید بجای آرد و استقامت بران زد و بیخ و وجه خلقی و فساد می رکارخانه حال ظاهر است
است و لذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب است که صلاح را مرتب بسیار است جفا نمودن بعضی
بر قدر صلاح نصیب از سلامت حاصل است و قصی رجات و اعلام مرتب صلاح است که شیخ تاج الفس و جان و تعجیات علی العباد
قدس الله علیه العزیز در کتاب خود مسی لفتوح نجیب کرده است که صلاح حالت زوال را در وقت مطلق است و بودن به قائم براد حق و
او صلاح بحقیقت کسی است که با نیت تمام سیده باشد و لطف حق مستو امرونی است و قوله تعالی فی مددند زوال گناه و تعجیات
بنده است که دست تدبیر از جانب نافع و مصالح و در مضار و مفسدند و از دستند و تعجیات مرتب است و تعجیات
و تدبیری از نفع و باشد مثل طفل بضع با و اید و میت با ناسل و کلامی که در کتابها آمده است و تعجیات

Marfat.com

تحقیق و انانید با کیفیت سلام فرستادن بر تو که در نجیبات تعلیم کرده ام از آن علی که در آنجا که من است زیرا که وی نطق نمیکند
 در حکام کبروی قال گفت آنحضرت بر تو کیفیت صلوات تو را بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و صلوات علی بر ابراهیم
 در روایت بر محمد و آل محمد و بر ابراهیم و آل ابراهیم و آنکه سید جید بر سید تکیه نموده و در روایات کما فی ذلک از ابراهیم
 صلوات بر سر براندازن کما فی ذلک خود را با یک علی محمد و آل محمد و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم
 گردان سیر و نعمت خود را بر محمد و آل محمد و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم
 الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین بگفته است که مسلم ذکر کرده است افظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی در صلوات و در برکت و در
 او نیست که صلوات علی آل ابراهیم و کما باریک علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم
 است تشبیه بهان آل ابراهیم کردند و آل حبیب اهل و عیال او را گویند و سینه اش را بر سر او میزنند و با نوحه و
 شده است که اهل کل مومن و در روایتی کل مومن تقیظ ظاهر است که مراد در حدیث معنی آیه صلوات بر ابراهیم
 را تفسیر با اهل بیت کنند معنی کسیکه حرام است بروی صدقه مراد نبوایم از امام فخر رازی گفته که اولی است که صلوات بر او
 آنحضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت احتیاط و معاشرت وی فاطمه رضی الله عنهما و گاهی مخصوص با ناطق و علی که در حدیث
 بسا اهل و حدیث کس ادال است بر آن خطاب برید الله بید نبی عنکم الحسن اهل البیت و بطریق مخصوصه ایشان است
 مطهرات نیز داخل بن خطاب مذکور که سق آیت قرآنی مناد است بدخول و وجه تطبیق بر آن آل است که در حدیث
 بد قریب بیت فلان گویند یا معنی نبوایم البیت آنحضرت از صلی الله علیه و سلم بیت سکنی و با این معنی از اول حدیث
 و اولاد آنحضرت اهل بیت ملا و این کلام درین مقام در خاتمه رساله مذکور که در تفسیر بن بجهت سنی تحقیق الاشاره فی احوال اهل بیت
 مشیح برگردانده است مانند آنکه برین حدیث اشکال کرده شده است که تشبیه لازم می آید که صلوات بر سر ابراهیم و آل ابراهیم
 و جواب او شده است که شهرت ظاهر و کافیه تشبیهی از شرط کمال فوت و جوابها دیگر داده اند که این معنی گفته اند
 و با نهادن رساله بد نوشته ایم اینجا بگذریت و عن ابی حمیه یقول ما ینسخ هم الساعی و کما یقول
 الکفیف نصلی علیک چون در روایت فرستیم بر تو فقال سوال شد پس گفت آنحضرت صلوات بر سر
 علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد و در روایت کما باریک علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ
 آل ابراهیم است و گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوات آل ابراهیم در برکت است و آنکه سید جید بر سید تکیه نموده است که در حدیث
 بر ابراهیم و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعضی واژه آنرا حفظ کرده و بعضی کرده و با جمله این صلوات با الفاظ مختلفه آمده و در حدیث
 آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیه است که اسمها را در اشعار و کلام و روایات از حدیث اولی است که در حدیث اولی است
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلوات بر سر محمد و آل محمد و صلوات بر سر ابراهیم و آل ابراهیم و صلوات بر سر
 آل ابراهیم و صلوات بر سر ابراهیم و آل ابراهیم و صلوات بر سر ابراهیم و آل ابراهیم و صلوات بر سر ابراهیم و آل ابراهیم

چشمه قرآنی القوم بالصبر ہم پس نذختمہم ما قوم نظر ہای خود را در نظر ربانی کہ از می است بمعنی نزلند جن شدت است شدت و وحدت
 نظر با انسان نیز نیز نگاه کردید بجانب من کہ در نماز و جواب طس بی فقلت و اکل سیاہ پس گفتم من و آپس مردان و درین کل لضم شکستہ و سکون
 کاف و ضم آن لغتین نیز آردہ مردان پس بدوست پس باشد یا غوی و این نظمی است کہ عرب روفت تعجب استبعاد امری استعمال کنند گفتم دل
 خود ما شاکم نظر در آن چه شدہ است شمارا کہ این ہمہ گاہ میکنید سبوحین فحجاب انضربون باید ہم علی مخا و ہم پس ایسا دند کہ می نند
 دستہا خود را بر رانہای خود از جهت زلزلت تعجب و انکار و اظهار تعجب ازین برین فلما را ایتیم نصیبتوشی پس گاہ کہ دیدم من بسیار
 کہ خاشوش میگردد اتمہم را فمید کہ اشارت میکنند را بنام شوشی انکار میکنند برین تعجب شدیم و در خشم آمدیم بہمت حمل بشنیدن این گاہ
 کردم و بانکہ ایشان را بخار بر من خواستم کہ چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان بلکنی سکت لیکن بر سکت کردم عمل کردم بہت سکت
 فلما صلی رسول اللہ پس گاہ کہ گزارد نماز و فغان شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی بہو و این روایتی است او با و آیت معلما

و لا اجدہ احسن تعلیما منہ ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از منی نہ بعد از و نیکوتر از روی تعلیم و مہربان تر از منی و نوار کردن آن
 و ششمی پس چندان سوگند فہر نکردم را و نزد مرد او دشنام نگفتم و او کہ بانک بزودن فہر کردن بترس و قی پیش آمدن و بگفتہ خوار و
 و در قرآن آیت و اما الیتیم فلا تقہر فلا تمہر نیز قرارت است و قائل و فرمود ان ہذا الصلوۃ لا یصلح فیہا شیء من کلام الناس این
 کہ ما را امر کردہ اند بگردن آن نیکو نیست و اینست در و چیزی از سخن مردم و مرد و سخن مردم خوبی است از کلام آن

و توان طلبید از ایشان در مسائل آورده اند اگر از یکی کہ در نماز است پسند کہ از چہ چیز است از کلام آن
 قرآنی است یا شخصیست کہ پیش و کتابی نہادہ اند و مردی سخی نام البسادیہ پس گوید را ہی خدا کاہ است کہ از کلام آن
 سیکرد نماز او و اگر ارادہ قرارت کند فاسد نمیشود و انما ہی آیت و التکبیر قرارۃ القرآن بہت نماز کہ تسبیح و تکریم

کلام آدمیان نیست اگر یکی سوگند خورد کہ سخن و بیگردد گوید و قرآن خواند حانت بنگردد او کہ قال رسول اللہ
 یعنی لفظ حضرت اینست کہ گفتم شدا لفظ دیگر گفتم آنحضرت کہ این معنی را افادہ میکند و این معنی است کہ شدا
 گفتم حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت کہ او را امر کرد با عادیہ اللہ علیہ السلام

منسوخ شدہ است چنانکہ اعتقاد کردہ اند و کہ بعد از آنکہ عبادت بجا آید و در آن وقت کہ در آن وقت
 است و مفسد نماز است لکن آن نزو شافعی ابو یوسف شافعی و شافعی است و شافعی است و شافعی است و شافعی است
 و رحمت و از بہت آنکہ آنحضرت امر کردہ او را عادیہ اللہ علیہ السلام کہ اگر کسی نماز کند و در آن وقت کہ در آن وقت

چنانکہ گوید بر منی و اگر عاظم حد گوید و نفس خرد فاسد کرد و در نماز است و در آن وقت کہ در آن وقت
 در ہما بچیانند و اگر بخاند فاسد میگردد و باز معاویہ بن ابی سفیان میگردد کہ فقلت کہ فقلت کہ فقلت کہ فقلت کہ
 و نزد ہمین آن وق بارنا اللہ بالاسلام و تحقیق آورده است حد ما را دین اسلام را و در آن وقت کہ در آن وقت
 اند کردی بندگان کاہستان عرب عجا و ند کہ اجن شیا شین ارجح نبیہ میا بتی از آن کہ در آن وقت کہ در آن وقت

شوق الله عز وجل شکره و ماله اول

حضرت زین العابدین علیه السلام بجای آورد و حضرت تحت و هدایا فرستاد و نجاشی لعین زوین بعضی کسین زین نقل کرده اند و صاحب قاصد
 کسین نقل کرده است و آن افصح است و تشدید با گفته اند که چه استخف او است این تین گفته که با ساکن است زیرا که صاحب قاصد
 نسبت و صاحب قاصد موسی بن جعفر با گفته و لیکن تخفیف را افصح و نجاشی در سنه تسع از عالم فرستاد و حضرت با صاحب قاصد در مدینه آمدند
 پس این وجود سیکوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر آن حضرت و فرمودند که در آن روز که در مدینه بودیم
 این را بر او جواب سلام ما گفتیم. قتلنا. کفیت سیم ما یا رسول الله کن السلام علیک الصلاة فتر و علینا بودیم که سیکوید را در آن روز
 سیکفیه و الآن که سلام کردیم جواب گفتی سب چیست. فقال ان الصلاة اشتغلا به فی مودا حضرت بهر تکیه که از آن روز در مدینه
 محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود آنکه حکم کردن که جواب سلام از آنجمله است و بیایم بود و نماز تسبیح کثرت
 و سخن قیاسی بضمیمیم و سخن سکون و کسوف سکون یا نماند در آخرش موحده همای است اسلام او و یکدیگر که در آن روز
 کرد و آن تا آنکه قدم آورد بر آن حضرت بدمینه و خاتم آن حضرت حواله او بود و استعمال کرد و در ابوالکعبه عرض کرد که ای رسول الله
 بتلا شده بخندم در خدمت امیر المؤمنین عثمان بیو و وفاتش نیز در آن روز بود و بعضی گفته اند در آن روز که در مدینه
 تالیقی از روایت میکند از ابن عمر روایت کرده است از وی عثمان بیو و وفاتش نیز در آن روز بود و بعضی گفته اند در آن روز که در مدینه
 میکند از آن حضرت در شان مردی که برابر و هموار میکند تا که را آنجا که سجده میکند. قال گفت آن حضرت آن کس که در آن روز
 یکبار کن زیاد بر آن کن معلوم نمیشود که منع از زیارت بر یکبار بچیت آن است که سجده است که در آن روز که در مدینه
 گذشت متفق علیه و عثمان بر سره قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن النضر بن الحنفیة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صلا و عمل و نماز متفق علیه و در اکثر روایات نبی عن لاختصار و در روایت نبی عن لاختصار و در روایت نبی عن لاختصار و در روایت نبی عن لاختصار
 و تفسیر کرده اند حضرت و اختصار را بنهاند دست و در حدیث آمده است اختصار را راحت است این است و اختصار را
 نمی باشد و جواب میدهد که مراد است که چون ز طول قبیم در وقت آنجا که در آن روز که در مدینه
 و مراد این را ایشانند و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود
 اختصار را بگفتن مختصر یعنی عصا و دست که در نماز بر آن تکیه کرده باشد
 است باختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بان آن است و سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بان آن است
 سجود این است از مختصات نفی است و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود
 عندها قالت سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن رجل من عباده قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 یقول حضرت بهر خلاصه شیطان من صلوة العبد القاتل کوزک که یکدیگر را نماند و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود
 بنده کمال زیاد متفق علیه باید دانست القاتل است که در نماز فرود آید و در روایت آمده است که البسین و دست خود را بر این فرود
 و اسد و سیکوید و نماز ابی و سیکوید که در آن روز که در مدینه بودیم که در آن روز که در مدینه بودیم که در آن روز که در مدینه بودیم

که اگر در اخبار و آثار آن تیرا برده باشد و سخن باین عجزه بضم عین مملو و سکون جیم صمالی است از اصحاب شجره. قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما احکم قاضی من قاضی و قتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرط و آداب توبه و حضور گرفته اند بر مقدار توبه و حضور و ادب در وضو است
بما فی ذلک من اذی نماز روی نماید هم خرج حامد الی المسجد و یسئرا یدرسوا بعد فاصد و ما و کما مثال مرد عبادت و تقرب و مناجات. فلایستیکر من صلی الله علیه و آله
فانه فی الصلوة یسب یا بد که تشبیه کند بیان اصابع خود یعنی نه در آرد انگشتان را در یکدیگر زیر یکدیگر چون نیت نماز بود گوید که در نماز است تشبیه
در نماز یعنی عنده است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر زمین قیاس بر چه بجا است صلوة منافات دارد در زمین تشبیه است که بنده را باید که
در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و باو و قار باشد. رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی. و اما تشبیه اصابع یعنی واقع
شده است طبعی گفته شاید که نیمی از جهت بودن و است علامت خضوع و فتنه و در هم افتادن در وقتیکه ذکر و آنحضرت یعنی تشبیه
که بیان اصابع پوشیده نماید که تشبیه است ای تفاوت و التیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب عطای خمس الی علی بن ابی طالب و التیام التیام التیام
ذکر کرده است و ظاهر است که سبب بجهت بودن و است بیان حال خضوع و خضوع و انقاد و تشبیه کردن در نماز است بجا است تشبیه
نماز و سجای و سجود و تشبیه اصابع فی المسجد با عجز کرده و باز در حدیث آورده که ثلاث بر جوان این است و تشبیه تشبیه
است که بر طریق عتبات و بر طریق تمثیل مغرض فاده یعنی چنانکه در ذکر نمن کرده اند ما عمن که در قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الله عز وجل مقبلا علی العبد و معونی صلاته و همیشه است خدا تعالی اقبال رنده و نظر لطف و عنایت و محبت کند و در نماز و در سجود
و نام بلیقت و مادام که چپ راست نکرده باشد. فاذا التفت الی طرف عنده یسبحن بچپ راست بگردیدند بگردیدند بگردیدند
و باز میگردد اند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال. رواه احمد و ابو داود و النسائی و الدارمی و الترمذی و ابن ماجه و ابوداود و ابن کثیر
است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بر سر پروردگار نگاه بوجه کریم خود و چون گفتند بجا می آید که در نماز
بجانب که می نگری ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او نگری روی خود بجانب من آن چون بار و هم التیام که در سجود
گوید چون بار سوم نکرده اند خدا تعالی و وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعر در لباس مجاز و انشود
جلان گفت ای ز تو بر خاطر من بارگدان شرمست با دانه من بسویت گلران با شرم تو
صلی الله علیه و سلم قال یا انس اجعل لک حیث تسجد الی اس بگردان بنیال
بر اصحاب بنظر بسو کسوف سجود در تمام نماز و همین عمل شایسته چنانکه کلام بنیام و در تفسیر کریمه هم فی صلواتهم خاشعون الی سینه بر زمین
طبعی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام سجود و در رکوع بپشت پا و در سجود یعنی در تشبیه بکنار و این افق است یا آنچه علمای خفیه گفته اند
باز یاقوتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دستها خود کند فی نهایت شرح الهدایة و بعضی علماء گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه در اینجا ذکر را و فی اصل
کتابین است و در حاشیه نوشته اند رواه ابی نعیمی فی سننه الکبیرین طریق الحسن بن علی بن خدیجه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یا نبی یا نبی سیرک نشین ایف کرد الی با این خطاب بجهت مغرورین و و صدق او در خدمت و محبت وی صلی الله علیه و سلم و می نیست ساله
بود که آنحضرت بجهت آورد و بخدمت شریف در آمد. یا ایها الکافرات فی الصلوة و در دار خود را از التفات کردن در نماز و در این التفات است

Marfat.com

اشبه اللوح تر من شکر و جود اول

يا اه لك يا كبرياء اول بلن كود و طار از باو کردن بهشت و وزخ است طلع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت طلع میکند و عن قول

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم الى الصلوة فلا يسبح حتى يمشي على راسه و لا يمشي على راسه حتى يمشي على راسه

فلا يسوا حتى از سوره یعنی برابر گردانیدن فان رحمة تواجبه زیرا که برستی رحمت مراجعت میکند بصلی او اقبال میکند و مثل میگردد

بلس لوق نیست که در میان سواد ب کجی کند تا از دریافت انو فصل رحمت محروم نگردد و در غیر کجی کند و انست که رحمت مانع

و بر چیزی نماند که مواجبه صلی است که زمین پایش با بد که هم بر صبی سجده کند و غیر نهد و رواه احمد الترمذی ابو داود و ترمذی

و عن ام سلمة قالت راي ابي عبد الله عليه السلام غلاما قال له افلح - قلت ام سلمة ويدا حضرت عماره انما كان في الصلاة

و در روز آید و اربع آمده و اذ اسجد نفع چون سجده میکند می بیند یعنی زمین تا اگر آلوده کرده در و می خفای پس گفت که حضرت

و کات خاک آلوده کن رو خود را و دم کن که نزل تمسک برین است پیشترست و رواه الترمذی و عن ابن عمر انهما قالوا

عليه السلام الاخصا في الصلوة راحة اهل النار - رواه ابن ماجه و في راحة اهل النار و راحة اهل النار و راحة اهل النار

کاوان تبویم تا شاید آسایشی نماند میکند و کلام در برین بیت و فصل اول و حدیث ابو هریره که ششم در بیان این است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقلوا الاسودين في الصلوة العجمية و انتم بكنشيد و سياهه و انتم بكنشيد و سياهه

باور و در آن کسید بار زید هم مانع کرده و رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و معنی این است که اسودت در نماز

روایت کرده و عن عائشة رضي الله عنها و قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى في الصلاة العجمية

میکند از نماز فضل او حال نکه در بر حضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد و بخت و استغنی و استغنی و استغنی

راه رفت آن حضرت پیکشاه در برابر امن یعنی از آنجا که بر نماز بساده بوده چند زد و بکشاد و کرم و کرم و کرم

و ذکر آن ایام کان فی القصة و ذکر کرده عاقله که در خانه بود در سبب قبایلی نزد آمدن آن حضرت و بکشاد و کرم و کرم

بظرف باز پس فتن بود پس آمدن گشتن استقبال غبار مجال خود و نیز گفته اند که خاندان خود که

رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و عن طلحة بن عبيد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم

عن طلحة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فانه انما احدكم في الصلوة فانه انما احدكم

قلید و خضا پس باید که برگردد از نماز پس ضو کند و در رواه و غیرت و در رواه و غیرت و در رواه و غیرت

است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است نیز جایز است و رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و معنی این است

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فانه انما احدكم في الصلوة فانه انما احدكم

پس خود را بستر برگردد از نماز تا در خیال مردم است که در عافی حادث شده و در این ایامی ببرد و در این ایامی

و عادت آنرا خلی نقض میدارد و در غیبت و فقه و حیاء و عجز و در این ایامی ببرد و در این ایامی

بصیرت است آنچه در این سوره و حضرت در حالیکه نماز میکند سه مرتبه ایستاده و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
قال الخک بنده الله و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
دست خود را بگیرد و چیز را از او بخواهد و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
نعمت است که در آن تحقیق شنیدیم که میگفتند در نماز بجز این که شنیدیم نمی توانستیم از این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
دست خود را بیاورد و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
آنست که بجز در این سوره و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
القدرت است که در آن تحقیق شنیدیم که میگفتند در نماز بجز این که شنیدیم نمی توانستیم از این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
نعمت است که در آن تحقیق شنیدیم که میگفتند در نماز بجز این که شنیدیم نمی توانستیم از این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
گفته که اگر میخواهد دعای بر او را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
که سلیمان علیه السلام به او بر او دعای بر او را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
گفت که در این سوره و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
بر سلام که در این سوره و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
برگشت این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
پس بدید که جواب سلام وی بگام زد و بگوید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گفته شد و در آن سوره با سوره
و میان خلقت و بی خبر آدمی از چیزی که در دست مرفوع است بجا نماند که بگوید باید که در میان بر او صلوات
در آنچه متعلق اجزاء و المانع باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است و در این سوره و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
پس در وقت استقبال است این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
نشر خداوند است و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
حضرت از که این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
عن امیر القریه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا قام الصلوة جاز که از آن سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
او را شیطان بطمس نماید پس بگوید شیطان کار بر روی خطا میکند و در آن سوره و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند
و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند و این سوره را بخواند

و در کتب از عبد بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم سجده کرده بعد از سلام اگر چه در کتب معتبره از امام ترمذی و دیگران
 ذکر شیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان و روه اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت اکل سوسه و تان بعد از سلام
 و چون فعل و قول متعارض آمده نمسک بقول کردیم و قول قومی است از فعل و امام ابو حنیفه چنانکه را حصری نقل ثابت شد و قومی گفت که از
 قول جمعی از صحابه است که سعد بن اوفاض عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عمر از ایشانند یعنی در شهر مدینه و این امام
 مالک و دیگران که سهو بقصان است سجده قبل سلام کند و هر جا که زیادت است بعد از سلام و اگر جمع کرده بود و سوسه خورد که سوسه خورد و قبل سلام
 و منی ابو ثور از ائمه شافعیه هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک ائمه اهل سنت است زیرا که صورت فطره بر صورت فطره
 باید که داخل صلوة باشد و در زیادت ترخیم شیطان است و درین سخن نظر است مذکور است امام احمد است که در این قول که در این
 الله علیه و سلم قبل سلام کرده قبل سلام باید کرد و در موضع که بعد از سلام باید کرد و گفته اند که در این قول که در این
 است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود در دنیا سجد می کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم سجد می کرد
 باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجد که بعد از سلام باید یا قبل سلام در اخصیصیت ما و او است و در این قول که در این
 نه صرح برنی کتب ائمه الاربعه و اما بودن سلام یک و در اول قول محبت و مختار فخر الاسلام گفته است که در این قول که در این
 بجانب یمن و در هدایه گفته که اصح نیست که دو سلام دهد و اختصار شمس الائمه این است بعد از آن ایشان است که در این قول که در این
 مذکور است در بعضی احادیث و مذہب است چنانکه گذشت باب سجود القرآن اختلاف است که در این قول که در این
 بر آنند که واجب است و امام مالک شافعی و احمد بر آنند که سنت و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی که در این قول که در این
 واجب است اگر در نماز باشد و جفت و جوب آیات و احادیثی که در ترک آن واقع شده و آنکه در این قول که در این
 که سجد جز صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض شد چنانکه پیام در نماز خواند و هر کس که در این قول که در این
 قائل شدیم نه فرضیت و مسک تمه و دیگر حدیث زید بن ثابت است که گفت خودم سوره و آنچه را در این قول که در این
 و سلم و سجده نکرد و جوش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در این قول که در این
 کرده واقع شده باشد یا سجده نکرد و جهت بیان جواز تاخیر یا محض سجده است که در این قول که در این
 شرط است در سجده تلاوت و از هیچکس خلاف در آن نقل نشده و از روایان این عمر آمده که در این قول که در این
 درین حکم بر او ای زلفه الاشعی نیز سجد کرد که گاهی بی سر او میفتد و سجد می کرد و بی سر او میفتد و سجد می کرد که در این قول که در این
 و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر جمع است نه بر سامع الا بقایا قدیرت سجد می کرد و بی سر او میفتد و سجد می کرد که در این قول که در این
 نکرد بر سامع نیز واجب است و دو گو با قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی از روایتها نیز
 که قار قصد قرائت کند بر قصد قصه و حکایت چنانکه قوی خوانان می خوانند و بعضی از روایتها نیز
 بشرط الصلوة و هو المنجاء **الفصل الاول** عن شیخ ابن الهمام و غیره در سجده بعد از سلام

وذكر في سجود القرآن ما رواه ابو داود والترمذي وابن ماجه في حديثه في سجود القرآن

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

گزارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گزاردن آن حضرت را این رکعت و قال گفت کریمت فدخلت علی عائشة پس را دم بر عاتقه یعنی
 اندر عاتقه بجاختها با رسولی پس سایندم عاتقه را پامی که فرستاده بودند ایشان را بدان پیش و که سوال از حکم کتبتین بعد العصر است
 سل ام سلمه پس گفت عاتقه پرسل ام سلمه که او عالم است بدان کریمت میگویی یا فخرت الیهم فردونی الی ام سلمه پس بیرون آمدم از پیش عاتقه
 بسوی ابن عباس و غیرین باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی پرسم و این جایست ادب هوشیاری بود از کریمت خود از پیش عاتقه نزد ام سلمه
 رفت زیرا که ایشان و رانند عاتقه فرستاده بودند نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت
 فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبي شنیدم من غیر بر اصله اند عاتقه سلمت غنما نمی میکرد از گزاردن دو رکعت بلکه مطابق نماز نماز
 عصر هم را تیه نصیلهما پیستردیم آن حضرت را که میگزارد این رکعت را هم مثل بستر در آن حضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس آن
 درآمد در خانه یا در صفة دار بود پس آمد در دون خانه فارسلت الیه الجارية پس ستادم من کسبو آن حضرت و او گفت قولی را پس گفت
 آن جاریه را گویم آن حضرت را بگوید ام سلمه یا رسول الله سئمتک منی عن هاتین و شنیدم که آن میگوید از گزاردن آن رکعت
 و اراک نصیلهما و لآن می بینم ترا که میگزارد آنها را قال گفت آن حضرت در جواب این سوال دیانند الی ام سلمه الی ام سلمه
 بن مغیره مخزومی است گفت او ابو امیه بود سالت عن الرقیبین بعد العصر پرسید از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر
 ناس بن محمد تقیین پیش است که بدستی که شان نیست که آمد به مردم از قبیله عبدالمطلب ای قلم ایام و بین قشلاقی از آن
 بعد الظهر پس باز فرستادند از گزاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است و اما آن پس این دو رکعت که گزارده اند
 نگزارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث لالت دارد بر آنکه تعلیم علم و حج احکام شریعت و هدایت خلق است و این دو رکعت
 نافله اگر چه سن و شب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل مرفقه اگر قامت کرد و در وقتش قضا کرده شود از آنکه در وقت
 در وقت می توان گزاردن در غیر وقت و شاید که آن حضرت صلی الله علیه سلم شروع کرده باشد در آن جهت ضرورت و این دو رکعت
 ازین جهت قضا کرده اند علم اگر گفته شود که این حدیث لالت ندارد مگر بر آنکه آن حضرت صلی الله علیه سلم و که در آن وقت
 و در عقبه سب و از کتبتین بعد از ظهر اما با جاویدت دیگر که از عائشه در هیچ جای آن حدیث است و این دو رکعت
 بران چه کار میکنند چنانکه گفت می صنی اند عاتقه سوگند بان شد اگر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 پروردگار خود را و در رواست که گفت که ترک نمیکرد این رکعت را آنکه کار و ندان گفت بیاد آن حضرت صلی الله علیه سلم نزد من آورده اند
 که آنکه گزارده بود را چو آن نکه با جاویدت صحیح ثابت شد است که نماز بعد از نماز صبح و عصر کرده است و بهر حال این دو رکعت که در آن وقت
 نمی میکرد از آن میز و بران لیکن گزاردن کتبتین بعد از عصر از آن حضرت نیز ثابت شده و سخن این باب بسیارست پاره از آن در شرح گفته شده است
 و متوجه است که گزاردن کتبتین بعد العصر در وقت بران از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه سلم با وجود آنکه امت را امر کرد از آن چه که
 سوگند صال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن بعضی گویند که نهی از صلوة بعد از عصر کتبت است که با و از آن وقت که در وقت غروب
 دلی آن کرده نیست نزد آن عمر رضی الله عنه مردم را بران هم از این جهت بود و این دو رکعت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

طواف کردن بر ساعت که خواهد خواہ در وقت طلوع و غروب استواء بعد از نماز فجر و نماز عصر و نواہ جزآن باشد خلافی نیست خلاف
 در نماز است نزد شافعی جائز است ہر نماز کہ باشد خواہ کتین طواف یا جزآن بطایر لحدیث و تراحد جائز است کتین طواف خاصہ
 تبعیت طواف و نزد ما جائز نیست سبچ نماز و حکم کہ حکم سائر بلاد است در حرمت و کرامت از جهت عموم حدیث نبی و از جهت آنکہ محرم راجح
 است و بعضی گویند حکم نبی ناسخ است و اللہ اعلم و عن ابی ہریرہ ان ابی سلمہ صلی اللہ علیہ وسلم نبی عن نصف النہار حتی نزول الشمس
 الا یوم الجمعة روایت است از ابی ہریرہ کہ آنحضرت نبی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگرد آفتاب برگردد و رواہ الترمذی و ابی یوسف
 شافعی است چنانکہ گذشت باین حدیث و گفته اند کہ احادیث وارده در اطلاق مشاہیر اند و این حدیث ضعیف است صحاحین مؤلف
 بآن احادیث ندارد آنکہ محرم راجح است بر سبب نزول تعارض و عن ابی خلیل عن ابی قتادہ قال کان لنبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ یطوف
 النہار حتی نزول الشمس ابو الخلیل بخامی مہجر کہ از قعات تابعین است روایت میکند از ابی قتادہ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ از آن روایت
 کہ کردہ میداشت نماز را در نیم روز تا برگرد آفتاب الا یوم الجمعة و قال ان جنم شجر الا یوم الجمعة و کثرت از وقت نماز گزاردن
 تا بلند شود یعنی در نیم روز کرد روز جمعہ و تسبیح به تخفیف و تشدید هر دو روایت است رواہ ابو داؤد و قال ابو الخلیل انہ
 کرد این حدیث و گفت ابو الخلیل مذاقات کردہ است ابو قتادہ باین حدیث حاصل می باشد و در حدیث صحیحین و در حدیث صحیحین
 عن عبد اللہ بن الصنابحی بضم صاد و کبیر و حای مہملہ منسوب لصلح بطنی است از روایت صحیحین است از ابی یوسف
 گفته و صحابہ است کہ ابو عبد اللہ تابعی است و ابو عبد اللہ صحابی است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ان الشیطان یبوس نیکه آفتاب طلوع میکند و حال آنکہ باوی قرن شیطان است معنی قرن شیطان کہ نشدہ است ان الشیطان
 بلند میگردد و آفتاب جدا می میکند شیطان آفتاب را ہم از استوت فارینا باز چون وقت استه امشود و نماز گزاردن
 فاذا زالت فارینا پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب فارینا پس چون نماز
 آورد فاذا غربت فارینا پس چون غروب میکند جدا میگردد و فی رسول اللہ و فی کتب صحیحین
 فی تلك الساعات و از نماز گزاردن درین ساعتها رواہ مالک و احمد و الترمذی
 و مالک بود آنکہ روایت کرده است این حدیث را فاعل نیست بجزمت جملوہ وقت استواء گفته کہ در بیان ششم از حدیث صحیحین
 و میگردد از نماز در نیم روز و عن ابی بصیرة بفتح موحده و سکون صا و مہملہ انفخاری بکسر نین معجری و ابی صمیل انعم
 مہملہ و فتح مسم بعض نسخ حا و کسیرم گفته و جمعی نسخ جمع نیز گفته اند و این وہم است و اللہ اعلم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بالیمین بضم میم و فتح حای سبج و تشدید میم منقول است از حدیث صحابہ مہملہ نام صحابہ
 فقال ان نذر صلوٰۃ حضرت علی من کان قبلکم پس گفت کہ این بنا ز نیست کہ عرض کرده و ظاہر کردہ شدہ بر کس کہ گفتند از نماز گزاردن
 فضیعوا پس صناع کردند او را و بجای نیاروند حق او را و سوألت نکردند از فیمن یا فیمنی کہ او را در نماز گزاردن گفتند کہ
 نمایند بران باشد او را در او بارود و چندگی بیت آنکہ عملی است و نیز عمل اجری است و یکدیگر است و این حدیث صحیحین است

فان صلوة فی الرجال افضل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الجماعة افضل صلوة الفدیة نمازیکه بجماعت
بکثر از نمازاتی میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بکند از پنج و عشرين رحمة به بیست و هفت جلوه و قدر پنج فاضل و شد بدین حال صحیحی فرود نماید
روایتی پنجاه و عشرين آمده یعنی بیست پنج گفته اند که در اکثر روایات بیست پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است
شاید که نخست بیست پنج وحی شد پس زبان زیاده کرده شد تفضلا و العمام و نیز اختلاف تفاوت حال صلوة و صلوات است یا بیست و هفت است
جهت بیست و پنج در سر و بعضی گفته اند که در ذکر طویل و کثیر منافی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است و آنکه این
فضیلت مخصوص بجماعت مسجد است یا علم بعضی گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر سر تقدیر علم مخصوص در هر حال جماعت
است که جزا و احقیقت بر آن اطلاع نیست و بعضی علما مناسبات در آن کرده اند و اندر علم متفق علیه و سخن آنکه هر چه در آن
رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت و الذی نفسی بیده و سوگند آنکه ای رسول الله
در دست قدرت اوست تقدیر است ان امری بطلت بحقیق آنکه گفتم که امر کنم بکس کردن منبر من پس هیچ کس در منبر من نماند
فیودون لواء پست من کنم باذان گفتن بر آنما پس بدان گفته شود و او را هم امر جلاله و هم الناس پس امر کنم که در منبر من نماند
پس ایست کند ایشان را هم مخالف فی الرجال پس پیام بسوی مردانیکه حاضر شده اند برای نماز تا بگویم ای ایها المسلمون
که مخالفت کنم منبر مرا که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة به صلوات یا مخالفت کنم از نماز و صورت کنم ای ایها المسلمون
و فی روایتی است در صلوة و در روایتی است که ای ایها المسلمون و ایها المسلمون و ایها المسلمون
نماز را اگر نکرده است هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کرده و در این بین نماز است مطلق آمده که هر چه است نماز را بگویند
علم است فافرق علیهم بیستم پس ابوزم بر ایشان بمبالتة خانمانی ایشانرا سوزد ایشان را در حدیثی است که در حدیثی است
مغذیب جماعه که حاضر میشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شرافت خود مقید است نمود و در حدیثی است که در حدیثی است
مقید میشود و الذی نفسی بیده لولعل احدکم ان یجد عرفا سمینا و بعد از آنکه اگر بدانند یکی از ایشانرا که در حدیثی است
عین سکون را استخوانی که گرفته شده است از وی گوشت و بعضی گفته اند که عرف استخوانی است که در حدیثی است
گویند انهم عین او مرایتین بکسر تم و فتح آن چنین است یا می یابد و سوم گاه که در حدیثی است که در حدیثی است
مرایتین انفسیر بد و گوشت پاره کرده اند و شهد العشاء براتیه حاضر میکرد و نماز عشاء را بیان دنا بیست و هفت است
حاضری آید و بر آنواب خرت و حصول قرب گاه حق نمی آید زهی بی تمیز بخوردی و رواه البخاری المسلمون و عمة قال قال الله
و سلم صلواتی و هم ادا بجزیره روایت است که آمد آنحضرت را مردی باینجا بعضی گفته اند مردی این ام مکتوم است که ایشانرا صراحت جانان و
روایات تصریح بدان آید شده و بعضی گویند غیر اوست و فقال پس گفت آن مرد با رسول الله لیس فانه یقوی فی الی الله عز و جل سئل ان
که نیست مرا کننده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و کشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و خزان از پیش چنانکه سون را ندان از رسول الله صلوات
کرد و حوا آنرا از خبر خداصلی الله علیه وسلم بر خصل که رخصت در مراد او و کلیت مخصوص بر او صلواتی است که در حدیثی است

قولی راجع قبح بکسفات چوب تیر پیش از آنکه پروپیکان نشانند و بعد از پروپیکان نشانند آن مثل است در راستی و همواری که نویی چیز را راست و هموار گردانند و در اینجا سبب آنست که صفت بار بار بشاید راست و برابر بیکدیگر که تیر بار ابوی راست و هموار توان کرد و بعضی شاعران گویند که با عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویند که بار بار میکنند آنها را بقلع حتی رانی اما قد عقلنا عنه تا آنکه دید و دانست آنحضرت که با تحقیق نمیدانیم و آنوقتیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز هم نخرج یو با مقام پست بیرون آمد آنحضرت روشت از خانه پس بایستاد و حتی کاوان یکبار تا آنکه نزدیک بود که بگریزد بر او بر اکرام فرای رجا با و یا صده من الصفت پس دید مردی را که ظاهر و بیرون است سینه آن مرد را صفت فقال عباد الله تسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آنی باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را اولی الفی العبدین هم کلمه آنکه بتحقق مخالفت می اندازد و خدا تعالی در میان دانهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیان میکند که اختلاف کنید که مختلف گردانید و در این شبها نیست که در اختلاف و تقدم و تفوق بعضی بر بعضی شاف و قلوب و حدوث کینه و وحشت و اثار عداوت است و شاید که آن بجز گردانیدن کلمه دین و انحلال شوکت اسلام یا ترک اطاعت و اقبال امر خدا و رسول او طربان ظلمت و کور است و در این شبها که در این شبها بطوار با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و در این شبها که در این شبها نیست که گردانند او را خدا تعالی بجانب پشت یا سر کند بر صورت بعضی حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که در این شبها که در این شبها از امام که گردانند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم و عن انس قال انیت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انیت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

برای نماز پس روی آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت ای پیغمبر خدا در این شبها که در این شبها صفهای خود را متصل بایستید تا در میان فرجه مانند چنانکه سنگها و خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در این شبها که در این شبها غافل نشوید فانی اراکم من ورا طهری پس بدرستی که من بنیم شمار از پس پشت تو بدیل یا بصر بطرفی ای پیغمبر خدا در این شبها که در این شبها همیشه که بدان مشکف میگردد و تحقیق این معنی سابقا گذرشته است رواه البخاری و روایت کرد این را بخاری و در این شبها که در این شبها تنفق علیه این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت انما الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من ورا طهری یا بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صفت اول تمام نشود صفت دوم نسازند و بهتر است که شامل هر دو باشد

صلی الله علیه و سلم سوو الصفوفکم فان تسویه الصفوف من اقامه الصلوة برابر سازید و در این شبها که در این شبها که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیون الصلوة و ایتموا الصلوة و ایتموا الصلوة و ایتموا الصلوة که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را بان اقامت و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن نیز آمده مثل قول المصلین انهم من صلواتهم ساهون تنفق علیه این حدیث در بخاری و مسلم هر دو الا ان عند مسلم مکرر است که نزد مسلم بجای کفوف من اقامه الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مال معنی هر دو عبارت یکست و عن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسبح منک ان الصلوة روایت از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای این مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که سب میگرد گفتنهای ما را در نماز و بدست برابر هموار میسازد آنها را و تسویه میکرد و صف نماز را و بقول استوا و لا تختلفوا قلوبکم برابر شود و موافق باشید و اختلاف کلمه پس مختلف گویند

اسم من یوم ایستاد عمار بن یاسر بر کانی و بایستاد مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از آن - مقدمه حذیفه فاخذ علی بدیهه پس پیش رفت حذیفه پس حرکت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود را بر سر عمار و فاتیحه عمار پس متابعت کرد و ایضا و نمود عمار نیز ایضا

حتی انزل حذیفه تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوٰۃ پس هر گاه که سپرد است عمار از نماز خود و قال که حذیفه گفت مراد حذیفه الم تسمع رسول الله یا شینه تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول که میگفت و اذا ام الرجل القوم فلا تعیمون تمام

ایع من مقامم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم و او خود نکند با مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حذیفه بود از صحبت این شاک کرد که باین لفظ گفت یا مانا این گفت و سوال کرد

از آن بجناب عین اخذت علی بدیهه پس گفت عمار از آن جهت متابعت کردم من ترا هنگامی که گفتمی تو هر دو دست مراد فرود آورد و او ایستاد و از اینجا ظاهر میشود که عمار سید است این سلمه را و شینه بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون نیست چرا که اول کتاب

جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل علی و آن طوطی بود و چون از پشت پس از آن گفتند حذیفه حذیفه که در آن

ندید بنزد ما نیست که گروه است که امام تنها در دکان باشد زیرا که درین تشبیه است باین کتاب که ایشان مخصوص میگردد اندام نورانی است و در کتاب

با امام باشد مگر نه باشد چنانکه گروه مردم بر کانی بنشیند و امام تنها پایان کرده بود و در ظاهر روایت از جهت عدم تشبیه و بعضی گویند که در روایت است که

خوار در پشتن امامت و تقدیر کردن در حق و سست و اختلاف است در وقت در دکان و ارتفاع روی که ممکن است در این کتاب

میستد و بعضی گفته اند مقدار آنچرا واقع کرده بود و آیتها و گفته اند مثل ذراع چنانچه سترو این قول مختار است و شیخ ابن الهیثم که در کتاب

که ششمه خوار داشتن امامت تحقیق میگردد و در وقت نیست بر قدر ذراع و در علم نموده است مقدار دکان که عمار بن یاسر در آن ایستاد

اگر بعد از آن معلوم بود بجهت بیشتر بر آنکه مخالف است تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زمین

ارتفاع کرده زیاده است یا گفته شود که اگر است بر تقدیر است که برای عرض صحیح نباشد یا آنرا از خصائص آنحضرت است

این سعد الساعدی از سئل من ای شی المبرسه بن سعد ساعدی که از انصاریت و آنرا که است که در آن

پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر چوب بود

گفت که گفت ای شیخ روایت کرد از آنحضرت که گفت لهذا صلوة استی - رواه ابو داؤد - و عن قیس بن عباد و بعضی من و تخفیف موعده از طبعه
اولی ایضا بعضی بصره نقل است قیس بن عباد از شامی شیخ بود متاخر و متبرک روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام در روایت
کرده است از وی حسن بصری نقل الجلی قال بینا فی المسجد فی صفت المقدم - گفت در شامی آنکه من در مسجد بودم ایستاده و صفت اول مجتهدی

رجل من خلفی حذبه - پس کشید مردمی از پیش کشیدنی سخت ، فحمانی و قام مقامی ، پس یکسو کرده او ایستاد و بجا ایستاد من نواله ما
صلواتی - پس بخدا سوگند دینا فتم من نماز خود را در فراموش کردم که چگونه میگزارم که چند کعبت که از راه او بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن
تأخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوجه فلان صرف از ابوابی بن کعب - پس هرگاه که بگشت آن مرد از نماز و تمام کرد نگاه آن مردی بن

کعبت که از عظمتی محراب بود ، فقال لعقی لایسورک الله پس گفت ای جوان اندر پناک نگردانند ترا خدا بسبب آنچه کردم من بل تو ان بیا حذر کن
در سینه که این عهدت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم انبیا بسو ما که خداوندان اسلام و نبی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه که چه تنه با پیغمبر با او و در عهدت
با چنین بعد از وی صلی الله علیه و سلم ایستیم حکم می تقابا ائمه ثم تقبل القبلة پیتر و آورد ابی بن کعب نماز را فقال ایس گفت و باطل است

و رب الکعبة - هلاک شد نذابل عقده یعنی امر اگر رعایت امر مردم است تمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوات و نماز و ایستادن در این
مقام سه با گفت ابی این عبارت را که تم قال و الله ما علیهم اسی - پس گفت بخدا سوگند من برای ایشان را از نه حضرت که هم - و الله ایس
بلکن اندوه بخورم بر کسیانکه اگر بکنند امر ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند او را و میتوان گفت که نمی عبادت ایستادند و هر که

امر را که آنها نما اند که به امنت کنند در امور شریعت بسبب آن گمراه میشوند امر اجناس که گفته اند فساد عین فساد و ملک سستند و اگر
که سخن ابی بر کسانی باشد که می آیند بعد از آن زمان از امر ابی امین غیر هم و طبعی گفته شاید که ابی بن کعب قریض کرده و در کتب
ابی بن کعب خلافت عثمان است بعضی گفته اند خلافت عمر رضی الله عنهما و قول اول صحیح ترست و ما آنکه در کتب معتبره

باشد خصوصاً امر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه قلت و قیس بن عباد و دیگر گفته من بجا ابی بن کعب یا ابی ایوب که گفته من
و ما قتی باهل العقده و چه سخا می تو باهل عقده کرامی خواهی - قال الامام از راه الکس باب الامامة - امامت من
در بجای پیشوایی در زمانست که از امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوایی که با عالم تصرفت و امامت کبری

که مستحق امامت اولی و احقر بان کعبت **الفصل الاول عن ابی مسعود** و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت گفت آنحضرت - یوم القوم قرأتم لکتاب الله امامت بسک قوم را خوانان تر م کتاب خدا را یعنی بهتر بنویسند و هرگز از نورانی

کنند و جلج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آن که عالم باشد با حکام و اربکان نماز از همه عالم باشد تنها حاصل مسائل و احکام
حوادث و نواب که حادث گردد و نماز فان كانوا فی القراءه سواء فاعلمهم بالسنة - پس اگر باشد قوم همه باید در قراءت پس امامت
کنند و انارین قوم بسنت یعنی با حکام نماز و مسائل حوادث بعد از آنکه خوب میتوان خوانند قراءت سنی را و این نیز باید دانست

نزد اکثر اصحاب و می و امام میویست نیز همین جا است از جهت این حدیث حدیثی است که در صحیحین است که با وجود نبوت امام
ابو حنیفه و محمد و انک و شافعی و احمد در روایتی است که علم و اوفقه مقدم است بر اقران زیرا که استسبیلان بعد از آنکه در صحیحین است

درین روایت بجای فی سلطان فی اهل ائمه و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را با پنج در ملک و حکم است چنانکه گفته است و درین
 ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که اهل ائمه و اولاد آنها را در هر جمعی که باشد
 باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان قیده ایستگاری است اگر کمتر باشد بیشتر باشد هر کس که در جمعی است
 بالائمه اقربهم و ستر اوتربین ایشان با امامت خواناترین ایشان است و رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و فتح و او در کس را فی باب بعد باب فصل الاذان و در وی امر است که اگر دو کس باشند یکی افغان گوید و دیگری اعرابی گوید که هر کس
 مؤلف ذکر آن حدیث را در اینجا مناسب دیده و در صلیح اینجا ذکر کرده است و الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول
 صلی الله علیه و سلم لیؤذن لکم خیارکم باید که نوان گویند برای شما میان دو پانست در آن شما که امر حفظ اوقات برای ما بود و در
 ایشان است پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگردد و در درون خانهای مردم و در هر جمعی که باشد
 که از نظر بر محارم و اسرار ایشان بر نیز کنند و لیکن بگویم که در امامت کند شما را فارغان شما که در آن جمعی که در آن
 میکنند و رواه ابو داود و عن ابی عیسیٰ العقیلی قال ابو عیسیٰ العقیلی بصرم عن فتح قاف که از طبقه ائمه است
 بود مالک بن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و میت روزی در خدمت آنحضرت گذران
 می آمد مار مالک بن الحویرث بجای نماز گذاردن ماکه مسجد بود و بجای دیگر که تعیین ساخته بود و در نماز آنحضرت
 مالک باران و صحبت پیدا داشت و حضرت الصلوٰۃ یوما پس رسیدت نماز روزی قال ابو عیسیٰ العقیلی
 همیشه او امام شو پس بگزار نماز قال ناقه و ارجلا سلم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث ما را اینست که
 از میان خود که گذارد نماز با شما و امامت کند و ساجد تکلم الاصلی بکم و سر انجام است که حدیث گوید شما را
 و امامت نمیکند شما را سمعت رسول الله شنید و ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بقول بیگفتند
 زیارت کند جمعی را و باید بدیدن ایشان پس باید که امامت کند ایشان را و ابو هریرة از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 ایشان را پس ایشان اذن کرده بودند و می بقیه بعد از است اما مالک او را
 بود او و ابی سعید و انس صلی الله علیه و سلم و انس که تفرقی که مای که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 یعنی آخره و حدیث آن مالک در صدای نبی عقیل و تکلیف کردن ایشان اول امامت و با آوردن اذن ایشان در هر کس
 انس قال گفت انس اختلاف رسول الله صلی الله علیه و سلم این امر که در هر جمعی که باشد
 رکعت و شایسته باید و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب اول سوره عیش ثوبی است که امامت کند شما را
 و در حدیث آن نیزه بار بود یکبار از آن فتیحه نغزوه بتوک رفت بانکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درین بود و خلیفه بود بر من بیان باعث استخلا
 از من که هر که است همین بود و علی رضی الله عنه شتقان با امامت مانع از قیام نبی علی بن ابی طالب بود
 و است امامت در روایات قدیمه در حدیث نیز آمده که اگر امی معتد قومی باشد با است امامت می و بعضی گفته اند که اگر امام

Marfat.com

وینصب الماسوم بمید و هر دو قسم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت و متفق علیه الا ان بخاری لم یذکره و اذا قال لا اقول
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که + اذا قال لا اقول و الا انما یقولوا آمین و
عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رکب فرسا فصرح عنه در روایت است از انس که آنحضرت سوار شد بر اسبی سپس
انگذبه شد از پشت سبب بر زمین و افعال طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشدند بطریق اعجاز و بخش منعمه الالهی و غیر آنست
شد جانب رهت وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و بخش تقدیم جیم است بر جان و فصلی صلوة من اجملوات و هو قاطع فیس گزارد
آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است و فصلینا و اره قعودا پس بگزاردیم مائیز پس آنحضرت نشست و فصلی
قال پس هر گاه که برگشت آنحضرت از نماز گفت + انما جعل الامام لیؤتم به + گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه
اقتدا و اتباع کرده شود بوی + فاذا صلی قائما فصلوا قیاما + پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده و چون
رکع فارکعوا + و چون برکوع رود امام پس برکوع روید + و اذا رفع فارفعوا + و چون سر بردارد روی پس سر بردارد شما
و اذا قال + و چون بگوید امام + سمع الله لمن حمده فقو لواء پس بگوئید شما + ربنا لک الحمد + و در بعض نسخ ای مشککی
و اذا سجد فاسجدوا + و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که در لفظ بخاری نیست + و اذا صلی جالسا
بگزارد امام نشسته + فصلوا جلوسا اجمعون + پس بگزارید شما نیز نشسته همه + قال حمیدی و گفته است حمیدی که در
نه حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکنند که گفت + قوله + لواء الحمد
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم + این قول در بخاری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود و حمیدی در
سبب یا جز آن + ثم صلی بعد ذلك لنبی + پستتر بگزارید بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم جالسا نشسته و در
در پس وی ایستاده بودند لم یامرهم بالقعود + امر نکرد ایشان را بنشستن + و انما یؤخذ بالآخر فالآخر من عمل
و عمل کرده نمیشود مگر باخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از فعل او نیست + هذا لفظ بخاری
مسلم الی اجمعون و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون و قال حمیدی
و زیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که + فلما اختلفوا علیه بالجموع و انما یؤخذ بالآخر
و چون سجده کند پس سجده کنسید ازین عبارت معلوم میشود که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفته شد در
قالت لما نقل رسول الله روایت است از عایشه که گفت هنگامیکه گران شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر زمین
و نهایت رسید زمینش + جاء بئال یؤونه بالصلوة + آمد بئال در حالیکه می آید آنحضرت را بوزن نماز و خبر دهد که وقت نماز
شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود که بعد از افان بران در بر آمدن آنحضرت تا بپوشیدن
بر آمده خبر بگردد درین حالت نیز آمده که خبر کند به سنگسار نماید که از وی جو در شریعت سجده و منور میگردد و اندر او است
و کسب از صحابه امری فرماید که ما مستکنه انتقال بودا بگزاریم من بالناس و کسب از صحابه امری فرماید که ما مستکنه

Marfat.com

روی و صوری و بی روی تاری و صورت حمار پوشید نماز که ثابت نیست قبول است نه وقوع آن بطبعی گفته است که اگر در نیت است
بصفت حمار در بلاد و اما نسخ غیر جائز نیست مگر این است و مکن است که گفته شود و از قبول است در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست

در عین صحیح درین است و بعد اعلیٰ متفق علیہ **الفصل الثانی** **عن علی و معاذ بن جبل** رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

اذا اتی احدکم صلوٰۃ و هو نامحط علی حلال و وقتیکه باید یکی از شما نماز را و اما بر حالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و غیر آن و فی صانع کانتش امام
پس باید که بچند چنانچه میکند امام پس تحریمه بچند و در آید در همان فعل نمیکند کجاست حساب کرده میشود و قبول رکوع و نعلب از آن رواه الترمذی و قول

بذا حدیث غریب و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا جئتم الی صلوٰۃ و کن سجودا فاسجدوا و سجودا فاسجدوا
نماز و حال آنکه ما سجد گفتند هیچ بین سجده سبیده و ملائحه و سجد گفتند و سجد گفتند از نماز و کعبتی از آن چنانکه در آمدن و رکوع و سجود

در رکوع گفته فقر او را که صلوٰۃ و کعبه که در یاد رکعت را این تحقیق دریافت نماز از این را و معنی گفته از رکوع آنکه در رکعت رکوع است و در رکوع
کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت دریافت و کعبه سبب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه در آنست کسیکه در رکعت رکعتی را دریافت

با امام و حال شد او را ثواب نماز جماعت و فضیلت آن رهبر گفته است کسی که دریافت از ظهر رکعتی را و در نیت است که رکعت در رکوع
نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر جماعت گزارده و لهذا مانند میگرد و درین خود که لا اصلی الظهر جماعت بلکه دریافت نواست

و اما جمعه منسوب است که هر که امام را دریافت نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بر جمعه را پس نزد امام شود و در آنکه در رکوع
رکوع و اگر در یابد قبل آنرا بنا کند بر وی ظهر و غیره و بنامند بر وی جمعه را و اگر چه در وقت سجود و سجود و در آنکه در رکوع

رسول صلی الله علیه و آله سلم صلی الله علیه و آله جماعتی را و جماعتی را که یکبار نماز یکبار نماز یکبار نماز یکبار نماز یکبار نماز
در حالیکه در یاد تکبیر او سه راطب هر شش در آنست که در همین تحمید حاضر باشد و گفته اند که در رکوع

و نیز بعضی اندک در رکعت اولی کافیست کتب در زمان بر امة من النار و امة من النار و کتب در زمان بر امة من النار و امة من النار
یکه خطبیزاری در آنش و در دوم اطلاق و ظاهر نیست که مراد بر اوقات و اوقات در دنیا است

که در قرآن مجید بنام آن بمنافقان کرده اند و سایر صفات نفاق از دروغ گفته اند
نفاق و هشته اند و محمل که در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص بنفاق است و در دنیا است

و لیکن سخن کرده است در آن و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قعد فاحسن و حضور است
که و حضور کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل و تمام باح فوجد الناس

صلوات و بستر رفت بمسجد پس یافت مردم را که تحقیق نماز گزارده اند و نه یافت جماعت را و اعلاها بعد متصل اجر من و سلامها
و حضور با بدید او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گزارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این بر تقدیر یکتا خیر تکمیل و در

پس حکم صدق نیست خود اجر آن بیاید و الا بنقص ذلک من اجر هم شینا کم نمیکند آن عظمای اجر مراد از اجر ای این
کسانی که گزارده اند و نیاخته شده چیز بر از بر آنکه آنها اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیست خود را و او را و او را

یعنی یعنی که در وقت حضور جماعت در آن دخل نگردد و اذ صلیتانی رجالکما یحییون کما یدنوا و منزلها می خورد تمام نماز جماعت
 بسته بر اینست که در وی جماعت میکنند و فصلی بهم میگویند با ایشان که جماعت میکنند و قاضی الحکامانکه پس بستند
 نماز که با جماعت میگذرید و شمارانرا نقل است خواه سابقاناز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت در راه و اگر کسی را در راه

الفصل الثالث بدین مضمون بعد از نماز و سکون قلبه و سکنی بکسیر و سکون قلبی و سکنی در جماعت است بر عمل صحیح و در راه

مخبر صحابی است که این روایت میکند از پدر خود و آنکه آن جناب فرمود که هر کس که در راه بود و در نماز پیش از آنکه در راه باشد

باصلوة پس اذان گفته شد برای نماز و تمام رسول بعد پس بایستاد و پیش از آنکه در راه باشد و در راه باشد

و مخبر فی مجلسه و حال آنکه مخبر در جای نشست خود ثابت ماند و گزار و نماز با آنحضرت تعبیر کرد و از خود با آنحضرت نماز کرد

در جای خود از جهت تماشای نسبت این منقصد بخود صریحا و دورا و در آنوقت نفس خود را از تمام مقصود و تمام در راه بود

را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مانع آن اصلی مع الناس چه باز دست نماز گزاردن با مردم است و در راه باشد

فقال بی ایس گفت مخبر آری سلام با رسول بعد لکنی گفت قد صلیت اربلی و لکنی است تمام که در راه باشد

فقال رسول بعد پس گفت مراد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او است که در راه باشد و در راه باشد

و باشی تو که گزارده نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز و تکبیر بر آورده شود برای وی

گشت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گزارده نماز را در راه مالک و انسانی و مخبر

سید بر غلطی چون مشهور و پس نام پدر قبیله است از مضر وی پس بن خزیمه بن عبدمنذر بن عبدمنذر بن کنان بن خزیمه بن

که آن مرد سوال کرد از ابویب انصاری را که از شما پیغمبر صحابه است و آن حضرت در بیان آن حضرت فرمود

و نزول فرموده قال گفت آن مرد سائل بصلی احدی منی منزله اجماعه ثم یاتی اسیه و نماز میکند در راه

کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم و می و تمام اجماعه و در پا کرده میشود و در هر نماز و در راه

فاجده فی نفس شیدا پس تی یا هم و نفس خود چیزی از خدشه و کرامت من و لکنی در راه

فخافت با نام در وقت نقل و فرض بعضی از شرح گفته اند که مراد چیزی از روح در راه

سانا عن ذلک یعنی در پیغمبر ایم ما ازین حال که تومی یابی پیغمبر را آن حد غشیه و لم یکنه و آنرا

آنحضرت در جواب سوال ما ذلک است هم جمع پس آن مراد نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که چه در راه

یا حصول فضل جماعت و ثواب آن معنی عبارت بر تقدیر تانی ظاهر است مثل آنچه تومی یابی از روح و حضور از اثر جماعت نور است

است رواه مالک ابو داود و عن یزید بن یحیی و زای ابن عامر قال است رسول الله صلی الله علیه و سلم

روایت است از یزید بن عامر که صحابی است حاضر شد حنین را با شش کسان بعد از آن اسلام آورد گفت آمدم خوش است

وی در نماز بود با مردم مجلس است و اول هم فی اجماعه پس شش نفر من و در میان ما با ایشان در نماز

هم میگردد ایستاده یعنی انتقال میگردد بانها از قیام نه که می نشست و بر کعبه و سجود میرفت و مکان اذان را بعد از آن و سجده و سوره فاتحه بود
 چون بخواند نشسته میگردد کعبه و سجود و نیم نشسته و درین صورت کعبه و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میگردد نشسته سیر
 می ایستاد و بر کعبه و سجود میرفت بعد از خواندن باره از قرائت ایستاده یا بی آن اذان و صورت اولی میبود که نشسته و بر کعبه و سجود میرفت
 بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میگردد نشسته پس اذان می ایستاده و کعبه و سجود میگردد و آنچه این بود
 که قرائت ایستاده کن پس اذان نشیند و بر کعبه و سجود رود و مکان اذان را بعد از آن ایستاده و کعبه و سجود میرفت و در سجده و سوره فاتحه
 میگردد و در رکعت که سنت چهارم باشد در راه مسلم و زاد ابوداؤد و زیاده کرده است ابوداؤد و این عبارت را که در حدیث آمده است

انجره پیتر یونانی آمد پس میگزارد و مردم نماز فجر را و سخن عاقله در ضعیف است اما قائل است که این حدیث صحیح است و در حدیث
 آمده تا حدیثی که در حدیث آمده است عاقله نبود آنحضرت بخیزی از اول فصل سخت تر از روی عاقله است و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 مراد بدین سنت فجر است یعنی سنت فجر است که در حدیث آمده است و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

آن نشسته بی عذر متفق علیه و عهد ما قائل قال رسول الله و من اعاننا فله اجرنا و من اعاننا فله اجرنا و من اعاننا فله اجرنا
 غیر من الدنيا و ما فیها و در رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم سفلی و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است
 ذکر کرده است که بهتر است شما را از انفاق و سبب فضا و برین وجه معنی بهتری است و در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

اذان است اما امتناع دنیا که بدان نخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا همی ندارد اما این را در حدیث آمده است
 برز عم و اعتقاد اهل دنیا است که امتناع دنیا را به می دهند پس فرمود بر تقدیر یک آن به باشد چنانکه اگر مکان می بود
 رواه مسلم و گفته اند که اقوی و او که سنن سنت فجر است پس اذان سنت مغرب بعد از وی سنت بعد از ظهر و عصر

سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابرند در تبعید که از آن ششمی و در حدیث آمده است
 فای شده بعد از غنیمت صحابی است از صحاب شجره سکونت کرده و پذیرا پس اذان بر سه وجه است یعنی در حدیث آمده است
 قال قال رسول الله صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی در حدیث آمده است

الثالثه گفت در بار سوم و ششم یعنی امر کرده و گفته ام برای کسی که بخواند که هر چند از آن است
 مکره و پنداشتن آنکه بگیرد این نماز را مردم سنت مکره و شریعت لازم است سوره غایت آنکه مستحب کرده اند و در حدیث آمده است
 در یاد بگزارد و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین بین اند و اکثر فقها بر خلاف این اند و کلام برین در باب فصل اذان که در حدیث آمده است

بین کل اذنین صلوة و در فصل ثالث نیز در آن احادیث بیاید متفق علیه و سخن بی سیر مرتبه قال قال رسول الله صلوا قبل صلوة
 مصلیا بعد از آنکه غلیصه اربعه کتبی بسته است از شما نماز گزارنده بعد از جمعیه پس باید که بگزارد چهار رکعت در راه مسلم و در حدیث آمده است
 یا چنین آمده قال اذین صلوا بعد از آنکه غلیصه اربعه کتبی بسته است چون بگزارد یکی از شما جمعیه پس باید که بگزارد و بعد از آنکه در حدیث آمده است
 گذشته است که میگزارد و آنحضرت پس از هر دو رکعت و در فصل ثالث از عطا الله که فرماید که سنت است میگزارد و در حدیث آمده است

شش رکعت که سخن نگردد در میان آنها بیدی یعنی سخن بد که در آن نمی باشد گوید و بدگروید و بدگروید شیخ شیخول باشد بعد از این در عبادت و بی
عشر و ستمه برابر کرده میشود این شش رکعت بزرگی معلی عبادت و دوازده سال هر رکعت از ثواب و سال روز و ترمذی و قال نه چهره
غریب لا تعرفه الا من حیث عمر ابن ابی حنعم . و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عمر بن خطاب و حای عمر بن خطاب
مشائیه . و سمعت محمد بن اسمعیل یقول یومئذ یحیی و کفایت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی حنعم منکر حدیث است و می حدیث
منکر و مقدمه معلوم شده و ضعف جدا و ضعیف گردیده است بخاری او را البته در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن خطاب حدیثی نقل
روی است میکند موضوعات را در این است که روی مگر بر سبیل قدح و اکار روی است کرده است می از بی مگر از این امری که عمر بن خطاب
احدیث و مردم این شش رکعت را صاوة الالبین گویند و در حدیث این نام یافته نشده است مگر یافته شده است در حدیثی که در حدیث
چنانکه در کتاب شامل آمده و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جعل من بعد المغرب عشرين رکعتا من غیر
کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت بر آرد خدا تعالی برای او خانه در بهشت . و او را ترمذی روایت کرده است و عمر بن خطاب حدیثی نقل
تعلیق کرده و در بعضی شروح گفته اند روایت کرده است او را این ماجبه سند او محدثان بنی راضعین کرده اند و گفته اند که سند او
بن ابی حنعم است و وی کذاب و ضاع است چنانکه امام احمد و غیر ایشان گفته اند و بعد علم و تحقیقات است که سند او
که گفت نماز پنجگانه بعد از صلوة بعد از صلوة و سلم ایشا قرطه نماز عشا را هرگز فضل علی بن ابی طالب در آمد بر من و الاصل این ماجبه است
او گزار و چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در شهر راز روایات آمده بعد از عشا و در کعبه آمده و در بعضی روایات آمده است که هر روز
جز درین حدیث نیامده و بعد علم و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعثت اینجا مغرب است که مراد بعثت این قول است
شش رکعت بعد از مغرب آمده یا ترو و در آن که آنها را کعبتین سنت اند یا در ای آن با او را در چهار رکعت یا در چهار رکعت
کتاب فقه مذکور است حدیثی بظن آمده و اهل حرمین میگویند بلکه می شناسند که آن سنن امدهی و در او را در حدیث
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اوبار نجوم الیکتات بل العجوة اوبار السجود الیکتات بعد المغرب رکعتا و اوبار السجود
بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است و رکعت هفت و هشت که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است
السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت مغرب است و از سجود و فریضه و غیره
با و بار السجود و نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعضی گفته اند در بعد از عشا و گفته اند که در وقت سحر و در وقت
کثیر خلعت همز یکبار خوانده اند و او بار در آخر سوره طور یکبار است و بفتح همزه نیز خوانده شده است و قرأت ثانیة فصل الثانی
عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال و روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام
شاید آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و زوال آنست که در حدیث
صلوة السجود حساب کرده میشوند و برابر دهمشته میشوند در فضل و ثواب چهار رکعت که در صلوة سحر گزارده شوند که وقت
مشهور و افضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مثابه نماز گزاردن در وقت سحر است و این صلوة سحر

Marfat.com

را از حدیث ما شد آن معنی است ایمان و عن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبریر را رساله الی السائب و رویت است از عمر بن خطاب
که از تابعین است گفت که نافع بن جبریر منطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابی است ایضا عن
شقی راه منزه معویته فی الصلوة و در حالیکه سوال میکند عمر و نافع سائب را از چیزی که دید آنرا از سائب معاویه بخبر کردی که روزان در نماز
فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت مع جمعة فی المقصورة و گزاروم با معاویه حمد یا و تصور و دعای کجایی که نیکار و بد شود
ترکبیر گویندگان را و امر را از قصر یعنی کوشک فلما سلم الامام نعت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام سائب را و او ایستاد
بودم بر نماز فصلیت پس نماز گزاروم فلما دخل اری الی و پس هرگاه که در آمد معاویه خانه نمود در آنس فرموده بودی که هرگاه
ما فعلت پس گفت باز کردم این فعلی را که کردی تو یعنی نماز فضل کردن رجای فرض و از صلیت که تو فرمودی و در آن
تو نماز جمعه پس وصل کن آنرا نماز حتی تکلم او مخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی و فان رسول بعثت من غیره من غیره
بذلک امر کرده است ما را بان همان لا وصل صلوٰۃ بصلوة حتی تکلم او مخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی و فان رسول بعثت من غیره من غیره
کنیم یا بیرون آیم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاهر عبارت این باشد که هرگاه که در نماز جمعه ایستاد و در آن
مسلم و عن عطاء نام چند کس است از تابعین قال کان ابن عمر علی کعبه بکعبه و یومئذ کان رسول الله صلی الله علیه و آله
میرت از جای که میگزارد و روی جمعه پس همین فتن از کسانی بکسانی موجب فصل بود و در آن روز که در آن
پس میگزارد این عمر پیش رفته دو رکعت و تم تقدم پس تریش میرت ازین مکان هر وقت که در آن
جموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگزارد و در رکعت این چنین میگزارد و در آن روز که در آن
بدین میگزارد و جمعه را پست بر میگشت بسوی خانه خود فصل کعبین پس میگزارد و در آن وقت که در آن
پس گفته شد مرا این عمر را که چرا در خانه گزاری نه در مسجد فقال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
میگزارد آنرا در راه بود او و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه این عمر و در آن روز
بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس آنهم را تمام میفرمودند و در مدینه که در آن
از جهت مضاعفت ثواب رویت و ترمذی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده است
مواضع نیز از رویت ترمذی حدیث عطاء آورده و گفته اند فی حدیثی که روایت کرده است از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
گفت عطاء دیدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمعه و کعبت کزاره و این از وی چنانکه است چنانکه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده است
جمعه چهار است و نزد امام شمس نخست چهار بعد از وی ده این حکم نماز جمعه است و در آن روز که در آن
انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که اگر انما بات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس سنن که در آن روز که در آن
که از قبل و حق آنست که سنت قبل از جمعه ثابت است کلام در وی طول است و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
صلوة الیل بدانکه در نماز شب از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آیات شریفه در هر روزی چون آنکه در آن روز که در آن روز که در آن

پس اگر می بود من بیدار سخن میکرد و با من دو آلا صطیح بود اگر نمی خفت برواه سلم و بخاری نیز در باب حدیث بعد از نماز و در باب
 من بجهت بعد از کعبتین و صطیح روایت کرده و ازین حدیث جو از تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر
 عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اولی کعبتین الفجر فان کانت له الی حاجه کمنی والاخرج الی اصاوة و گفته اند حدیث
 حسن صحیح و گفته اند بعضی از علما از صحابه پیغمبری صلی الله علیه و سلم و غیر هم کلام بعد طلع فجر تا گزاون نماز فجر را الا نجه باشد از ذکر بعد
 سبحانه یا نه که چاره نیست از آن همین است قول احمد و حق نهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت
 له الی حاجه کمنی مشعرست بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب عاوه نیست یارب ما کرمت شدت کرمت تکلم
 درین وقت صیاطا و کعبلا و عمنها قالت کان لنبی بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم از صلی الله علیه و سلم چون میگردد و کعبتین مشرفا
 صطیح علی شقه الامین خواب میکرد و به پهلوی راست خود متوقف علیه بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی آنکه بعد از نماز
 صطیح بشرق امین اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب صطیح رفته اند غیر سب ترا که بعضی شرط نیست شرف و شرف است و درین حدیث
 وی و جامع بکر است آن رفته اند از اباحت شمرده پوشیده ماند که قول به بودن او برست است بعد از سنت و درین حدیث
 بود بعد از آن منسوخ گشت یا اینصا اصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا مکمل گشته بود و آن بقدری است که درین حدیث
 بوجوب نیز بعد است از جهت اختلاف آیات در وی و در بعضی روایات ذکر صطیح ع نماید و در بعضی روایات ذکر صطیح
 آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب اما ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و درین حدیث
 نیکو است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است امام مالک هم برین است و در بعضی روایات
 جمع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مستغرق در نوم
 اینست غمخیز قرار میگردد و قلب غالب آید استراحت و متعرق میگردد و نوم و بر تقدیر صطیح بقیه این حدیث
 و مستغرق نمیکردد و نوم و سیر میگردد و اعتبار و استیقاظ و لهذا اطباء نوم بترقی البیه قرار داده اند از برای علاج
 حرارت غریزیه بدخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب و غرق تر است بیشتر نوم و غرق تر است
 طلب خفت نوم و سیر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از آنکه
 علیه و سلم نوم میکرد و درین صطیح که بعد از کعبتین فحسب میکرد و درین حدیث که درین حدیث
 بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو نوم از صا اصل آنحضرت است تکلم تمام عیدای و در این حدیث که درین حدیث
 انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان و قصه لیلته التعمیر کلانی باین مقام گذشت متذکره و در بعضی روایات
 کان لنبی صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة و گفته اند عائشه بود آنحضرت که درین حدیث که درین حدیث
 منها الوتر و از جمله آن سیزده رکعت و تر بود یک رکعت یا سه رکعت دو رکعت الفجر و از آنجا دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت
 که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب اتصال انتهایی آن بان اصل نماز شب آنحضرت بیارده و درین حدیث

Marfat.com

حاجتی بسوی زمان خود نیز اخت حاجت خود را هم بنام پست خواب میگوید و آنکه غسل کند و بگوید که این نمازت نوم هست افان کلان عبد الله الاول
جنبا پیش از خود و زود که تا ننگ نخستین جنبی تقدیر شتغافان قضای حاجت و شب فاض علیه السلام و بجز بخت بس میخیزت بریدن مبارک خود آب مرو به نما

اولی از هر وقت که بیدار است است بهست یا بهست یا بدان اعلام که بوزن و آن حضرت تا دم میگوید و این هم که جنبان تو ضلال صلاه ثم صل کعبتین و
اگر می بود و غیب می کرد و در خواب می کرد و در کعبت نیست بجز بخت علی **فصل الثانی** در بیان امامت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما کان فی الناس الا اولیاء فانما اوصیهم فیما بینهم لعلهم یتقوا فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
و بعد از این که در خواب می کرد و در کعبت نیست بجز بخت علی **فصل الثانی** در بیان امامت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما کان فی الناس الا اولیاء فانما اوصیهم فیما بینهم لعلهم یتقوا فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به
فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به فاما ما اوصیتم به

Marfat.com

الارکعات تسلینا ہانی ہون اللیل سمرگردان شد و رفت آن ہمہ خبریہما و سخنیہما کہ در حقائق و عارفیت میگفتیم و فانی شدن اشارت ماکہ میکردیم و سوز و گریہ
مارا جز آن کعبت چند کہ میان شب میکردیم ترغیب کہ مطالبان را بہ تمام جہد عبادت ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طلمات و تہنات صوفیہ و عیسیت

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

نماز کنی بگذر از گفتار مکنانین راہ کار در کار و رواہ احمد و محمد و محمد بن علی ابن ابی ہریرہ بہت کہ گفت بروی نزد پیغمبر صلی علیہ
سالت علیہ السلام ان قالوا یا علی یا علی فافوا صبح سحر پیش آن کہ در فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند زوی میکند و فقال انہ سینماہ تقوی
کند و نماز کند و در وقت نماز او از زودی آنچه میگویی تو از نماز کردن می و شب و صبح تو بود و سیرت تو از سیرت و برکت نماز و در نماز خود

Marfat.com

صلوة نفل ناما بقدرت بر قبایم یا قعود و قومی از علماء بان رفته اند و امام حسن بن علی بن ابی طالب با ایشانست که از فضل طیبی روایت کرده

ابن خاری + الفصل الثانی + عن ابي امامة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من اولى الى فراشه طاهر اكله كسكيا نجاه اذ

ويشرب باس كند بسوی جاده خواب خود در حالتیکه پاکست و با وضو است و آوی بجدوی برود و آمده است و بی شکر است و فراش پاکست

و فرش ساطع افکنده + و ذکر الله + و یاد کند خدا را حتی بیدر که الناس + تا اگر در ایام خواب + لم یقلب من اللیل و یزکوه

از پهلوی پهلوی در هیچ ساعتی از شب + یسأل الله فیها خیر من خیر الدنیا و الآخرة + در حالیکه بخوابد از خداوند آن ساعت نیکی از نیکی دنیا

و آخرت + الا اعطاه اياه + مگر آنکه بید خدا تعالی آنکس آن نیکی + ذکره النوری فی کتاب الاذکار بروایت ابن ابی + و عن عیوب

ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عجب بنی من جلیین + عجب بیدار پروردگار را از دور و عجب خوابیده کبیرا از آن دور و عجب

و بعضی گفته اند منعی و مشاب اند + بل تا من و طاهره و کافیه از آن دور و مردی که گشت و شب بر خاست از فراش خود

خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطایک بر داد و فتح آن و کاف کبریا است + من بین همه و همه

محبوب خود و اهل خود + الی صلوة + بسوی نماز خود و حب کبریا محبوب + فیقول الله لا اله الا الله پس میگوید خداوند اهل

خود را + انظر الی عبدی نارین فراشته و طاهره من این جبهه و اهل صلوة + تا آنکه بید بسوی بنده من که بر جبهه

خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی خود + رجعتی است که در جبهه خود + انظر الی عبدی نارین فراشته و طاهره

از خواب و از جهت نون و بهراس از چیز نیند من است از عقاب و شفق بفرست خون + و اهل غزالی و غیره

مردیست که جنگ کرد با کافران در راه خدا + فانهم مع صوابه پس شکست خورد با این خود که جنگ با کافران

و مال فی الرجوع + پس دانست آن مرد شکی و فریاد بر دست و شکست خوردن و گرفتاری و غمگین

+ فرجع حتی هربن در پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی + فیقول الله لا اله الا الله عبدی نارین

شفق امام خدی حتی هربن در پس میگوید بفرستگان خود از کف بسوی بنده من که بر جبهه خود

جهت رسیدن از عقاب که نیند من است تا آنکه ریخته شد خون وی + و اهل غزالی و غیره

بن عمر و قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال + روایت است از

که آن حضرت گفت + صلوة الرجل قامه الصف الصلاة + نماز مردی که از صف است

قال فانیه فوجده یصلی بها سا + پس در آن حضرت را این شرم او را که میگردد شده + فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را

بر سر مبارک آن حضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جایی که اعتقاد دارند با استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعضی از

لحمیه بیت او را می بوسیدند شیخ در شرف خود میگوید و با وجود آن فخر و ادب و عجز است بعضی گفتند که اگر فعل الله

بن عمر و جاکب بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آن حضرت از آن کرده باشد در عین غایت

و الله اعلم فقال + پس گفت آن حضرت + مالک + چه شده است + ترا چه گفتی + با عجز و ادب و عجز است

بن عمر و جاکب بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آن حضرت از آن کرده باشد در عین غایت

و الله اعلم فقال + پس گفت آن حضرت + مالک + چه شده است + ترا چه گفتی + با عجز و ادب و عجز است

بن عمر و جاکب بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آن حضرت از آن کرده باشد در عین غایت

و الله اعلم فقال + پس گفت آن حضرت + مالک + چه شده است + ترا چه گفتی + با عجز و ادب و عجز است

بن عمر و جاکب بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آن حضرت از آن کرده باشد در عین غایت

واعاجیب قصص است در شرح مذکورست و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احياء عند ربهم
یرزقون فرمین الآیه + قنوت رسول اللہ پس قنوت خوانند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از رکوع شہرا + بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه +
یدعو علیهم و در حالتیکه دعایمیکرد بر کشندگان قرآدر روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح
بود و در نماز صبح که قنوت خوانند در همین قضیه بود نقطه که دائمی بود چنانکه شافعی میگوید متفق علیہ + الفصل الثانی + عن ابن عباس

قال قنوت رسول اللہ کف قنوت خوانند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شہرا متتابعاً یک ماه پی در پی یعنی هر روز در فی الظہر و العصر و المغرب
و العشاء و صلوة الصبح + در هر پنج وقت + اذا قال + وقتی که میگفت + سمع اللہ من حمدہ من الرکعة الاخریة از رکعت بسیم و در بعضی نسخ

الآخرة + یدعو علی احوال بنی سلیم + دعایمیکرد بر ضرر چند قبیل از بنی سلیم + علی رعل + بکسر او سکون این + و ذلک ان اهل
وسکون کان + و عصیة + بضم عین فتح صاد و تشدید یاء و اینها همه قبایل بنی سلیم اند که بر بنیاد دعایمیکرد آنحضرت + در این من من کلمه است

میگفتن آن کسانیکه پس از وجود نماز مقتدیان + رواه ابو داود + و عن انس ان النبی + روایت است از انس که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
قنوت شہرا ترک + قنوت خوانند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت را و بخواند چنانکه گذشت + اکثر اهل علم بر آنند که قنوت در نماز
وند در غیر آن جز در نماز و مالک شافعی میگوید که قنوت کند در نماز صبح و نماز در هر نماز با اگر واقع میشود و واقع شود در هر نماز

ابن مالک انما شحی قال قلت لابن یابوت لک قد صلیت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابی که عمر و قنوت خوانند
گفت گفتم مرید خود را ای پدر من بدستی که تو تحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه است با کون و با کون و با کون و با کون
بعلی است رضی اللہ عنہم زیرا که نماز بکوفه پس علی بود و خلفای ثلثه + نحو من خمس سنین یعنی نزدیک پنج سال
آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخوانند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز چنانکه در کتب معتاد

ای بنی محشر + گفت پدر من ای پسر من اینک میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نزدیک
آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت + رواه الترمذی و النسائی و ابی داود
اول دلیل است بر مذہب حنفیہ شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ماکان که در کتب معتاد

آورده اند و اثبات آن کرده علماء اندلسیاء و اندلسیاء واجب است تقدیم ایشان بر غیر کسی که در کتب معتاد
کرده اند که قنوت بخوانند آنحضرت در بیح نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که بدعت است و غیر
آنچه روایت کرده شده است از ائم مسلم که آنحضرت نمی کرده از قنوت این احادیث هم ضعیف اند و این کلام منافی از کلام نیست و تقدیم

الفصل الثالث + عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی ابن کعب + روایت است از حسن بن عمر بن الخطاب که در آنروز
مردم را بر ابی بن کعب که یکی از اصحاب بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت را قراصحاب آورده و بعد از آنکه گفتند که
وی امام شود مردم هم پس واقف شدند در این در قیام بخان بود + فکان لعلی لعم عشرین لیلة + پس بود ابی بن کعب که نماز میخواند

برای مردم و امامت میکرد ایشان را بیست شب + و لایق است بهم ان انی انصبت الباقی + و قنوت شریف است و در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد

در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد

در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد

در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد
در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد آمده است که در کتب معتاد

اتفاقا چنانکه بعضی عبادتگاران میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه
 آنحضرت بر آن مدد مت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن روایت بود که آن حضرت بر آن روایت است
 و گویند که اینست که در آن فصل ایضا الناس فی یومکم پس بگزارید ای مردمان در آن ایام خود را
 فصل صلوة المبرورین فی بیت الصلاة المکسوة به نیز اگر فاضلترین نمازها را از او سدی در خانه است به متفق علیه و عثمان ابی سیر مریه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یغیب فی قیام رمضان به بود آنحضرت که از غیبت خود صحابه را در گذاردن و از غیبت رمضان پس آنحضرت را
 نیز بغیرت ابی انکرا کند ایشان را در قیام رمضان بگردانید و احباب و فقیران من تمام رمضان ایا تا او غنیا با پس میگفت کسی که
 کند رمضان را بجهت ایمان و تصدق بصواب و طلب اجر آخرت میر یا محمد به غفر لیا تقدم من فی ذلک امر و شکر و در روز قیام
 رفته است از گناهان صغیره و کبیره متوفی رسول الله پس قبض کرده شده روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در روز قیام
 آنرا نشان کار قیام رمضان هم برین بود که هر که بخواهد بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگرداند در جماعت در روز قیام
 علی ذلک فی ظرافة ابی بکر به پسر بود امر بر همین روش در زمان خلافت ابوبکر و بعد از آن خلافت عمر علی ذلک به روایت است
 از خلافت عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه نشان آن امر کرد و مردم را با جماعت و گزاردن آن بجماعت
 روایت سلم و عثمان جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نفضت الصلوة فی مسجد من مساجد یوم القیامه
 فلیجعل لیتة نصیبا من صلوة به پس باید که بگرداند هر خانه خود و بهره از نماز خود و بگرداند نماز آن در آن سال الله عز و جل
 بدرستی که خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث در نیاب گویند اشارت است که
 نماز در خانه باید گزارد و روایت مسلم + الفصل الثانی + عثمان ابی بکر قال من صام رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم قلم نیا شیا من الشهر پس قیام نمود با ما چیزی از راه رمضان یعنی نگردد جماعت از آنرا نفل چیزی جز نماز است
 ماند هفت شب + فقام بنا پس قیام نمود با ما حتی ذهب ثلث اللیل + تا آنکه رفت سوم جمعه از شب + فقام بنا
 شب ششم یعنی باقی ماند شش شب + ثم القیم بنا + قیام نمود با ما فقل کانت الخامسة پس بگزارید
 نمود با ما + حتی ذهب شطر اللیل + تا آنکه رفت نصف شب به فقلت + ای در آن شب که در آن شب قیام نمود با ما
 کاشکی زیاده میگردی ما را قیام این شب + فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام به پس گفت آنحضرت بدرستی که در نماز با امام +
 حتی یموت به تا آنکه گردد و در نماز به حسب القیام لیل به حساب کرده میشود و او را بر قیام شش شب تمام در ثواب + فقل کانت الخامسة ثم القیم بنا
 هر گاه که شد شب چهارم قیام نمود با ما + حتی البقی ثلث اللیل + تا آنکه باقی ماند سوم جمعه شب + فقل کانت الخامسة جمع ابراد نسا به و الا اس به پس بگزارید
 که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را + فقام بنا حتی اخیثنا ان یفوتنا الفلاح + پس قیام نمود با ما آنکه
 ترسیدیم با کوفت گردد ما را فلاح روی با بود میگوید به فقلت و ما الفلاح + گفتیم سن ابی ذر حبیب است و الفلاح + قال السجود + ای در نماز
 سحر است زیرا که وی معین است بر تمام مردم که سبب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست + ثم لم یبق الا شکر الله
 عز و جل

یصلو ته الزمط و نماز میگزاردند با نماز وی قومی یعنی جماعت و بیطن نامت با محنت کم زود + نقال عمرانی او هست بود اولی
 قاری واحد کان فضل پس چون دیدند این تفرق گفت بدستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک نام هرگز نباشد فضل قاری آنجا
 بهنزه است بهم عزیمت بستر چون آنرا این رای و این نیت دست داد قصد بی کرد + جمعی علی ابی بن کعب پس جمع کردند را بر ابی
 ابن کعب او را ام قوم ساخت + قال + گفت عبدالرحمن بن عبدالقاری + هم خربست مع لیله اخری + بستر بیرون آدم با من شب و بیدار
 و الناس یصلون بصلوة قارنم + و قال لکم در نماز میگزاردند با نماز خود که ابی بن کعب است + قال عمر است لیله اخری + گفتند و فرمود بدعی است این
 بعت بدعت گفتن آنرا اعتبار مجدد شایسته نیست و جماعت است و اهل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدو آنحضرت چندین بار
 گزارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن و سینه است و این حدیث
 عننا افضل من البقیة تقویون بید آخر الیل + و ان صلواتی که خواب میکنند بغفلت می و زید شما از آن فاشی است از آنچه تمام کردیم
 میخواند عمر رضی الله عنهما یعنی گزاردن آن آخر شب فاضلتر است از آن نماز که قیام میکنند در اول لیل است و این حدیث
 تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت گذاشتن الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است بقول وی که در این حدیث
 طبیی که تحقیق افذ کرده اند بدان اهل مکزیب که ایشان میگزاردند تراویح را بعد از نوم این کور عادت ایشان باشد و در آنجا
 خود در اول شب میگزاردند و تمام شب نده میگردند و در آخر شب برای تسخیر بخانه میروند و بعضی گفته اند که در آنجا
 آن نماز که فارغ میشوید از آن خواب میکنند بعد از آن بهتر است از آنچه بر خیزید برای آن بعد از خواب بیدار میگردید
 و آن باعتبار احتیاط آنوقت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق بر تقویون خواهد بود و بعضی فرموده اند میان کعب و ابی بن کعب
 و استیقاظ و کسی که نماز و چنانکه در افضلیت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند که قال ابی بن کعب + و کان الناس یصلون
 قیام میکنند در اول شب + رواه البخاری + و عن السائب بن یزید قال مر عمر ابی بن کعب و یما العبدی + و یما العبدی
 باحدی عشره رکعة + امر کرد عمر ابی بن کعب تمجید داری را که وی نیز از مشایخ صحابه است و اول نمازی بود در مسجد
 صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی بود
 زیرا که بصحبت رسید است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که اگر کسی بیست رکعت قیام کند
 بست میکرده باشد و گاهی بیازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی لیالی قصداً شب با آنحضرت صلوات میکرده باشد و در آنجا
 یافته باشد چنانکه از آن حضرت هم روایتی هست و روایت حدیثی است که آمده است باعتبار سه رکعت در هر ست + و کان القاری یقرأ بآسن
 جمع آتد و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی آنرا نماز یا ده بزرگ آیت است + حتی کنا لفته علی بعضی من طول لقیام + تا آنکه بودیم با آنکه میگردید
 بر عصاره جهت درازی ایستادن و تکاور نماز فضل در دست است خصوصاً نزد ضعیف و عدم طاقت + تا کنا تصرف الانی فرست
 نویسم که برگشتیم از نماز که در اطل فرج علی آن فرج هر چیز اعلا ی آن چیز را گویند چنانچه فرج شود و حدیث آمده است که آنحضرت فرست
 دستار را فرج از زمین یعنی اعلا ی گوشتها + رواه مالک + و عن الاعمش سرج قال ما در کنا الناس الا وهم یفنون + اگر کسی

رواه مسلم عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابتة میگوید و هر چه استخوان اندام کی استخوان
 صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بر آن آدمی
 نزد حرکت و مختار است که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل استخوان
 صدقه یعنی هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نفعی است که شکر آن بروی لازم است و چون وجود شکر که
 حقیقت آن صرف بعد است هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی چیز که پیدا کرده شده است برای او و شوار است گزینانده می
 سبحان تعالی آنچه صا و میشو و از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از خود صدقات که در این است
 بروی در مقابل هر سلامی و فرموده فکل شیحة صدقة و کل تمیلة صدقة و کل کبیرة صدقة یعنی یکبار جهان است
 و الحمد صد گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله که گفتن هر کدام صدقه است که شکر آن نفع میگرد و امر بالمعروف صدقه است و هر که
 کسی ابرار مشرب صدقه است و نفی عن المنکر صدقه و باز داشتن کسی را از نام مشروع صدقه است و چیزی من ذلک گفتن که همان است
 من الضعیف و بندگی میکند یا خرامید بد از شکر آن تمام سلامی و صدقه بر آن بگویند که بگذار آن دو گویند که این است
 تمامی نعمتهای ظاهری و باطنی است زیرا که بر عضو هر چیز او از آدمی دل و بدن همه مشغول بذكر خدا و شکر او است
 باین فضیلت صلوة صبحی از جهت وقوع آن در اول نماز که مبدی و فتح نعم است و نیز از آن جهت است که در آن روز و در آن وقت است
 اجازت بکسب هر چه بمانی کفایت و ثنای از جزا بعضی پادشاه اسلام و عن یزید بن ارمه انه رای قرآن سلیمان بن عبد المؤمن
 از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی رضی الله عنده که وی دید کردی که در آن روز
 پس گفت لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه تحقیق دانسته اند ایشان با جزا و اجابت که نماز در این وقت است
 از روی ثواب ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال - گفته است صلوة الا و این صلوة است که در آن روز است
 که رجوع کنند گانند توبه و توبه بگناه حق سبحانه و در هنگامی است که گرم میشود و میسوزد و زنجبیلی گاه و شکر است
 افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پای از زمین بگردد
 میل کردن نفوس است بفرار و استراحت پس نماز نمیکند در وقت کسی که در آن وقت است
 روایة مسلم الفصل الثانی عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صلی صلی الله علیه و آله و سلم
 عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی گفت یا این آدمی از هر کفایت من الله
 آنکه آفریده ای آدمی بجز برای من طلب ضایع با خلاص چهار گشت در اول روز بنده ششم و اگر کسی که در آن روز از قضای حاجت خود
 فاع کرویات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعد از من فارغ میدارم من دل از حاجت تو چنانکه وعده کرده ام که کسی که در آن روز است
 روایت کرده است این حدیث از ابوالدرداء مرسله در روایة ابو داود و ابی ذر بن ارمه که در آن روز از او و آدمی از نعمت پروردگار
 این چهار بفتح با و تشدید میم و بر او اکثر نسخ مشکوئیه ای است صحابی شامی است و درین اهم است و در آن روز است که در آن روز است

در روایتی عن ابی سعید خدری که در آنکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و روایت ترمذی از عبد الله بن الحباب
 پاژوه بار بعد از شام پیش از تقوید و تسبیح ده بار بعد از قرآن است تا آخر کاران و بعد از بعد از تسبیح نیست و غیر است که بیک سلام بگوید یا بعد
 و موافق مذہب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی یوسف و ترمذی و ابو داؤد و روایتی صحیح است
 در هر سال و تمام عمر یکبار ذکر کرده و گفت از حدیث ابن ماجه و بیہقی نیز آورده و در حصن حصین بر مرز ابی داؤد و ابن ماجه و مسند ک حاکم صحیح است
 ذکر کرده و بعضی محدثان را درین حدیث سخن است و این بوزنی که در نسبت و منع از تسبیح است آنرا در سنن ابی یوسف و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه
 ابن جوزی در واد است و بسیدی از علمای محدثین آنرا تصحیح نموده اند و از زبان سلطنت از امام حسین و حسن علیهما السلام در حدیث صحیح است
 در مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر و تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و چهارمین در مشایخ طریقت است که در حدیث صحیح است

کافی است و الله الموفق و عن ابی ہریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول ان اول ما یسأل الله عن العبد اذا مات ان یتقوا
 صلوة فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بیان بند و رو قیامت از اعمال وی نماز است و اولی است که از حساب او در روز قیامت
 نماز وی پس تحقیق بشکارت و پیروز شد بنده و بر آمد حاجت وی در آن فدیة تقویات و تقویات و تقویات و تقویات و تقویات و تقویات و تقویات
 در بیان برده شد آن بنده فان استقص من فریضة شیئ پس اگر کسی یافت از نماز فرض او چیزی از نماز او پس از آنکه از نماز او چیزی از نماز او
 بل بعد از من قطوع میگردد بر کار خدای نظر کنید آیا است مرید و مراد از نماز فضل فیکدی بر آن است و در حدیث صحیح است
 بآن چیزی که کم شده است از فرض ثم لیکن سائر عمل کند که پستریا باشد باقی عملها یا آنکه در نماز او چیزی از نماز او
 چیزی از کمالات و تقویات کم شده تمام کرده میشود بنوعی و فی روایتی دو سوره آورده میشود که هر یک از این دو سوره را در هر روز
 ثم تو خدا را عمل علی حسب یکا پستریا گفته میشوند تا سه عملها بر اندازد آن درین روایت مذکور که در حدیث صحیح است
 اعمال علی العموم کرده رواد ابو داؤد روایت کرد این حدیث را از ابو هریرة ابو داؤد رواد ابو داؤد روایت کرد این حدیث را از ابو هریرة

غیر همین از اصحاب خصوص از ابی ہریرة که در حدیث صحیح است رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول ان اول ما یسأل الله عن العبد اذا مات ان یتقوا
 رسیدن صلوات گوش نمی نهد خدای تعالی بوقبل تکبیر رحمت و رافتت و در حدیث صحیح است و روایتی صحیح است
 نزدیک علی است و لطف و عنایت رحمت و تعالی به بند و در حدیث صحیح است از حدیث صحیح است
 نماز فاصله میان کائنات او کار وی توکل است اگر چه اعمال او کار او در حدیث صحیح است و روایتی صحیح است
 کرده میشود پستریا ما و ام که بنده و نماز خود است و در حدیث صحیح است و روایتی صحیح است
 تا چون مخصوص بایا است یعنی چیز ناگه سلمان میکند مثل اشیا مذکوره از آن است مقام دو است و گفته اند که آن مخصوص است
 و صحیح بنال مجرب است و ما تقرب البعد الی الله مثل ما خرج منه یعنی القرآن و قرآن کی نیست جدا از حدیث صحیح است
 روی بویا که در آنست بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد
 زبان وی میوز فقرات و بر دست وی نوشته میشود در مصحف اشارتست بوجه انقیاد نماز از اعمال غیر و از اعمال غیر

و غزیت می شمارید و اظلالها منقضی است حتی اگر کارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن جرات و سخت گرفتن است بر خود آنچه نیز روز هفتاد
 همین حال در پیش وقت است میان نماز مسافر و روز و روزی جویش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روز و داشتن در رمضان و وقت
 مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر برین رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشواری یافته و اما در نماز آسانی بعد از آنکه
 است فایده و اما تقیید و آیت بقول و ای سجده ان یفتکم الذین کفروا باجبار طوت و اظلال است که غالب جان مسافر است
 خصوصاً در آن زبان که در آن و در و اینها و اهلک مسلمان بوده اند و راه مسلم و عن انس قال فرجنا مع رسول الله صلی الله علیه
 سلم من المدينة علی بکته گفت اشرف بر من که میم ما با آنحضرت از مدینه بکه و این در حجه الوداع بود و کان یصلی بکته یکصد مرتبه
 که میگردد دو رکعت دو رکعت جهت مسافرت - حتی رجعت الی المدینه تا آنکه باز گشتیم ما به مدینه و قبل از آنکه بکته یکصد مرتبه
 اقامت کردید شما بکته پیش از آنکه صلی الله علیه و آله و سلم گفت استقامت کردیم بکه در روزی که رسیدن بکه در حج
 به مدینه و صبح چهارم پس معلوم شد که به هاست دو روز میقیم نمی شود و نماز چهارگانه منقطع نمیشود و در روزی که در آن
 صلی الله علیه و سلم اقامت شد شش روز یا بیست و نه روز گفت این همان سفره کرد آنحضرت سفری است که در آن
 رکعت دو رکعت قال بن عباس فی حدیثه عن ابن عمر انهم را کتبوا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
 ما و میان مکه است او زود روز و رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم و منزل که میان مکه و مدینه بود و در آن روز
 در غیر آن موقع بود یا در آنست که چون سفری میکردیم در آن پنجاه میان ما و مکه است و ما را و در آن روز که در آن
 صلوات علیها پس چهار اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاریم چهار رکعت - و راه انجاری بدانکه هر چه در آن است که در آن
 تمام کند نماز او اگر کمتر از پانزده روز کند قضا کند و اگر بیشتر از آن باشد و در آن ایستاده قضا کند و این تقدیر است از آن
 کرده و امام خود در کتاب آثار آورده و از این رو آورده است که در آن روز و در آن روز که در آن مسافر است که در آن
 نیز بحدیث بن عمر و در آن روز و در آن روز که در آن ایستاده است که اگر بیست اقامت چهار روز از آن است که در آن
 رکعت میگردد و اگر بیست بقصد برآمدن امر و فرود آید و از آن روز و در آن ایستاده است که در آن
 عده روایت میکنند و ما ترجیح که در آن تقدیر بر پانزده روز بقیاس برود که در آن
 یعنی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت بیست روز یا بیشتر از آن است و در آن ایستاده است که در آن
 روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هر روز است که در آن
 نماید که روز نزول و حیل را روی و این است شش شش گفته باشد و این حدیث است و بعد از آنکه در آن ایستاده است که در آن
 و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر آمده است و وجه تطبیق در شش مذکور است و اما علم و عن انس قال
 بن عمر ان خطاب قرشی بودی از ابنته ابوعین و ثقه و جمع علیه و کثیر حدیث است - قال بحجت ابن عمر فی طریق کتبه فضلی ان الخطاب
 بن عمرین گفت بحجت و هشتم ابن عمر - او در راه مکه پس باز برای ما ابن عمر نماز ظهر او رکعت - ثم جاز طه و نلس و یستر نماز او

Marfat.com

راویاده که سرکش باشد که پیشتر کرده و بروی سواری بعد از زود آمدن یا مصالی پس و ضعیف باشد که سوار نماز نشد و کسی را نیاید که
 و سواری دهد یا بگل و لای چنان باشد که نماز بران ممکن نباشد و بعد از نماز نیز جایز است و ضروریات مستثنی اند از قواعد شرع
 کذافی شروح الهدایه آورده است امام محمود در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای و تبره و
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین است و شنی گفته که نماز جاز و مندور و سجده تکاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم و
 جواز صلوة بر روی شتر است و جمهور ائمه برین اند و در روی ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از زینب ابی حنیفه شریک
 مصالی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جایز نیست مراد مفضل بر ابی حنیفه و زینب است که اگر
 و ابی یوسف گفته لا باس به بعد از ان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد بعضی گفته اند و شرح و بعضی
 فرسخ و نزد بعضی کمیل پس است و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الشانی

عن عائشة قالت کل کلمة فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم خصصها صلى الله عليه وسلم ثم الصلاة و العلم ثم الصلاة
 را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب سفر السعادت گفته است که این
 بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و در قطعی صحت این حدیث را او عا کرده است و بعضی
 آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده و العدا علم + روادی شرح السنة + و عن عمر بن الخطاب

مع النبي + گفت غزاکرم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شهادت مع الفتح + و حاضر شام با آنحضرت فتح مکه را + فاقا اهل
 عشره ليلة + پس قامت کرد و یک روز و شب + لا یصلی الا کعتین + نمیکارد مگر دو رکعت + یقولون یا ایها الذی
 میگفت ای اهل مکه بگردید چهار رکعت + فانا سفر + زیرا که ما مسافر ایم و لالت کرد این حدیث را در صحیحین
 کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بقتیم کند متابعت کند چهار رکعت
 و سکون فاجت مسافر مثل رکبت را کتب اصل مسافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت ان الطریق کسکرت

روا ابو داود + و عن ابن عمر قال صلیت مع النبي صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر کعتین
 که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت عرض و بعد از بیوی دو رکعت
 نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الحضر و السفر + و حضر و سفر قیلت معنی احدی الظهر با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 ظهر اچهار رکعت و پس دو رکعت و معنی فی السفر الظهر کعتین بعد از کعتین + و گزاردم در سفر ظهر او کعت و پس دو رکعت
 و العصر کعتین لم یصل بعد ما شینا + و گزاردم در سفر عصر او کعت و گزاردم در سفر عصر او کعت و پس دو رکعت
 فی الحضر و السفر سوا ثلاث رکعات + و گزاردم نماز عصر با آنحضرت در حضر و سفر او کعت و در حضر و سفر او کعت
 حضرت در سفر و لا ینقص شیء من فاش فی صحیح کرد و ان الله یحب الی من کتم عن نفسه من امر الله و ان الله یحب الی من کتم عن نفسه من امر الله
 و ان الله یحب الی من کتم عن نفسه من امر الله و ان الله یحب الی من کتم عن نفسه من امر الله

مقتضی من الراجح + و میگردد و ایند سجده را بپست تراز رکوع + رواه ابو داود + **الفصل الثالث** + **عن ابن عمر قال**

سجد علی الصلوة یغفر الذنوب + گفت ابن عمر از آنحضرت بنام او و گفت + و ابو بکر بعد از آنکه از آنحضرت

و گارد عمر جزای آن کرد و گفت یعنی در وقتیکه آنحضرت ابو بکر عمر حج آمدند و بنام رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند + عثمان

از آنحضرت + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

سجد علی الصلوة + و گنایه عثمان نیز و او اهل خلافت خود تا ششش با هشت سال بنا بود و گفت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعاً + پست برستی

قباچی بود در دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن عفان از عالم در گذشته و اجار حج جبر بفتحهای مملو و کفر
 و نشمندی بود و قبلیست مع پیشستم و صحبت داشتم با وی + فحشنی عن التوریه + پس صحبت کرد و اکسب جبار از تورت + و حدیث
 عن رسول اللہ + و حدیث کرد من و از پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم فکان فیما حدثتہ + پس بود از جمله آنچه حدیث کرد من از او +
 ان قلت + اینک گفتم + قال رسول اللہ + گفت پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم خیر یوم طلعت علیکم من یوم البقیع فیه طایق اوم + بهترین روز
 آفت بر و آفتاب ز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده ادم + و قیبه سبط + و درین روز فرود آورده ادم از شبست ذکر + خواج
 نکر و از جهت شهرت و تسلزام مبوط مر آنرا + و قیبه سبط علیہ + و درین روز تو با جمعی رحمت کرده و درین روز
 مبوط شد یاد جمعه دیگر روایت موافق اول است + و قیبه مات + و در روز جمعه در کوفه در آن روز
 و اگر روز آن عالم گیر نکر + و ان یوم اعذر ربک الفاسقه ما تعدن + اشارت به آن روز است که در آن روز
 و قیبه تقوم الساعة + و درین روز برپا میشود قیامت + و ما من فی الاویم الا هی من جمعه یوم جمعه من جمعه من جمعه من جمعه
 جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهند دست و اظهار بر نند و در جمعه از آن هنگام که هیچ یک از اینها
 کس صاد و سکون یا و خای مجاز اصاحه معنی استماع و صغنا و صیحه بسیر نیز روایت کرده اند که در آن روز
 می نشیند و اب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان زمین و طلیق که در آن روز
 آنکه شاید در همین جمعه قائم گردد و گویا حق تعالی الهام کرده است و در این بقیام ساعت در آن روز
 آن این معنی بود باطن نماز است و مضمون است یا وی تعالی احوال میکند در آن روز که در آن روز
 می نیند و دیگر در دو باب از امید ریاست و در پیش میگردد + الا لیس الا انس کسیر و انس کسیر و انس کسیر
 و بر ایشان مکتوف نمیکرد اند تا قاعده حکایت است با هم نیستند در ایمان بغیب یا شکر و قیبه
 شیال الاعطاه ایاه + ترجمه این ظاهر شده است و لایبصا و فها بجای لایبصا است و شیال ایاه
 فلک فی کل سنه یوم + و گفت کعب جبار آن ساعت در هر سال در روز از روز با جمعه است
 من بر دو کعب اینچنین نیست که آن ساعت در سال با یکدیگر جمعه است + و در آن روز
 آن ساعت در هر روز جمعه + فقال + پس گفت کعب + صدق رسول اللہ + و در آن روز
 هر روز جمعه است + قال ابو هریره لقیته عبد اللہ بن سلام + گفت ابو هریره ملاقات کردم عبد اللہ بن سلام
 می بود + فحدثتہ بجمعی مع کعب الجبار پس خبر ادم و از جمله کعبی را کعب الجبار واقع شده بود + و ما حدیثی یوم جمعه
 کعب الجبار در روز جمعه + فقلت له قال کعب لک فی کل سنه + پس گفتم عبد اللہ بن سلام که در آن روز
 قال عبد اللہ بن سلام کذبت + و رخ گفت کعب جبار درین خبر که آن ساعت هر سال است + فقلت ثم قرأ کعب التوریه فقال
 پس گفتم عبد اللہ که بهتر خواند کعب جبار تورت را پس گفت بلکه آن ساعت هر جمعه است + عثمان بن عفان
 و در آن روز جمعه در آن روز جمعه است + و در آن روز جمعه در آن روز جمعه است + و در آن روز جمعه در آن روز جمعه است

واجب است و وقت سماع نماز و اختلاف دارند که مراد بنواذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی بیدنایان نیز که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه صلوة بیاید و رواه ابو داؤد و عن ابی هریره عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال الجمعة علی من طلع اللیل الی ابله + جمعه فرض است بر کسیکه جائی بدو راجع گرداند و اشتبای اینجاست که جمعه
بر کسیکه باشد میان فرس و میان جائیکه گزارده میشود جمعه اینقدر مسافت که بعد از ادای جمعه بطریق فرس از شب جمعه تا روز
و میتواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این مسافت عدوی میگردد بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافت میگرد و در بعضی
قابل است امام ابو حنیفه صحاب و ائمه آنکه وطن خود داخل ایوان مصری بود که گزارده میشود در آنجا و اگر وطن در آنجا
این مصر واجب نگردد آمدن + رواه الترمذی قال هذا حدیث اسناد ضعیف + و گفته است ترمذی که این حدیثی است که سنا و وی ضعیف
و عن طارق بن شهاب + جمعی کوفی است درایت جاہلیت و دید آنحضرت را و شنید زوی صلی الله علیه و سلم مگر نادر و غزاک و در وقت
ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سیسی چهار غزوه سریه وایت وارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما است شش و ثمانین و ثمانین
و ثمانین + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجمعه حق واجب علی کل مسلم فی جماعة + جمعه حق واجب بر هر مسلمان جماعتی است
فرض است و جمعه بیجا است درست نیست + الا علی اربعة + مگر بر چهار گروه واجب است + عبد ملوک + یکی بنده که در ملک کسی است
باین علت فرضیت جمعه را از وساطت گردانیدند + او امرأة + دو مزن بجهت حق زوج و وجود تا محرم اگر چه زمان
برای نماز جماعت آمدند و لیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط گردید از جهت کثرت از حمام مردم + او صبی + سوم و کس که در سفر است
تکلیف بر او + او مریض + چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعجمی عجم نیز فرض نیست
واقع شده است ظاهراً اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج و ترتیب واقع شده + رواه ابو داؤد و فی شرح مشکوٰۃ
نبی و اهل + روایت کرد این حدیث بلفظ مذکور ابو داؤد و در شرح این حدیث بلفظ دیگر که در صحیح ابی یوسف است
نام او را ذکر کرده الفصل الثالث + عن ابی مسعود + ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لقوم تخلفوا عن الجمعة
از عبد اللہ بن مسعود که آنحضرت گفت مگر روی که پس میان نماز جمعه حاضر نمیشوند آنرا ساقط است
بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه بمردم و امامت کند آنرا ساقط است
پس من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نمیشوند جمعه بخانه های ایشان و مثل این حدیث در زمان آنحضرت
نیز در بابش گذشت و احراق بتشدید تخفیف از تحریق و احراق هر دو است + رواه مسلم و دیگر سید و ابی هریره
که اگر مهم ضروری شد یکی زخیمه سازد و خود بان مهم مشغول گردد و چنانچه در حج در سال اول فرقیست آن که در وقت آن
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من حج الجمعة من غیر ضرورة کتبنا لک من غیر ضرورة کتبنا لک من غیر ضرورة کتبنا لک
و در هشتم شود در حکم ایشان + فی کتاب الایمان و لا یدل + نوشته میشود در کتابی که شروع میشود و تغییر داده نمیشود و بعضی
همیشه ثابت و دائم است تا جزا سے آن دهد یا بیا مزود می بخانه و فی بعضی روایات گفته اند در بعضی

بضم نیر گویند و فتح فصیح است - ثم بیعتہ پیوستہ آنکہ تصدق میکند بقیہ را - فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام بر خطبہ مطلقا
تصدیق میکند و اگر کسی بگوید که خطبہ را از پشت سر گویند که مردم را نام نویسی کرده اند و شماع میکنند ذکر یعنی خطبہ و در روایتی مسلم را فاذا جلس
الامام خطبہ را از پشت سر گویند ای طریقی از خروج است انتہای و نیز جلوس ریختن سخن از روی سوال جواب بسیار است و شرح

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت
کتاب صلوة با تہنیت و التہنیت - و در حدیثی دیگر است که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصت للامام یخطب لفتوت

غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر است که غسل کند غسلی کامل مستحج جمع ارجح است و اگر آن شرط شود
و آداب چنانکه بر اجابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستجاب جماع درین روز از برای تخلیه باطن و تسکین
خواهر رویه سد باب نظر حرام و مویذ نیست و آیت غسل بشدید در حدیث آمده و لبس من حیثیه و می پوشد از نیکی این
خود ظاهر است که مراد نفیس است و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد بعض گفته اند که مراد جامه سفید است که مخصوص
جامه نابود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مس من طیبان کان عنده و مساس از بوی خوش اگر باشد نزد وی و شامی گفته
نم تخط اعناق الناس بستر باید جمعه را پس نگذرد و در نهامی مردم را و پائمال نکند آنرا و هم صلی ما کتب الله به استرنازگان و در
نوشته و تقدیر کرده است خدا تعالی بر او ای از نماز فعلی است و شامی گفته است که از اخرج امامه حتی یفرغ من صلوة و یستتر بلباس
گوشن آرد و وقتیکه بیرون آید امام و برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود و کانت کفارة لما بیننا و بین الجمیع الی قیامه با شستن
اعمال پوشنده مرگنا نماز که میان این جمعه و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود و رواه بود او در و غسل او من جمعه من جمعه
تغنی است نزول کرد شام را و مراد در روایت کرد از آنحضرت و فضل جمعه اغتسال آن حاشی قال قال رسول الله
علیه السلام غسل یوم الجمعة بشدید و تخفیف بر دور و است و تشدید احتمال و در مسالته را و احتمال و در غسل
بجماع و تخفیف با وجود قول و و اغتسل یا بر تاکید است یا مراد بغسل شستن است بجمعی و در آن یکدیگر را
شستن آن کفنی است و باغتسال شستن بدن بشکری و تشدید و آبگرم و پیاید نماز را در اول وقت لغز که
برای تاکید بعض گفته اند بگرفنی تصدق کند پیش از بر بدن بجزئی و گفته اند بگرفنی رفت در ساعت اول و در
استعمال بصلوة و ذکر بعض گفته اند بگرفنی دیگر بر حال باعث شد بر با مدبر و اول بدن و در غسل
و در نامن الامام و و تر و یکشت از امام بی تخطی رقاب و فاستمع پس شنید خطبه و ولم یح و و لغو کرد و عملی و
کان کل خطوة عمل سنة باشد و در هر گام ثواب عبادت یکسال و اجر صیام ماه قیامه و پا در هر گام
انچنین عمل که صیام و هر و قیام لیل است این خاصیت مخصوص نماز جمعه است باین شرط که در هر گام
هر گام رفع درجه کتابنده و محوسیه است اما در هر گام هر گام جزو یکسال قیامه است
روز جمعه جمع کرده است باز یاد بسیار دیگر که در شرح ذکر یافته انجام آید و در روز جمعه کسالی بود و کسالی در هر گام
قال قال رسول الله علیه و سلم علی احدکم ان جلدان یخذ ثوبین یوم الجمعة نیست یکی از شما یکی و نقضی از سبب میسر و در هر گام
و در جامه بر روز جمعه سوی ثوبی منته به و را و در جامه خدمت خود و منته بفتح میم و کسر آن و مسکن با معنی خدمت استمال مراد
که صیاب روی همیشه در خانه که بان خدمت خانه و کار بار آن میکند درین لیل است بزرگه اگر کسی چیزی از جامه بپوشد در هر گام
کرد و ستانی و حمل نبرد نبود و آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص بر او جامه پوشید و رواه بود او در این ماجه و رواه مالک عن یحیی
ابن سعید و روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی و عن یحیی بن سعید بن جبیر

گفته است که در آن مسلمانان را و ولم یؤد احدًا و لایذکره است هیچ یکی را نخطی اقامت جز آن + نهی کفارتی الی الجمعة یعنی یکسایه زیاده شکر پیام
پس این جمعه باین خصال کفارت ازین جمعه تا جمعه که متصل است و از زیادت سه و زینجا که در احادیث متعدده گذشت که کفر ازین
تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتند درست است اگر چه ظاهر مفهوم نیکه در متاخر است فانهم و اولک بان الله یقول +
و این کفارت تا جمعه دیگر زیادت سه و از سبب اینست که خدا تعالی میگوید من جبار باحسنه فاعشر انما یکسیر یکبار و بکنند یکی را این است
و همانند آن پوشیده نماز که لغو و دعا و انصاف هر سه در وقت خطبه است و دعا و رویا بل و باطن را و ازینجا باین و آن خود مکرر است

یا حرام پس منع در وی غالب است پس و اول بدکار است جز ما و و م متر و دست و زینکی بدی مرد سوم طایب است که در وقت خطبه
ما سوی التدمیم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقیناً و احتمال دارد که دعا در غیر وقت خطبه را و ازینجا فافهم رواه ابو داود

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تکلم یوم الجمعة و الا امام یخطب فموشل الحمار یحمل سفاراً کسیکه سخن بگوید
امام خطبه بخواند پس حال آنکه در هیچ حال خمر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت ستاز علم بی عمل عدم است و در وقت خطبه
در تحصیل آن + و الذی یقول لا نصت لیس جمعه + و آن کسیکه میگوید مرا و انصت و امر میکند بخاموشی نیست و در وقت خطبه

و جوه لغو و ارتکاب منی عنده چنانکه در حدیثی بر مره گذشت + رواه احمد + و عن عبید بن السنان
روایت است از عبید بن سابق که از تابعین حجاز است بطریق ارسال + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

در جمعه از جمعه تا + یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله خیرا - ای گروه مسلمانان این روز است که گردنیده است
اجتماع و سرور + فاعتسلوا + پس غسل بر آید + و من کان عنده طیب فلیضربه ان ینس + و کسیکه بوی خوش

زبان ندارد او را که ساس کند از آن و عبارت زبان ندارد بجهت آن گفت که تو نمکن که طیب
استعمال آن کرد و کذا قیل + و علیکم بالسواک + و بر شما باد که سواک کنید درین روز - رواه مالک و ابوداود

ابن عباس متصل + روایت کرد این حدیث را مالک از عبید بن سابق مرسل و این ماجرا و وی و وی
صلی الله علیه و سلم پس این مرسل است که معتقد شده است بمسند و آن مشمول است قطعه

صلی الله علیه و سلم حقاً علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة + حق و ثابت است
اولیه و باید که ساس کنند یکی از ایشان از بوی خوش و خود این بجهت آن گفت که بران لشریب نگاه میدارند و در وقت خطبه

از آن بطلب آخر نفع این هم بوی خوش خواهد شد و تواند که تمام این بیت را با + فان لم یجد فلیضرب طیب
طیب است که سبب نظافت است و میریزد بوی بد را و او را هم از آلودگی و قال نهاده بر شستن حسن + یا سید الخیر و یا صلی الله علیه و سلم

اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود باین و در غیر شستن عبادت است از کلام آن بجز در وقت خطبه
شستن نماز جمعه و فرس است و در وقت خطبه هم از امامانی چنین است و در وقت خطبه سست و در وقت خطبه سست و در وقت خطبه سست

حق است و سواک الی ذکر الله که ذکر مطلق است و در وقت خطبه هم از امامانی چنین است و در وقت خطبه سست و در وقت خطبه سست
حق است و سواک الی ذکر الله که ذکر مطلق است و در وقت خطبه هم از امامانی چنین است و در وقت خطبه سست و در وقت خطبه سست

و در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند همان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذان گفته شود تا مردم از دور بشنایند
و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف فقها را که معتبر در روایات است و در وقت خطبه است زیرا که اوست اصل و شریک این
اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشد صحیح است که همین معتبرست زیرا که مقصود از اعلام است بوی حاصل شده که در فیه الصلاة
بزرگانندی اول عثمانی را در بعضی حدیث ثانی گفته اند باعتبار حدیث اگر چه اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب بجای
نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعضی حدیث ثالث نیز گفته اند چنانکه در بخاری کتاب و آن باعتبار تسمیه قیامت
باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود
و در بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان امیرالمؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیرالمؤمنین عثمان تمام اذان بود
در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر تقدیر آنچه خلفای شین کرده با آن بدعت نباید گفت بلکه
بر آن آیه است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سینه اشخین واقع شده است و در کلام بعضی طلاق بدعت بر آن واقع شده است
مستحدث است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و مقصود تقبیح و تزییم آن فعل نیست اگر بدعت است و بدعت بدعت
قالوا بعد از آن بزرگ حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان است که ذکر کرده اما اذان بیکر بعد از وی که در زمان
نه در زمان نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بر این که در اسلام و معلوم نیست که اذان بدعت است
پس بهتر است که سنت هم باذان اولی از آنست و اگر قصد اعلام الصلاة الصلوة سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است
این سمره قال کانت لبی صلی الله علیه و سلم خطبتان یجلس بینهما بود و آنحضرت دو خطبه که یکی نشست و دیگری ایستاد
میافت هر عضو بجا خود و صحبت نرسیده است در روایاتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این جمله سنت است
رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست و یقرء القرآن و یدکر الناس و یسبحون و یسبحون و یسبحون
یا میداد آخرت را و احوال آن جهان از ثواب عقاب و نکات صلوة و خطبه مقصد است پس بدعت است
خطبه و میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه این منافات ندارد که تا بهی خطبه نسبت نماز چنانکه در حدیث
و عن عماره روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است احوال و در آنکه خطبه
صلی الله علیه و سلم قبول آن صلوة الرجل قهر خطبه سنته من فقهه و یسبحون و یسبحون و یسبحون و یسبحون
نم اوست ناشی است از آن بعضی تفسیر مننه بمنظور کرده اند و تحقیق این شرح کرده است فاطیلو الصلوة و قهر و الخبت یسبحون
و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن منحنه فقه و علم طیبی گفته که نماز سهل است و خطبه فرج است باین از جمله مقدمات فقهیه است که اصل امر فرج است
کنند و تمام نشان آن بیشتر نمایند و گفت بنده ضعیف عقلا الله عنه که شایه بن رفسر خطبه است که کفایت است در تعاطی یک کلمه خطبه
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مصدر جمیع کلم و منظر عراب حکم بود و در خانه اگر کسی است یک حرف پس است و در امر بدان سینه
از حضرت که در امت را بر آنکه سعی کنند در کثیر طاعت مجادوت نمایند و مشغول شوند بتذیب نفوس خود و در غلط و تذکر مردم منظر معجز و

Marfat.com

هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تصبیح امر حرب و تقویت مصلحت است و از حدیث معلوم شد که کدام یکی پیشتر بگزارد
 پس گفت شهب که صاحب مالک است طائفه دوم پیشتر بگزارد که سلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینه براج لالت دارد و امام
 ابو حنیفه گفت طائفه اولی پیشتر بگزارد کذا فی بعض الشرح این روایت سالم است از ابن عمر و روی اقع نحوه و روایت که نافع
 از ابن عمر مانند آن و زانو و زیاد کرده است نافع این را که فان کان خوف ہو اشد من ذلک پس اگر یافته شود تر از دشمنی
 که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجاعت توان کرد بوجه مذکور و صلوات جالا قیام علی اقدامم بگزارند پیاده ایستاده بر
 پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاده و اگر کمان یا بگزارند سواره اگر توانند پیاده شد و مستقبل القبلة روی آورده بجایستند
 باشد استقبال و او غیر مستقبلها یا بگزارند مستقبل استقبال کنند قبله را اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز است
 میت برون افتم از خود به پرگندگی و نه افتم برون با تو از بندگی و انگش لوک و خفته شکل و بی ادب و سواوی خیره از روی
 قال نافع لاری بن عمر ذکر ذلک عن رسول اللہ گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشند این شقوق این حدیث صحیح است
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواه البخاری و عن یزید بن رومان بضم و سکون و او که تابعی است و اشکاف الخوف
 ابن خواتم بفتح خای معر و تشدید و او و تالی فوقانیه نیز تابعی ثقه است عزیز الحدیث و خوات صحابی است

عمر بن صلیح مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف و صلح روایت میکند که در روز ذات الرقاع
 در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر رانام غزوه ایست که در سنه خرامه هجرت بود و در آن روز
 و گزارد این نماز را و بی آنکه جنگی آید شود برگشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پارسینه بوده و در آن روز
 پای افتاد پس چنانچه پاره پاره با پیچیده بودند شهوانی جهت و بعضی گویند که در آنجا گری بود که پاره پاره و در آن روز
 سیاه و پاره او زرد بود رنگ بزرگ گو یا رتعه است بر هم دوخته بعد از آن بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات الرقاع
 بقول خود و آن طائفه صفت مع طائفه و جاه بود و گروهی صفت بستند آنحضرت و گروهی صفت بستند آنحضرت
 و جاه بضم و او و کس آن و در روایتی تجاه العذبات فصلی بالقی مع رکعت و پس گزارد آنحضرت صلوة الخوف
 پسر بر جا خود مانند آنحضرت ایستاده و اتموا لانفسهم و تمام کردند ایشان نماز را و در آن روز آنحضرت صلوة الخوف
 و جاه العذبات پس صفت بستند در مقابله دشمنان و جارات لظالمه لانی و آیدند طائفه دیگر که حضرت مقابل دشمنان ایستادند
 فصلی بهم رکعتی التي یقیت من صلوة پس گزارد آنحضرت ایشان که حتی رکعتی باقی مانده از نماز وی بتم بستند آنحضرت

و اتموا لانفسهم و تمام کردند این طائفه نماز بر خود و تم سلم بهم بستر سلام او آنحضرت با ایشان متفق علی اخرج البخاری بطریق
 و روایت کرده است بخاری با سواد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و عن سعید بن خواتم بن سعید بن جبیر
 بفتح خای مهله و سکون مثلثه صحابی صغیر است سال سوم از هجرت و اذت یا غده و او را در روز ذات الرقاع ایستادند
 مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی گفته اند اینچنینش را مرد داشته که خواست روی صحابی بن علی بن ابی طالب

تا کی سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است اقتدا با اهل ذریع بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بان و کس بعد از من بشکند ابوبکر و عمر است
رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت جود کثرت مردم تا در ایام نماز را و بر سر نه آن تمام
کلام درین بیاید متفق علیه و سئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید و پرسیده شد ابن عباس
آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید قال نعم گفت ابن عباس ری حاضر شده ام + خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
فصلی ثم خطب بیس بکر از نماز عید بیس خطبه خواند و ولم یذکر ذنابا و الاقامه و ذکر نکرد ابن عباس از آن را و نه اقامت + ثم اتی
النساء فوعظهن و ذکر من بعد از آن مد آنحضرت زمان که سبک آنحضرت نماز عید حاضر میشد ندیس بندگی و ایشان را یاد و او ایشان را
احکام دین و احوال آخرت از تواج عقاب + و امر من بالصدقه + و امر که در زمانه تصدق کردن + فرستادن بیویان آنرا + و امر که
پس میزد زنان که دراز میکردند و ستمها خود را بسوگوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور + و بدفعن الی بلال
می انداختند بسو بلال می پیروز بود + بیویان بضم یا و فتح آن هر روایت است + ثم ارتفع هو و بلال الی بیتهم و بیست و شش
آنحضرت بلال بسو خانه آنحضرت فی الصراح رفع شبانی و مبالغه کردن ستور رفتن متفق علیه + و عمر بن الخطاب
صلی الله علیه وسلم صلی یوم فطر کعتین + روایت میکنند ابن عباس که آنحضرت گزید روز عید فطر دو رکعت + و عمر بن الخطاب
نگزید و آنحضرت پیش از آن حرکت نه بعد از آن + متفق علیه + این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید دو رکعت است
ترمذی گفته است که درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید بن خدری آمده است + و عمر بن الخطاب
صحیحست و عمل برین نزد بعضی از اهل علم اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر هم تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم
پیش از آن قول اول صحیحست زیرا که گفته است که نشنیدم هیچ کس از اصحاب آنکه ذکر کرده باشد از سلف بر اینست که نماز عید
و نه بعد از و در بدیه گفته است که تفلیس کن بر مصلی پیش از مسلم و عید بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عید
که اگر است مصدر است و بعضی گفته اند بر مصلی و غیر مصلی بر آنکه آنحضرت نماز عید بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خروج مصلی بکر و نیست و فتح الباری گفته کوفیان میگویند که بکر از بعد از آن نه پیش از آنکه بعد از آن
و در میان میگویند نه پیش نه پس با اول قائل است و زاعی ثوری حنفیه بنیانی از آن
و احوشای جماعه از سلف گفته اند که اگر است نیست نماز نه قبل از آن است که در آن است و چون نماز عید فطر است
یانه و ظاهر نیست که چون فوت کرده با امام قضا کند زیرا که نمازین صفت یافته شده است به و آن را و بعد از آنکه نماز عید فطر است
آن شرط بمنز و کذا فی الهدیه و در بعضی شرح مذکور است که اگر بکر از نماز عید فطر است که در آن شرط شده است که در آن
میط و قاضیان که هر که مصلی بیاید و نماز با امام در نیاید وی مجبور است که نماز بکر از نماز عید فطر است که در آن شرط شده است
و بکر در و افضل آنست که چهار رکعت بجز او تا حاصل گردد و او را نماز عید است و همچنین است در عید فطر + و عمر بن الخطاب
قالت امرنا ان نخرج لفضل یوم العیدین + ام خطبه که از کبار صحابی است و مناقبات است تا هر که آنرا بخواند بر او

نماز پیش از خواندن خطبه اتفاق کرده اند صاحب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گزاردن نماز پیش از خطبه و عمل کرد
 ابو بکر و عمر با زوی مجتهدین ترمذی گفته که برینست عمل نزد اهل علم از صحابه و غیر هم گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم
 بود و در وقتیکه امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح البصره میگویی که بعضی گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود
 بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که نماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر با اسناد صحیح تا حسن خبری روایت کرده است که
 علت غیر علت است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن دم بود بجماعت و قصد مروان اجماع خطبه بود و هم
 ترک داده بود در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب شتم وی کسانی را که مستحق نبوده اند از او افراط و تفریط بعضی مردم احتمال
 دارد که عثمان رضی الله عنه حیانا آنرا بجهت مصلحت صحیح که دید کرده با که مروان بجهت غرضی که خود بران مروان را در وقت
 گفته اند که اول کسیکه تغییر داد معاویه بود و مروان مدینه و زیاد به بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت او کردند و الله اعلم
 کلام اشعری و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود و فافهم - باب الی تسبیح
 و که آن وقت بر راه تخمین آن و جمیع وی افاضی بتشدید یا تخفیف آن نام چیز است که شرح کرده میشود بر وجه تشریح است و کما اولت
 که آنرا قربانی گویند و تفسیح معنی فتح کردن قربانی کردن یوم تحریر یوم الاضحی از حیث نام شده و یا از ضحوت یعنی طلوع آفتاب
 و نوحیم از دست که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب در نذیب نام ابو حنیفه و یحیی بن یسار و مسلم بن الحجاج
 از بابی یوست سنت بود که هفت مشهور و مختار در نذیب نام احمد بن حنبل و در روایت از زوی و ابی یوسف و ابی حنیفه و مسلم بن الحجاج
 که در نذیب مالک است گفته که وی سنت واجب است بر کسیکه استطاعت دارد آنرا از امر بینه از نذیب است که
 است و معنی اول قرب ترست دلیل خوب حدیثی است که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابو داود و نسائی که روایت کرده است
 و فتح حامی مملکت و تشدید بای موی و وقاف در آخرین سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم حجرت
 بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این نیزه و خوب است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه بیایست
 قرب نکرده و مسلامی مارا و مثل این وعید لاحق نمیکرد و دیگر تبرک واجب که آتی الهدیه القضا

قال صحی رسول الله روایت است از انس گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 گوشت نر که سرون نیز نذیب غاری قحطار الحین بلخ آنکه سیاهی وی آنست که در نذیب است و بعضی گفته اند که در نذیب
 و ملح بضم میم و سکون لام از الوان بیاض خلوه بسواد - اقرنین - شاعر یعنی در نذیب و الا هر کس شانه زنت را از مسلم القزنی
 است و در نذیب بیده و زنج کرد آنحضرت آنرا و کیش بدست مبارک خود و کسی که گفت در وقت قربان کردن
 چنانکه شرط خوب است - قال رایته و انما قدره علی عفاهما - گفت آنرا هم آنحضرت را دیده پای مبارک خود را از نذیب
 وی و عنایه کسب حج صغیر بفتح و سکون عینی پهلو و جانب روی او پستگاری و بیقول و دیگر گفت بسم الله و الله اعلم
 عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بکیش اقرن - روایت است از آنکه آنحضرت فرمود با آوردن قحطار الحین از نذیب

خو اندیست فرج کرده و قال . و گفت . من کان فرج قبل ان یصلی او فصلی فلینزع مکانا اخری وزن لم یزح فلینزع باسم الله
 ویکه ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بگوید *بسم الله* و عین مانع ان
 ابن عمر قال الاضحی یوران بعد یوم الاضحی . قربانها در روزت بعد از روز عید الاضحی جمع اشخاص است که است در آنجا پس
 تضحیه جانز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یازده و دو از ده این نیز است و تضحیه مالک است و در روز ششم
 سه روزت بعد از روز عید در بایه گفته است که دلیل است مار آنچه روایت کرده شده است از عمر بن خطاب رضی الله عنهما
 که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بیشک آنرا از حضرت شنیدم و گفتند که ای ابو سعید
 در مقام و بدخلی نیست و اگر در اخبار تاریخی و مخالفی باشد ما اختیار نقل کردیم از حدیث اصحاب طبرستان که در آن است
 عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله . و عن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اقامت کرد و آنحضرت بمیدانه ده سال تضحیه میکرد و ظاهر ازین عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما در باب سحر و جادو
 که مشرعی است و در سنه ثانیه است تقدیر رواد الترمذی . و عن زید بن ارمیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 گفت زید بن ارمیه که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت . یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اصل آن . قال . گفت آنحضرت . سنه ایکم ابرهیم . این افواجی است پر شوال است که ابراهیم است و بعد از سال اول آنحضرت
 صحابه پس عیبت را در آن از اجر و ثواب . یا رسول الله قال کل شعرة حسنة و ثوابها مثل ثوب من ابرهیم
 که نوی دادند . قالوا فما صوت . گفتند پس ثواب در آنچه چشم در و چنانکه صدان در آن است . و ثوابها
 من صوت حسنة گفت در مقابل هر موی از چشم حسنة است ازینجا معلوم میشود که شعر و چوشتان در آن است
 باب العتیره و غیر کبیر عتیره بر وزن ذبیحہ گویند قرآنی جا است که در راه حبه و ثوابها
 میگردند بعد از آن منسوخ شد و زشتی گفته که بسیاری از ظلمای عتیره را کرده پذیرفته اند و لغوی است و کتب آن میگردند
 در بایه بعضی صاحب میدهند و بود این برین که ذبح میکرد عتیره در راه حبه آنها که تجویز میکنند بیکدیگر که در آن
 یتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند ننگ نیست کار بروی و دلاله میکنند در آن
 گفت مروی یا رسول الله عتیره میکردم در جا است در راه حبه اکنون چه قرآنی را از آن ذبح میکردم و در راه حبه و ثوابها
 عن ابرهیم رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا فرح نیست فرح بفتح فاء و لا عتیره نیست عتیره . و قال . و قال . و قال . و قال .
 اول تاج کان منتج لهم فرح اول ولدی که از همیشه از نایقه بانغمم برای ایشان . کالوا نیز چونه لغوی عتیره بود و در آنجا که ذبح میکردند ایشان
 برای یتان خود و عتیره فی حبه . و عتیره از ذبح میکنند در حبه متفق علیهم . این حدیث دلیل آنی جز است عتیره است افضل الثانی عمر
 کبیریم سکا بن غامی عجز بنون و فابن سلیم بنم بین فتح لام صیبت والی گردانیده بود او را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر سخنان و است
 رده است از آن حضرت حدیث در عتیره و قال کنا ذبحنا فرح رسول الله صلی الله علیه و سلم بعزقه و قال یقول بوم ما یقول کسره

و بر بزرگی یا کینه و حسد او تصدق فرماید و نماز بگذارد و تصدق کند و تم قال پیغمبر گفت با امت محمد صلی الله علیه و آله ان یزنی عبده او ترسنا است ای امت محمد بجز اسوگند نیست هیچ کس غیرت ناک تراز خاورین که زانک غلام یا زانکند واه و
 سے غیرت کراست شخص است اشتراک غیر و برادر چیری که من اوست و مراد بغیرت خدا کراست مخالفت امر و منی وی و غیرت وی است
 در همه سعادت و ذکرها بطریق تمثیل است و تخصیص فرمودی بجهت زیادت غیرت است در روایات یا امت محمد صلی الله علیه و آله یا امت محمد صلی الله علیه و آله
 لیکتم کثیرا ای امت محمد بجز اسوگند اگر میدانتید شما آنچه میدانم از احوال آخرت و اموال قیامت و صفات جلاله حق و احکام
 تعریف و تعالی و تقدس بر آئین کم میخندید و بسید میگرسید متفق علیه و عن ابی موسی قال حضرت اشرف انوار عالمین صلی الله علیه و آله
 فرماد گفت ابو موسی اشعری گفت آفتاب پس بنام آنحضرت ترسان یعنی شی ان تکون الساعة و در حال که میرسد از پیدایش آن
 یعنی چنان ترسد که گویا که قیامت بر پا خواهد شد و این از تمثیل راوی است و تمثیل است و اول آنحضرت عالم است با کمال آرزو بر او است
 قیامت قائم شدنی است و هنوز آن مواعید کوی سجده با و کرده تمام کرده نشده و فاتی السجده پس آمد آنحضرت فرمودند که در حال قیامت
 و رکوع وجود ما را سیه خط یعنی پس نماز گذارد بدرازترین قیام رکوع وجود کندیم من آنحضرت را هر که شکرد آزار داد و آن را در دنیا
 لا تکون لموت احد و لا حیرة و لکن بحرف الله بها عباده و گفت این نشانا که می فرستد الله تعالی باشد از جهت رسالت
 وی و لیکن ترسانند خداست بر آنکه کان با بقدرت بر تیر حالت و سبب نعمت و حلول نعمت نزل است اما ذلما احدی منکم انما یخاف
 شیامن نکلت فرعون الی فرعون و دعائه و استغفاره پس چون بنید شما خبری از ازان پس ترسد از نظر پناه
 وی و فی اطلع فرغ بالتحریب رسو پناه حسن متفق علیه و عن جابر قال کسفت الشمس مره رسول الله صلی الله علیه و آله
 ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت در موت ابراهیم پسر ناول و صلی الله علیه و آله
 ماری قطبیه که در مدینه سه تن توله شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب است
 فضله بانس است رکعات پس گزارد بزم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باریع سجرات و چهار سجده و در هر رکعت
 است و در او سلم بود در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم بیع الاول بود و در روایات
 منی باشد مگر در سه و ز آخر ماه غم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر روز عاشورا در حال است و در آن روز
 ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی الله علیه و آله کسفت الشمس ثمان مائة و ثمانون سنة و ثمانون شهرا
 گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع سه اربع سجرات و در چهار سجده و عن علی مثل فلک و دار امیر المؤمنین
 یعنی الله عن نیز مانند این مرویت یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت آنچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که چنین
 گزارد در راه سلم و عن عبد الرحمن بن سمره و از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کسبت وی ابو سعید خدری گویند که
 بعد شمس نام است و وی خد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد و روز فتح بود از طلعا و فتح کربستان
 و لولای رابرت عثمان رضی الله عنه قال کنت اربی باسملی بالمدینة من حیوة رسول الله و کسبت ابو موسی که تیر انداز می کرد

تفسیر محمد بن علی عاقله الاثیرین راست گردانید بابت دست رو خود را بر دستش چپ خود و جعل عظامه الاثیرین
 گردانید بابت چپ را بر دست راست خود عظامه الاثیرین بکشید و دست و اینجا عظامه الاثیرین است بمتم عاقله
 بعد از آن کرد خدا یسار را بر راه بود او و وعظنا ان شئت الله تعالی و هم عاقله الاثیرین است که موافق است که آن حضرت
 بر و خمیده بود مراد بسیار خمیده یعنی خای مجرب کسی مربع از صوت یا نیز آن که مراد بود و علم از طرف و بعضی گفت اند
 جامه از خراب صوت + فارادان بلند سفیدها فحله اعلا با پس خواست آنحضرت که بگیرد پاپان او را پس بگرداند آنرا آنگاه آن سینه که منو
 بود در تحویل داد فلما تعلق قلبها علی عاقبتی پس هرگاه که گران شد خمیده یعنی دشوار شد کرد این بدن اسفل آن عظامه الاثیرین
 بر دو شاخ خود و قلبها بتخفیف لام و لشد بیدار هر دو روایت است در راه احمد و ابو داود و عن عمیر بن اریکم و انیسلم بن اریکم
 از عداسیجا که حاضر شد بر راه و شهید شد در چنین روزی گوشت ابا کردی با بی الکرگشت و بعضی گفتند که در این روز
 سیکرند بر اسنم ابا کردی و غیر بنعمین و تم ترم مولوی بودی نیز عجا بستی نیز فوج خمیر مانع بود پس از آن نیز عاقله الاثیرین
 مع الله علیه سلم استیضه عند اجزاز است که وی بد آنحضرت را که دستها سیکرند و فوجی تمام او را از دست او بر زمین کشیدند و دستها
 که بخت کرد و عن یون است طکاره اند و قبرستان از راه نزدیک از راه فوجی سکون از آن استقامت است و در این روز
 سواضع در او ان جمعه گشت و قانما بد عوسیت است و ایستاده عا سیکرند و حالیکه استقامت نمود از عظامه الاثیرین
 خود و لایحه ز بهار سه در گد راند و ستار از سر سار که خودی که شمار است در عاقله الاثیرین است
 چنانکه گشت اگر مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برداشت نیز مستخرج و از اسبها میباشند
 تا سینه و دویش رو او بود او و اکثره و انشا کوه و عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله
 الا استقامت چون خروج در حدیث سطلق بود تفسیر کرد او که مراد خروج از برای استقامت است و بقا استقامت
 بذله کبیر استیغنی آن جامه بار که سائر ایام خدیت خایه میپوشند زینت در کار میکنند و آنرا فوجی است
 چنانکه در بار جمعه گشت و این تبدل بقصد توابع در اظهار غیبت و سکنت بود و در این روز
 وزم کردی کننده و متخشا بد فروست کننده چشم فرو خوا باشند و توابع و تخشا
 را بر باطن متضرع با زاری کنند در راه بود او و انشا کوه و انشا کوه و انشا کوه و انشا کوه
 کان البته صلی الله علیه و سلم از استقامت نماید و در این روز و فیکه استقامت سیکرند و گفتند انعم الله علی من عباده
 آب ده بندگان خود را و بویتمکما و جود با و اسبها را و اسبها را و اسبها را و اسبها را و اسبها را
 بنامات در و این ان گشت زار و بیدار کردن ساری جاوران و اسبها را که اسبها را که اسبها را که اسبها را که اسبها را که
 وزم آمد در راه ملک ابو داود و عن ابن عباس قال استقامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از توکا بر عصا فقال اللهم سقنا غنما غنينا پس گفت خداوند آب ده ما را و بویتمکما را و اسبها را که اسبها را که اسبها را که

پوشش زیر خانه و آنچه در کف می رسد و سردی را از اغبیه و مسکن نوا بجز جمع نایزه و ذانهای سپین آن نام چپا و ندان ست کوفتیا
 و ندانست که آنرا اضراس العقل و اضراس الحکم گویند که در زمان بوج و کمال عقل می بینید و طوبی این زمانها و خنده لغایت بعیدت و اندان این
 بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل بر بطلان انسان کرده اند و گویند که نواجذ بر نیاب نیز اطلاق میکند و الله اعلم فقال یس گفت آنحضرت چون
مشاهده ظهور ایشان عاگرد بطریق معجزه آشدند ان الله علی کل شیء قذیر انی عبد الله و رسول گوای می بیند که خدا بر هر چیز قادیست و گویند
 می بینم که من بنده خدا و فرستاده ام در راه او بودم و عن النسن ان عمر بن الخطاب در سینه عینه کان ذواته استیست بالعباس بن
عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرد میشدند مردم امساک باران میشد استقامت میکرد و بسبب عیاش عم رسول الله صلی الله علیه و آله
پس میگفت عمر اللهم انک انت اول الیک بیننا و تقنینا خداوند ما بودیم که وسیله میکردیم سوگواری میباید پس آب میداد و تو ما را و سقیینا نعم او نعم
آن برود و ایت است و معنی یکی است و سقی و سقی برود لغت است و انما نقول الیک نعم بیننا فاستفاد درست که کنایه است از این
صدا الله علیه و سلم پس آب ده مال قال گفت ان من فمیقول پس آب ده میشدند مردم و آوردند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که آب بود
دست است که تو سل بنیاس میزند عیاش میگفت خداوند این قوم نسبت بغیر تو ضل الله علیه و سلم بمن تو سل کرده اند خداوند است
مراد سواست ساز و مراد از روان ایشان شرمند کن پس بران فی مدبر و الهجاء و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
يقول گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت خرجت من لایبیا ما بانس لیسینی ببرون آن در غیر این است
کن و گفته اند که مراد سیمان پیوسته علیه السلام فاذا بوجله رافعة بعض قرائنها الی السماء پس ناگاه آج تیرا تیرا تیرا تیرا
پایه های خور را بسو آسمان ظاهر امر او بعضی قوائم قوائم پیش باشد که نشانه دستهاست فقال و حوائف حرمه که در این است
مردم باز کرد و پس تحقیق قبول کرده شد و عابر آشا من اجل فزه الهلته از بهر این هر چه رواه الی الله
شده است و بعضی نسیم مطلق علی تصدیق ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند باین را و در لواحق و تمجیات باب ما
هبت باب در بیان باد که بوز و در بعضی باب فی الیراح باب در بیان باد و در بعضی سحاب و امیر
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت بالعباد با آید داده شده ام من
شدند عا که نام قوم بودند بدو بر نعمه الی صبا با و کیه باید از جانب پشت ترم
و دیگر چون شخص روی مطلع آفتاب بایستد با و کیه از مقابل سواست و آنچه از پس پشت آید بر سواست و آنچه از جانب و سواست
آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور است و در قاصدین گفته است که سباریکه که سبب مطلع آفتاب است
است و در بورد مقابل صباست و فرق است میان سرد و تقصیر زیرا که تقصیر اول شامل مشرق مغرب است تمام و ثانی
در ناحیه الیت از و نصر آن حضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوه احراب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و در آن
مکان باطلی است و قصه اهلک عا و بریم مصر مشهور است و مقصود از حج و تقصیل صباست بر دو بیان آنکه یکم ما مور مراد است
نکات بر آن حضرت تو بیت و گاهت بر اهلک کرده ای معنی علیه و عن عائشة عن رسول الله

Marfat.com

ست که فرمن است بر وجه کفایت و عیاده المرین دو بار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق نبوت
 و از بس کتب معلوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب العیاده در حقوق صحبت آورده و امام محمد باسلام از حقوق
 ایراد کرده و اول مسأله است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اینها را در پیش گرفتن
 خانه یا در بنیال خازه رفتن و نماز خازه کردن نیز داخل نیست و فرمن کفایت است و ذکر اتباع صحبت اتمام است و اشارت نمائیم که
 که توقف کند بعد از نماز و کسب هر قدر که تواند و توقف تا در فن افضل است در اجایه الدعوه و قبول کردن تا از آن بعد تمام گردد
 از غایب و متاهل در آن جا نباشد و امام عزا گفته طعام که صحبت سفارست و مباحات بپذیرد بر آن نام در آوازه بسازد و در آن راه دوست
 و سلف کرده می پذیرد آزار و تشمت العاقلین عجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زنده را بر حکما ان بشیر است که گوید در آن
 تشمت بشیر تجربه و اول ضمیم ترست و شوق است از آنچه مشتوق است تو است یعنی تو را ندیده و گویا دعاست و عاقلین در آن راه دوست
 یا از شامت مبنی شاد شدن بسیار سخن گوید دعاست بار اله شامت اعدا از عاقل ثانی از شمت بیغی و سیرت دیگر تشمت است
 بر و احد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بر و در باب عطاس تشاؤب از کتاب الآداب باید انشاء الله تعالی متعلق علیه و عاقلین
 رسول الله علیه و سلم حق مسلم علی مسلم است بحق مسلمان بر مسلمان شش است نیک ما این گفته شده جو چیز است که هر مسلمانی
 یا رسول الله قال اذا لعینه فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را این سلام کن بر او و سلام لازم است و در حدیث آمده که هر مسلمانی
 که بر او سلام کند و او را دعا کند فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را و او را استحوک فاح و در حدیث آمده که هر مسلمانی
 مر او را بضمی فریفت خاص است غسل نامحیی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواست و حق گزاری است و در حدیث آمده که هر مسلمانی
 و نزد استبضع واجب و از اعطس محمد الله شسته و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمت کن بر او و در حدیث آمده که
 و از امر من خده و چون بپوشد و پس عیادت کن او را و از انات فاجبه و چون بپوشد و پس عیادت کن او را و از انات فاجبه و چون بپوشد و پس عیادت کن او را
 نصیحت درین حدیث زیاد کرده و مراد حضرت و حقوق مسلمانان است و هر مقام چیزی از این حدیث است که در حدیث آمده که هر مسلمانی
 بدیج باشد در راه مسلم و عن البر ابن عازب قال امرنا لنبی صلی الله علیه و سلم بسبح و نحم الله و نصلی و نسلم
 کرد ما را از غیبت چیزی در امرنا بعیاده المرین و اتباع انجائز بوشیمت العاقلین و نصلی و نسلم و نصلی و نسلم و نصلی و نسلم و نصلی و نسلم
 لعنهم و امر کرد ما را بر است گردانیدن سوگند خورنده را و مستم بضمیم هم و سون و سون و سون و سون و سون و سون و سون و سون و سون و سون و سون
 سوگند نیز روایت است یعنی شغف سوگند خوردن بر خلی تو که این کار را البته خواه کرد پس باید که نمی توانی تو از آن سوگند بگریز است اگر در حدیث آمده که هر مسلمانی
 بر فعل خود که البته این کار بکنم پس باید که کسی در تفسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن سبب آن و بعضی گفته اند که سخنان آنست که در
 یکدیگر سوگند دهد و بگوید بخدا سوگند بر تو که این کار بکنی سبب است بر او که بگوید بجهت تعظیم هم سوگند است که در حدیث آمده که هر مسلمانی
 سابق بجهت بر آوردن مسلمانان از جهیت که حث است و نظر العظام هم و امر کرد ما را از غیبت بپایه آوردن که در حدیث آمده که هر مسلمانی
 مسلمان باشد یا کافر و یا من بود و نما ما عن خاتم النبیین و منعه که در حدیث آمده که هر مسلمانی

ابن سیرین و الیہ یاج و یکنزال و از پوشیدن آستین و ویلیج و در حال گفته است برت و یبسط و ویلیج کار معرب و یبایون همه
 و نام حرمت و اولیة و احرار و سنه کردار از سیرت سرخ و بیشتر و کبیرم و سکون با دم مثلثه فراش صغیر بر کرده شده چینه که برین
 بنده و بیشتر و از آمدن گویند و این از عادات عمیم است که بر کبیر در عونت از حریر و یبای و جز آن بسازند و قید بجز با طردان است
 که اگر برین باشد علم است و اگر بقدر عونت و بخت صنف و آسود بود نیز حرام نیست و اقصی - سنه کردار متعین است و تشدید
 و نام سیرت و بیشتر که بر کبیر از کمان محفوف و کبیر و بعضی گفته اند که بینه قوی بر آن نسبت بقدر بینه غیر شیم و در آن را برین
 گفته اند که این عادات حکام آن کما بنا کس فی تفصیل باید و آتیہ الغفۃ - سنه کردار او مذکور و فی روایت عن الشریب الغفۃ

و از پوشیدن و از آمدن نقره و خوردن نیز همین حکم دارد و فانه من شرب میانه دنیا لم یشر بینه آخرة
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول

و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول

و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول

و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول

و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول
 و اگر کسی که نوشد در آن نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یادت طول

و قل سبع مرات به و بگو حضرت با خدا عود بفرستد و من سر او را جدا کند و دنیا و آخرت را ببرد و بر سر خداست و توانی وی را بگریز
 یایم از درد و حال می ترسم از زاریت و مصیبتت ان در حال بد قال گفت عثمان بن عفان گفت فاذنوب السلام کان لی من کرم
 آنچه فرموده بود آنحضرت پس بر خدای تعالی آنچه بود من از زردی و راه سلم و عن ابی سعید الخدری ان جبرئیل علیه السلام
 و سلم فقال یا محمد اشکیت در دایت است از زردی و سحر که بر علی آمد آنحضرت را پس گفت ای جبرئیل پرسش یا محمد بیا شدی فقال پس گفت سخت
 نعم و از سحر بیا شدم قال گفت جبرئیل خواند این عارضا علاج آنحضرت به اسم اعدا ربیک و بنام خدا منون گفت قرآن را در حال سحر
 یوفیک و از بر چیز که برنج و در آنرا گذراند این سحر را نفی از زردی هزارت و در عین حال سحر از شر چشم سحر و کما رو نشد و در وقت
 و احتمال دارد که برای شکر سر او باشد و الله ربیک و الله ربکم و الله ربکم و الله ربکم و الله ربکم و الله ربکم و الله ربکم و الله ربکم
 و عن ابن عباس قال کان رسول الله علیه و سلم ایضا بحسن الحسین بود آنحضرت که در پناه خدا یک و تسبیح حسین را در آن
 و عن سائر الیه بیت النبوة باین دعا که بخند کما بکلمات اوقات در پناه بگیریم شمارا بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را پیش
 عز و اجل آنها را و نسبت و مراد بکلمات با صلوات الهی است تمام یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزل من قبل شیطان و شیطان
 و شیطان نام برتر و دهر سرکش که از حد گذشته است از جن و انس و دواب و هوا تا در او از هر باسه باشد بدیم و شیطان را
 چنانچه مار و آنچه گشت آنرا سامة گویند مانند گزوم و زنبور و گاه است دواب را که میخندند بر زمین و قوه آسمان که مثل حشرات است
 هوام گویند و من کل عین لامة در از چشم خدا و در دم که فرود آید بر او برسد او مثل دیوانگی و منما و توبه و راه
 و حسد و جحان یعنی چشم بد که زبان ساند و بگوید ان با کما کاران بوفو با اسیل حق و میگفت آنحضرت در آن
 کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است توفیق میکرد باین کلمات اسمعیل اهل حق را در راه انبیا و در سحر کاران
 بنمیر مغزو و فی اکثر شرح المصباح بها علی لفظ التثنية و در اکثر نسخ مصباح یهودیه است بغیر تثنیه راجع بدو کلمه که در آن
 یا بدو کلمه متعاد و متعاضد و این کلمه است و لهذا گفته اند که ظاهر آنست که این سه کلمه است و ان العلم است
 ربح قال قال رسول الله علیه و سلم بر خدا به خیر است و نه هر کس که بخرد خدا بچنانکه
 حقیقتا از بوی خوش مال و اولاد و ثواب موجب است و ثواب و کفارت و زود و فرح و در آن است و در آن است
 کابری متضمن لطف نیز می باشد اگر چه بر من در آن است و در آن است لطف است اگر چه در آن است و در آن است و در آن است
 آدمی که برسد و بگیرد او را و تصیب بفرمانم و در آن است معلوم هر دو است است چنانچه در ترجمه شاسته بکار و شده و راه
 و عن ابی سعید عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله علیه و سلم من اغتسل فی ریح و ثوب مشقت و در ماندگی او لا یغیب عنه شیء
 و بعض گویند در بسیار نام و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و اندو بگوشن شدن اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرقی میان هم و هم آنست که هم است و هم است
 و پیش از هر که قصد کردن آن هم میکند و هم در راه بود و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

حال مؤمن همچو حال گشت هست که همیشه با دامن میگردد اندوهی جنبانند از اول الابد کون یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد او را بلاء

و مثل المنافع کثل شجرة الازرة لا تترجى لتتخذ و حال منافق همچو حال نخست صنوبر است که نمی جنبانند تا آنکه در ده نشود و بریده نگردد و متعین

علیه و عن جابر قال نزل رسول الله بکفت جابر را دید پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم علی ام السائب بام السائب که پیامبر است و آنحضرت فرمود

وی می آمد در خانه اومی و آمد و فقال مالک تزفر فین بدیس گفت آنحضرت بام السائب که تپ لرزه داشت چه شد دست ترا که آنرا

تزر فرین ماخوذت از زلف الطائر وقتیکه فراخ نمیکند هر دو باز و خود را میچینانند برای در ابرو و آنکه دست و قامت آنرا که

قیها بگفت ام السائب سبب زردین من تپ است برکت کند خضای در و حتی کفم جاز نشد بدیسم و آنرا در روزی که آنرا

پس گفت آنحضرت لا تلبس الحمی فانها تذهب خطایا بنه آدم و دشنام کمین تپ از راه که در شکر تپین بر او می آید و در میان آنرا

کماندیب الکبر خبث الحدیبه چنانکه می برد و آنرا هرگز می چرخد و پدید می آید این از او است و در عین آنکه در میان آنرا

علیه و سلم از مرض العبد او ساغر کتب المثل ما کان یعمل مقیما صحابا و تحقیقه بیا میبرد و بنده با سفر میکند و در روزی که در آن

در حالت صحت و اقامت داشت قوت میگرد و نوشته میبرد برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالیکه غم شدت بر او می آید

و عن انس قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم الطاعون شماره کل مسلم و طاعون سبب شهادت هر مسلمانی است و در روزی که

صبر کند و نگرند و بپزد و شهید مرده باشد و در حق هر ثواب بد متعین علیه اخیلی گفته است که طاعون باست و این از آنکه

عام و و با که فاسد میگردد و بوی او پس فاسد میگردد و بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابو بکر میگوید که طاعون در روزی که

روح میکند تشبیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاضی طاعون می آید و در روزی که در آن

را بودم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و با آنچه بر آید در بعضی استکان بدن که نرم اند و چنانکه زردی را در آن

گرد خود را و گاهی سبز و سبز می باشد و فاسد میگردد و از عصاره آن آنچه در اجزاء و اعضا میگذرد و در هرگز آنرا

شهری که واقع شده باشد در آن تپ کرده و وعید نموده و تشبیه بظفر از زحف داده و بر سر بران در آن

و موت عام مرض عام است و مخصوص آنچه اطباء نعین نمودند نیست و ایند او را ناموشه است و در روزی که

لبظط طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی و باست و غلط کرده هر که طاعون را در روزی که در آن

دشته و اگر در دنیا برین معنی محمول باشد فردی از او بخواهد بویرد مخصوص این این تا کل آن را طاعون است و در روزی که

واقع شده چه خواهد گفت سائل التمدد عافیة و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم الشهدا خمسة و شهادت

پنج قسم اندید اطمون یکی آنکه بعلت طاعون ده و به صبر بران جان سپرده و اطمون دوم آنکه بعلت اسهال یا اسهال

و انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق علت بطن از زردی و غیر آن مراد دشته و بعضی گفته اند که مراد اطمون کسی است که تا آنکه در آن

از کل جراحم شبهه در تشو و درع بلاک شده و حال از آنکه مراد بگرسنه باشد که بعلت گرسنگی بیخ فتر و مجاهده جان داده الله اعلم و در روزی که

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

سوم آنکه در آب غرق شده و بگرسنی و بر آن بعد از آن که در محال است نفس تنگ کرده و صبا العدم چه نام آنکه در زیر دیوار و بنای کافران و در

و حضرت می فرمود دست خود را بر قبح و هم میسج و همه پیش میگردوی مبارک خود را می بر آورد دست ترا بر سر او که جهت حاجت
 می خایست در غم بقول - بیست و یک مرتبه اللهم اعنی علی شکرک الموت - خداوند باری و در هر حالتی سخت مرگ - او علی شکر است
 یا گفت باری و در بركات موت شکر را و دست و سكرات جمع سكره بسكون كاف این نیز بمعنی سختی و محنت بی هوشی است و سكره بفرمان
 کردن آید در راه استرجه و این آیه در شیخ باجل الکریم او صد محمد المیکری که در حقه الله علیه در سب سكرات موت مرا حضرت را میسج
 و جوه منقده و در از لوله یکی آنکه مزاج شریف بنوی اصلاح انور بود پس احساس تمام اکثر در یافت اثر آن که بود و خدا که فرمود
 لا ونگس کما یوکل جلال نیکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بحید لطیف می و عشق می بوی او و او می بود پس تمام می بنام این
 و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیم است که چون به بنیاد که نقل روح پاک می باین محوت است آسان کرد و بر سبب کی حال نفس
 حقیقت شریف می جاسم جمع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریفی که با فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر آنکه
 ستولی امور مملکت امیه و گماشته در گاه عزت بود که تمامه امور احکام خون و مکان بوی مغموض بود و آنکه در امور مملکت و روح
 و سلطنت می بود و عادت ستم و گماشته گان است که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند صحبت استعدا و سوال و حساب می در هر
 شان آه باید که چه طور بر آید و شیخ شیخ عبدالوهاب متقی از شیخ نو ششم است متقی رحمه الله علیه نقل می کند که در وقت فوت
 اگر شدت سكرات از ماشا به کینند از همین نشود که آن نام تمام و منصب قبلت است دیگر آنکه نازل گردانند و شکر است
 تنزلت احدیت و تجلیات صحبت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان حیات نازل میشد و این آقا و کلمات در تمام و کلمات
 و این سكرات مشابهت و افاضات بود که سبب غمی از طاق جسامت از تحمل آن در موت سكرات و در این سكرات
 وجه وجود است و اذنی بتمام و حال شریف است و بعد علم دیگر آنکه او را که احسان انعامی خاص بود و در وقت فوت
 بر شکر و بیست و اجدان معرفت جناب حق و استقامت و عبودیت و در حدیث است که شیخ باقر فرموده که آنکه در وقت فوت
 در میان تر ازین جهت ظاهر شد بی آنچه ظاهر شد - بجز سبب است فوق آن که در حقیقت حال بود و در هر حال
 روح شریفی که در بر آید و بر او سبب است و در حقیقت آن که در تمام انعام میسج کرد و در هر حال
 حاصلی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر شد بوی سلطان آن حال دیگر آنکه در وقت فوت
 عاقله جمعی حضرت علیه و در وقتش در این اوقات در هر حال سبب است که در وقت فوت در هر حال
 حاصل شد و دیگر آنکه پروردگار بل علاجه کرد و در وقتش در این اوقات در هر حال سبب است که در وقت فوت
 و این کمالی است خاص استحضار او و مضمایر من تمام عیون است که در وقتش در این اوقات در هر حال
 این بین و اغلب بجز آنکه در وقتش در این اوقات در هر حال سبب است که در وقت فوت در هر حال
 در وقتش در این اوقات در هر حال سبب است که در وقت فوت در هر حال
 در وقتش در این اوقات در هر حال سبب است که در وقت فوت در هر حال

راست است که در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

در حدیث آمده است که هر که در دنیا سب و لعن کند و در آخرت سب و لعن کند...

پس دعا کرد و حرمان زن را به شفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی با سید نواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و النجا بحق
و عن حماد بن سعید قال ان رجلا جاره الموت فی زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از ابوسعیر
روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد و او را موت در زمان آنحضرت و فقال رجل بنی مالک مات ولم یقبل من مرض
گو را با و مراد او که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و یحکام و ای زوجه ای از تو
باید یک چه و لا تمانی بقراب ان الله ابتلاه بمرض کفقر عنه من سیئاته ما کرمی بود این که خدا یتعالی می میراند و می آید او را به بیماری
پس کفارت میکرد از زوی از بدیهای وی بهتری بود و مراد او را رواه مالک مرسل و عن شداد بن اوس صحابیت وی به بیماری
و الصنابحی بضم ص و نسبت است به صنابح بن ابراهیم او عبد الله است احتملا نسبت صحابیت یا تابعی روایت است از ابن کثیر و
که ایشان و خلا علی بن اعلی مریش بودند و در آمدند بر مردی در حالیکه عیادت میکنند آن مرد را و فقال له پس گفتند مردان در آن روز که
چگونه صبح کردی و چه حال داری قال صحت بنعمته گفت آنمرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم فقال له
بکفارات اسیئات و خوش خبر خوشحال باش بختها تا یک پو شنده بدیهاست و حط الخطایا و یغفر ذنوبکم ان کنتم من اولاد
رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول ان الله عز وجل یقول - زیرا که من شنیده ام آنحضرت را که میگفت که خدا یتعالی هر یک از
عبدل من عبادی مؤمنان و قتیکه که من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤمن است و فحمان علی و اولاد
آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه ذکاب پس بدستی که آن بنده بر پیغمبر و از آن اولاد خود که
کیوم ولدت امة من الخطایا به مجوز از ایدین ما در او را یعنی پاک و نضره از گناهان و یقول الربیب و یگوید پس
بتلا که که کاتب اعمال اند و انا قیدت عبدی و ابتدیته من بند کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و
فاجروا له ما کنتم تجرون له و هو صبح پس جبر اکنید و بنویسید ثابت گردانید برای منی از اعمال پیریکه میوید که می
میگردید برای منی در حالیکه خند دست بود اجر و الفتح هزه و سکون بیم امرت از اجر یعنی برانندن و مجری
و عن عائشة رضی الله عنها قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اکثر من ذنوب ابی ابراهیم
گناهان بنده و نمی باشد مرا و او را عملهای نیک که پوشان آن گناهان را و هر چه
آن بنده را خدا یتعالی باندوده تا تکفیر کند آنها را از آن بنده و رواه احمد بن حنبل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
مرضا لم یزل یخوض الرحمة یکسکه برسد بیماری را همیشه می در آید و شنا میکند در برای رحمت را و غرق میگردد در آن غرض باشد از
حتی یجلس تا آنکه می نشیند فاذا جلس غمضت فیها پس چون می نشیند فرود می رود در برای رحمت و چون میگردد در آن
مالک زهد و عن زبان مولای آنحضرت است و همیشه در خدمت می بود و در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
اصحاب احمد که الحمی روایت میکنند که آنحضرت گفت و قتیکه برسد یکبار شد از آن حضرت روایت میکنند که
پاروایت از آنش و نلیطها عنده بالما و پس با بر که سیر از آن حضرت روایت میکنند که آنحضرت فرمود

فلیس علیہ شیء اکره الیه ما اصابه پس نیست هیچ چیزی که در تنگنا اوست فکره افکار و اندر کرده الصدق تعاره پس باخوش
میدارد کافر تقای خدایتعالی را و ناخوش میدارد خدایتعالی را تا می رسد کرده و محقوت و مغضوب و مغفوض بان جهان میرود و متعلق علیست
فی روایتی نوشته رضی الله عنهما و الموت قبل نقار الصدق و موت پیش از تقای خداست و وسیله و مقدمه اوست و ازین کلام معلوم
میشود که موت غیر تقای اعداست چنانکه گفتم و عن ابی قتاده و انصاری است از فضلاء صحابه و از اهل بدرست آوردند که چشم او روزی
یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود و آنکه کان یحدث ان رسول الله روایت است
از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علیه نبیانه گذرانیده شد بروی جنازه هر بضم میم فقال استرح او ترا تمام
گفت آنحضرت ایست یارحت یا بنده یارحت یافته شده است از وی فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله المسترح و المسترح منه چیست
منی مسترح و مستراح منه و کدام اند اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن مسترح من نصب الدنيا و اذا اهل رحمة الله بنده مؤمن صحیح است
می یابد برگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا و العبد الفاجر مسترح منه العباد و العباد و العبد و العبد
و بنده فاسترح منی یا بنده از وی بندهگان و دشمنان بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از مشرودی استراحت عباد خود و عالم است که
بایشان از وی آزار میرسد اما استراحت با او و دشمنان و او استراحت حاصل میگردد و فساد و فتنه و عذاب و آزار
اجزای آن فاجر و مغفوض میدارد و الله تعالی او را پس از آن میکشد بوجود وی زمین هر که و هر چه بر زمین است و نیز با او استراحت
باران را چون می میرود بار و زنده میگردد زمین هر که و هر چه در زمین است و توفیق غایب و غیره و الله تعالی او را پس از آن میکشد
علیه و سلم بنکبسی گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مراد و بعضی نسخ بنکبسی بنشد و بلفظ شریفی از آنست هر دو در روایت است
کن فی الدنيا کانک غریب با ش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده او را پس از آن میکشد و بندهگان و دشمنان
زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غریب و قیم بگیرد و در آن دوکان ابن عمر قبول بود و ابن عمر میگفت او را پس از آن میکشد
چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح زنده خواهد بود و اذا اجبت فلا تنظر الی الارض و چون صبح کنی پس انتظار
تا وقت شام زنده خواهم باز بهیست غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه که این عالم تا بصبحم نخواهد ماند و زود خواهد رفت
تو نوشته برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت آن ایام تندرستی را و عمل کردن در آن بهیست غنیمت آن ایام تندرستی
جوانی با او دان باشد و من جو تک لموتک نه بگیر از زندگانی خود نوشته برای مرگ خود و از اینجاری درین مجلس است رسول الله صلی
الله علیه و سلم قبل موتة بثله ایام بقول گفت جا بر شنیدم آنحضرت پیش از زبوت وی بلند ز سیکنت و لا یوتن احدکم الا و هو کحل العین ایام
می باید که میزوی از شما گر آنکه نمایند ارگان خود را بخور او میدارد و گرم و خفرت او را و اعتقاد کند در حدیث که میزدی و سواد سلیم گفته اند که
نشان سعادت است که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسید نشان امید پیدا کند که در آن کسب است که در آن کسب
کردن اعمال است یعنی نیک کنی اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا از زبوت کسی که در آن کسب عمل و پیش از موت بر آن کسب
تو نوشته نیز گفته اند که حقیقت جا است که عمل کند و امید دارد و وفور است و در آن کسب عمل کند و در آن کسب عمل کند

از عمل و باحث گردد برنگار آن این امینیت بلکه آرزو و غرور است و حسن بصیری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود پروردگار
خود دروغ میگوید اگر نیک میدارم گمان خود را پروردگار نیک میگوید مثل او عزیز منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو درازد از

الف خور و پادشاهی غیر خود و آرزو و ادوی بدی فعل فاعل و این سر و میگوید کار نیک کن امیدوار باش **الفصل الثانی بعین معا و جن جیل**

تعالی سوانی که علی بن ابی طالب علیه السلام آن مستقیم را با کلام اول ما یقول الله المؤمنین یوم القيمة و اگر بخوانید شما خبر دهم شما را که صبیبت نخستین خبر یک

میگوید خدا تعالی مرا مؤمنان را از قیامت و ما اول ما یقولون که در صبیبت نخستین پس یک میگوید مؤمنان مراد از تعالی را و قلنا نعمت گفتیم

از آن جهت که تو می آری از اول مدح قال گفت آن حضرت ان الله یقول المؤمنین برستی که خدا تعالی میگوید مؤمنان را به بل امیدم تقا

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

تعالی را که در این دنیا و آخرت و این شما مراد فیقولون نعمت یاربنا پس میگوید مؤمنان آری دوست میداریم تقای ترا ای پروردگار

جای سبعا و عیالی آنکه... پس گفت خواب با او لایحه است...
 هر آینه آرزو میکردم آنرا که در وی رضی الله عنه...
 که در آن سبب آن کرد و در شریعت ذکر است آن احتمالی است...
 رسید از سو عاقبت آن و لهذا گفت...
 ملک در جا که مالک بودم یک درهم را...
 قال گفت حارثه که راوی این حدیث است...
 پس سرگاه که دید کفن را بگریست...
 رسول خدا و صلعم رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن...
 درست بود بلکه...
 کفن حمزه پسر عبدمنذر...
 قدمیه الاخره تا آنکه...
 که بوی سفت...
 یکس نرندی ذکر کرد این...
 در بیان چیزیکه گفته میشود...
 احتقار است که ست شدن پاهای ست...
 گوش و در از گشتن پوست...
 انالیه اجون دو خاکردن...
 بیاید الفصل الاول عن ابی سید و ابی هریره قال قال رسول الله

خود را بینی آنکه نزدیک برون...
 این کلمه است در حضور کسیکه حاضر شده...
 رسول الله صلی الله علیه و سلم...
 برای شگاف او می است اگر در بعضی محض...
 خود برای مریض برست شفا و مغفرت...
 و در کار می کند...
 و در کار می کند...
 و در کار می کند...

عما نزال بجمال ما ذلک علی الخرج ثم یخرج بیالی السماء فیفتح ما فیقال من بذ القیال فلان فیقال الامر حبا بالنفس الخبیثه کانت فی الجسد الخبیث اجسی زبیده به مرگ و بجزد کوه پید خا نمانا لفتح لک ابواب السماء زیرا که نشاوه نمیشود برای تو دور های آسمان منقر سل من السماء پس نشاوه میشود و انداخته میشود از آسمان بر زمین ثم تصیر الی القبر پستر بر میگردد و بسوی قبر رواد ابن ماجه و عثمه ان رسول اللہ صلی علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها مکان یصعدانها چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آید او را و در ششده که بالا میبرد آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است از زبانی بریده مذکور من طیب یحما و ذکر المسک پس ذکر کرد ابو هریره در بیان حدیث از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و این عبارت بر این است که راوی مخصوص نقلی شنیده یاد نزاره قال گفت ابو هریره یا آنحضرت و یقول اهل السماء و میگویند آسمانیان روح طیبه جانی پاک است جارت من قبل الارض که آمده است از جانب من بعد از آن بروج خطاب کرده میگویند صلی اللہ علیک علی جسد کنت قمرینه در روز قیامت بخا نمانا بیرون بر تنی که آبادان و زنده میداشتی تو آن تن را بیفینطلق به الی رب پس برده میشود او را بسوی پروردگاری و تم لقول الطاهر ایضاً آخر الابل پستر میگوید بر پید او را بسوی آخر دیت که مراد بان قیامت است یعنی متنی که روز قیامت برای وی از آسمان فرستاده میشود بر رخ است یعنی بر پید او را بکاینکه آماده کرده شده است برای تاریخ تا روز حشر و از اینجا معلوم میشود که هر کس را در اهل آسمان است اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کرمیه تم قضی اجلا و اجل شسته غنڈه محتمل مردوست قال گفت یا آنحضرت و ان القبر انما یجوز روحه و بکرتیکه چون کاخ بیرون می آید روح او و قال حماد و ذکر من متنا و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی اهل آسمان که در روز قیامت مذکور کرد لعنت را و یقول اهل السماء روح خبیثه جارت من قبل الارض فیقال الطاهر ایضاً و ان القبر انما یجوز روحه گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم ربطه کانت علیه علی الفه و چا دی ذکر کرد ابو هریره ربطه بفتح چا و رگ سخت که زمان بر سر افکنند بکوزا همچنین اشارت است بعلیکه ابو هریره کرده چا و خود بر بینی نهاده و ان القبر انما یجوز روحه نهادن آنحضرت ربطه را بر الفه و رواه مسلم و عثمه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا حضر المؤمن الموت یعنی حاضر میشود او را موت است ملائکه الرحمة بحریه میضار می آیند فرشتگان رحمت از جانب خداست و در میان و بسوی رزق و وحانی از رحمت و عنایت تواند که خبر از ناقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است و در میان غیر غضبان و پروردگار خشم نکننده و فخر ج کا طیب سج المسک پس بیرون می آید روح میت نچو بهترین بوی مشک است حتی بوی خوش حتی آنکه لیفا و له بعضه بعضا تا آنکه هر آینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعضی را یعنی دست بست می بر زمین یا تو را ابواب السماء تا آنکه می آید او را نزد رومی آسمان و یقولون پس میگویند فرشتگان ما اطیب بذر الریح التي جارتکم من الارض چا طیب است این بوی که آمده است شمار از زمین و فیارتون به ارواح المؤمنین پس می آید او را نزد ارواح مؤمنان و فطیم از فرشتگان پس می آید او را نزد ارواح نوثان سخت تر اند از روی شادمانی و خوشحالی با آمدن این روح من احدکم بغائب یدرم علیه ازین از شما که غایب است احدکم

بسوی آفرزش از خدا در مقامی عظیم از وی . قال گفت آنحضرت . فخرج تسبیح کما تسبیح القطر من السماء پس بیرون می آید روح و در جایی که
 میشود چنانکه روان میگردد و آب از شکستگ سینه شکستگ میآید و غذا پس میگیرد و ملک الموت آنرا میخورد و آنرا میخورد و بعد از آن روح برود و پس
 چون میگیرد و ملک الموت آنرا میگیرد از زبان فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پیک و آن پیک چون ملک الموت روح بند و بعضی که
 با عنوان خود که در دست ایشان کفن بود بسیار و حتی یا خرد و یا بجهل و انی ذلک الکفن سنجونک الممنوطه پس میگیرد از فرشتگان روح را در آن کفن
 و در آن ممنوطه مخرج منها کاطیب نفحه مسک جودت علی وجه الارض بیرون می آید از آن روح را در آن ممنوطه خوشبوترین و سپیدترین روحی است که
 یافته شده است بر روی زمین . قال گفت آن حضرت . فیصعدون بهما پس بالاحی بر بند فرشتگان آنرا . غلام بیرون می آید و در آن کفن
 پس میگذرد فرشتگان یعنی آن روح بر سر جوامع از فرشتگان . الا قالوا یا هذا الروح الطیبه که میگوید که چیست این روح الطیبه
 صاحب او . فیقولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است . باس اسماء التي كانوا یسمونها فی الدنیا . یعنی نامهای که
 نامهای می که میخوانند او را بدان نامها در دنیا چنانکه لقبها که والالت بر روح دارد و حتی اینکه به اسماء و الالهة و الالهة و الالهة
 فروترین آسمانهاست . فیستفتون له پس طلب رکشادون میکنند فرشتگان برای وی . فیخرجهم پس کثاره و کثاره و کثاره و کثاره
 من کل سماء تقر بوجه پس شایع میکنند او را در پرتی او میرود و نواز بر آسمان . غیر آن درگاه و حق که در آن آسمان است
 که متصل است آن آسمان را حتی اینکه باقی آسمانها . تا آنکه تا آخر رسیدند و آن روح را آسمانها . یعنی آسمانها
 اکتبوا کتاب عبدی فی عظیمین . بنویسید نامه بنده مرا در عظیمین که نام موضعیت در آسمان هشتم است . یعنی آسمان
 زمین یعنی بسوی بدن و که مدفون است در زمین بهمانی منسا خلقتهم زیرا که من از زمین بیرون آمدم و آسمانها
 باز میگردد و نمایشان راه و منها اخر جهم تارة اخرى . و در زمین بیرون آمدم و آسمانها را باز میگردد و نمایشان را
 گفت آنحضرت . فتقاور روح فی جسده پس باز گردانیده میشود روح وی در زمین وی . فیایته مکان . پس میگوید
 فیقولان له پس می نشانند او را پس میگویند او را . من سبک کمیت پروردگار تو . فیقول بنی العدم پس میگردد
 فیقولان له ما وینک پس میگویند مرا در پست دین تو . فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من
 پس میگوید چیست حال این مرد که بر آنگیخته شده است در شام و خستاده شده است بسوی شام که در آنجا است . یعنی در آنجا
 فیقول رسول الله پس میگوید است وی پیغمبر خداست در ستاره . یعنی فیقولان له و ما عقلت پس میگویند آن دو فرشته
 تو رسالت و بر اعجاز کجا میگوئی و چه حجت میگوئی . فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم کتابی را که در آن ستاره و خستاده
 و صدقت پس ایمان آوردم بوی و دست گودانستم او را ایجاد و طریق است کلمات نبوتی که در آنجا است و آنجا است
 دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در جوهرانی است . یعنی شایسته است که در آنجا است
 ان صدق عبدی . که راست گفت بنده من . فافرشه من الجنة . پس فرشتگان او را میبردند و در آنجا است . یعنی در آنجا
 و قطع دست و فرشتگان کندنی . و الهوه من الجنة . و چون نشانید او را لباسی از پشت این فرشته هر دو قطع دست و فرشتگان کندنی

و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...

و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...

و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...
و در این کتاب که در مورد سبب و اسباب آن ذکر شده است...

که میگردد که مستحب است و قوت امام زین العابدین علیه السلام در مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن العمام گفته که
این حدیث متنافی حدیثیست زیرا که صدر و وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سمر است و تحت وی بطن درسا
و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم محاذی صدر است و با شد مائل معجزه در او می گمان برود که مقابل معجزه است و از جهت تقارب هر دو
محل دشمنی گفته که روایت است از ابی حنیفه و ابی یوسف که بابت امام زین سقايل معجزه چنانکه در سبب جماعت است متفق علی
و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بقبر دفن لیلای رویت است از ابن عباس که آنحضرت گذشت بقبری که در آن
بود مرده در وی در شب فقال تی دفن هذا پس رسید و گفت آنحضرت کی دفن کرده شد این مرده قالوا الباریه لفتند دفن کرده شد
فقال انما دفنونی گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام کردید مرده این وی تا نماز میکردم بر جنازه وی قالوا دفنایه فی ظلمة لیل
دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرینا ان نوقظک پس ناخوش اشتیم که بیدار کنیم ترا و فقام پس استیاد آنحضرت فصفنا خلد
بستیم پس آنحضرت فصلی علیه پس نماز کرد بر قبر بعد از آن که مردم بر جنازه او گزارده بودند متفق علیه و عن ابی هریرة
سواد کانت تعم السجدة روایت است از ابی هریره که زنی سیاه بود که بار و بیداد مسجد را یعنی مسجدی که آنحضرت در آنجا
و تشدیدیم و مقبره کبریم مکنسه یعنی جاروب و قماره کناسه یعنی خاک رو به او شتاب شک راهی است که زنی بود و جوانی بود که
به فقده بود و بعضی از فقده رسول الله پس کم کرد آن زن را یا آن جوان از انیمیه خدا یعنی حاضر نزد خداست غیر از اصل
او عتبه پس پیدا آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت و فقوالوات پس گفت در میان آنکه آن
آیا پس چرا خبر کردید مرده قال فکانم صغرا امرایه امره و این قول او می از ابی هریره است یعنی گفت ابو هریره که
شان آن زن را یا شان آن جوان از او تغییر نداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم سبب می آنحضرت من
ملوط و تطوار ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم فقال لونی علی قبره پس گفت آنحضرت راه نماز او
با آن شخص فذکوه پس او نمودند آنحضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز کرد بر قبر وی و ثم قال ان هر دو فقده و تطوار
پس گفت آنحضرت که این قبر را پر کرده شد و اند تبارکی بر اهل خود کرده ما اندوان الله بنور الله صلی الله علیه و سلم
آن قبر را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه و لفظه مسلم بدانکه اخلافت در نماز
پیش از آن یا نه و ابراهیم نخج و ابو حنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نماز کرده بودیم در روایتی از احمد بن حنبل
از مالک آمده است که آن کس که گزارده است یکبار نماز کرده اند اگر گزارده اند اگر گزارده است و نیز امام ابو حنیفه گفته که اگر کسی
رزیده شده است میت در قبر و تقدیر کرده از بعضی سبب روز و در سوال آنحضرت فرمود متی دفن اشارتی بین معنی قبران یافت و امام
و ابو یوسف می گویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لوند آنکه گزارده شده است بعضی
روایت تکبیرات و آن روایت که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست و چنانکه روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر
بعد از هشت سال و آن بطریق توابع بودند نماز یا آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم تا آنکه بعضی از علماء این فتوا را که نماز

Marfat.com

ما در کتب معتبره و کتب معتبره کس هم گوید و هر چند بخیر و در کرد او را خدای تعالی در پیشت بکار
 در آنست که در کتب معتبره کمال ایشان بود و هر دو را کرده کس هم گوید و هر چند تم تم تساهل علی الامور و غیره
 بشخصه این یک کس و شاید که در آن یک کس هم می رسد و میفرمود و اگر یک کس هم گوید و هر دو این خبر و شایسته است از آنحضرت
 بجهان است و رحمت حق و جبار فضل بکاست وی تعالی بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت و ممانند در غمگینان ایشان و در کتب
 آنحضرت توبه و التماس بجهت کس که در مدعی آنکه چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنست
 و محبت و محبوبان و نگاه است و کبریا و سون و عینیک ربک فترضی اطغرای این نشان است در راه انبیا و اولاد انبیا
 قائلست علی صلی الله علیه و سلم لا تسبوا الاموات و شام گفتید و دیگر می رود و هر آنکه فانیتم قد انعموا علی ما انعموا علی ما انعموا
 رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستادند یعنی بافتند جزای عملی که کرده اگر شریعت بسوی او گردیدند و اگر شریعت بسوی او گردیدند
 ذکر کرد و شما از او فرموده است بر او با بنی است و سخن جباران و اولی الله صلی الله علیه و سلم در آنست که هر کس از او
 احدی توبت و الله در روایت است از جبار رضی الله عنه که آنحضرت ابودکر جمع بگردید و هر دو از کشتگان غزوه و در کتب معتبره
 که هر دو شوی و احدی توبه و احدی است زیرا که با توبت بر منته کردن آنانجا که کشتگان در آنست و هر دو در آنست که هر دو
 جمع کردن در یک جبار چنانکه در یک غیر هم بقول «بعد از آن میگفت منی رسید آنحضرت و او را که از آن کشتگان
 از روی گرفتن قرآن او را و دشمن مر از راه فاذا اشیر الی الله ما قدم فی الحمد و غیره و هر دو در آنست که هر دو
 از آن دو که بیشتر است لغزوی هر قرآن پیش میگرد و او را در کتب معتبره در جانب بندگان و هر دو در آنست که هر دو
 شهید علی بن ابی طالب و فرمود من گویم همه نماز و زقیاست که در راه و خدا بفرستد و هر دو در آنست که هر دو
 برفن کردن ایشان با خونهای ایشان و علم علیهم و نماز نگار و ایشان در علم لغزوی و هر دو در آنست که هر دو
 معلوم میشود که شهید غسل نیست و بی روی نماز نیست اما عدم غسل پس معنی علیه است و هر دو در آنست که هر دو
 و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد و قول است و هر دو در آنست که هر دو در آنست که هر دو
 و ناگزاردن از جهت تعارض اوله و در مواهب آنجه میگوید که آنندان است بسیار است
 یا معنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است و هر دو در آنست که هر دو در آنست که هر دو
 و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوات بر شهید آمده است خصوصاً در قصه آمد و میگوید که آن امام است
 جابرنانی نیست مقدم است بر نانی و گویند که جابردان روز مشغول بود با آنکه در و حال وی کشته شده بود و بعد از آنکه در کتب معتبره
 ایشان را بعد نیکو داشته آورده است و در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و غسل آنحضرت را و هر دو در آنست که هر دو
 گوید که حال از جبار آمده و حکم است که در کتب معتبره است بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای حقین فرموده بود و هر دو در آنست که هر دو
 و مردی از انصار که حاضر بود با آنکه خود را بر وی از آنست و نماز گزارد و در آنست که هر دو در آنست که هر دو

Marfat.com

اجازة و تقبولة جازة پس وی کرده است که مردم در پیش وی روزه و لا یتبعه و جازة پس روی میکنند این تا کیست در ضمن پیش خیاره باز کند
 و دیگر میگفت و میفرماید لعین معمارن نقد همانست همراه جازة و نمی باید ثواب همی آن کسی که پیش رود جازة را و رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة
 قال الترمذی و ابو ماجد الراوی رجل مجهول و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که روای اوست مروی مجهول است که کسی در انمی شناسد
 و مجهول و قسم است مجهول همین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و تسامی گفته است که وی منکر احدیست است و بخاری گفته که وی ضعیف
 است و حدیث وی در مشی مع اجازة است بدانکه علی اختلاف کرده اند و مشی مع اجازة و امام ابو حنیفه و او زاعی بر آنند که مشی پس جازة است
 و ثوری و طائفة دیگر میگنند که پس پیش برود بر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل هم میگنند که پیش رفتن افضل است که تا قال الترمذی و ابو داؤد
 احادیثیست که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن افضل و داخل است در اعتبار و تعارض و تشکر و اقرب است بمعنا و شکی نیست و اصل مع
 در روایت کرده است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن ابن ابی بزی گفت بودم در جازة و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جازة فرستاد و علی بن ابی طالب
 میرفت پس گفتیم من معلی بن قیس جازة میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلعت جازة بر مشی امام کسی است
 فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار مردم و تنگ نکنند راه بر مردم اتمی و درین
 گفته حدیث زهری از سالم است که مذکور شد و نیز می گویند که قوم شفعانند و شفع در عرف و عبادت پیش میروند و مشفوع را پس در اول
 می برد و آنها که پس پیش برود بر ابی بزی می گویند که در اصل متعارض اند پس برود جازة باشد و حدیث غیر از این مشی نیز حکم است
 در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز صحیح است و در کتب نفقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفته است که
 از جازة و چپ و راست وی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مع جازة و حملها

پس روی کند جازة را و برود او را سه باره نقد نفسی علیهم من جهتها پس تحقیق برود است چیزی را که در است از جازة و جازة
 و قال بذات حدیث غریب و قدر وی فی شرح استه ان ابی و تحقیق روایت کرده شده است در شرح استه که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سعید بن معاوی بن النعمان و بر داشت جازة سعد بن معاوی و درین میان دو عمو و که عبارت اند از دو پسر و هستند در آن
 این است که برود در این دو چوب را برود و پیش خود و چوب را که عرضیست بر کردن و برود از خود و نقد نفسی
 و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشتین ممکن است که وضع قدیم مرئی میگردد
 و گفت اند که اگر مستقل نباشد تقدم محل و کس دیگر اعانت کند او را پس جازة سهون پنج پس میگردد و همین گفته است در حاکمی و شرح
 وی که در مذمت شافعیست و در هدایه گفته است که قول شافعی آنست که برید از جازة را دو تن می نهند از سابق بر اصل عنق خود و تا
 بر اعلامی سینند زیرا که جازة سعد بن معاوی همچنین برده شده است این مگر قول دیگر است از شافعی و در بعضی شراح هدایه گفته است که این نیز برود
 جازة است از زمین چپ از ان باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که برود از ان ایچا کس زیرا که است
 رده شده است از ابن مسعود و گفته است از سنت است حمل جازة از چهار جانب رویت کرده است این امام محمد و آثار از ابی حنیفه و
 ما یتبعه و همچنین رویت کرده است ابو داؤد و طیالسی و ابن ابی شیبہ و عبد الزان از شعبه از شعور و ذکر کرده است شیخ ابن امام محمد

تا آنکه آواز کند وقت تلاوت یعنی تمام شود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابن ماجه الا انه لم يذكر والا يوثق
بغيره من غيره و ذکر کن وقت لفظ ولا يوثق را و عن ابی مسعود الانصاری صحابی مشهور است و بعضی از ائمه نیز گفته اند

و تحقیق آنست که نسبت او به سبب سگرت است و در سخنانی که حضرت حضور غزو آن الله اعلم قال نهی سول الله صلی الله علیه و سلم
عن من دفن الميت حتى يولد له و اما في غلظه يعني انزل منه نهي که در آنحضرت از آنکه بپسندد امامت شیئتها بالای جنزی و بپسندد مردم شیئ
بجز این از آنکه در این کلمه که در عاز است خصوصیت بنماز چهاره ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نسبت امامت بر وی کرده و درین باب
در آنکه در هر دو صورت مردی بود و شاید که مردم را عادت بر آن بود که در نماز چهاره این جنس را بیکر و ندیس نهی کرده شدند از آن الله
صلى الله عليه و سلم في كتاب الجنائز باب ما يجب في دفن الميت - و دفن یعنی تمسک غالب آمد و در سترت
و در دفن یعنی در وقت غالب آمد و در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح المسمی و مثلث لسا
و در وقت سبب است که در زمین باطل است از جهت بودن وی اولی که مرد و در وقت دوم است بعد از دفن

فصل الاول عن عامر بن عبد

بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من دفن الميت حتى يولد له
فانما يولد له ميتا و این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که

در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که

در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که

در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که
در این حدیث در بیان آن در شرح احادیث بیاید و در این حدیث که از شامیه تا بعین است که

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن بزمی چنانچه کشیدن تشبیه و کار و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاد و نهاد
 جازه و پیمان قبر پیش بر روی آورده شود و از جانب سر در آورده شود و در قبر و در سبب شافعی این است و سنت زوما آفتست که نهاد و نهاد
 بجانب قبل از قبر چنانکه باشد پیمان جازه بجانب پیمان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته شود میت و نهاد شود و در قبر و در سبب شافعی این است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آمده باید در حجره آنحضرت آنقدر سه می نمود که از جانب قبل در آورده شود و در سبب شافعی این است

طریق سجده است - رواه شافعی و عتبه ان ابی صلی الله علیه و سلم دخل قبر الیکلا - و تم از ابن عباس است که آنحضرت را که در قبر
 گویند که آن قبر عبد الله ذوالحجین است که از اصحاب صدقه است و اسلام او را صدقه غریبی است که از قوم خود و اگر بخیزد که در میان آن
 بسراج پس افزوده شد برای آنحضرت چراغی - فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و قال میت را که در قبر
 رحمت کند ترا خدای تعالی همان گشت لا اله الا الله ان یختص به عبودیتی قوا واه بسیار خوانند و قرآن را تلاوت می کنند که در حدیث آمده است

ز من قبل اندوگین در و مندر رواه الترمذی و قال فی شرح السنه اسنا و ضعیف - و زنی گفته است که در جانب سر میت را در آورده اند
 که پاورزین ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و این حدیث صحیح است و در حدیث آمده که در سبب شافعی این است
 پنداشته اند و **عمران بن سمران** ابی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل البیت الفیبر بود آنحضرت در آورده اند و در سبب شافعی این است
 میت را در قبر داخل صیغه مجول و معلوم هر دو روایت است - قال بی کیفیت این کلمات را در سبب شافعی این است

سنه رسول الله - بزرگت بجای ملت - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و روایت کرده اند این حدیث را در سبب شافعی این است
 ابو داود و الشانیه و روایت کرده ابو داود و روایت ثانیه را - و **عمران بن سمران** ابی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل البیت الفیبر بود آنحضرت در آورده اند
 حقیقت است روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آنحضرت خاک را از پشت بزرگت در آورده اند و در سبب شافعی این است
 دست و جثوه خاک زدن بر روی کسی و حتی بر وزن رمی آنچه یکبار است بردارند و آنرا بر سر علی قبر ابراهیم می ریزند و در حدیث آمده است که در سبب شافعی این است

علیه و سلم آب باشد بر گوشت خود که ابراهیم بن رسول الله علیه و سلم است - و وضع علیه صبار و نهاد و در سبب شافعی این است
 - رواه فی شرح السنه در وی شافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی - در سبب شافعی این است
 این است تا آخر و اول حدیث که حتی علی است است تا آخر در روایت شافعی نیست - و عمر

بجس القبور نهی کرده آنحضرت از آنکه گنج کرده شوند و با از جهت آنکه در سبب شافعی این است و روایت شده است در سبب شافعی این است
 مستحب است کل کردن و در خانه گفته که طین قبولی با سبب شافعی این است که در سبب شافعی این است
 بر بوی عینی نام خدا تعالی یا قرآن نام رسول تا خوار و پیمان کرد و قبول کند و بوی حیوان و نیز گفته اند که در سبب شافعی این است
 که آنکه از آن شخص صحیح باشد همان تعالی نهی کرده اند از آنکه با خیال کرده شود و نیز شایسته است که در سبب شافعی این است

در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هم از جایت گفت آب باشد بر سر آنحضرت که در سبب شافعی این است
 که در سبب شافعی این است بلال بن رباح را بر قبر ابراهیم بن سبب شافعی این است

Marfat.com

حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ اور حالت حیات ابن عبد البر گفتم استقامت و دیگر دو که میت متاثر میگردد و همچنین آنچه متاثر میگردد
 بدان حی و لازم است که متلذذ گردد و تمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده منتهی بر راه ملک و بود او و در این باب در فصل الکتاب
 عن الحسن قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن فی رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر و گفت انفس عانتم شهید ما
 آنحضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود و زوجه فرزند عمینه عثمان در این
 من بر و چشم آنحضرت را که اشک میریخته فقال پس گفت آنحضرت - بل فیکم من احدکم یقارب البلیة ایاست در بیان شایعگی که
 گناهی نگردد است با جماع نگردد است با زن اشب او قرآن و مقارنت بقدم قاف بر قاهره معنی آید است و بر هر دو معنی آید که در کتاب
 که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان درین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبید و بوی بر او بوی کرده و بوی بر او
 کرد و وضع کردن بی از زوال و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان گفته اند که عذر عثمان در آن حال آن بود که در آن وقت
 و گمان نداشت عثمان که اشب فوت خواهد کرد و بطاعت شده کرد و چون آنحضرت این سخن گفتند از آن وقت که در آن وقت
 که زوج ما و انس بوی جماع کرده ام شب قال گفت آنحضرت - فانزل فی قبر ما پس از آنکه بوی بر او بوی کرده و بوی بر او
 ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود و این حدیث آنچه گفته اند که زوج و حاکم و ابی ایوب و ابی هریرة
 و عثمان را عذری بود و فرو آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این اثر است که اگر کسی در آن وقت
 اولی است خلیفه هم رواه البخاری و عن عمر بن الخطاب قال لا یزید و یونی سون الیوم و یونی سون الیوم و یونی سون الیوم
 مشهور است گفت مر سیر خود را و حال آنکه عمر در شرح و موت و نزع روح بود و اما در آن وقت که در آن وقت
 باید که همراه شود و مازنی توجه کرده اند آتش عادت این حال است بود که آتش همراه است بر ساوند تا با بر سر
 فشنوا علی التراب شنای پس چمن دفن کنید مرا پس بز می و سهولت پیدا ازید برین فاکر یعنی آنکه آنکه در آن وقت
 میت اجسام میکند و در دناک میشود و آنچه در دناک میشود و بان زنده و شنوا بضم شین و شنوا یعنی آنکه در آن وقت
 آب پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده و غم فتمیوا حول قبری قدر ما شمر جزیره و بستر با سینه گ
 بفتح جیم شمر کشتنی و تقسیم همما و شمش که و شود گوشت آن حتی استانس که تا آنکه در آن وقت
 راجع بر سل بی و بدانم که چه چیز باز میگردد و نام جواب میگویی فرستاد ای پسر خود را یعنی فرستاد که در گویی آنچه در آن وقت
 عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحسبوه بیکفیت آنحضرت چون میرود کسی از شما پس
 و نگاه ندارد او را در خانه و اسر عوا به الی قبره و شتاب برید او را بسوی قبر وی و یقیر عند رأسه فاتحه البقره و باید که خوانده شود و هر چه
 یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از الم تا هم المفلحین است و عند حلیه بنما تة البقره و نزل و پایهای وی خانه بقره
 تا آخر سوره است و در آن اقرأت فاتحه الکتاب و معوذتین و قل بوالله احد و گردانیدن ثواب برای این تقابل آمده است و اخذ از آن کرده اند
 و گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بر روح و حصول ثواب آن بر روح و حصول ثواب آن بر روح و حصول ثواب آن بر روح

وگردد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهده سختی عالی یا بطریق استفهام قد قضی تحقیق میرانیده شد و پرداخته شد
کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کرمه قضی نخبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قاف او گفت لا
نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباد بعد از آن حضرت است در خلافت عمر یار خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فیکلی البنی پس
گیریت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء البنی پس هر گاه که دیدند آن گروه که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اگر تندی ایشان
نیز فقال پس گفت آن حضرت الا لسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیاتی شنوید یعنی بشنوید از احکام شریفی که خدای تاسا
عذاب نمیکند باشک چشم و لا بحر ان العقب و نه بانده و لکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند شعل این و اشارت می کند به
که و بلفظ نه بسوی زبان خود او ویرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مشرب به عمل است و اگر کسی در
یا سختی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد اگر حمد خدا گفت و تبرج کرد و مستوجب رحمت ثواب شود و ان ایستادند و بکار
و بدستی که مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بسو تحقیق این در شرح حدیث عالم شریف و مشفق علیه و رحمت
ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس مناسن ضرب الخدود و شوق الحیوب و دعوی الجالیة مستحبات
کسیکه بزند خنار بار او پاره کند گریه بار او بخواند بخواندن جا بلایت چنانکه نوبه در غاب و بشو متفکر و عیبه و نوری
بضم با و سکون را پس ابو موسی اشعری است از ابوعبید قال عمی ابی موسی گفت پیشش شایسته بود که در
بهوشی اغما بهوشش گردانیدن نمی علیه و نمی علیه چنین استعمال کرده میشوند بلفظ اول قال ایضا سرکه ای
پیش آید زن وی که گنیت او ام عبدالله بود و در التی که آواز میکند بجا در نه بفرزانشان آواز کرد که در
گردانیدن آواز و حلق تم افاق بستر بهوشش اما قال الم تعلمی پس گفت ابو موسی سرزن را یا نمیدانی که
و بود ابو موسی که تجدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت است اناری مهر چلی
از کسیکه بستر روی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند گریه بان را متفق علی و فوالله
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی متی من امر الجالیة لایرکونن چهار خصلة
نمیکند از آنها الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس و حب ما و حب ما و حب ما و حب ما
در وی و در پدران اوست و الطعن فی الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن و در سبهای مردم چنانچه فخر و توحش
و حاصل این هر دو خصلة تعظیم نفس و تحقیر مردم است و بر دو نوم است مگر باسلام و کفر و الاستفاد با نجوم و طلب آب باران
یعنی توقع مطار نرزد و وقوع نجوم و منازل خود چنانکه گویند و قتی که گویند و فلما ان منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است
مطربان بود کذا و این منع و زجر است از تسک بقواعد نجوم و عقاد با حکام آن و النیاطه چهارم نوم کردن نام قال و لکن
الناحیه اذا تم تب قبل موتها تقام یوم القيمة زن نوحه گر چون تو نمیکند پیش از برگ خود یعنی از عالم تو به نرود استاده کرده میشود روز
قیامت یعنی در موقف یا بر الخیة میشود و علیه اسر بال من قطران و حال آنکه بر زن پیرهنی است از قطران و نوحه کس و سکون

وسواران دیگر نیز همراه او نیکو قال خبرت گفت بن عباس پس خبر کردم عمر را که صیباست فقال وعنه پس گفت عمر بخوان در او بطلب فرجعت
الی صیبا پس باز آمدم بسو صیبا فقلت ارحل فالحق امیر المؤمنین پس گفت کج کن از اینجا پس بر من دریا میسر المؤمنین یعنی عمر رضی الله عنه
ظمان ای صیبا عرض صیبا یکی پس هرگاه بدین رسیدند و رسید عمر را صیباست قتل در آمد صیبا در حالی که میگوید بصیباست عمر قبول میگردد و انما
و صاحبها و او را در و ایار فقال عمر یا صیبا تبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صیبا یا گریه میکنی بر من و قد قال رسول الله
و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المیت یعذب ببعض بکاءه اهل علیه ذکر بعض بکاء برای آن خواهد بود که صیبا گریه است
که باند و بیخ و خیر بود یا مراد آنست که بکامطنه تعذیب است اگر خواهد خدا تعالی عذاب میکند بر آن فانهم فقال بن عباس فلما ان عذرت
ذکر معاشه پس گفت بن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آنرا یعنی گفت و گوی عمر و صیبا و قول عمر را که ان آیت یعذب الی آخره
را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند خدای تعالی عمر را چنانکه باین عمر گفته بود و یغفر الله لهما و یغفر لهما و یغفر لهما
بخلاف رحمت که موردی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدیث رسول ما حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المیت
یعذب بکاءه اهل علیه یعنی بر آن حی که عمر نمیدهد زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف و تعیین مراد است عمر در این حدیث که
بکاست مؤمن با و کافر او معاشه میگوید که این در ماده کافرت و او در عذاب است گریه کند یا نکند و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه
با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر زبان علم او کنند واضح تری کرد که کلمه یا نیز و این عمر را نسبت است و چه در حدیثی که
و اگر فرضاً مسلمانی را در قبر عذاب باشد با عذاب مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که در و این حدیث و کافر است و در حدیثی که
عائشه گفت و لکن ان الله توالی یزید الکافر عذاباً بکاءه اهل علیه و لیکن بدستیکه خدای تعالی افزون میکند که فرموده است ان الله
و این عبارت لالت میکند در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این سبب آن خواهد بود که کافر رضی است گریه که در حدیث
گریه و توجه و مشروعات و دیگر نسبت گریه مر عذاب بجهت این است بعضی همین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در اینجا است که
کرده باشد بدان رضی شده چنانکه رسم جا بلیت بود فقال عبدازان عائشه رضی الله عنها استدلال میکنند بر حدیث
او را چنانکه میفرماید و قالت عائشه رضی الله عنها حکم القرآن بسن است شمارا قرآن که میفرماید و
بار بر او نهد و بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
که او را بدان عذاب کنند قال بن عباس عند ذلک گفت بن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله ضحاک یکی و خدای خندانند و گریه
و این تقریری است بر آنکه نذیب بن عمر که میت عذاب کرده میشود بکامی الی وی بر و زیرا که بکامی آوی ضحاک می اندوه و شادی وی از ضحاک
که پیدا میکنند و ظاهر میگردد و روی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحاک بکامی خدای باشد و ضحاک را
در آن بسیار آن نخلی نباشد فانهم و الله اعلم قال بن ابی بلیکه فاقال بن عمر شکی پس گفت بن عمر در برابر این سخن چیزی را و لازم گشت و
که متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد سیر دلیل است و او را میرسد که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
از وی با چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت کرد و انزع وجدال زیاد ذکر و در عمر عائشه رضی الله عنها

در روزهای دیگر تا اینکه شی اسد را بیشتر از نورهای دیگر آنچه مشهور شده است و در باره و نامۀ ناسل از منع زیارت روز جمعه اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکرره است پی سپردن قبور بی ضرورت و تحبست که تصانیف کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم بهشت روز و تصدق از میت نفع میکند و ابی خاتم بیان این علم و وارد شده است در این عادت صحیح و صواب یعنی از عالم آنگونه اند که می بیند به میت مگر صدقه و عمارت بعضی و آیات آمده است که روح میت می ایفانه خورد و شب جمعه پس نغمه میکند که تصدق میکند از وی بیاید

فصل اول **بعن بریده بضم باو فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نختکم عن زیارة القبور**

یعنی پی که بودم من شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور فزود و ما پس زیارت کنید الان و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که در این شب جمعه عبادت است بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الان پس تحقیق مقرر و ثابت شد و اعدا کرده اند در نسا و بعضی گفته اند که حضرت مردان راست و زنان باقی اندیشی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم

که در آنکه حضرت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کس که خدا می تعالی زنان زیارت کننده قبور را

در حدیث دیگر آمده که در و این حدیث پیش از حضرت است و الله علم و نختکم عن بحوم الاضاحی فوق ثلث و نخی کرده بودم

یعنی از کوفته های قبر اینها بالای سه روز فاسک و اما بکلم پس نکا بدارید الان تا وقتیکه ظاهر شود و شمارا یعنی تا آنکه خوش آید

در حدیث دیگر آمده است که در کتب صحیحین بحوم ضاحی زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس

چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماید حضرت کردند که گاه بدارند تا آن وقت که

سقا و نخی کرده بودم شمارا از اندختن بنبید مگر در مشک فاشر لوانی الا سقیته کلهما پس بنوشید الان و هر

سبب رخی کردن بنبید جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب پس گرم نمی شود و نیز

و گرم میشود و سخت و تند میگردد پس باید که خمر گردد و حرام شود و بوزن مردم قریب الهمد از تحریم خمر و بنویسند

و بعد از آن که امر تحریم خمر مقرر شد و احترام و جناب زبان لازم گشت احتمال از کما

بوسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب غایب نبود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکرا

یعنی مسکری را ندرند و بنوشند و بنوشند که بنوشند و بنوشند که بنوشند و بنوشند که بنوشند و بنوشند که بنوشند

در این حرام است چنانکه در کتاب لایان مذکور شد یعنی بنبید آن است که خمر یا آبگون

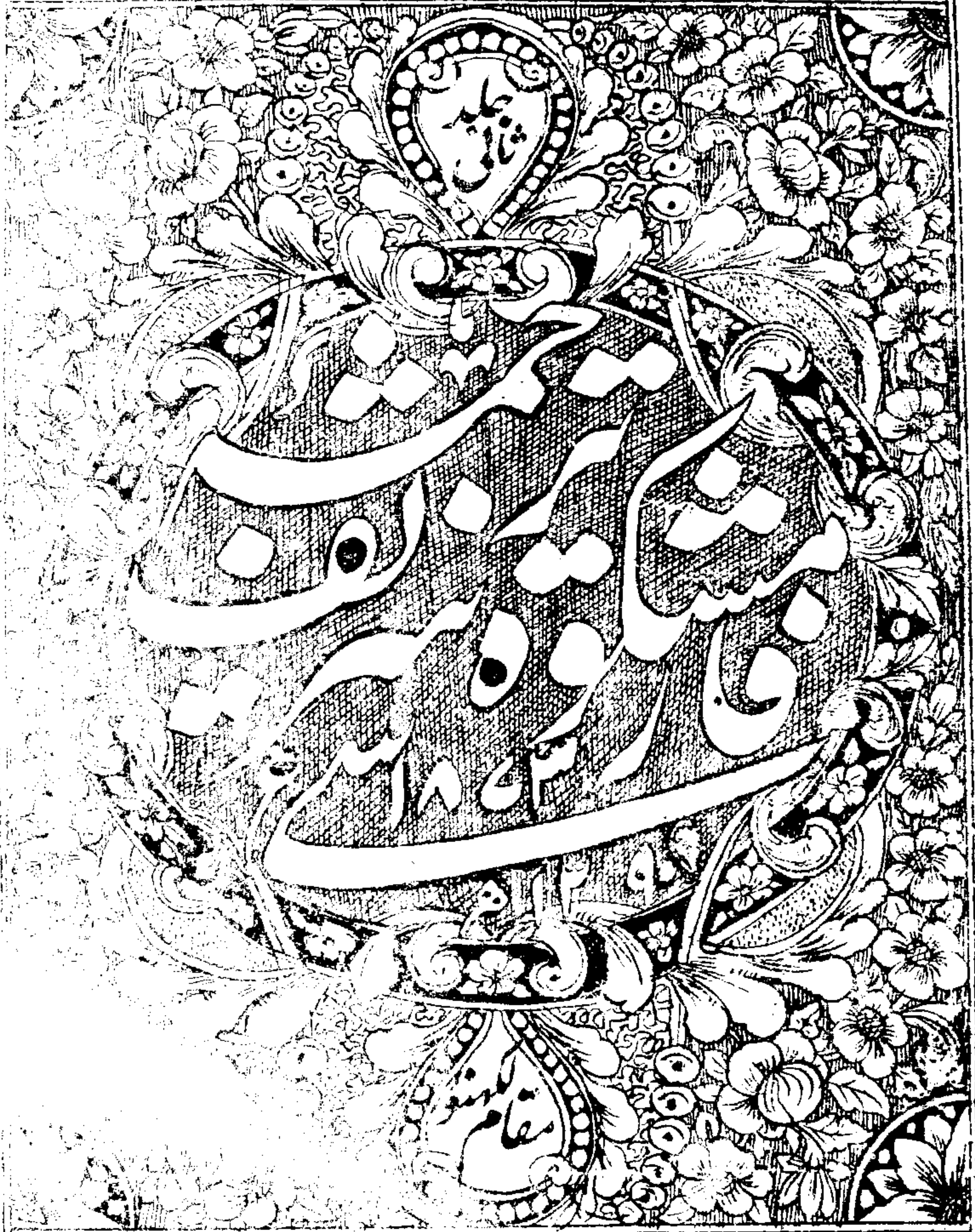
در حدیث دیگر آمده است و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند

در حدیث دیگر آمده است و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند

در حدیث دیگر آمده است و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند

در حدیث دیگر آمده است و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند و بنوشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرس اشوة للمعارجة مشكوة ثمة ثمة جلد ثمة

صفحة	مضمون	صفحة	مضمون
١٠٦	كتاب سائر الله تعالى	١	كتاب الزكوة
١٠٧	باب ثواب التوسيع والتحميد والتسليم والمكبر	١٣	باب ما يجب فيه الزكوة
١٠٨	باب الاستغفار والتوبة	٢٠	باب صدقة الفطر
١٠٩	باب وسميات ولواحق آن	٢١	باب من لا تحل له الصدقة
١١٠	باب ما يقال عند الصباح والمساءر والتمام	٢٦	باب من لا تحل له المسئلة ومن تحل له
١١١	باب الدعوات في الاوقات	٣٢	باب لانفاق وكرهية الامساك
١١٢	باب الاستعاذة	٣١	باب فضل الصدقة
١١٣	باب جامع الدعاء	٥٣	باب افضل الصدقة
١١٤	كتاب المناسك	٥٤	باب
١١٥	باب الاحرام والتلبية	٥٩	باب من لا يجوز في الصدقة
١١٦	باب قصة حجة الوداع	٦٠	كتاب الصوم
١١٧	باب دخول مكة والطواف	٦٣	باب روية المال
١١٨	باب الوقوف برفقة	٦٦	باب در سجور ومقاصد مختلفة از صوم
١١٩	باب دفع من عرفه والمزدانة	٦٠	باب تنزيه الصوم
١٢٠	باب رمي الجمار	٤٦	باب صوم المسافر
١٢١	باب الهدى	٤٨	باب القضاء
١٢٢	باب الخلق	٤٩	باب صيام الطوع
١٢٣	باب در لواحق	٨٨	باب وسميات ولبحقات
١٢٤	باب خطبة يوم عرفة من الياوم القدرين والوقوف	٩١	باب ليلة القدر
١٢٥	باب ما يجب في الحرم المهرم	٩٦	باب الاعتكاف
١٢٦	باب الحرم بجنب الصيد	٩٩	كتاب فضائل القرآن
١٢٧	باب الاحصار وفوت الحج	١١٠	باب آداب التلاوة
١٢٨	باب حرم مكة حرسها الله تعالى	١٢٥	باب
١٢٩	باب حرم المدينة حرسها الله تعالى	١٣٣	كتاب الدعوات
١٣٠	تمت	١٣١	باب ذل الصد عز وجل والتقرب اليه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کوب بجا و ترقب و انتظام و امثال آن و دیگر از رعایت حدالت است که در هر نوعی از زمان حسب مصلحت حال و مکان یک مرتبه عالم شارع بدان نزد نصایب تعیین فرمود چنانکه در فقره دوست درم و در زربیت مشقال و در گویند چه و در گاهای در شتر تری که در کز این زمانه ما با آنچه پیش

الفصل الاول

در سخن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بیست و شش ساله از ابی ایمن بن قحطان در مدینه منوره در روزی که آن حضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی مین ببارت و قضا کرده است که آن حضرت بنفس که هم خود را در آن روز در آن سواری و گفت شاید که باز در تیانی بار تو یا معاذ و همچنین واقع شد پس گفت آن حضرت بعد از آنکه آن روز در آن سواری که اهل کتابند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست و گرنه در آنجا مشرکان در آن زمان در آن روز در آن سواری شهادت پیش دست دعوت کن ایشان را بگو ای دادن ان لاله الا الله وان محمد رسول الله فان هم اطاعوا الله و اطاعوا رسوله

ایشان تر برای آن یعنی ادای شهادتین کنند و مسلمان شوند و فایده هم ان الله قد فرغ من خلقه و قد فرغ من خلقه و قد فرغ من خلقه ایشان را که بدستیکه خدایتعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا الله و اطاعوا رسوله پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را که بدستیکه خدایتعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج وقت یکم عظام اهل علم بکوه بجهت اهتمام و فضل او سخت بر سایر اهل علم آنکه شهادت آن را در آن روز در آن سواری از توگران ایشان بآن حد که تو گریز درین باب نهاده اند پس باز گردانیده شد بر ایشان ایشان را که بدستیکه خدایتعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان

کنند مرصده را و بدین امر فایک و کراکم انما هم یسرون و در آن خود از آن فایک و کراکم انما هم یسرون هر چه مالک بدستیکه سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون بین المدحجاب پس بدستیکه نیت میان عاقران مطهر و میان خدای تعالی که در آن فایک و کراکم انما هم یسرون در بعضی اخبار آمده است در متفق علیه و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون حقان نیست هیچ خداوند که میم که نرسد بدانان حق آنکه که در آن فایک و کراکم انما هم یسرون

شو و ساخته شود برای او صفای من تا در نیمه مال آنش صلی الله علیه وسلم و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون پندار و سنگ بین را نیز گویند و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون نقش میگردد و چنانکه فرموده فاحمی عیسائی ناز چشم بگرم کرده و پیشو و عاقران در آن فایک و کراکم انما هم یسرون پهلوانکس و بینه و پیشانی او را و طهره در پشت او را و تخصیص این سه نام بر این کون بجهت آنست که هر کس در آن فایک و کراکم انما هم یسرون و جابه بنما و تنم بطاغم شریفه بسوی بود و زبانت کرده و گردانیدن از سالان و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون عضا غا بر نزد مشتمل اند بر اعضا ریه که دماغ و در آن جگر است که عمارت اعدت که در هر که که بر آن در آن فایک و کراکم انما هم یسرون

انکس با بر او غ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگری را آورده میشود و بر آورده میشود و در آن فایک و کراکم انما هم یسرون از زده وی پنجاه هزار سال که عبارتست از زندقیت و این کنایتست از غایت دراز و سخن و بر آن که از این در آن فایک و کراکم انما هم یسرون

اشتهای ما بتزکیه شکوة عبدنا

وزکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی صدقه خود را
و عامی کرد ایشان را وی گفت اللهم صل علی فلان خداوند آورد و بفرست و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی بر کسان و
فاتاه ابی بصدقه پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اونی است صدقه خود را فقال پس گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ابی اونی او حکم الهی
یعنین بود که بگرد صدقه ایشان را و صلوة بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علی فی روایت اذ اتی الرجل الذی صدقه علیه سلم بصدقه
قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت صلعم علیه السلام این روایت معلوم شد که مراد بال فلان همان فلان است

و آل محمد است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در آن داخلند چنانکه اشارت کردیم و محسن ابی هريرة
قال گفت بر عث رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکبارگی خطاب را بر گفتن صدقه از مردم بفقیر منع این
بفتح جیم پس آورده گفت بآن حضرت صلعم که منع کرد و زاد زکوة را این جمعی که منافق بود و غیر بوضای نحالی او را غمی گردانید و فرج الهی گشت
که واقف نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند بن حیل منافق بود بعد از آن تو را
از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الذلین انما من فخلایفنا انما اتوا علی و عاهد

ابن الولید که صحابی مشهور بود و وزیر نژاد و العباس بن عبد المطلب صلعم رسول الله صلی الله علیه و سلم او نیز نژاد و یاران هم
فقال سوال التدریس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با یقین بن حیل و تقم یعنی اشکر است که بی اختیار بود و موجب کفران نمیشد و در نظام
در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکره می بیند از بن حیل و کفران نمیشد یعنی ورزده الا الله کان فقیه افاغانه الله و رسول به مکر سبب همین که وی
بیچ چیز نداشت پس تو نگردد انید او را خدا و رسول وی و این تو نگری سبب بنی و طنیان وی شد و کفران نعمت کشیده و از سبب کفران
و ذکر رسول محبت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعمات جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الذلین

فصله نصدق و لشکون من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم عاگرد او را بنما و ثروت با تماس وی و عمد وی که شکر گزاری نعمت کند و او را
تظلمون خالده و اما خالدين وليد کرمی گویند وی نیز نژاد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی اینست که
و اعده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چهارپایان
باشد که چنین خیرات نفل میکنند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منبر وی که در آن است سبب بودی تحمل بر ظلم
کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و سازان همه را در راه خدا وقف کرده و بقیه را شکر

و اعتد بخبره و سکون عین و ضم تا جمع عتاد یعنی ساخت و آمادگی و الله اعلم و اما العباس فی ثلثی و اما عباس بن زکوة وی بر نیست
و من ضامن آنم و بایش آن بود که بگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود دو ساله زکوة عباس را که زکوة این سال که زکوة سال آینده
چنانکه فرموده و مثلاً سعاد و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مدت دو و تاخیر کرد در زکوة
عباس رضی الله عنه و احتیاجی که داشت و امام راجع آنست که مدت دو تاخیر کرد و در آن سال که در آن از
خصا نفل آنحضرت بود صلعم را تم قال پس گفت آنحضرت بر اعمرا شاعران علم ارجل بنویسید ای عزیزانستی و نه نمیدوی که در هر مردی در شکر است

گروه شود و مامل نموده شود که ایا هست حکم می زند انفرادی می پیش از دخل و عقده حکم عند الاقران به چون حکم می زند اقران و اجتماع در آن روزی
در عقده هم لایق است به کذا فی شرح استند و این کلیه ثانی لائق به ذمب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی
و غیر ایشان که حلیه را جاز نمیدارند نظر نمیکند باین داخل کذا فی شرح اشع و عن عدی بن عمیرة بن فتح عین و سیم و سکون یا صحابی است اقال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استعناہ منکم علی عمل بہر سیکه عامل گردانیم ما اور از شما بر علی گفتن منجیلا پس شیدی از ما سوزنی را خرید یک سیم و سکون
خاویج یا خفا فو قه پس چید چیز را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی مکان غلو لا بدیبا شایر کتمان خیانت غلامی بضم غین حج زیارت در شب
بمعنی مطلق خیا نیز آمده بیانی به یوم اقیمه می آید انگس باین فعل و زقیامت و عقاب کرده شود او را بران در او سلم الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی قال لما نزلت هذه الآية گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که والذین یزینون الذیاب الفضة و ان
است که آن کسانی که گنج میکنند زرو سیم را و خرج میکنند آنرا در راه خدا گرم کرده میشوند آن زرو سیم در آتش و زنج و داغ کرده میشود بدان نشانند
پهلوی او پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گذشت که بفرک علم مسلمین بزرگ و گران آمدن بسلیمان ان فقال کما انما فرج علم پس است
استی این اشکال از شما تفرج بچشم تشدید کشادن از فرج بمعنی کشایش فاسطی عمر پس رفت عمر فقال بکنین بیانی است که بکنی
بدرستی گران آمدن بران تو این آیت فقال بکنین گفت آنحضرت ان اللہ یفضل الزکوة الا لیطیب ما بقی من ابوا کوه بدر شیک خدای تمام
زکوة را گزیری آنکه پاک گردانید چیزیکه باقی مانده است بی از زکوة و اون از مالهای شما پس چون زکوة مال از او دید باقی مال شما پاک شد اگر کسی
باکی ندارد و در آیت قرآن که برگزینمادون و عید فرود آمده است بر تقدیر است که منع نکند اگر زکوة ببرد و بگنجین و مال او را
المواریث و فرض نکرد انیدوی تعالی میر شما و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول او است یعنی آنحضرت شایع القول بی
کلمه ذکر کرده من یا ندارم آنرا آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی که سواریت فرض کرده است برای همین کرده است که
تا باشد اموال مرسانی را که بعد از شما اندک و ارثانند یعنی در حکم میراث اشارتی بچون جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از آن
باشد فقال پس گفت راوی بفرکه عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشد و در حدیث آمده است که
شارع بر جمع اموال هم قال پیوسته گفت آنحضرت بالالا خبرک بخیر ما یکثر المرء ایا خبر ندیم ترا بی عرضش که
کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه در حدیث آمده است که
خوشحال و شادمان گرداند او را بشا هده حسن صورت و سیرت و روشی و اذ امرنا اطاعت و چون کار فرماید او را فرمانبرداری کند او را
و اذ غاب عنها حفظته چون غایب گردد و از آن زن نگاهدارد حق او را و نفس و مال در راه او بود و در عین جابزون عینک اشع عین کس
تا و سکون یا انصاری صحابه بزرگ است و در شهودی بدر اختلاف است و بعد از بدرتا منده شایدر حاضر شده فقال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یا تیمم کیب تصویر کب که بیج است نه باشد که بیانید شما سوار گان و سوار خواران که در شرف
شد جان و ماکوه اندزد مردم بکلمه بیت زیر که برای گرفتن اموال ایشان می آید بجهت آنکه هر خلقی میکنند و سختی می نمایند مراد صدقان
که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فنبوا بکم انهم ابرار چون بیانید شما را پس بجای فرج کنی بر ایشان و مر با گویند بایشان

Marfat.com

وی خالصت الزکوة بتفسیر این ارجح یا خدا زکوة موسر او غنی تفسیری اینست که مردی میگوید زکوة را و حال آنکه وی موسرست یا غنی شک او نیست
 اگر در میان موسر و غنی فرقی ننهند از جهت اشتقاق موسر از لیسر یعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا یعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویر نیز تواند بود و انما
 للفقراء و نیست این زکوة که برای فقیران مخالفت زکوة بمال و اهل آن بخلت تمام بخلال این معنی را نیز بین معنی در اصطلاح زکوة بمال گرفتن
 است با وجود سار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و ندان آن بفقرا و بزرگو معنی صحیح است و احتیاج به کور معنی بر معنی اول است

باب ملجب فیه الزکوة + اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و غر و غیره و اتفاق بر اموال تجارت و
 اختلاف کرده اند در تیره ها و سبزه ها و میوه ها که در پانها شد و سال تمام نایسته نزد ائمه واجب نیست و مال مکه و مدینه
 رطب واجب است و قنیکه برسد به پنج و سقندر در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجب
 است عشر در هر چه بیرون آید از زمین که باشد یا بیش کردنش و زمین و کاه و جفت برای امام قول حضرت در حال آنکه معلوم
 ما اخرجته الارض نفیه الش و اتفاق همسیر این باب از کتب فقه باید جست + الفتنس الماعل الماعل الماعل الماعل الماعل

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و باقی این حدیث در
 مسئله است صاع و صاع چهار بار و یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن با اوزان و یا شکر و یا زعفران
 تفصیل کرده شده است فلیتظروا و لیس فيما دون خمس اواق من التمر صدقة و نیست در پانها که در حدیث مذکور است
 بفتح هر چه اوقیه یعنی نوزده سکون و او و کثافت و شکر یا چهل در هر پانها و اوقیه و نیست در پانها که در حدیث مذکور است
 خمس فی وزن البابل صدقة و نیست در اوزان پنج نغز شکر صدقه و در بابل عجم از او تا سه یا سه تا ده اگر در حدیث مذکور است

و شکر کرده و تنویر علیه در شرح ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة
 و بی نزد اسب و بی از بند خدمت است اسب و نیست در حدیث مذکور است و بی از بند خدمت است اسب و نیست در حدیث مذکور است
 خط که از وی پیدا شد و تنویر علیه در شرح ابن ابی بکر رحم کتب له هذا الكتاب لما وجبه الى الجرحی در حدیث مذکور است
 بی وی این کتاب را نگاه که توجه کرده اند و ابوی بسوی بجرین کتاب نیست بسم الله الرحمن الرحیم

این فریضه زکوة است که فرض گردانیده است غیر خدا علی الله علیه السلام علی المسلمین به مسلمانان و در حدیث مذکور است
 خدای تعالی آن پیغمبر را فرمود که ای محمد این کتاب را بده به هر کس که در آن صدقه است و در حدیث مذکور است
 بدین آیه و من سلما فوما فلما عطا فلک یکملن شوق از آن آیه بر وجه شروع پس با یکبار صدقه بعد از آن بیان نصایب زکوة بر مسلمانی که در حدیث مذکور است
 فاروق عشرين من البابل فادونها من النعم من كل خمس شاة و در حدیث مذکور است و چهار از شتران و آنچه بیان این حدیث و چهار است از شتران
 و من النعم بیان شاکست بی تا که در فاذ ابعت خمساً عشرين الى خمس عشرين و پس برسد شتران و بیست و شش از شتران
 فیهما بنت مخاض اثنی و پس واجب در آن بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یک مال بیرون گذاشت یا صدقه یا که مادر و بیو مال و صدقه
 ناقه های حامل را گویند جمع است که او را او صدقیت و فاذ ابعت ستاً و ثلثین الى خمس اربعین فیهما بنت لبون اثنی و بیست و شش از شتران

پوشانند از شدای تعالی سوار با از آنش و در رخ + قال فادیا زکوة گفت آنحضرت پس از آنکه زکوة از راه ترمذی و قال بل احدیث قد روی المتفقین اصبا
عن عمرو بن شیب نخوه + و گفته است ترمذی این حدیثی است که تحقیق روایت کرده است یعنی بن صباح از عمرو بن شیب مانند آن که متفقین اصبا
و این لیسید یصفغان فی الحدیث + یعنی بن صباح و ابن ابی کبیر که وی نیز از راه این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث + و الاصح
فی باب عن النبی صلی الله علیه و آله صحیح نشده است در باب زکوة حلی از آنحضرت چیزی + و عن ام سلمة قالت كنت البسوا ثوبا من فرب کفتم ام سلمة
بوم من پیوشیم بوضوح از طلا جمع و وضع بضای و مجرود حای جمله نوعی از زیور است و اصل وی از فضه است از فرب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع
شده است وجه تسمیه بوضوح بجهت سفیدی و روشنی اوست در صراح گفته وضع درم بر روی او در دست روشنی و سفیدی ام سلمه کجای عقلت
پس تم من بسیار رسول الله اکثر بهایا گنج است این که بران معید واقع شده + فقال مانع ان یودی زکوة گفت آنحضرت چیزی که بر سر او را بر او کرده شود
زکوة آن یعنی بجد نصاب برسد یعنی فلینکن زکوة آن پس است که بران وعید است و همچنین هر مال که زکوة آن او کند از حدیث
خارج است + رواه مالک ابوداؤد عن سمرقانی بفتح سین و ضم نهم + بن جندب + عن رسول الله صلی الله علیه و آله علم کان یامر ان یخرج
الصدقة من الذی ینسب الیه + بود آنحضرت امر میکرد مارا که بیرون آیم صدقه را از مال که آمده میکندیم برای فروختن یعنی بوی که از صدقه بیرون خوردن
و خدمت و سواری پیو و بران زکوة بنو + رواه ابوداؤد + عن عیبه بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد + عن رسول الله صلی الله علیه و آله
و او را ربه الراهی میگونیذ روایت میکند از بسیاری صحابه + ان رسول الله صلی الله علیه و آله علم کان یامر ان یخرج
بن حارث مرزی را که از صحابه است و بر آنحضرت در وفود عریانه بود و قطع جاد کرد ایندک امام است از شکر بران نورافشانی از آن
زرق خود ساز و قطع گاهی تمکک میشود و گاهی نمیکرد + معادن القندیه + کانهای قبایله الفصح قاف + و یا نام حاجیه است از صحابه
میان مدینه پنج روز راه است شهری من ناحیه الفرع + و این قبلیه از جانب شام است و یا نام حاجیه است از صحابه
فکاک المسادان لایله خذ منها الا الزکوة الی الیوم پس آن کانها گرفته میشود از آنها اگر زکوة که بر آن است یعنی گرفته میشود شمس چون که در حدیث
این حدیث امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قولی دیگر در آن خمس است و قولی دیگر شافعی را آنست که اگر زکوة
مؤنت چهل یک و بعد از آن روایه ابوداؤد **الفصل الثالث** + عن علی بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت آنحضرت که نیست در سیریه و زکوة و این مذنب گناه است و سوره مائده در آنجا که در حدیث آمده است
زین و دیگریم یا پیشین یک است مگر کاه و فی و نیزم از جهت عموم قول آنحضرت امام باقر علیه السلام که در شرح ترجمه باب اول گذشت از آنجای که در
صدقه + و نه در عرایه صدقه است و عرایه صدقه است و آن فروختن رطب یعنی خرما یا تریکه بردخت است بخرمینی خرما یا خشک طریقی که در حدیث
از بیع سیوه تزر و زنتان پیوه خشک که آنرا مزایه گویند یا توافقیم با بزنان نمی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما برای این معنی
مغلسان و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخردند و خلی هم ندارند که از آن رطب بیال بخرند از آنجای که در حدیث
دارند که بدان قوت عیال بیازند پاره از آن که از قوت زیاد مانده است بصاحب نخلی میدهند و از وی رطبی که بردخت دارد بخرند و بخرند
در این بجهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در اوون نمسته اوست زکوة است و مانده چون اقل از آنست و او حق بود و روی زکوة بجا است

اشجاره التماس تبرجه مشکوه جلد

حی از غالب قوات ایشان آن بود او صاعان شیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو + او صاعان کمر یا صاعی از خرما یا خشک + او صاعان من و غیر
 بفتح همزه و کسراف و بطا عمده یا صاعی از قروت که آنرا با نسیز گویند و آن شیر ترش که خشک می شود و مثل گندم می گزید + او صاعان من و بیب یا صاع
 از انگور خشک که آنرا میوز می خوانند متفق علیها **الفصل الثانی** **عن ابن عباس** شیخ محمد بن عثمان قال فی اکثر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت
 ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزی خود را صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه است که صوم را از آن می طلق می باشد
 و چون او کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم نذر صدقه صاعان کمر و غیره واجب گردانید و
 آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو + و نصف صاع من ثم بفتح قوات سکون میم یا نصف صاع از گندم + علی کل جزا و ملوک و کلاب و اشی صغیر و کبیر
 کبیر از او باشد یا نذره مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ + و راه بود او در و النساء و غیره **عنه** قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر من ثم از این باب
 رض است گفت واجب گردانیده است پنج صاع از آن عایه سلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را بیایم از جهت آنکه از این روز تا روز اول صاع فطر
 من اللغو و الفطراست پیورده و لایمنی گفتن از فطراست که واقع شده باشد در صوم و فطراست را و فطراست را و فطراست را و فطراست را و فطراست را
 و آنچه غنای بکنند بر این از فطراست استعمال کرده میشود و هر کلام قبیح مراد تصییر است و گمان است که در او ای روزی که بود و در آن روز و فطراست
 و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بسیار است و بی نیاز گردانیدن ایشان از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است **عنه** و راه بود او در و الفطر
عن عمر بن شیب عن ابیه عن جدیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث من ارقی فواج طرقة آنحضرت برگشت و مرست در او از گندم و کمر و غیره
 تا نذره الا ان صدقه الفطر اربعة علی کل مسلم آگاه باشی که صدقه فطر واجب است بر مسلمانان + و نذره اشی در آن روز و صدقه فطر
 از گندم یعنی نصف صاع چهار دست + او سواد + یا خرگندم که زبیب باشد چنانکه نذره بیایم از آن است او صاع از آن در هر روز
 باشد او از بیای شک راویست و اگر بر آن باشد برای تنویر + و راه الترمذی + **عنه** و غیره **عنه** و غیره **عنه** و غیره **عنه** و غیره
 فتح عین محاسبین + عن ابیه + این چنین است در نسخ مشکوه و صحابه عبدالعزیز بن ثعلب بن صیر و ابن صیر و ابن صیر و ابن صیر
 از آنحضرت در صدقه فطر در کاشف گفته است ثعلب بن صیر و بعضی میگویند این ابن صیر و او را صحابه است و در حدیث آمده است که در روز فطر
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر اوق + شک راویست و بر او می گندم است او صاع از آن در هر روز
 نصف صاع از بر کس + صدقه او کبیر او عبد ذکرا و انشی اما غنیمت فیز کیست + اما نذره انگور یا بیب که نذره است
 و او را با فقیر کم فیه و علیه اکثر ما اعطاه + و اما فقیر شاپس سید بدو می رسد او را نذره است او صاع از آن در هر روز
 صدقه و مضاعفت ثواب آن و این معنی در ضمن نیز خواهد بود تخصیص او به فقیر از بر است تسلیم و ترخیص او است و راه بود او +

باب من لا تحل له الصدقة + باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و کجای عنوان بابت آن
 بیسازند باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه نیست دادن زکوة مر او را و آل معنی هر دو عبارتست کیست او را داده کافر و کافر
 میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بسوی کافر جائز نیست و سقط ذممه و حجت کرده و در حدیث آمده است که در روز فطر
 بنی اشم هر معنی صادق است ظاهر با جمله زکوة کافر نتوان از بخلاف صدقات دیگر مثل صدقه فطر و غنای مسلمانان است فضلند و در حدیث

گفت آنحضرت عریان خود را بخوردید شما و کم یا کل و خود بخورید و آن قبل بریده و اگر گفته میشد که بدید است بضر بیده نیز خورد و از میگرد
دست مبارک خود را بی تحاشا و فاکل هم پس خورد با ایشان و طرب یعنی شتابی در راه رفتن و معنی رفتن بطلب زرق آید و اینجا معلوم شد که آنحضرت
قبول میکرد صدقه را و نیز خود را و بدید قبول میکرد و بر غبت بخورد آنرا متفق علیه و معن عالتشه یعنی اللہ عنما قاست کان فی بريرة کتبت سنن گفت
عالتشه بود و بر برید بفتح باو کسی اولی بولاة عالتشه سنت یعنی سه حکم شرعی بقریب وی وارد شد و ثابت گشت با صدی اسمن اینها گشت
تخیرت فی زواجها یکی از آن سنت است که بر برید آزاد شد پس مخیر گردانیده شد و زوج وی که نام وی خبیث بود اگر زوجه بود تحت آن نام باشد و اگر خواهر
جدا شود از وی و این خیار عتق است که علمای اثبات کرده اند آنرا از زنی که داه بود چون آزاد کرد و مخیر است که شوهر شود و انقیاد کند یا نه ثابت گشت
شأنی اگر شوهر او نبوده کسی باشد و زوجه او نباشد و داه بود و این منیث شوهر بر برید بود و بر برید او را نخواهد است همیشه در عتق او و اگر داه بود
حیران میگشت و زیاد میکرد و میگرفت و قال رسول اللہ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اللوار لمن اجمع بین امرک و امرک و امرک و امرک
این سنت دوم است که در بر برید بود بیانش است که بر برید داه بودی بود که او را مکاتب ساخته بود چون از داه بیالک گشت عابد گشت
عالتشه یعنی آنکه تا چیزی بدید که بدی که بدی که خود او کند و آزاد کرد و عالتشه فرمود اگر ایضا حبان خود بگوئی که تا بدیست بر او فرود شد مخیر است
و ایضا حبان خود آنچه عالتشه گفته بود گفت ایشان گفتند سیف و شیم اما بشرط آنکه دلای وی یعنی میراث وی را با او نماند و اگر
عرض کرد که بود چنین میگویند آنحضرت فرمود که غلط میگویند اللوار لمن اجمع و الا برای کسی است که آنرا آزاد کرد و ولوای عالتشه خود را اگر
ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل و سنتیم اینست که سیف باید و دخل رسول اللہ و در این پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر برید داه بود
و البرة تفور لحم و حلال آنکه دیگر میجو شد بگوشت بر بریم باو سکون را دیگر از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز و این در الان
نیز مشهور است بقریب البیه خیر آدم من آدم البیت پس نزدیک گرداننده شد بسوی آنحضرت نان و نان خوش از آن نانها
بود و آدم بضم همزه و سکون دال و ضم آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که سکون مفرد و ضم جمع است و در کتب
لحم پس گفت آنحضرت ای نمی نمیم و یکی را که در وی گوشت است + قالوا بلی و گفت آری است و یکی که میجو شد در این مشهور است
لحم تصدق بر علی بر برید و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر برید + و انت لا تأکل الصدقة و انت لا تأکل الصدقة
و لنا بهتیه و گفت آنحضرت این گوشت بر برید صدقه است و برای ما بدید است یعنی اگر کسی گوشت بر برید بخورد
گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ناک فقیر شد بر که بدید رواست شیخ علی بن محمد عالتشه کان رسول اللہ صلی
علیه وسلم یقبل الهاتیه و شیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد بر برید و جزای او و مکافات میکرد بران و او را بخاری و عمر بن ابی هریره رضی اللہ عنہما
صلی اللہ علیہ وسلم بود حیت الی کرع لاجبت الکرعانه شوم من بسوی کرع بضم کاف یعنی پاچه شیبی مخیر است قبول میکنم دعوت را و معنی گفته اند که کرع نام مکانی است
مشهور میان کوه برید که آنرا کرع میگویند و معنی اول اظهار است و انساب بقول وی + و لو اوی الی ذراع لقبلت اگر در ذراع شود و بر سر است
گویند بر آن قبول میکنم انما است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر ذوق خدا و او را بخاری و عمر بن ابی هریره رضی اللہ عنہما
یقول علی الناس نیست سکین آن کسی که با او نمیکند بر او و ایشان میگویند که اگر کسی با او نمیکند بر او و ایشان میگویند که اگر کسی با او نمیکند بر او

وودعوا وکل المسکین الذی یایم غنی یغنیه ویکسب یسکین حقیقی کسیست که نمیداند تو نگر بر ای که بی نیاز گرداند او را و ولا یقطن به فیتصدق علیه و در یافته نمیشود
و در رسیده نمیشود بحال او بی محبت تعفت تا تصدق نموده شود بروی + و لایقوم فیسأل الناس + و بر نمیشود از کج خانه و زاویه غربت خود تا سوال کند
مردم را و در ذکر طمانت که معنی زیرکی و وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال او بی محبت تعفت و دستم که بدان زود نتوان رسید متفق علیه +

الفصل الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلاً من بنی مخزوم علی الصدقة + روایت است از ابی رافع که نوبی انحضرت
فرمود که آنحضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة + فقال لابی رافع اصحبتی کما تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دارم

و در آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه

در آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه
در آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه

و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحمل الصدقة ثمنی + یعنی حلال نیست زکوة
از آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه

و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحمل الصدقة ثمنی + یعنی حلال نیست زکوة
از آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه

و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحمل الصدقة ثمنی + یعنی حلال نیست زکوة
از آن مرد از بنی مخزوم از صدقه نصیب نمود را و بدیم بتوازن چیزی + فقال لابی رافع اصحاب نمیشوم بتو نموی آیم همراه تو توحیاتی رسول الله
فرمود که آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسأله پس سوال سکنیم آنحضرت را که مردم همراه آن مرد باینه + قال اطلق الی البنی + پس فرستاد ابی رافع بسوی بنی مخزوم
پس آن مرد را از بنی مخزوم سید آنحضرت را که بروی باینه + فقال ان الصدقة لا تحملها پس گفت آنحضرت بر سستی که صدقه حلال نیست مگر آنکه

حلال نیست زکوة عمری را اگر برای بیخ کس که چه غنی هم باشند میتوان او را نمازنی سبیل الهی یکی در غرگند و او را دروغی را بدو معارض علیها در روز محشر
 که ما مست بعد قات و گماشته تسلیمانست تحصیل آن با اول غارم سوم کسی که بدین سنه غنی بود و وی شسته که غنا تو می پادای برین لا
 وفا میکند او را بر طر شتر سبیل مال چهارم موی که خرید است صدقه با مال خودش صدقه که زو فقیری بود غنی آنرا از وی بخرید مال است او را نسبت به وی
 صدقه نیست با اول اصل کان از جبارین پنجم موی که بست مر او را بسایه سکین + فصدق علی المسکین پیشین حق کرده شد برین سبیل است
 لغنی پس بدین فرستادن مسکین مران غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث برین معلوم شد مستحق غازی غنی زکوة را نه است شامی حدیث است
 غارم را درست است زیرا که عامل جرت نمل خود میگردد و غنا و فقر در آن برابریست و غارم بسبب استحقاق وی دین است و انکار کردن وی را در
 درست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث ما ازین جهت که آنحضرت فرمود که از انعیبا بگریزید ای ایشان صورت کن و در وقت غنا و فقر
 حلال نیست صدقه عمری را در راه مالک و ابوداؤد و فی روایت لابن داؤد عن ابی سعید و ابن ابی اسیر و ابی داؤد و ابی سعید و ابی سعید و ابی سعید

نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک بی براده و وی کم فقیه از بدست و مال
 لفقیر المهایرین الذین اخرجوا من دیارهم و اولهم و عن سبیل وین الحارث الصدیقی بضم صا و هم له و تخفیفه مال منسوب به شخصی نامور
 صد است صحابی است مباحثت کرد آنحضرت را و اذان گفت در پیش وی صلح چنانکه در باب الاذن گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و سلم فبايسته پس مباحثت کردم و بعد مسلمانی دست بوی اوم + فذكر حدیثا لولیا پیشین کرد وی حدیثی در این باب که
 آنحضرت فرمود فقال عطی من الصدقة پس گفت آنرا با آنحضرت بدو مر از صدقه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله

ان الله لم یرض بحکم نبي لا غیره فی الصدقات بعد استیکه خدای تعالی راضی نشده است به حکم نپی که بعد از علم او باشد و اگر کسی
 حتی حکم فیما بوی تا آنکه حکم کرده در صدقات وی تعالی خود در قرآن مجزایا ثمانیه اجزا پس با او پاره ساخت و حکم کرد که در صدقات
 کرده آنرا بر پشت طائفه که جز ایشان را نباید داد چنانکه کریمنا الله یقاتل للفقراء و المساکین و تکفل میان آنست و در کتاب فقیران
 فقر و مساکین کی بی اعتبار فرق میان ایشان افغان گنت من ملک الاجراء اعطیتک ایس برستی تو از جمله آن امام سید مرتضی است

فصل الثالث

در دو و اشتبای بود در آن رو او بود او و + **فصل الثالث** عن عیدین سلم فقیه عمری و ولاد

چون فقیه در حلقه درس اومی نشسته و امام زین العابدین پیش او رفت و استماع کرد و قال شمس
 خوش آمد آن شیر و راه فسال الذی سقا به من این با اللین پس سیدم آن کس که شیر نو تا پیداوار که از کجا بود این شیر فاقه و در راه با او
 پس خبر داد آن کس عمر که وی فرود آمده بود بر آن کس که تخم می نام بر آن آب را و آن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود فاذا تخم من تخم صدقه
 پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة آنجا حانه بودند و تخم سقون + و ایشان آب میدادند شترانرا فخلبو اسن با نمانا پس و شیدند قدری از شیر
 آن شتران + فبعالیه فی سقانی + پس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و در قبا که بود مشک شیر و آب فمویا پس آن
 شیر کفوردی این شیر بود که از آنجا بر آورده بودم + فاذا غسل عمریدم + پس در آوردم و عمرگشتان خود را در دهان خود
 فاستقانا + پس بزور و تئلف ستمیزد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد و این مباحثت نمودی و تولى بود و الا لگ

فقیر می کند یا بدیدار از صدقه خود و راست خوردن در او آنچه آنحضرت فرمود در این باب بریده فصاحت بود که بر روی بیان هر از فرمود و گذارید بر او مالک و

باب من اتحل له الصدقة و من اتحل له

نمودن کسی که صدقه او را سوال کرد آن وقت که نمی بلایه سوال کند بر نزدی وقت بوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر وقت بوم گذشته

یا چیزی از آن است که صدقه او را سوال کند و فقیری که در وقت بوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال هر او را حرام است سوال

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

الفصل الاول من قبضته

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

و اگر در وقت بوم که چیزی ندارد که وقت بوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال صدقه او را سوال آن اتفاق در نزد علمای برخی از سوال بی ضرورت

علی سارق پس صحیح گردید مردم در حالی که سخن میکنند بطریق تعجب و انکار تصدیق کرده شد شب بر زوی فقال اللهم لك الحمد على سارق پس گفت آن مرد با خدا
 مرزاست حمد بر تصدیق کردن بر زوی با طریق تنگ گفت که باری تصدیق بوجود آمد اگر چه بر زوی با طریق تعجب یا تسلی یا خود گفت باز گفت لا تصدق بصدق
 فخرج بصدقته فوضعهما فی بید زانیه پس نهاد صدقه در دست زن زنا کار که اجرت میگرفت بر زانی خود بنام خود تصدق اللبیه علی بید زانیه
 فقال اللهم لك الحمد على زانیه باز گفت لا تصدق بصدقته فخرج بصدقته فوضعهما فی بید زانی پس نهاد صدقه در دست زن زنا کار که اجرت میگرفت بر زانی خود
 اللبیه علی غنی و بعضی نسخ در بیجا اللبیه نیست فقال اللهم لك الحمد على سارق وزانیه و غنی فاتی پس آمد شد آن مرد زوی نموده شد او را در خواب فقیل له
 پس گفت شد مراد او اما صدقک علی سارق اما صدق تو بر زوی پس نافع است و بیفایده نیست انفسان استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز
 و باز آید از زوی خود دوران روز که قوی بوی رسیده دیگر چه حاجت مفرست و اما از انبیا صلوات الله علیهم استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز
 باز آید دوران روز از زنا و اما انفسان استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز و اما از انبیا صلوات الله علیهم استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز
 خدای تبارک و تعالی استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز و اما از انبیا صلوات الله علیهم استغفرت عن سرقتی پس شاید که وی پارسائی در ز
 است به بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع صوتانی حکایت پس شنید آوازی در باری که میگردد صدای صیحه فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
 یاد رخت و بستان از خرابا و غیره فتنخی اذ نک السحاب پس کسوشد آن آبرو فافرح ما رقی حره فافرح ما رقی حره فافرح ما رقی حره فافرح ما رقی حره فافرح ما رقی حره
 سنگستان هفاذا شربت من تلک الشراج قد استوتبت ذلک لما کلمه پس ناگاه آب را می از آن آب پس در آن گاه آب را می از آن آب پس در آن گاه آب را می از آن آب پس در آن گاه
 بفتح شین حجه و سکون را و بحجم آب راه از سنگستان برین نرم شرن و شرج جماعت بفتحت تلک الماء پس هر چه از آن در آن آب را که آب را که آب را که آب را که
 آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که آب را که
 است در حدیقه خود بچوالماء بسحابة یسیرم و سکون مین و حواء مملو بیکر و اند آب را بیزیل آبی خود فقال لعبد الله ما سمعتم من قبل من غیره
 ای بنده خدا چیست نام تو فقال فلان گفت نام من فلانست بالاسم الذی سمع فی اسما بته آن نامی که شنید بود در این فقال لعبد الله ما سمعتم من قبل من غیره
 که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را و آواز شنید بود در برابر یا عبد الله لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا ای چه بود نام تو فقال لعبد الله ما سمعتم من قبل من غیره
 فقال فی سمعت صوتانی السحاب الذی هذا و پس گفت آن مرد که من شنیدم هم آواز شنیدم فقال لعبد الله ما سمعتم من قبل من غیره
 میگفت آن آواز یعنی سیکه آواز میگردد و آب و در حدیقه فلان
 چه بسیار میکنی تو در حدیقه خود که این شخص را می که در حدیقه غیب است و این حدیقه را می که در حدیقه غیب است و این حدیقه را می که در حدیقه غیب است و این حدیقه را می که در حدیقه غیب است
 میخواهم که حقیقت حال اظهار کنم و تو بگویم اما این پدید می آید که کفایت این را بگویم و فانی الظالمی ما یخرج منها پس شنیدم که گاه یکم بودی بجزی که
 بیرون آید از آن و حاصل میشود در آن فالتصدق بصدقته پس یکم سوم حسد آن و او کل الاله عیالی ثلثا و یخوم من و عیالی من ثلث
 دیگر از راه و در فیما ثلثه و باز میگردد و نم و صفت میکند در حدیقه و در زانیه و در آن ثلثه از این حدیقه هر چه در آن ثلثه از این حدیقه هر چه در آن ثلثه از این حدیقه هر چه در آن ثلثه
 و گر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم و راه سلم و عینه اسمع اللبیه علی الله علیه وسلم یقول و هم از ابی بر سره است که در
 شنیدم آنحضرت را که میگفت آن ثلثه من بی اسرار بل برص و اقرع و اعرجی و بربطیکه کس فرج و نواز قوم بی اسرار بل کی پس در آن کس که

شامل فرض و نفل باشد و تسمیه آن بصدق از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی و در عین صحت ایمان چنانکه سوره کوه بجهت آنست که وی بر کعبه حرمین

صاحبش را و شهادت میداد بجهت ایمان وی و کمال وی و وجود دیگر نیز گذشت **الفصل الاول** **عن ابی بصیر** قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آوردن و مراد مالی است که گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

عنه و غیره صحت بر تقدیر یغنی باینکه تصدق کند مقدار تمرة من کسب بلیب یا زشب پاک و کسب و زیدین و گرد آورده است

و در حدیث دیگر آمده است عن التیسیب لا یقبل الا لیبیا خان الله تعالی علیه

و سلم من تصدق به لیل تمرة کس یک تصدق کند بقدر چیز دیگر بر است قیمت تمام او عدل است مثل شئی در قیمت و یکسرتن منظر و بعضی گفته اند شیخ ابو ذر

Marfat.com

روزه داره قال ابو بکر انما کفبت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه داره قال من سبب منکم الیوم جنازه گفت آنحضرت یک است که پروی کرده است
از شما امروز جنازه را نماز کرده است بروی و دنبال وی رفته قال ابو بکر انما قال گفت آنحضرت من اطعم منکم الیوم مسکینا پس یک طعام خورانیده از شما
امروز مسکینی را قال ابو بکر انما قال من عاذ منکم الیوم مرضیا پس است که پرسیده از شما بیاری امروز قال ابو بکر انما قال سوال الله یک گفت پیغمبر را

صلی الله علیه وسلم باجمعی فی امری الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در پیچ مردی که اگر آید زبشت در راه مسلم و ازین پیش
معلوم شد که شکی نیست از ان گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در ان کردن و آنکه بعضی سوئید منکرند و آنکه گفته اند که در ان
که از زبان روید مقید بر ان خواهد بود که بر قصد تکبر و دعویستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار پیش از انست که اسکاوه
پس از ان چه صورت دارد و قول صدیق کبریا و تقریر حضرت صلوات الله علیه بر این راجحت آن است شیخ ابو یوسف در ان باب مسکینان را در ان

و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا سائر المسلمات لا تحقرن جارة لجارتهما ای انانیت را در ان باب مسکینان را در ان
همسایه است بدیه و تصدق را برای زنی دیگر که همسایه اوست و لو فرس نشاءه اگر چه باشد کم گویند فرس است که مسکینان را در ان
در آخر بر وزن زبرج خفت بیه و گاهی در شاه نیز اطلاق می کنند و اکثر شاهان خلف میگویند چنانکه تمام پادشاهان و امیران و بزرگان
که بدیه و تصدق در وی بنی و در وی برای سبانه است و در حدیث دیگر آمده است و لو بخلت ثقیل اگر چه مسکینان را در ان
زنی باشد که میدرد وی فرستد همسایه یا برای زنی باشد که او را داده میشود و در شاهان پیش از انست که مسکینان را در ان

زنان بیشترست پیغمبر علیه و عن جابر و حدیثه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اذین منکم من اذین
گفت آنحضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه الهی است و معروفست و شرع و مسکینان را در انست که مسکینان را در ان

ولی بیایید و خاطری شاد گردد و صدقه مخصوصی است پیغمبر علیه و عن ابی ذر ان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
و سکون حادث المعروف شینا نزد خود بخوار پذیرد یکی یا چیزی و لو ان کنی خاک بود بطریق دیگر که مسکینان را در انست که مسکینان را در ان

کشاده و خوبی خوش رزیده ام و عن ابی موسی الأشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اذین منکم من اذین
قالوا بقتل صحابه فان ای بی پس گزیند چیزی که تصدق کند چه کار کند قال ابی یوسف علیه السلام گفت که

خوب که حاصل شود از ان چیزی بقیع نفس و تصدق پس بهره رساند انست که در حدیث دیگر آمده است و در انست که مسکینان را در ان
پس اگر نتواند کرد آن عمل که نفع رساند خود را و تصدق کند غیره او لم یفعل مشکاک و است و معنی جانست که تو را که در انست که مسکینان را در ان

و الحاجة الملمونه پس باری دهد خداوند حاجت اندوینم تم زده و ادخواه را قالوا فان لم یفعله گفت پس اگر نتواند حاجت طلبت را در
بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخییر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بیک چیزی که او افان گفتند که اگر نتواند کرد و در انست که مسکینان را در ان

قال مسک عن اشهر و گفت پس باز در خود را از رسانیدن شش بر بزم چنانکه گفته اند در انست که مسکینان را در انست که مسکینان را در ان
اساک از شرم او را صدقه و خیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد و شرف پیغمبر علیه و عن ابی هر چه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

کل طلای من الناس علیه صدقه و هر بنده سخوان که از وی است بروی یعنی بقابله وی صدقه است و طلای هم چنین کیفیت است
کلیه

مشقه الحیات تربیه شکوة جبرانی

بمال نیست بدان من المعروف ان لمعنی اخاک بوجه مطلق و بوجه تنکیکه از جمله غیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده و مطلق بفتح طاء
و سکون لام بمعنی تطبیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ من لک فی انار اخیک و از جای معروفست که بریزی از زولاب خود
آوند برادر خود را بجا که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانان بریزی مراد ظاهر است یا کنایت از فضل و احسان و رواه احمد و الترمذی و عن ابی ذر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بسک فی وجه اخیک صدقه بسم کردن تو در روی برادر خود صدقه است و نیز گفته است بسم لب شیرین کردن و
امرک بالمعروف صدقه و امر کردن تو بمعروف صدقه است و نهیک عن المنکر صدقه و نهی کردن تو از منکر صدقه است و ارشادک فی الرطل
ارض الضلال لک صدقه و راه نمودن تو در راه زمین گمراهی یعنی در زمین که مردم در روی راه گم می کنند مراد صدقه است و نیز گفته است فی الرطل
صدقه و ویاری را در آن تو مرتباً بینانی را مراد صدقه است و رازقه یعنی ممد و تباها شدن و اما طنک الخیر و الشوک و الخیرین که در حدیث
کردن تو سنگ را و خار را و سخنان را که در روی احتمال از مردم باشد از راه مراد صدقه است و افراغ کن لک فی وجه اخیک که در حدیث
یعنی آید در روی برادر خود مراد صدقه است و رواه الترمذی و قال بنی احادیث غریب و عن سعد بن عبادة قال آید صدقه
از شایسته صحابه است و مقبولان در گاه نبوت بود و گفته است پیار رسول الله ان ام سادات بر تنیک که در حدیث صحیح است
پس کدام صدقه که روح وی گنم فاضله و بهتر است قال المبارک گفت آنحضرت که بهترین صدقه است که بروی برادر خود
پس بکنند عباد چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت بده نام عبادین چاه برای اسم خود
روح وی برسد رواه ابو ذر و انسانی و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیح است
آنحضرت بر ما مسلم کما سلما تو با علی عری بمسلمانان که پوشانند مسلمانان و بگرد جانم بر سر یکی و عری بنوعی که در حدیث صحیح است
الذین نضر الجحش پوشانند او را خدای تعالی از جمله های سبز پشت و خنجر نهم خای و سکون نما و مع انفسهم صدقه است
شندس خنجر و ایما مسلم سما علی جوع اطعمه الذین نضار الجحش و بر مسلمانان که بپوشند مسلمانان را که یکی بگوید
سیوه ای پشت و ایما مسلم سما علی غما و بر مسلمانان که بپوشانند مسلمانان را بپوشند و ایما مسلم سما علی غما
الذین نضار الجحش پوشانند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که نکرده شده است ظرفت آن از حوض
بیشتر از آن شراب نضار الجحش یعنی نکرده اند او را بشک بجای گل که در حدیث صحیح است
بوی مشک می آید رواه ابو ذر و الترمذی و عن قاطمه بنت تمیم بنی ساریه و ابی بکر اولی است
علیه و سلم ان فی المال حقاً سوی الزکوة و بدستیک در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود و فرض سنت العتبه باید داد و جز زکوة صدقه نفل است
است که میباید چنانکه نماز و روزه و حج و غیره است هر چه نفل است هر چه نفل است هر چه نفل است هر چه نفل است
قبل المشرق المغرب الاثرین و بسا لال بینین و بر شوکت حق بزرگوار و انی است که حق تعالی بر کس است او را از دست زدن
وی خولیان و میان و سکینا از اجازت حق کرده است و با و است صلوة و ایما زکوة پس معلوم شد که در آن زکوة خود در آن مانع است
صدقه نفل است و رواه الترمذی این ماجه والد که در حدیث صحیح است هر چه نفل است هر چه نفل است هر چه نفل است

نسخه...

...سرمای خود را بخواب...
 ...تعلق...
 ...کوه...
 ...وقت...
 ...معشوق...
 ...که یکی...
 ...کردن...
 ...جنگ...
 ...بسیه...
 ...الذ...
 ...باطن...
 ...نفس...
 ...سوال...
 ...است...
 ...بص...
 ...دو...
 ...ع...
 ...و...
 ...پس...
 ...شک...
 ...از...
 ...ر...
 ...ت...
 ...ت...
 ...ت...

Marfat.com

و خبر کن آنحضرت را که چه کسی است یا یعنی نام مادر حضرت وی بگوید و ایشان این نام تصدیق وقت شریعت وی لازم آمد بطلبیدن و حضور و از دست خدا حاجت بدان اوقات فضل بلال علی رسول الله گفت زینب پس آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سال پسین سید آنحضرت را ازین مسئله
فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من جا چه کس اندان وزن - قال امرأة من الانصار فزینب گفت بلال ای زن است از قبیلای
و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزینب است - پس گفت آنحضرت کدام کی از زینب است زینب نام چنانکه کن صاحبیات
بود پس پرسید این که آمده است کدام کی از آنهاست بلال با عمو دانکه مشهوره بین زینب امرأة عبد الله خواهد بود و مطلق آورد یا نام آن زن
دیگر رفتند و این را شنید - قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله است مسعود است - فقال رسول الله پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای زینب
می کند اتفاق بر شوهر آن بر پیمان که در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القراة و اجر التصدق و اجران و اجر
اجر قرابت و خوشی است که شوهر آن و پیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق است و لکن در بعضی نسخ
بنت الحارث آنها محقق و لیدة فی زمان رسول الله و روایت از ام المومنین سیمونه که وی آزاد کرده و او خانه را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و کس رسول الله پس گفت که سیمونه از امر رسول خدا صلی الله علیه و سلم - فقال لهما عطیتما احوال کان اعظم لاجراک پس گفت آنحضرت اگر سیدای آن زن بود
خود را که محتاج بودند بخادم میبود بزرگ تر از ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از عتاق و شوق علیه و من غایب است
گفت عایشه - یا رسول الله ان لی جارین - بدرستی که مراد و همسایه اند - فالی ایها ابدی پس بسوی کدام کی ازین دو میفرماید
گفت آنحضرت بفرست بسوی کسیکه نزدیکتر است در وی از در تو پس معتبر در همسایگی درین باب است که در دست نه انصاف و در حقان
عن ابی رقیان قال سول الله صلی الله علیه و سلم اذا طخت مرقه فاكثر نارا یا وقتیکه بیری شوربای را پس کن یک کوزه و در آن بپزیر و در آن
نور بفرستادن شوربای بخانه ایشان و مرقه بپزیر و در آن شوربای را و او هم با فصل الفصل فی فضله
کدام کی از انواع صدقه فاضلتر است - قال جده المفضل گفت افضل صدقات صدقه ایست که در طین الملل است که صدقه ایست که در طین الملل است
بدید و وجه بضم جیم و فتح آن هر دو لغت و بعضی گویند بفتح بمعنی شقت و بضم معنی و من و این بطلبیدن و در آن بطلبیدن
و اگر ایشان را ضعیف نباشد روانیت و اندازند و او ابدان طول و بدایت کن بسوی عبد الله
گذشت - و رواه ابو داود و ابن سلیمان بن عامر و یحیی بن یسار و شیخ مشکوٰۃ و شیخ ابی یوسف و شیخ ابی حنبله و شیخ ابی داود
و بے یا و سلیمان سموت یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در کتابی که در سلیمان هم بیست کرد سلیمان و در سنده
ابن عامر و سلیمان اغر و عبد الرحمن بن سلیمان که آنها بی یار است و سلیمان بن عامر بنابی است و عماره وی در حیرت است - فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم الصدقة علی مسکین صدقة + تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هر چه در آن است که صدقه است و صدقه
بر کسیکه قرابت و ولادت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله - رواه احمد و الترمذی و ابی یوسف و ابی حنبله
ابی هریره قال جابر بن ابی اوسی صلی الله علیه و سلم فقال عندی وینار گفت ابو هریره آمد و وی از آنحضرت پرسید که درین یک وینار است
قال انفق علی نفسك گفت آنحضرت خرج کن از زبانت خود و قال عندی وینار گفت آن مرد از آن مردی که در آن

Marfat.com

فصل الثالث **عن عمیر بن ابی العاص** عن بعض من فرغ من الحج بیت ما خرج منه
 فتح خیر لور وایت دارد از مولای خود که ابی الحسین است و از قریبای صحابه و مشاهیر ایشانست و او عافرش بر رواج شریفش در زمین و ابی الحسین است
 بجهت با کون او از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند که وی نیز در درج با بیت از آنچه فرج کرده پیش بر اصنام فقال گفت و غیر این مولای ان اول
 لحما و اگر در مولای من که ابی الحسین است که خشک نم گوشتی را بفجانی مسکین پس آدم را سکنین بنیاطی طویله منته پس فرمودم من آن گوشت را از آن گوشت
 فلم بزرگ مولای پس عالم شد بان یعنی بخوریدین من آن مسکین را از آن گوشت مولای من گفتی پس منم که چه انوارانی می توانی در سوال
 پس آدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم قدرت ذلک پس ذکر کردم این قصه آنحضرت را در آنجا پس طلبید آنحضرت را در آنجا که گوشت
 آنحضرت برای چیزی او را بقای علی طعامی بغیر آن امره گفت میدید طعام مرا بسکینان بی آنکه امر کنم او را در آنجا که گوشت
 او را و غم تو زیرا که ثواب آن مشترکست میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آنست که هر دو را حق قصود است و هر دو را ثواب
 بلکه مقصود تسلیم مولی است و عدم ضرب عبد برین فعل بحجت اشتراک در ثواب غنیمت پنداشتن آن مولی را و در حدیثی است که
 که قال گفت عمیر کنت ملوکاً بودم من بزرگ کسی فسانت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم که ای رسول الله
 آیا تصدق کنم از مال مالک خود چیزی و در بعضی نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن و مال را در آنجا که
 مشترکست میان شما و من رواه مسلم **باب من لا یعرف الصدقة** **باب بیان یکم از منی که در حدیثی است**
 باز ستان و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیثی است باید که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در حق خود و سزاوار است از آن و عقیده است

الفصل الاول **عن عمر بن الخطاب** قال حلت علی افرس فی سبیل الله و رواه ابی یوسف

در راجع اینی بخشیدم سپیدی از غازیان را که اسپ نداشت با فاشاعه الذی کان شاعر سپر منافع گردنی آن اسپ را که در آنجا که
 وی یعنی خوب نگاه نداشت و بد سیاست کرد و خبر و ارزش گویا بلاک کرد آنرا و ضیاع بلاک شد آن و اضاعت آنرا که در آنجا که
 خواستم من که بخرم آن اسپ را و ظلمت تا بیعیه بر خص و گمان بر آن که کسی بفروشد آن اسپ را بارزانی و در ضمن آنجا که
 اینی و پس پرسیدم پیغمبر را صلعمم که خریدن من اسپ را زوی خوبست یا نه فقال لا تشتره و لا تریه و رواه ابی یوسف
 در حدیث خود و آن احطاک بدر هم و اگر چه بدیدوی اسپ را یکدیگر هم نظر نداشتند و اگر چه بدیدوی اسپ را یکدیگر هم نظر نداشتند
 بیکدیگر هم و کسی گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی ثم حاکم نظر آنکه حدیثی است که در آنجا که
 آنحضرت آنرا و تصبیح نمود و در قبول خود و قال انما بی حدیثه کما یحلب بیوفی فبیده نیز که بدستی که خود کند و در حدیث خود مانند است
 که عود میکند در حق خود و باز بخورد آنرا و وفی روایتی و در روایتی آنچنین آمده است که لا تأخذ فی صدقک فان الصدقة فی حدیثه کما اشد فی قیله
 متفق علیه و سخن بر علیه قال کنت جالساً عند النبی و کنت بریده بودم من نشستم نزد پیغمبر و در حدیثی است که در آنجا که
 فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت علی امری بجاریه و بدردت یکدیگر من تصدق کرده ام بر ما و خود را بر ما و انما ما
 و بدردستی که ما و من مرده است یعنی آن جاریه بجای از مردن ما و من میرسد من با شما من چه بیشتر از شما است و در حدیثی است که در آنجا که

بسیار است نماز خواندن را در شب و روزی نفل است و من نسیب فی بصله من الخیر کسیکه نزدیک جویید هر گاه حق در وی بخونی و عملی از نیکی یعنی نفل
 در آن روزی نسیب فیما سواه باشد چو کسیکه بگذارد فرض را در ماهی که جز رمضان است و من اوی نسیب فیما کان من اوی سلبین و نسیب فیما سواه
 کسیکه بگذارد نسیب در وی باشد چو کسیکه بگذارد نسیب در ماهی که جز رمضان است و هو شهر بصبر و ماه رمضان این است که نسیب است از ثواب
 نفس و الصبر و البته به صبر کردن ثواب وی بیشتر است و شهره و اساقه و ماه رمضان باری است که در وی بخوارگی فقر او گریه گمان بپوشد و است
 جان او تن با کسی بخوارگی کردن و شهرت ز او فی رزق المؤمن بواجب است که زیاده کرده میشود و در وی رزق مسلمان و برکت داده میشود و در وی نیز نسیب است
 موااسات کرده و امر کرده اند لایب و سبب و است رزق فقر و محتاجان خواهد شد من فطره صائما کان له غفران یومئذ کسیکه از کسایان اندوخته

باشد سبب آمرزیدن مرگنا مان او را و عقیقه من النار و سبب زادی ذات وی از آتش او کان له نسیب از چه من غیران نفس من ابره نفل
 و باشد مر او مانند مردان روز و در بی آنکه کم شود از مردوی چیزی و قلنا کف تقییم ما یبارسول اللیس کلما نسیب ما نسیب است و در این است
 که بیایم چیزی را که نسیب است یا نیم روزه در او بخورد و اکثر نسیب نوست و در بعضی بیاست و این بسبب قاعده عربیت است چنانکه نسیب خود و نسیب

نقال سوال اللیس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی اللہ هذا الثواب من فطره صائما علی مذقہ لین و سید در اندامی تمام از نسیب است
 گشایان روز در را بر می از شیر تخم با آب و مزین شیر آینه با آب عادت عربیت است که شیر را با آب تخم میزنند و آنرا میخورند و نسیب است
 یا بر می از آب و من شبع صائما سقاہ اللہ تعالی من جوضی شریہ الی بطمانی و بداهه کسیکه سیر کرد در روز و در ایام شکر است و نسیب است

کوثر است نسیب از آن تشنه گردد بعد از هر گز حیوانی از نسیب است و در ایام نسیب است و در ایام نسیب است و در ایام نسیب است
 اول وی سبب باقانت رحمت از جناب حق که بدان مستند و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از خلقت گنا مان و گنا مان است و نسیب است
 و میان وی سبب مغفرت و آمرزش گنا مان است و آنچه عقیق من النار و آنچه در رمضان آرزو شدنی است از آتش من نسیب است
 مغفور گردد از آتش و روز آزاد شود و نسیب است و دخول جنت گردید و من حنفت عن ملوک فیه کسیکه تخفیف کند گنا مان و نسیب است
 و تکلیف و مشقت نکند و عفو کند و احق من النار بیامرز دغای تعالی مر او را و از او گرداند و از او آزاد کند و نسیب است

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل سیر بود آنحضرت
 و اعطی کل سائل و میداد بر خواهنده را شاید که در اینجا کسی گوید که چگونه راه اشک سیر بود آنحضرت میان کس باشد که در وی
 حق باشد کسی را جوابش آنست که گویم اسیران آنحضرت نبودند بلکه کافران که اسیر کرده میشدند و غزوات و آنحضرت فرمود بعد از جبر
 میان منت نهادن و مرا کردن و میان فایه گرفتن بنده ساختن نسیب است و متعین است قتل یا استرقاق نسیب است و نسیب است
 کسی که بروی حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت رضای خصم کرده را میگرد و کل من نسیب است

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان و فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان و نسیب است
 حول قابل و از سر سال تا سال آئینده زخرف بضم زای و رازر و بر آنچه آراسته و آبدار باشد زخرف آراسته زخرف و مال دنیا آراشهای وی
 قال فاذا کان اول یوم من رمضان یسبحون میباشند نخست روز از رمضان است که تحت عرض من حق آنحضرت فرمود که هر روز از رمضان که در آن است

البرین تباشیر الیه بوسلطان مطهریت و لیکن ممکن است که برساند بدان پس بحالت امن اعتبار کرده شد ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد
عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را از ان افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علمای پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل
و ظاهر روایت و کرده است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر میگوید از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب نمی کردند

تقبیل وی گفت که نبود از عصمت مرتجع کی را آنچه بودم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و عمنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیر که الفجر فی رمضان
و هو جنب من غیر علم گفت عایشه بود آنحضرت که درمی یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام و حیض و یسوم و غسل می کرد
بعد از فجر و روزه میداشت بتفق علیه از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابوهریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه

کسی را صحیح کذب نبایت و چون رسید ابوهریره با حدیث عایشه و ام سلمه جوع گرازان و گفت ایشان دانستند ازین درین امر این دفعه دست کردند
کرده ام از ادب شرح سفر السعادت و اکثر علمای بنید و طبیعی از غمی نقل کرده که در روز نفل دست است و لیکن روزه فرض است و گفته اند که تومی
از بعضی نیز که چون صحیح کذب قضا کند آنروزه را و قول اول صحیح تر است بعد از ان بدانکه گاهی استدلال کرده اند بر این که اگر کسی در روز نفل

بر آنحضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در روز نفل نفل است
است که گفت صحیح اینست که جائز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد با احتلام در حدیث روایت از ان است بلی دیدن آنچه در خواب و در روز نفل
یا آنکه بنای قید عدم جواز است یعنی می بود غسل می صلی الله علیه وسلم از جمیع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی و در روز نفل

رضی الله عنها قال ان النبی صلی الله علیه وسلم و یوم محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و در روز نفل
جائز است که حجامت کند و لیکن شرط آنکه موی کشنده نشود و اگر کشنده شود جزای آن بدین است که بسبب آن روز نفل و در روز نفل
آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت می نمود فاسد میگرد و نزد امام ابوحنیفه که در روز نفل حجامت می نمود و در روز نفل

نزد امام احمد که باطل میگرد و صوم حاکم و مجرم و واجب میگرد و بروی قضای کفارت و تزویج و غیره این میگرد و در روز نفل حجامت می نمود
قال الطیبی و حکام در احتجاج صائم در حدیث افطر الحاکم و الحجوم بیاید متفق علیه و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسی که در روز نفل او حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس روزه او باطل میگرد

باطل میگرد و با نماطه الله سقاوه زیرا که نخوراند است او را و نه نوشانیه او را که خواند او را و نه نوشانیه او را که خواند او را
یا نفل نزد همه گرانگ که میگوید یا از دست قضا در روز رمضان و قیاس همین است و در روز نفل حجامت می نمود و در روز نفل
اگر نمی بود اقوال مردم می گفتم بقضای یعنی اگر نمی بود روایت این حدیث باطل میگرد و با نماطه الله سقاوه پس حجامت می نمود

در اکل و شرب ثابت شد و جمیع از جهت استواء کیفیت و در حدیث قال یما عن جابوس عبد البنی صلی الله علیه وسلم ان جابوه رجل فقال له انما
انگشت سیم ایم ما نزد آنحضرت ناگاه آمد او را و می پرسید آن مرد بسیار سال نماز است و هلاک شدم من یعنی بافتادم و رگناه و در روز نفل
زیاده کرد و اهلک است و هلاک کردم یعنی زن خود را با فلان امر را و گناه قال الله گفت آنحضرت چه شده و من گفتم که با نماطه الله سقاوه

قال گفت آن مرد بدست علی مرآت و انا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی بجای و انا صائم فی نهار رمضان اتع
نهار رمضان اتع

ثابت شده است بقتاب از ابن فضال مجمع علیه است و مخصوص از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عام اظهار حجت است و قوی میگردد که حجت است اگر چه فطریه
 اما گروه است از جهت طریقان ضعف و خوف بکاک و علمای مذہب احمدی با لنگه کرده اند و تصحیح حدیث فطر الحاکم و الحجوم و تائید مذہب خود و نصرت
 آن بمقول منتول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و همه را درین حدیث از آنکه مراد با فطر لغوی است و وقوع
 در آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل از محی است بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی فطر الحاکم و الحجوم و شخص همین را بود که با حجت است از کتاب
 امری دیگر که مفرد صوم بود میگردند از جهت حجت است و آن امر غیبت بود و احادیث به فطر اعتبار با صا در شده اند و بعضی میگویند که آنحضرت ترک
 بشام بجای مجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب کرده اند که حجت است کرده اند و دیگران با کتب است که در آن
 است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نمی است و نمی نسوخ است و الله اعلم و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اذین

من رمضان من غیر رخصه و لا مضره کسیکه افطار کند روزی از رمضان بی رخصت شرمی و چنانچه مفسرین در بیان این حدیث گفته اند که
 کله و قضا کند از وی روزه تمامه عمره و ان صامه + اگر چه روزه دارد تمامه عمره و این حدیث از باب تشدید و سباحت است و در آنست که شبانته
 و فرض در آن مرتبه است که بوزه نفل میتوان یافت اگر چه بدت بود و الا کفار بروه و در راه کفایت می کند در آن که با او کفار از وی روزه دارد

ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب + و روایت کرده اند بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق صحیح روایت شده است و در آنست که
 بخاریت + و قال الترمذی سمعت محمد یعنی بخاری + و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را میگویند که گفت در آنست که
 بضم تم و فتح طای کسر و او مشدده در مترسین محمد الروای که روای این حدیث است الا انهم اذین انما افطروا فی رمضان و انما افطروا فی رمضان

و گفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد از ابی هریره و این خلاصه ترجمه حدیث است که در آنست که
 فی بعض الحواشی و عینه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام لیس له من صیامه الا ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه
 که تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر سنایی خود را باز ندارد و هم من صام لیس له من صیامه الا ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه
 از قیام خود بگویداری چنانکه نماز در زمین منسوب کند و کتاب سنایی نماید و نماز فرضی حاجت و رعایت ارکان و توانایی است که در آنست که

و مقصود تشنگی یا تشنگی سخت در راه الدارمی ذکر حدیث لقیط + و ذکر کرده شده است حدیث لقیط یعنی لقیط بن سباعه که در آنست که
 موحده که در وی ترک میانهم است شقاق است مصام را فی باب من الوضوء اگر چه در آنست که

حسن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث لا یغفرن الا ان یتوب الانسان منهن اولهن ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه و ان یسبیا فوزه
 و الاحتلام بعد از بقی آنست که سبقت کند و غالب بود و بعد از آنکه وی مفسر است چنانکه گذشت و در آنست که قال حدیث غیر محفوظ بود و گفته است
 این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است + و عبد الرحمن بن زید الروای یضعف فی حدیث + و گفته اند که روایت کرده است از ابی هریره و روایت کرده است
 ابو داؤد از روی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو حاتم گفته که حدیث ابو داؤد شبیه است بصواب و او را گفته که صحیح است حسن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت می کند از انس قال گفت سئل انس بن مالک پس رسیدت از انس پس ما کنت ثم تکون الحاکم صلی الله علیه و سلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که روایت کرده است از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال انما افطروا فی رمضان و انما افطروا فی رمضان و انما افطروا فی رمضان

و در بیان آنکه هر روزی که در روز عید است در میان عایشه فرصت می یافت و روزه قضا می کرد متنوع عایشه و عثمان بن عفان و ابان بن عثمان
 و سلمه بن اکبر و غیره از آن تصوم و زوجی شایسته را با او نهند و نیست مرن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است که روزه نگیرد و این شایسته است
 صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضا می کند بر سبب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس هیچ باشد که روزه
 در باب قضای صوم یا مرد و زن بر سبب قضای صوم است و جواب آیه تا پس موافق باشد بر سبب شافعی و هر که با او است در عام و جوب قضای آن قائم
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف
 و لا تأذن فی بیتة اللباؤنه و اذن کند زن بیچ کی را در دادن در خانه شوهر که با اذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و شرح حاکم و ابی یوسف

تتمتع من الشهر...

تمتع من الشهر... من بی یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم... کمن و صوم و فطر... ورم ورم ورم ورم...

لاصام من صام الدهر... روزة سه روز از ماه در حکم روز فر روزگارست... بر ماه رقتانی بطبق اکثر من ذک...

داود و روزه دار فاضلترین روزه که روزه و او دوست... و بخوان و ختم کن قرآن را در وقت شب یکبار...

ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ... کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم...

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعرض الاعمال یوم الایین... و صوم مستوعب نهاریست و یا از جهت آنکه وی...

یا باذرا و اصحت من الشهر ثلثة ایام... و چنانچه و پانزدهم که از ایام بعضی نید یعنی روز...

و النسائی... احیان از اول ماه سه روز و فلما کان یفطر یوم الجمع... فانهم رواه الترمذی و النسائی و رواه ابو داود...

تاریخ حدیث... و نسائی و ابو داود و الترمذی...

مستحق که بخواند قرآن را چه مطلق است که نیست مراد از بوی و مزه بوی نفع است و مثل المنافق الذی لا یقر القرآن مثل من غلبت علیها مریج و طمها مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

و مثل المنافق الذی یقر القرآن مثل الیچانه یجاملت مریج

بر سفید او غیبتان بدویای سخانی هر چه سایه کند بالای سر او جز آن است و فرقی از این نیست و با او باعت از طهر اند و صواب است و در روز
 بمسقا و سکون را در اصل کلمه گویند و در تشبیه یکی ازین سه چیز است و سخاوت از این است که در حجت می کنند از بدین جهت که از آن فرود
 و ملازمت کنندگان خود را بخصیص کرده و بعضی سو و بقوه و فرود آوردن و اسوة البقرة و بنی اید و در بقوه و در آن اتفاقا یکی از این سه چیز است که در حجت
 سو و برکت و سبب مزید نعمت و سعادت است و در کما حقہ و کذا است از آن جهت که در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 این طاعت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 قرآن و غیبت و اهل قرآن العزیز کانوا یعملون بر آن کسانی که بخواهند عمل سیر و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 بقوه و مورد آل عمران و کاتبها غمناستان گویان این دو سوره دو بار بند و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 از حاتم و تراکم و بر تم شمسین بعضی بعضی است و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 گوشه سفید بعضی شرقی و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یابا المنذر یضم هم و سکون یمن کفران یکنسب الی من کسب
 کتاب الله صحت عظم می بر پایی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر گفت گفت که الله و رسوله عظم و خدا و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یا ابا المنذر اندر می ای آیت من کتاب الله صحت عظم قلت یا این که گفتتم بزرگتر است از کتاب خدا با تو بزرگتر گفت گفت که الله و رسوله عظم
 گفت ابی بن کعب فصب فی صدری پس از آن حضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیاید و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است
 گو را با در علم یا ابا المنذر مدح کرد آن حضرت ابی بن کعب بدین یافت آنکه بزرگتر است از کتاب خدا با تو بزرگتر گفت گفت که الله و رسوله عظم
 بود و بکن بفتح سخانی و سکون ما و کسرتون و در بعضی نسخ بیاید و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است و در تشبیه است
 قال و کلنی رسول الله صلی الله علیه و سلم یابا المنذر یضم هم و سکون یمن کفران یکنسب الی من کسب کتاب الله صحت عظم می بر پایی کدام آیت است
 است که بوی ریشم پزند تا وقت بگر میان فقر بخش کنند فانی ات پس در آن وقت که در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است
 شخص نیکو میگرفت بر دوست از آن مقام که صدقه بفرمود فاجرت به پس گفت که در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است
 نزدی بریم سو و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چنانچه ختم بر او کرد و قال گفت آن شخص را می خواند علی عیال و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است
 عیاست و ولی حاجه شدیدة و مرا حاجتی سخت است قال گفت ابو هریره و غایت عنه پس می گویم او را فاصبحت پس خاتم و در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است
 فقال فی کفیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا ابا المنذر یضم هم و سکون یمن کفران یکنسب الی من کسب کتاب الله صحت عظم می بر پایی کدام آیت است
 حاجت سخت او عیال و فرجت و عیال است پس بانی از او را گویم او را قال ایمانه قد کذبک گفت آن حضرت آگاه باش که می خصیص در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است
 بود قرآن که من تمام و عیال دارم و حاجت سخت دارم و میسود و میفرز یک است که باز در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است و در تشبیه است
 سوانه از حجت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از پیغمبر می باز می دید و فرمودت پس غنطه نشسته اول و فجا و خوشن الطام پس در حجت قرآن بقوه و در تشبیه است

صلی اللہ علیہ وسلم الایتان من لیس سورۃ البقرۃ روایت از ابی مسعود که نام او ی عقبین عمرو بن ثعلبہ انصاری است گفت گفت آنحضرت و آیت است
و نیز سوره یوسف قرآنی لیده کسیکه بخواند این دو آیت او شری کفایت کند خواننده را یعنی دفع بکند آرزوی شر جن انس یا بسند اندوز از باقی او و در شب

الکریح و در دیگر بخواند کفایت است متفق علیه و علی بن ابی الدرداء رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ عشر آیات من اول
سورۃ الکہف یکسرها و یدرکها و یخیرها آیت اول سورۃ کف عثم بن الدجال کما ہستہمیشو از وجہ اول و وجہ دوم آنست که در آنجا

برآید مردم را وقتند اندازد از دین بر کذاب بلسوق و جل و لغت کذب و خیانت و خداع و تبلیس است روایت مسلم و در حدیثی دیگر از ابی الدرداء
سہیت نیز آمده است چنانکہ در فصل ثانی بیاید و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیسوا بحکم ان یقر فی آیتہا کما انزلت فی

یکی از شما از آنکہ بخواند در شبی سہ یک قرآن را بگوید گفتند صحابہ کیف یقرت لقرآن بگوید بگوید کہ یقرت لقرآن بگوید بگوید کہ یقرت لقرآن بگوید بگوید کہ یقرت لقرآن
خصوصاً اگر شب میفرمائی با وجود او را و دیگر او ای حق نفس زوجه کہ امرت بر عبادت آن را

سوره برابرت ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص کل او می سبحان بفضل حدیثی است که در آنجا
ثالث قرآن میرساند و گفته اند کہ قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل بواللہ احد شمل است بر توحید و سوره کلمه و سوره اول و سوره حمد

عاشمہ رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بیث رجلاً علی سرتہ روایت است از عایشہ کہ آنحضرت فرمودند در این حدیث
تخفیف را و تشدید تخمنا نپاره از لشکر بیخونی فوجی کہ بجای فرستند ز لشکر عظیم و کمان پیران سحر را و سوره اول و سوره حمد

کہ چون امامت می کرد میخواند قرآن مر باران خود را در نماز کہ با ایشان می گذارد پس آنرا بقرآن می خواند و سوره اول و سوره حمد
میخواند بعد از فاتحه قل بوللہ احد کذا قال الطیبی و طاهران بینما یکتہ تمام قرآن کہ فاتحہ و سوره اول و سوره حمد

و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود کہ بعد از فاتحه قل بواللہ احد میخواند پس از وی سوره یوسف میخواند پس از آن سوره یونس و سوره طه و سوره
کفایت میکند باین تا آنکہ سوره دیگر نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذارد و سوره اول و سوره حمد

میدارید کہ امامت کنتم شمار باین بکنید و اگر بگذرد می در آید می گزایم شما را و در این فصل قوم می دانستند و گویند
چون از او کلمه لنبی پس چون باز آمد از لشکر ذکر کرد ندان قصه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و سوره اول و سوره حمد

پرسید و از برای چه می کند از یعنی التزم سورۃ قل بواللہ احد را فسا...
از برای آن می خواند این سوره صفت خدای تعالی است و اما احب ان قرآن است یعنی سوره یوسف که بخوانم او را و آنرا از آنکه...

خبر پیدا کرد خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است کہ آنحضرت از وی پرسید کہ چه میخوانی و او گفت سوره اول و سوره حمد
یا این تو چه داشت ترا با التزم این سوره و هر گشت گفت بر زمینیا... سوره اول و سوره حمد

متفق علیه و حسن السان رجلاً قال روایت است از انس کہ مردی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سوره اول و سوره حمد
بواللہ احد بیان سوره است و قال گفت آنحضرت ان حکم یا از اولک چند... سوره اول و سوره حمد

آن گزاید و او التزم کرد و بخاری معنی آنرا بفرمود که بخواند سوره اول و سوره حمد
و سوره اول و سوره حمد

اسناد مجهول و گفت ترمذی این حدیثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد وی مجهولند و فی الحقیقت مقال و در حاشای عمود که
 تمامی اسناد سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته لا باس و شکی گفته که کذاب است و ابن سعید گفته که ضعیف است و بعضی
 گفته اند ثقات و عن معاذ بن جهمی بنضم جهم و فتح بن اذنهات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن من حافظه کسی که بخواند
 قرآن را عمل کند بجز آنکه در قرآن است پس در راه تا جایوم انقیته پوشانیده شود پدید آید و او را افسری در قیامت بنموده پس هر چه خواهد آید
 بیوت دنیا لو کانت بنیکم روشنائی آن تاج نیکم و قویتر از روشنائی آفتاب باشد در خانه آنیا اگر میباید آفتاب در خانه شما یعنی نزدیک شما و درین دنیا
 است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که اباس تاج کنا نیست از آنکه سیات و فاشک بالذی عمل مناد است پس است که تا آنکه کسی که بخواند
 بقرآن یعنی پدید آید و او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خوشتر از چه مقدار خواهد بود و او را هر چه خواهد بود

حقیقه بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لوجل القرآن فی اباب ثم یقی فی الدار الحقی اگر کرد آنچه سود و قرآن را پس هر چه
 انداخته میشود در آتش نمیخورد یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست که اگر بفرغ و تقدیر در آتش انداخته شود و لیکن میخواند آن کس در
 برکت است و بعضی گفته اند که این سجزه قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم و تحقیق بود و بعضی گفته اند که این سجزه در
 حق و باطن جزیر حق کار گرفته و بعضی گفته اند که مراد است که هر که قرآن خواند و بداند عمل کند در روز جزا و در اباب پوست آبی و در
 و اباب کبسه سجزه جلد غیر بد بوغ را گویند و درین مهاله دیگر است که فساد و اتقاقی بجز غیر بد بوغ زودست است که در اباب و در اباب

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن بهر که خواند قرآن را فاسد است و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب
 گرداند حلال او را حرام گرداند حرام او را یعنی اعتقاد کرده عمل کند بدان با و خطه الله الجنة می خواند و در غار می خواند و در اباب و در اباب
 بیت و قبول میکند شفاعت او را و در کس از این بیت وی کلمه قوجبت لهم النار همان بیت است و تحقیق واجب شود و در اباب
 یعنی این بیت که فاسقند و سختی آتش شده اند و او ترمذی و ابن ماجه و اندامی و قال الترمذی و ابن ماجه و اندامی و قال الترمذی و ابن ماجه

الروای لیسج بالقوی یضفت فی الحدیث و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن
 گفت آنحضرت مرابی بن کعب که چگونه قرأت میکند و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب

صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده ما انزلت فی التورته و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه
 و نه در انجیل و نه در زبور و لانی القرآن مثلها و نه در قرآن که در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب
 یوم القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم که در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب
 من مجله و روایت کرده است و درمی از قول وی و با انزات و علم که در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب

فی هر قرآن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انزلت فی التورته و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه
 حدیث حسن حج و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علموا القرآن فاترته و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه و لانی الا کعبه
 بدستیکه حال قرآن مگر کسی که آهوست پس خواند قرآن را و قیام میل کرد بدان کس از اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب و در اباب

مکرم بنده و خوشی بلومزبانها که تکلم کنند باین و بخوانند این را و رواه الدارمی و عیبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حماد بن
لیلة کیسکه بخواند حماد را که در سوره و خان میگویند و شیخی اصبح یستغفر لیسبوا الف ملک و صبح می کند و در آنکه آنرا شش میخوانند و در آنکه شش
رواه الترمذی و قال بذ حدیث غریب و عمر بن ابی حاتم یفتح خارج و سکون سکنه و فتح عین و الراوی که راوی این حدیث است این حدیث ضعیف
داشته میشود و حدیث و قال محمد یعنی البخاری بهو منکر الحدیث و گفته است بخاری که در مذکور منکر حدیث است و گفته قال قال رسول الله
علیه وسلم من قرأ حماد بن لیلة الجمعه غفر له کیسکه بخواند سوره و خان را در شب جمعه مزیده میشود و او را در حدیث ضعیف است و در واقع
شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب جمعه یا غیر شب جمعه پس خواندن شب جمعه اولی است تا حاصل کرد و فضیلت بقول رواه الترمذی
و قال بذ حدیث ضعیف و بعضی نسخ غریب ضعیف و هشام بن المقدام الراوی یضیف و عن العرباض بن ساریه صاحب بیت الزمانا که از
شده در ایشان و لا علی الذین اذا ما اتوا ک تخلمهم آتیه ان اللبئی روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقر سجاته قبل ان یختمها
پیش از آنکه خواب کند و سجات با کسر با موحده سوره تا که در اول آنها سبحان یسبح یا سبح است که در قال الطیبی یقول ان فی من یختمها قبل ان یختم
انحضرت که درین سوره تا آتی است که بهتر است از هزار آیت و طیبی گفت که آن آیت بحم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه که در آنکه در آن
مراد باشد و مذکور و مشهور است در ادعیه با ثوره و اول سوره حدیثا علیهم بذات الصدور نیز مذکور است و شمول بخیر است بخواند طیبی
رواه الترمذی و ابو داود و رواه الدارمن خالد بن مسان یفتح تمیم و سکون عین مملکه مسلما بطریق اریسان بر که خال ابی است و قال الترمذی
غریب و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سوره فی القرآن ثلثون آیه شغفت لرجل فی غفر له کتبه سوره
در قرآن که آیتی شفاعت کرد و در پرتا آنکه آنکه مزیده شد آن معروفا و همی و آن سوره تبارک الذی بیده السموات و الارض و هو الذی
و ابن ماجه و عن ابن عباس قال ضرب بعض صحاب اللبئی گفت ابن عباس که در بعضی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوابد و در آن
بر قبری و خوابد کسر خای بجز موده خیمه در بعضی نسخ خوابه تبار و آخر و مولا یحسب نه قبر و وی گمان نمی برد که آن قبر است
پس ناگاه در آن قبر آدمی است که میخواند سوره و تبارک الذی بیده السموات و الارض و هو الذی بیده السموات و الارض و هو الذی
فاجبه پس خیر و او انحضرت را و قال اللبئی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المائتة اربع و عشرون سوره
از خواننده خود همی المنجیه و این سوره دستگیری دهنده است خواننده خود را از آتش
الترمذی و قال و گفت ترمذی و حدیث غریب و عن جابر ان النبئی صلی الله علیه وسلم کان لا ینام فی غیر سوره و ابی هریرة
بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الحمد تبارک الذی بیده السموات و الارض و هو الذی بیده السموات و الارض و هو الذی بیده السموات و الارض و هو الذی
صحیح و کذا فی شرح السنه و همچنین گفته می شود در شرح السنه که این حدیث صحیح است و همی المصابیح غریب و در مساجد گفته اند که
غریب مکر گفته ام که غایت با صحت منافات ندارد بلکه مراد غریب شناور باشد و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
الصلی الله علیه وسلم اذ انزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن عباس و انک گفت انحضرت سوره اوز از زبانت الارض بر است نصف
قرآن و ثواب قرأت و ثواب قرأت نصف قرآنست و قل هو الله احد تعالی ثلث القرآن و قل هو الله احد بر است ثلث قرآن و قل هو الله احد

و در وی در مسأله سومی آن هم پیاپی امر اعلیٰ است و حرف بی چون قرآن بر سبقت حرف و سابقا معلوم شد که در او خبر و توفیق است یا نشا و چون سوال جواب
 و در جهت که نظر در وقت و تا آخر مطلوب و سؤالت بیان حق جان علا و رسولی که محبوب و مقبول حضرت اوست سبب و واقع شد برکت کرد
 که هم خود وی سبحانه زیارت بکات و کیمیات متعلق با آن حضرت است در حوائط او و بعد از آن حاج مرام و اسما و سؤالت وصلی اللہ علیہ وسلم در حق ایشان
 در امر دنیا مانع گردد تحصیل تمسیر و امر دنیا و آخرت پس امر کرده سه سوال کند بعد برود و مراد است که واقع شد پیش بود و ملک کل بود و در آنکه استقامت ایشان
 و مرتبت است ای محمد و ای محبوب من و ای مقبول نگاه من برود و مراد است که در آنکه از آن قبولی و عطائی و سوالی که مبین آنرا مبینی سه چیز خواهد بود سوال
 بدیم بود آنرا پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سه سوال را بمنفعت یاد آورد و اشارت بانکه اصل همین منفعت است که اگر منفعت نباشد سبب
 خلایق ممکن نیست چنانکه قولی سبحانه و ان لم نغفر لنا و لغيرنا لکنون من الخاسرین بدان اشارت می کند لیکن منفعت سه قسم است اول

است خود در تعزیدین کبار و معنائی رسوم تمامه خلایق از اولین و آخرین چنانکه فرموده نقلت از کتب معتبره
 آخرت نشانه لیوم یغیب علی الخلق و تا آخر کردم و گاه بد است منفعت ثانیه را برای روزی که در غایت کسب و خیر و نیکوئی و سعادت است
 ازین خلایق کلمه همه خلق حتی بر آنکه برای هم خلیل خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام و انذبتی الخیر ان کنتم فی الخیر
 و این یادر حق است بر استغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص بر اینم بزرگتر جهت بودن و افضل انبیا و صلح در حضرت و کسب
 و علم چنانکه تصریح کرده اند باین علم و واقع نشد تصریحی نه بر خود غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از آنکه در حق ایشان

عند رسولهم جبین و او سلم و عن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما نزلت فی حق من
 اولی بیری علی حرف خوانندید مراد حیرت یعنی قرآن بوی آئی نخست بیک حرف یعنی بیک لغت که لغت است و در آن
 بود معروف بفضاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب احکام گذشت و فراموشه پس مرجع کردیم حیرت را که در آن
 استرید پس چشمه بودم که طلب زیاد میگردم یعنی که طلب زیادت کردم و نیزیدنی و زیاد بیکر و حیرت را که در آن
 تا آنکه با فرساید بخت حرف این استراوت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد آید و رفت کرد و در آن

یا در اوقات متدیو بود قال ابن شهاب گفت بن شهاب که زبیری شهورت و از اعلام علی است
 الاقرکون و احدا رسیدم که آن هفت حرف نیستند آنها را درین مگر یکی یعنی متدیو است
 حلال نمودم یعنی مرجع کلی معنی واحد است اگرچه لغات مختلف باشد چه قدرت مع ما نضربها بشا و همچنین لغات این لغات را در

الفصل الثانی عن ابن کعب بن العباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حیرت فقال انما نزلت فی حق من
 حیرت را گفت یا حیرت الی بیعت الی الله امین بعد رستیکم من فرستاد شد ام بسواستی که ناخواندگانند و خواندن و نوشتن یا حیرت را
 مستم العجز الکبیر بعضی از ایشان پیروز کلان است عجز وزن سنده را گویند و در قاسوس گفته عجز مرد پیروزن پیروزه بنامیاد و در آن
 است و شیخ الکبیر بعضی از ایشان پیروز کلان سال است و العلماء و الجلیه و بعضی از ایشان که در کاند و دختر آن غلام بود یا حیرت یعنی کونک و
 دخترش بخلامان و امان اطلاق میکنند بحیرت حیرت ایشانست چنانکه فنا و فنا سگونی را که ایشان را پیروز کلان است و در آن

اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله

عالمی مسلم و جم ازانی بریوست که گفت گفت حضرت عالمی انی اخذت عندک عبدالرحمن مختلفه خدایه با برستی که من که رقم نرو تو چنان
که برگرز خلافت کنی مر آن چایزات مقصود بیان در طلب قبول است و تحقیق رجاست گویا عودیت که برگرز شکسته نشود و عودیت که قفا
کرده نشود و فائز انی شریعتی هم من گویا که ششم می گیرم گاه گاه بر کسی حکم بشریت که گاه داشته شده است حصه از آن زمین برای کسی
که تقاضای کند از قاضی المؤمنین ازین جهت که معانه جلدتدیس که ام از مسلمانان که بر بنیام او را در شام کنه او العنت که هم ازین امر جدا
تا زین روز بریوست و فاجله الصلوه مذکوره و وقتیه پس بگردان آن مذکورات از آن مؤمن رحمت و ولایت و سبب قوتی بخیر است
بما ایک یوم اقیمة که نزدیک گزانی تو اورا این مذکورات بسو خود در قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است از حضرت صلوات
و سلم در باب امت مرحومه خود بکاران چه جایز کاران پس از استحقاق اونیست غیر مستحقان آن بود باشند و این هم از استحقاق
رحمت و رافت و احسان او که این حکم منصب من غیر مستحقان اونیست باشد و الله اعلم بتفوق علی و عنه قال قال رسول الله
انواعه که هم غفران اللهم غفری ان شئت چه هم ازانی بریوست که گفت گفت حضرت چون دعا کنی در شام یکبار دعا کنی
اگر خوابی از منی ان شئت خداوند بانی آن مرا اگر خوابی از منی ان شئت خداوند روزی ده مرا اگر خوابی از منی ان شئت
شک و تزد کند و صلوات بشیت گویا در سوره سماعیه و باید که خرم کند طلب سوال خود را فی الصلوات عم و عودیت
نهادن بر چیز فی بقیاموس عباد او نهی قطع کردن بدان که افضل با شیارا کرده بیدر ستیکه فدای با کمال سکه بیدر
کنده مراد او اگر بنا خواست کسی بکاره شتر یعنی شام جانب خود خرم کنید وی تعالی بر تو بخیر کند و حاجت تو
است حق تعالی بخصل و کم خود و عودیت و سببیت که بدان غفلت کند و بویست شریعتی که در
قلب و شک و ریبت غفلت است و عودیت و عودیت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان دعا احدکم
بیرحم و لعظم الغرغبه سوای که شک و قوی در روز قیامت عودیت خود را فان الله لا یتخلف شیء من دعائه الا ان یجیبه
او را خیر ببرد وی تعالی آن خیر را بیک که خیرت زیاد بود و مطلوب بود و عودیت خود را در طلب
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان دعا احدکم بامر الله و امر رسوله و امر
یاد عا کنده بر بد خویشی چنانکه او آن که خدایه در هر روز و هرگز می یونید بر این چیز عا کنده که از آن قطع
مادم که شتابی کند اجابت دعا و حصول دعا را این گفته شد یا رسول الله یا استجب انی بریوست و عودیت
یعنی بگو بدی ای تقاضی خود و قدر عودیت تحقیق دعا کرد و تحقیق دعا کرد یعنی مکر کرده و بسیار کرده عا کنده که بسیار
فیستر عودیت که پس شفع شود و معلول کرد از آن و در دعا عا کنده که دعا کرد و عودیت شدن از کار او و علم شیخ ابن
اسکندر شافعی در کتاب الحکم گویا سیکه بد که تربیتش اینست تا خیر وقت عطا با علاج و در دعا بیکه عودیت که در دعا
ضامن شده است اجابت دعا که اختیار کردی بر آن که در چیز که اختیار کنی تو برای خود بگوئی شیخ با علاج و در عا ناظر هر دو بابت بی الله
گویی چندین دعا کردم و علاج نمود هیچ استجاب نشد بجز شیخ سیکه چون علاج دعا در آن صلاست که گویا بابت که عودیت

چند نمک میسوزد و او احمد و عثمان بن عباس است. الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من دعواتی استجاب لی من گفتی شیخ دعاست که
قبول کرد میسوزد آنرا دعوی المعلوم کی دعای تدبیر حق میسر آید آنکه اتقا میکند حق تعالی از تم تذکره در حق تعالی میسر و دوم
تفسیر کند هیچ تا آنکه رجوع کند و باز آید منزل خود و دعوی المجاهد سوم دعا کار را کند و بکافران بر زمین از خانه بر آن حق میسر بغاوت و آنکه
گرم می کند سبک آلات آنرا یعنی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخ تعقیبات و عین تا آنکه می نشیند از کارزار و در بعضی تعقیب نقل و فاعل آنکه
باز می آید بخانه و قنول یعنی رجوع است و در دعوی المرضی حتی بر او و چهارم دعا بیمار تا آنکه بگریزد و دعوی الاغ لاجیه لاجیه است و پنجم دعا بر سلامت
یعنی سلطان اگر فایزانه تم قال است که آنحضرت با و اسرع بدو الدعوات اجابت و شایسته این دعا از روایات و اول آن دعا
رواد الیه یعنی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عزوجل و التقریب لیه بدانکه ذکر بیدل و یا شکر بزرگان و انفس است که این دعا
نیز باشد اگر یکی باشد پس بر آن تنها فاضله است بخین گفت نو و در شرح مسلم و نیز گفته که در حق سبحان و تعالی و در کتب
ذکر قلب و نوع است که یکی از گمراهی ارفع و اجل آن تفکر در عظمت خداست و جلال و در جبروت و ملکوت و ایاست و در حق سبحان و تعالی
و در حدیث آمده که خیر اندک از آنست که ذکر کردی بقلب خرد امرو نمی وی تعالی و تقدیر حق تعالی و این دعا در کتب معتبره
است که بشنودند خود را بر قول محتاجی آن سبب نیست چنانکه در قدرت و مطلق و دعای و آنچه در کتب معتبره است
تصویر و ذکر نیست چنانکه قرات نیست و ذکر نام چیز نیست که فعل انسان است و معلوم است که این دعا در کتب معتبره
ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیز نیست که در کتب لغت است در صحیحین و کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره
قلب است نیز آنچه فعل انسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان ذکر قلب و ذکر غیر قلب و در کتب معتبره
و آنست پس ذکر یعنی قول و کلام نیست و اگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی است پس ذکر کلام
که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مرتب میگردد بر فعل انسان است و در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره
بران این نیز قوی بی دلیل است و چنانکه باشد بدانکه ذکر نام و باشد اگر مراد است که این دعا در کتب معتبره است
دیگرست و مزاج در آن نیست و در مشایخ طریقت قدس بقدر اسمی هم ذکر و نوع است که این دعا در کتب معتبره است
ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان بسیار با سواله و قیاس بر قدرت است و در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره
و مرتب نیست و کلام بران و فعل انسان فکر چنان نیست و شاید که نفسوان است که مرتب از کار و در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره
تجربه سازد و بعد از نماز و مثال آن فعل انسان است و مرتب میگردد و ثواب بران ذکر فعل انسان چنانکه در قدرت و نماز و در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره
بنظر قیاس کلام تا آنکه یاد کردن بدل صلوات ذکر کند و یاد بدارد از ذکر و توان نتیجه بران مرتب نیست که این دعا در کتب معتبره است
همیشه چنانکه در دعوات است که من نمی فی مقابل من ذکر یعنی نفسانه از او است قول حق سبحانه و تعالی که این دعا در کتب معتبره است
از نماز و در سواله صلی الله علیه وسلم که در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره است که این دعا در کتب معتبره است

در حقیقت در خدمت بودن نوافل تمام و نقص و مایه آن عید تقرب الی بالنوافل و همیشه دست بندگی که از آن است و در آن است
بسیار و یکسایب نیستند حتی اجبیه تا آنکه دوست می دارم من آن بند را بخاوار اجبیه کند. طاعت و عبادت و غیره این دوست می دارم
میباشم من شنوای او که همیشه در آن و بصیر الذی بصیر و بیایم بیایم که می بیند آن بیدار است و در آن است و در آن است
و بخش حاصل حاکم بر آن دوست گرفتن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
و قیامه آن که می بیند و می بیند آن که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
مگر آنکه طوطی و مقصود و رضا حق و طاعت دوست و منظور و مشهور و در آن است و در آن است و در آن است
بسوی سبحان تعالی و آخر و قیامه در آن کلام بر این است که در آن است و در آن است و در آن است
بنده این تقریر پیدا میشود و عاوی البتة از جهت فناوی از ابروت و محض عبودیت پیدا میشود و در آن است
بنده از من بر آن پیدا می شود و مطلوب و مسؤل و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
از روی معنی اگر چه اول شکر است از جهت رعایت و لایحه نه بر این پایه پیدا می شود و در آن است
بظور نمیست و گفت و و ما تردت عن شیء اما فاعله و متردد نمی شود و توقف نمی کنم از چیزی که در آن است
از قبض کردن جان مؤمن بیکه بملوت که ناخوش میدارد مؤمن مگر با حکم طبیعت و وانا انکره و در آن است
و در بعضی نسخ و لایحه منوچه نیست و در آن است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
مگر چاره نیست و البتة باید مرد و آن نیز موصول است بکرات و درجات عالی که حضور جناب فرید می توانست
پرو کردگار تعالی و تقدیر جان نیست زیرا که آن عبارتست از تعارض و او از ابروت و در آن است و در آن است
منتهاست که توقف و تاملی است و همچنین سایر صفات مخلوقین که اسناد آن بدرگاه و عزت می کنند مثل غیبت و در آن است
پایه می گیر و توقف نمی نمایم در امر و شکر و رنگ و توقف شخص تر در کار کارگر در قبض و در آن است
و مال گردد و آن شوق گردد بدان پس تحریر گردد بدان در سلسله تقریر و در آن است
موقت از بند مؤمن ببطانف که پیدا می کند و می تواند بگیرد از آن در آن است و در آن است
برضوان حق و کرامت و مستخدم میشود این حال را احوال کشیده از هر طرف هم و فاقه و جانان که در شدت بگردد و در آن است
قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه تا می رسد در هر حال می گردد و آنچه نزد خاست و شوق گردد و در آن است
تجربه درین فعل خود بر دو عالم و عینه خالق **سبحان الله** و سلم ان الله لا یلهو عن شیء و در آن است
می کرد در هر جا که در خانه باشد سون این کار می جویند خداوندان در راه قاف او میدو و قاف می گردانند و او پس می
که در هر کسیند خدا را آغاز میدهند و چون نزدیکی گیرد و میگویند و الی حاجتکم یا یسبح و اجبت الی سجدت و در آن است

باز هم گویند بعضی فرشتگان بعضی را با آنها خدای می آید و اما بنام بین السماء الدنيا تا انکه پر میکنند فضای ایشان ایشان را
 آسمان پایان ترست و نواز آفر قوا و پس و قنیکه پریشان میشوند و جدا میشوند از اکران و عروج ابالای بر آید فرشتگان و صفه اللمعات و بر سر ایشان
 قال گفت آنحضرت فیما هم آتند پس بر سر فرشتگان خدا تعالی و هو علم هم و حال آنکه وی استاد آن ترست بفرشتگان بعضی نسخ است با هم
 من این جنتم از کجای آید فیه قوا و این است که گویند فرشتگان جناس من عند عبادک فی الماضی می آید مازن فرشتگان تو که زمین از جنس
 و یکدیگر و بیلاونک و میگرد و یک و در بعضی نسخ یکدیگر ذکر میکنند ترا با انواع از کار و ایسا انکه بود و عا و سوال میکنند ترا و ایسا میکنند ترا
 تمام تقدس با ایسا گوئی چه چیز سوال میکنند ترا ایسا انکه جنک و میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا و فرشتگان ترا و ایسا میکنند ترا
 و بل روا جنتی با یادیده اند بهشت مرا قالوا الا ای رب میگویند فرشتگان نایده اما پروردگار من قال کیست او را و جنتی میگویند پروردگار من
 میبوی حال ایشان اگر رسیدند بهشت مرا و ایسا گوئی چه چیز میگویند فرشتگان و طلب من میکنند ترا و فرشتگان ترا و ایسا میکنند ترا
 و از چه چیز طلب من و پناه می کنند بدون شده و در بعضی نسخ بدون نونت و قالوا من نارک میگویند فرشتگان و ایسا میکنند ترا
 و عذاب تو ایسا میگویند پروردگار تو و ایسا آورده اند آتش مرا و ایسا گویند فرشتگان نایده اند و ایسا آورده اند و ایسا آورده اند
 تا چگونگی بر حال ایشان اگر رسیدند آتش مرا و ایسا گوئی چه چیز میگویند فرشتگان و طلب من میکنند ترا و فرشتگان ترا و ایسا میکنند ترا
 پس بگوید پروردگار شما فقه غفرت کم پس تحقیق عزیزم مرا ایشان ترا و ایسا گوئی چه چیز میگویند فرشتگان و ایسا میکنند ترا
 و اجر هم ما استجار و او امان بوم ایشان ترا از چیز آنرا ایسا میکنند ایشان آتش قال گفت آنحضرت فرشتگان ترا و ایسا میکنند ترا
 عبد ظاری پس بگوید در میان ایشان فلان بنده است گنا بگارد کاره انما فرجنا من انوار اللمعات و ایسا میکنند ترا
 در ایشان بی انکه فرزند قال گفت آنحضرت پس بگوید پروردگار تو ایسا گوئی چه چیز میگویند فرشتگان و ایسا میکنند ترا
 آن قوم اند که بد بخت نمیشود بی نصیب نیاید سبب ایشان و صاحب است ایشان بنشین ایشان و قال آنحضرت فرشتگان ترا و ایسا میکنند ترا
 رضی الله عنه و شجر من رجال النجاة و عیسایم ارباب الزمان الایر مایریت و عن سطله بن الربیع البصری قال سئل عن رجل
 الایر بضم همزة و فتح سین مهله و کسر تخانیه شده و مسکون یا نیز گفته اند سبب اسید و ایسا میکنند ترا
 و عطا ایشان بود عمر طویل یافته و در او اکنات مساوی رض از جام گرفته و قال گفت
 ابو بکر صدیق فر گفت ابو بکر چگونه تو و جیت حال خود یقین ایما ای خطاه وقت نافق خطاه کثرت منافع خطاه کثرت منافع خطاه قال جاره انما
 گفت ابو بکر چه میگوید و این خلوص یا نه تو دار چگونه نسبت نفاق بخو می کنی قلت گفتیم چگونه عن رسول الله صیغ ما از و چه فرست
 صلی الله علیه و سلم ذکرنا بالنار و الجنة و ذکر کبریکند و وعظ میگوید آنحضرت ما را آتش و مزخ و بهشت و گانازی عین گوید که مانی کنیم بهشت
 و فرزند بچشم فدا از جناس من عند رسول الله صیغ ما از و چه فرست صلی الله علیه و سلم ذکرنا بالنار و الجنة و ذکر کبریکند و وعظ میگوید آنحضرت ما را آتش و مزخ و بهشت
 مخالفت کنیم زانرا و فرزندان و زمینها را و با عمارت بسیار کثیر فراموش میکنند بسیار از آنچه یاد کرده ایم نزد آنحضرت یعنی غفله عمارت
 می گوید که آن حالت که داشتیم بسیار صفاست معاشرت و عمارت و مخالفت و صحبت و مزخیر و مساز و می بود و فرزند

Marfat.com

عربی و حسن عکرمه و سبک شکر و طریقی و بیستین مردمان همچنین موسی است، قال گفت آن عربی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که امام از علمای اهل بیت
در یهود است ثواب آن اقلان آن تقارن دنیا و اسماکت لب مرغی که گفته گفت آن حضرت فاضلترین علمای آنست که جا بکنی دنیا را و بپوشی دنیا را که با
تو تر بود از خدا و تر زبالی کنایست از سوت و آسانی و روانی زبان چنانکه شکلی زبان عبارت از مدان است یا کنایست از سوت برگ
تا قریب است که از ذکر سوزن زبان خشک نشد باشد که بیسره راه احمد و الترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی

فانما چون بگذریدم غزالی بیشتر پس بگریه قال او ما یا ضعیف لیسنته و اقتضای صحبت و کلام است ریاضت است، قال حلقه اولی که گفت
یا غنی حلقه اولی که گفت که مردم مجتمع شده اند که میگویند که موصی ریاضت است یا ذوق و تنویر که درین مجلس حاصل میشود شایسته است
نموده است بعضی مشایخ گفته اند که نمونندت بیشتر در دنیا ذوقی است که از تعلق ساجات وقت سحر حاصل میگردد و حلقه اولی که گفت

است بفتح حاء و سکون لام مثل بده و بده و قمع و قمع و حلق و حلقه در و اینها نیز گفته اند و عربی گفته که حلق و حلقه در و حلقه در و حلقه در
نمره و در بیست و نسیب است بر آنکه تخلیق بر او از شروع است رواه الترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی

نشیند در مجلس که ذکر کند خایه را و کانت علی بن الترقی باشد بر او از حدیث و نقصان بود من هیچ نفعی از اینها که در حدیث
که ذکر کند خایه را و کانت علی بن الترقی باشد بر او از حدیث و نقصان یعنی در حال نشستن و در فحاشی و در فحاشی و در فحاشی
مشغول باشد و در وقت که خلق از ذکر کرده موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت همیشه چو اول شب است که در خواب است

آورم، و اگر تم شب سر برارم خواب ترا خوابم و بریزم از دیده آب و گویم یا دوست ای هم هستم هر دو تا شب و تا صبح و تا روز
و عنه قال قال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی

مجلس الاماموا عن ابن حنیفه حاکم که فرمودند که در حدیث و نقصان یعنی در حال نشستن و در فحاشی و در فحاشی و در فحاشی
و عنه قال قال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی

و در روز نهار است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الاکان علیه ترقی و بگرنگی باشد بر ایشان سرستانشان شد و در روز نهار
تعالی عذاب کند ایشان را بزرگ کرد و صلوة یا بر آنچه گذشته است و مجلس از آنچه وصیته است و اگر چه

ام جیمیه رضی الله عنهما قال قال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی
اونی عن منکره مگر کردن کسی با امر شروع یا بازو شدن تا باشد در حدیث و نقصان یعنی در حال نشستن و در فحاشی و در فحاشی

سویب و از خیریت معلوم میشود که در میان نیز زیانست و این نشاید بود با الغر است و نمری است آنست که در وی خساست و در وی خساست
قلب و حسن ابن عمر قال قال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی
تسوة للقلب زیرا که بعضی بسیار سخن بی اثر خفا سبب سخن است مردان مساوت کنایت است از آنکه در آنجا

بر آن در صفات حمیده و اولی بعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستی که در ترمذی مردم از خدا صاحبان خسته و در اول
و حسن ثوابان رضی الله عنهما قال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی و حسن السبق قال سوال التعلیقات علی اصول الفقه در ترمذی

میکنند میگویی که حق تعالی در حق خود بیگانه نیست و بخواهد بر فوق عباده - الوهات برین بختین و عساکرین مومنین بخشش و در
جل جلاله و علم نواله کبیر البیه و دائم العطا است که بخشش او پایان نیست و فیض او انقطاع نی و بییه حقیقی عطیست که خالی باشد از غرض و عوض چه
معلی بخر من عوضی که در برابر عطا چیزی نمی ستاند در حقیقت و این نسبت بلکه با معنی است پس این معنی جواد آمد هم جوادورین روایت نیست و خود
در حقیقت منحصر است در ذات مقدس با تعالی اوست که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن زیاد بران بغرض و بی عوض درین
جهان در آن جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که هاب مطلق اوست تعالی هم از وی خواهد و از وی امید دارد و از جزوی هم
بهر و در کوفت نیاید و توقع ندارد و خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید و طلب آن میان دارد و دعا را این بنده مسکین کاتب بیرون و در
حال تعطش که مشوب باطلی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که ربیب لی ملک الانبیاء لا احد من بعدی اگر چه عموم و اطلاق این عبارات نماید
ولیکن نظر بخصویت حال ملاحظه بعداد ذموی از تاویل سجاوت پذیر است انشاء الله تعالی و اما تخلق این هم نیست که در این عالم
اوست اگر چه چنان می باشد در راه حق بجلا خطه خطه عالین ثوابی طلب من صمیمیت اگر چه چند حقیقت و مهربان جواری زود نماید که مکرر
نزد وی ادلی از ترک نگردد و غرض غایت در نظر نباید اقدام بر آن نکند و اکمل افراد انسان در وجود مشرب البشیر است علی الله تعالی
عمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوضی در آن نیل نباشد بلکه محض اقتضای مصلحتی است و تقدیر من هم چیزی در این عالم نیست
جمعین الرزاق هر دوی رسانند خلق را از آرزوی پرانی بیایم و بهایم و سایر جمیع استیجاب که در این عالم در ظرف آن است
محموس و معقول محسوس بران است و معقول رزاق در نیز رزق منزه است که در طبع این است و در این عالم در ظرف آن است
جانداران را که در این عالم است و معقول رزاق در نیز رزق منزه است که در طبع این است و در این عالم در ظرف آن است
یتق الله یجعل له مخرجاً و یزق من حیث یشاء لا یحسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند بجز این است که در این عالم در ظرف آن است
بنده شناخت که رزاق اوست و تفاوت رزق جز از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد که در این عالم در ظرف آن است
مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگرداند و کل دشکامیت از خلق بکنند و تخلق با این آیت است که در این عالم در ظرف آن است
تا بگرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در وصول رزاق پس آنچه در جهان با آرزوی این است
گر بایل و خیال هر که در مونت اوست معیشت بکشاد کند و نفقه ایشان تنگ نگرداند و در این عالم در ظرف آن است
میخورد و پلیت مترامت ز همان داشت باید بر آنکه میخورد بخوان انعام نواله کبیر البیه + الفتح + فتح کشاد من حیث یشاء
و تعالی شانه کشاید که در ساحت برین است و حکم علی اللطیف میان خلایق و کشایش هم کارها از دست فضل همه خصومتها از دور در این عالم در ظرف آن است
اسباب را خرت بر واسطه و بیجا و فتح معنی نصر نیز آید چنانکه اذاجا بصر اند و افصح دانافتنناک فتحا مبینا و تحقیق کشاده است و این است که در این عالم در ظرف آن است
بر بنیاد و مسلمات است و سلام علیهم و حکم فعمل کرده است میان ایشان لغا و نصرت داده است ایشان را تا در این عالم در ظرف آن است
را در سبقت کاتبان اعداء المرسلین با نهم المنصورون و ان بعدنا لهم فاعلموا انهم فی الله کشاده است بر آنکه در این عالم در ظرف آن است
در این مغفرت دیار و بنده در ماندگان نمکسا غمزدگان اوست و با این فایده است مرفح ابواب خیر او و افاضه نواله کبیر البیه در این عالم در ظرف آن است

طاعت و هایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقوبت اعلیٰ مرتبت و نجات و در ریت ذاک پاک خود و خوار میگردد کسی را که میخواهد باشد این معنی
امام غزالی گفته است که میدید ملک بهر که خواهد بود میکشد ملک را که خواهد بود و در غایت حق و در غایت از ذل حاجت و ایری نفس و غایب شویست
و وصفت جملست پس کسی که داشته شد حجاب از دانی مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شده او را ملک قناعت و بی نیازونی
از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک بی دنیا کسی که در از کرد و او را پس خلق
محتاج کرد او را ایشان مسلط گردانید بر و محرم گردانید از قناعت و غرور گردانید نفس و استدراج و مانند تا یکی بود آن کس که خواهد بود
او را و کشید زوی ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روها نیست که امام فرمود که در اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و عقوبات است
چنانکه قوت و مکان جاه و جلال مانع از شرف نسبت و تطایر باتباع و انصاف و صداقت آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین باقی ماند و آن
این بی بندگی چون دانست معر و نذل و مست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و نذلت پناه بدگاه عزت و بی بندگی
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بجز طمع و شهوت نفس و در خوار نگرداند حکایت آورده اند که دو کودک یکی از آن
یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بهایک من با تو نان خورش
دادم آن کودک رضی شد ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح صعلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کرد پس
بعینت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که با بر محنت خود بر نه بارست خلق و تخلق است که عزت در دنیا و آخرت از وی خواهد بود
بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالفت و مخالفت نفس بهالت پس از آن
این دو صفت است مرقع تعالی را که منکشف میگردد بانها مسطوت و سهولت انکشاف تام بنی احتیاج بآلت و وسایل است و در دنیا
نه بگوش و بیناست نه چشم و این کل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و افات اند و دور و نزدیک دوی را بر سر و شکر است
او را از شنیدن دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل خد را از شبیه است و چون ثابت شده بود
از صفات چشم ثابت شد تنزیه وی از ان قرآن مجید با طاق است به ثبوت این دو صفت و تا وی آن بعلم غلظت و نور است و هر که
حق تعالی سمیع و بصیر است حکم نمیکند مگر با آنچه رضی است وی تعالی از آن هر چه گوید با ادب گوید و از غیرت و استیلا
بر نیز و نه بنید و نه نشود مگر کلام خدا رسول خدا تا بدان او را آنچه رضی است حق تعالی از آن هر چه گوید با ادب گوید و از غیرت و استیلا
و نظر کند بصانع و بدائع الهی عبرت گیرد از آن لازم گردید و دام مراقبه و تلاطم نفس نسبت به اشارت بنی است و بی برید معبرین است و حکم بعضی حکم است
و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشبیهی و ارادی و حکم کننده است میان خلایق بر نعم قاعده ظلم و دفع طریق جفا و انصاف ستاننده و نظر است
از ظالمان در روز جزا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بنندگان در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب و منشعب
پس بر وی تعالی این صفت اسباب حکم است که عبارت از امر است و کلیم بصیرت و خلق سباب کلیه یا نذر زمین آسمان که اکتفا است و در نتیجه بهای است
نظر لحاظ تقدیر است و این بیان نیست که امام در شرح همای حسی گفته و جمالی از آن شرح آورده ایم و چون ای صاحب حکم است باید که بنده به تسلیم کند حکم او را
و انقیاد دارد و او را رضی باشد بقضای او و اگر خود را که از حقوق در خدایات خلق بر نذر باشد و اگر کسی با او خصمی افتد انصاف نگاه دارد و او را

از ان و آرزو اينده بود ايشان از ايدان + احليم + حاتم استگي و بر دباري و علم آنکه او را خشم از جاي نبرد و باعث برتعال عفو است بند و مساحت اتقام
نگرد و با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرمايد و اگر خوابدي تو بيز حمت کند حليم على الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهي استعجال نميکند و عفو است
وليکن عزم آن ميباشد و کينه نگاه ميدارد تا نزد فرصت کينه را ميکشد و وي سبحانه خود را با اتقام نيز وصف کرده است پس حق سبحانه است که از اتقام
خائف باشد و از حمت حليم وي اميدوار عفو باشد که چون در حال حليم کرده است در حال نيز عفو است کند و بايد که نيز عفو است که در حال قدرت به
عفو است اتقام نيگيرد و عفو ميکند نعمت که داده است باز مي ستاند شکر گويد و شرم دارد که در نظر خبيث گروي بفرمانی کند و شتاب است که بهر اينکه
که بنيد از جان و دو تکميل و قار و زرد و بعبودت زير و ستان تعجيل نمايد و شرح عفو شيخ و سزا و کرد اجزای حدود و شرايط + اعظم عفو است
بزرگ شدن عظمت گاهي در اجسام که مدرکات البصار اند اطلاق يابد و گوئي که اين جسم عظيم است و آن جسم عظيم تر از دست و هي اامت از سا
وي در طول عرض و عمق آن بشير از اين باشد باز اين دو قسم است یکی آنکه پرميکند چشم او محيط نيگردد و با هم و بدان چنانکه فيل مثال آن که
ديگر است که محيط نيگردد و با هم اطراف وي چنانکه فيل است همان اين اعظم است از اول گاهي در مدرکات بصارت استعمال کنند تا با هم و با هم
قسمي است که محيط ميشود با در آن که حقيقت آن عقل قسمي است که تمام است از آن که عقل بعضي قسمي است که تمام است و در آن که عقل او با هم
که حقيقت آن عظيم مطلق است که عظيم تر از همه است و تجاوز است از حد عقول و بيرون از دائره او که که که عقل او با هم و با هم
و آن ذات حق است تعالی و تقدس کسی که شناخت عظمت حق را مستحقر و خوار از اند نفس و از عيب عظمت او و انان که در شناخت او با هم و با هم
وي تعالی شان و عظيم بر با نه بنده را بايد که از عظمت و جلال حق چنانچه چندان در دل فرو داد و در کمال حق چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
نماند و تخلق آنست که بهت بلند دارد و از برای دنياي دون سرفرو و دنيا و ملک گویند از حد عظمت او که در نظر او با هم و با هم
از کمالات و صفات شريفه آنچه عظيم گردد و بوي قدر وي تا بمرتب رسد که اکثر عقول بکنه قدر وي رسند و در حدیث طور و شده است که عالم
که تعليم ميکنند و در انچه نام کرده ميشود او را در ملکوت عظيم و عظيم از بندگان انبيا و علما اند که چون آن صفات ايشان آمد که در حدیث
و عظمت و اعظم مخلوقات سيد المرسلين محمد رسول الله صلي الله عليه و سلم است که عظيم تر از وي مخلوق بوجود نيامده و در عالم
نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نيز راجع بعظمت روح محمد صلي الله عليه و سلم + العفو به انچه در حدیث آمده است که
مبالغه تر از عفو است يعني عفو بسيار بنشانی که مغفرت از وي بسيار بوجود آيد و گناها را از انچه در حدیث آمده است که
عظيم بخشند و مغفرت او با قضي است و درجات رسد بعضی گفته اند که عفو آنست که چون از بنده نوحی از گناها را بخشيدند همه گناها را
بخشد و چون عفو معنی پوشیدن است عفو آنکه پوشد گناها را در ديوان اعمال بنده گان عفو آنکه از ضمير فرستگان نيز محمود پوشيده گرايد و از انچه
ماند بلکه بر گناه گان نيز فراموش ميگرداند از انچه جالت و شرم سزا در پرده تشويق نمايد عيب سرخالت در و شين ان بود و شين که گناه ايشان نيز فراموش
و وجه تخلق در هم عفو فرموده شد + المشکو + شکی پس است و شاک گفتن بمنفر است و شاک گفتن به منفر است و شاک گفتن به منفر است و شاک
نيز کند و شاک و شکو نام وي تعالی در معنی وي ثواب جزيل بنده بر عمل قليل که در ثواب جزيل و عظيم تر از ثواب است بر عمل در ايام معدود و دنيا
گفته اند معنی شکو ريشا گویند بر بندگان مطلق شاک و شکی است معنی شاک و شکی است معنی شاک و شکی است معنی شاک و شکی است معنی شاک و شکی است

از کجای نامی ندانند این همه بگرچه توحید تو میخوانیم ما هم تو میدانی که نادانیم ما و بنده ما باید که از ما بجز خود و اطلاق حق و از شهادت وی بر اعمال
 ما غفلت باشد بشهادت وی بر محبت رسول صدق وی صدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمالیات و صفات وی معترف و متخاضیع یعنی اول
 اجمع یعنی علم و خیر است و سببی ثانی سعی کند که جمعیل عدالت و نزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بروصدانیت
 حق و بریشاق انبیا گردد تا از خواص عباد الله باشد الحق یعنی ثابت و درست در تقابل و مست باطل یعنی نیست و ناچیز و معدوم و ناقص
 و هست مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از حیثیت مکان معدوم و ناچیز نیستند که در حدودات ایشان را بودی و ثبوتی نیست چنانچه
 گفته است + الا کل شیء ما خلا الله باطل + و تفصیل کلام آنست که آنچه است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس مستمع
 بالذات باطل مطلق است و ممکن در حق است بوجهی و باطل است بوجهی و اولی از جهت ذات خودش موجودی نیست پس باطل است
 و مستفید است وجود را از غیر خود و از جوی که بجانب مقید وجود دارد موجود است پس بی باقی است و نیست معنی ثبوتی و سبب
 بالذات و وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر چه وجود از وی میگیرد روان خداست و در آن
 و تقدیر حق یعنی صدق و راستی و دوری که توان عقداست و ندانید بدان و صفت میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد و حق است
 و در حق میگویند حق یعنی منزه از نیز می آید و است تعالی منزه از اولو هیت و اقوان تعالی از شایسته پطالان و کرمی است و حق
 که مستحق گردیده باشد بنا به حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از ان نورعی و حضوری بر دل مستولی گردد که به این
 حق و ذکر وی و حضور و تا متصف گردد یعنی حقانیت الهام غزالی گفت ربه الله عایه ربه و همه جلال و جبر است و لیکن حق
 حق است بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده ببلات خود باطل است اگر موجود ساخته حق مراد از حق در پیش خدا که یک کلمه
 آنکه این مراد دارد که وی سخن است و میگویند این تمایل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر این که از این سخن است
 سخن است تا این و هم آنکه مستغرق گردد و وجود حق تا آنکه در باطن حق بحسب شریک و گنجایشش تا آنکه در هر کلمه
 مستغرق گردد و میگویند و مبالغه میکنند که او است و از اینجا گفته است اما من است و من است و است و است و است
 موجود حق و ای نور مطلق افاضت بر او از حقانیت نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریا بحر فان
 تا چنانکه اسما و صورت و جدا حق است و حقیقه و معنی نیز گیرد و با وجود ان الاهی بودن
 آنکه دیگری انا حق گفته است انک علی کل شیء قدیر + الوکیل + و کبریا که از او است و از او است و از او است
 بندگانه از نبود گرفته و قائم شده با موجود و در سبب او معاد جمعیل هر چه بدان محتاج اند و کفایت میکند یعنی کرم و کرم و کرم
 و تقویض کند و کیل گاهی بنام میکند قدرت وی با مری که کیل است در آن کیل مطلق آنست که میگوید که او را شده بودی و روزی کافی باشد
 روانی بود با تمام آن آن کرم و عنایت با تعالی است پس بنده باید که کارهای خود را بجزرت وی سپارد و بتدبیری با او کار و کیل خود
 گردد بر او بسندگی کند با متعانت و تمکد وی از غیر وی بدینست کار خود را بجز از او گذارد که نمی بینم ازین بهتر کار + و بقوت تو کل شق است
 بضانت حق و اکثر استمال تو کن را بر رزق است مفهوم او عام است و متعلق آنست که در کارها انصافمان بود و بدان که کند و کفایت

اشکال خواهد بود و روی لزومی بجانب دیگر ندارد و تخلق با این اسم آنکه در کار سازی نیازمند آن بر آوردن حاجت طالبان این معنی را نیز از اول خلق
 و از احتیاج بجزات شهبوات فخر باشد تا مقصد مرجع بندگان خدا شود و جمع حاجات خفیه و محسوسه که در آن شماره آفات و رنج و صلب بود
 در رعایت احکام من و متکون مستقیم گردد و در طریق علم و یقین + القادر المقتدر + قدر و قدرت و اقتدار و قدرت تو هستن و توانائی و قادر
 و مقتدر یعنی خداوند قدرت و مقتدر بجانهاست و قادر آنکسیست که او خواهد بگذرد و خواهد بگذرد قدرت نسبت از این معنی که موجود میشود و بی ممکن
 برفق دارد و تا چه حدی آنکسیست که اختراع کند هر موجود را اختراعی که بیکانه باشد یعنی مستغنی باشد و ان از معاونت غیر بر آن خداست
 جل جلاله و اما بعد از قدرتی است بقادر گردانیدن حق را در انی جمله بر بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و غیر تعالی است
 بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر بر بصوت مجاز و مقید پس است قادر علی الاطلاق که روی جانها پس کسی که شکاست که
 علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد بود اگر خواهد نیست است گرداند و خواهد بدست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قدرت او که در اول
 بطرف حق تسلیم بود و بجزم و ارادت می تیر چون است که مولی قادر است از مقام ترک که در آن مقام که شکر از آن که ملک کرد و در آنجا خدا را استقامت کند
 حق و انتقام می شد و تم است از انتقام کشیدن بی برای نفس و تخلق با این اسم آنست که قادر باشد بر کف غفلت و غفالت و غفالت و غفالت
 از غویات باز داشتن طبع هو از میل شهبوات لذت + المقدم الموتر + بکسر ال م که خفا تقدیم در پیش کردن است و در پیش کردن است
 عز و علا که پیش کرده و ستان و در راه نزدیک گردانیدن در گاه عزت خود راه نمودن جنبانیت بر خود و اول آن که در آنجا خدا را استقامت کند
 بود و فلکن از لطف خود پرده فلکن میان ایشان میان شناخت خود کسی که نزدیک گردانید و در آنجا خدا را استقامت کند
 از شرف و تبه و تقدیم تا خیر گامی در مکان می باشد گامی در زمان گامی شرف و تبه و تقدیم تا خیر گامی در مکان می باشد گامی در زمان گامی شرف و تبه و تقدیم تا خیر
 تقدیم کرد و محمد صلی الله علیه و سلم تا خیر دوران جهان عکس و همچنین حال امم سابقه نسبت با امت شما و چنانکه فرموده است
 قرآن مجید فرموا لل سابقون السابقون اولئک المقربون چون بنده دست که تقدیم تا خیر از دست از حق قوت خود متوجه است که
 اعتماد کند بر فضل و کرم حق مقدر گرداند و تخلق با این اسم آنست که تقدیم کند خود را با سابقه ساعت کمال است
 نفس شیطان بعضی آدمیان را که متاع خیر اند و نیز مقدم معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده است
 وی سجان تا خیر کرده و در فلکن + الاول الاخر + اولیت ازلی که وجود و اولیت ازلی که وجود و اولیت ازلی که وجود
 بقالی و در نهایت و دوام نور انقضای بی یا سابق است بر اشیاء بود و کون الله لم یکن معنی آخری است باقی بعد از انی که در اول
 فان معنی و در یک بازل است بوجود آخرت بسوا که از دست مبدأ اول بسوی او مرجع آخری اول است با سابق آخر است از اول است
 که بهذیت احسان عارفان ای بیکانگی خود تا شناسا گردانید آخریت که با کمال طاعت اعتنائی که ایشان تمام ساخت پس اولیت با تباری بود
 آخرت با کمال طاعت پس سیکه هدایت کرد و در ابتدا است که کفایت میکند در انتها + الظاهر الباطن + ظاهر است که پدید آید و پدید آید
 با هر دو در ارض سما یا باطنی است که محبت گفته ذات مقدس او و سبحان جل و کبر یا با ظاهر است نبوت باطنی است بر حمت ظاهر است قدرت باطنی
 از فکر ظاهر است بر باطنی است از باطنی ظاهر است بی از باطنی است بی حجاب چه صفائی از جهت شدت ظهور او و در او هیچ حجابی

و حلق نور علی نور بریدی الله نوره من لشیان نور و خواص بعبارت است از پیسنری که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کفنه غیر خود را چون
مقابل کرده شود وجود ابدی ظهور وجود باشد خفا هم را و هیچ چیز تا یکبار از عدم نیست پس کسی که بری باشد از عدم بگذرد امکان هم بر این امر باشد
ما هیات از ظلمت علم نور او ترست از غیر خود که نماید شیء او را نور موجود نیست که فاض است بجلد اشیا و جوهر از نور ذات است الله نور السموات
والارض بین حکام ساک و تفسیر این کج می ظهور آمده است که متکفل از اسرار و ظواهر انوار شده است بالله التوفیق و بنده بایده از ظلمات طبیعت است
نفس آمده قیاس انوار از شکات هدایات مصلح شریعت نموده بود علم و عمل نیک بدینیز نماید خواطر شیانی و نفسانی را از مکانی و زمانی
جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگر چنان حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود هر که رعایت ظاهر علم و آفات شریعت نکند
کند حقیقت نور بدل او فرو نیاید مخلوق آنست که منور باشد بوی ایمان عرفان مظهر باشد حکام من و در ریاضت مجاهد و تزکیه نفس و تصفیه قلب
و تجلیه روح بفساد نور انوار فنا طی ظلمات بشریت نه بقانون انوار حاصل کرد عین نور کرد اللهم اعطنی نورا و عظمی نورا و جعلنی نورا و الهامی
+ هدایت راه نمودن بمنزل مقصود ساینکه راه نامی همه راه روان او هر که راه نیامد و راه ما او و آنکه راه عقیبی می رود هر است و آنکه راه رسول
بجانب بی می رود بادی جذبات عنایت او (بیت) اگر چه چراغ لطفت راه نماید از کرم و تقاضا شبان بی نبرد و پیروی و انوار هدایت
پروردگار تعالی را حضرت الذی اعطی کل شیء خلقه ثم مدی چنانکه طفل را بجز در آردن از شکم مکیدن پستان هدایت کرد و جوهر بجز در آردن از
بیضه سجدین نه راه نمود و گشود را به بنام و خراج شکل مسدس که موافق ترین شکل است بوی هدایت نمود و شرح این در است و ظاهر علم
هدایت راه نمویست بطریق که حصول جناب نعیم و رویت جوهر کرم او و بدایع کردن باطن خراج معابد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است
و معرفت بهره مندترین بندگان مخلوق با این اسم انبیا اولیا و علما اند که بادی خلق اند بصر استقیم طریق قوم خود صا سید انبیا و محمد صل
صلی الله علیه و سلم و علی که و صحابه اتباع هدایه طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم تقنا و هدنا صراط الذیر الذیر الیه است علیه السلام المقصود نعیم
و الاضالیون من صری گفت قدس سره چیز از اخلاق عارفان تنگدلی نمودگان از کبشا و بار آورد و نعمتها حق تعالی را با انان فلان یاد و یاد
و بزبان جمید سلیمان بحق راه نمودن یعنی روحی الشیانی و دنیا بدین معاش بمعا و درون البدیع و بمشیل مانند و کما
میشود مانند آن بدیع مطلق است آن جز باری تعالی کسیست بدیع بعضی بدیع یعنی نور
قول می سجانه تعالی السموات الارض و بند را باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند بطلان بسبب و مانند بدیع او برده از حد و حواشی
بر وجود قدیم استدلال نماید قول رسول صلی الله علیه و سلم در قیامت بین نو با و نه در قریب العبد من بی اثر آن معرفت است هر بنده که بخندوست بر صحتی
مثل نبوت ولایت و علم بوجه بمشلی و بی نظیری یا نو پدید آمده چیزی از امور ارج بصفه کمال در جمیع اوقات یاد و حضور او را بدیع گویند
و بدیع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کمال و احاد را تصان ابعفات حق و تخلق با سواوی تعالی علم الاطلاق
که بیکبار او را مثل و نظیر نیست اللهم صل علی محمد بعد کل ذرة (شعر) منزله عن شریک فی محاشه + فجوهر الحسن فی غیر منقسم +
علیه و بالصدقات ففصلها من النعیات انما و الکماها + الباقی + دائم الوجود که هرگز فنا نه پذیرد و بنده باید که در پر تو تقاضای حق
از خود نمائی شعور و دل از تعلق با سواوی او نگاه دارد و مخلوق آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی ماند آثار آن در بین جهان

Marfat.com

میکرد و میگرفت و در می دید چیزی از اینها که دره بابوی از جهت کمال قیمت و فرط نورانیت چه نمی چند آنکه رفیق ترو صافتر و دو تاثیرات بروی ظاهر
 و پدید آید و حضرت صلی الله علیه و سلم هر گاه چیزی از آن میدید آنرا از جمله گناهان شمرده و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون
 آمدن از متوسل میگفت وی صلی الله علیه و سلم غفر لکم از جهت نقد آن ذکر لسان دوم آنکه گویم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و
 فرستاد بر ایشان فرست که باقی دارد در میان ایشان با شخص می شود بوی تا آن زمان که تمام کمال رسد مهم ایشان و هدایت و کسین حضرت
 اگر که شته می شد بر آنچه در آنچه بود از حضور و تجلیات آئینه فرغ و فرصت نیست برای توفیق جاهد و تعلیم جامل پس تقاضا کرد حکمت آئینه
 که برگماشت نوعی از حجاب و تشار بر قلبش بر لب وی تا مشغول گرد و با این عالم و تمام تر گرد و خط و ارتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه و سلم
 نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار می کرد این عامل کلام توفیقی است و وجه اول رابع بوجهی است که سابقا ذکر شد و
 ثانی آن نیز موجه است و طبعی نیز و وجه از افادت شیخ الوقت شباب الدین مهروردی نقل کرده که آنی آن تفسیر ثانی است که
 توفیقی ذکر کرده و در رساله مرجع البحرین این وجه مقرر و بحسن تفسیر بیان و تخریر نموده شده است و نزد این جمعیت سخن می آید که
 و السلام و عنقه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا لی الله ای آرمیان توبه کنید و رجوع آید بسوی من و الله اعلم
 فی الیوم مائة مرة پس بدستیکه من توبه میکنم بسوی وی تا که در روز صد بار رواه مسلم و عثمان ابی ذر رضی الله عنده قال قال رسول الله
 و سلم فیما یرد عن الله رویت است از ابی ذر که گفت حضرت در آنچه رویت میکند از خدای تعالی و آنست که هر گاه کسی توبه کند
 انی حرمت لظلم علی نفسی ای بندگان من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 وی تا که در آنچه از جهت مشاکلت است بقول او که فرمود و حیاتی منکم محراب گردانیده ام ظلم را در میان من و شما و هر گاه کسی توبه کند
 و تبا و کنید از حد لغت و لغت یا بجاوی کلکم ضال الا من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 طلب هدایت کنید از من تا بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا بجاوی کلکم ضال الا من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 کسوت کنید از من تا کسوت کنم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیای که کسوت است و هر گاه کسی توبه کند
 بعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه شود سوال که چیست معنی تشار و الا من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 و طبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط و رزق و غنا است فافهم یا بجاوی کلکم ضال الا من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 ای بندگان من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 یا بجاوی انکم تملون اضری ضرری و ای بندگان من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از شما و هر گاه کسی توبه کند
 منقطع با فتح مصدر است و بضم هم کذا فی القاموس و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بفتح شود گفته نشود و گوییم هر گاه کسی توبه کند
 سودر تا سودر سانید مراد یعنی لطاعت یعنی از نصیبت بندگان زبانی و نقصانی بدرگاه صمد چه چنانچه توبه در هر روز است و هر گاه کسی توبه کند
 ایشانست یا بجاوی انکم تملون و بضم هم کذا فی القاموس و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بفتح شود گفته نشود و گوییم هر گاه کسی توبه کند

الترمذی و ابن ماجه و عن معوية بن وهب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقطع الحجرة بريدی نمی شود و هجرت حتی تقطع التوبة تا آنکه برده
 نمی گردد توبه و لا تقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها و بريدی نمی گردد توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود و هر چه هجرت اینجا هجرت متعارف که از آنکه
 بريدی باشد نیست زیرا که تقطع شد بلکه هر چه هجرت از توبه و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من باجر الذنوب و اخطایا یا هجرت از تقا
 که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر باشد و این منقطع می گردد با انقطاع علم الهی شریعت و سجانه و تعاقب قبول توبه که در وقت مذکور باشد و رواه احمد
 ابو داود و الداری و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان علي بن ابي طالب بنی اسرا ئل تخابین بدر سیکه و هو
 در بنی اسرا ئل دوست گیرند یکدیگر را با حدیث مجتهد فی العبادة یکی از آن درود کوشش کننده بود در عبادت و الاخر قبول مذنب بود و در
 می گفت آنحضرت که آنرا گناهگار است یا می گفت آن مرد من گناهگارم و معنی ثانی اهلست بسپاق حدیث و محصل قبول قصر عبادت می بیند
 آنرا که عبادت می کرد میگوید آنرا دیگر را که گناهگار بود باز می آید از آنچه تودرانستی اگر گناه کردن و میقول عظمی و بی بدیگ
 سر و حتی وجهه یوما علی زنب استغفر تا آنکه یافت آنرا و عابد او را روزی بر گناهی که عظیم نداشت آنرا و فقال قسری گفت با آری فقال
 خلنی و ربی و بگذارم ابا پروردگاری من ابشت علی رقیبا و آیا فرستاده شاه توبر من گمبان مومل گویا آن استغفار می کند و توبه می آید
 این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بعضی فعلی رحمت خود در ششتم آورده پس مناسب آن بود که
 سوره رحمة الله که خواهد آمدی آورد و فقال پس گفت و الله لا یعفر الذنوب الا بالعبادة و الله لا یعفو الذنوب الا بالعبادة
 ترا بشت را بفت الله الیه مالکاتیس فرستاد خدا آسمانی بسو آن هر روز شتر را بقبض از او و هر روز از او شتر را بقبض از او
 پس جمع شدند آن هر روز خدا و فقال للذنب خل الجنة تجزی پس گفت خدای تعالی تا آنکه گناه را از او ببرد و شتر را بقبض از او
 و قال الاخرت تطیع ان تحظر علی عبادی حتی یوگفت وی تمام دیگر که مستبد بود آیا میتانی که حرام کردن و شتر را بقبض از او
 بگفت نیتوانم ای پروردگاری من قال فی جوابه ان الذنوب کثرت پروردگاری تا بگناه برید و آسمان شتر رحمت بسبب و عبادت
 وی بر قواد کیم مختار بعدم منفرت وی آن گناهگار را و شاید آخر او را بخشید و در بشت آورده باشد نیست غافل از آنکه گناه
 در سنگلاخ با دیده بریده اند یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده و در انداخته اند و بیت نرسیده و در
 منزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حقند و حمد
 سوخته سوختنی وی آتش و وزخ ز تو افروختنی تا کی گونی که عمر رحمت کن حق را تو گویی که رحمت آهوشی هر روز از او شتر را بقبض از او
 صحابه انصاریه جلید است از خداوندان عقل دین و شجاعت حاضر شد متوکل و کشت تن از کفار بچوب خیمه قات گفت رحمت کن
 شنیدم پیغمبر خدا را علی الله علیه و سلم یقر بینه و یخونان آیت را یا عباد الذین امنوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یعفر الذنوب
 جمیعاً و لا یبالی بهو باک نذر ظاهر اینست که این قول رسول الله است صلی الله علیه و سلم یعنی خدای آنرا گناهان را از او
 فصل اول گذشت آنحضرت که و لا ابالی و احتمال آنرا که قول را و باشد یعنی آنحضرت میخونان آیت را و بکن نیداشت و پنهان نمی کرد در
 فصل ثلث بیان این حدیث ثوبان بیاید و رواه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی بدایتش عرس بیوفی شریک است قبول استغفار

بن یسیر مومنین و سکون مملکت صحابیت پدر و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمد و سلام بر ایشان فرمود و ایشان را دعا بخورد و نزل کرد شام و وفات یافت بحمص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن جلی صحیفۃ استغفار کثیرا و نحوہ طوبی یوم کسری را

و در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

در حدیث دیگر از آنحضرت استغفار و بشارت اهل استغفار است و رواه ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم ولدتہ و من عمل بها

گرنیزه است از ولای تعالی و توبه باز یافتن است و در اسلام فرج الی رسول الله صلی الله علیه و سلم توبه است که ستم از حد پیش
 همین که فرج است بسوی پیغمبر خدا که در وقت گریختن داخل است و باز یافتن او پس صحبت موقوف بر این مسود که در آن مؤمن است که او را توبه
 سابق مثل ذباب و آیت نکرده و روی اخبار موقوف علی بن مسعود و اینها روایت کرد بخاری حدیث موقوف بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب المؤمن المقتن ابواب و بدستیکه خدای تعالی بر دست میدارد و بنده انسان است و نفس و نفس ستم
 که توبه میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و عیب است توبه است نه مسیبت و عیب است یعنی نفسی است نه در دنیا که توبه است
 و صحبت چشیده خود را از ان کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شده و **و عن ثوبان** در حال حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول ما احب الی الله من العباد ان یتوبوا الیه و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها
 که تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت مغفرت تمامه گنامان میدهد یا عبادی الذین امنوا علی اسم الله صلی الله علیه و سلم
 بر جان میگفت مرد و پسر سید من اشکر الله که اشکر الله که در آن روز چه حال دارد او را هم می آید و در آن وقت که اشکر الله
 ثم قال یسئركم بالاول من اشکر الله ان یتوبوا و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها
 المذنب ثلاث مرات سه بار گفت آنحضرت این **و عن ابی ذر** در حدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بدستیکه خدای تعالی بر آینه می آید و توبه خود را تا نام توبه الحجاب و ما دام که واقع نشود توبه میان بند و رب است
 و ما احب الی الله من العباد ان یتوبوا الیه و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها
 الاحادیث الثلثة احمد و ابی حنبله است این حدیث را امام احمد و ابی حنبله در صحیحین روایت کرده اند
 اخیر که از ابی ذر است در کتاب بیه و نشو که نام کتاب اوست و **و عن ابی ذر** در حدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم من الله ان یتوبوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها و یسئلوا عن الذنوب الذی کان یعمل فیها
 ثم کان علیه مثل جبان توبه پشیمانند و مانند گناهان غفر الله له می آید و خدای تعالی مراد از آنکه توبه
و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الذنوب الذی کان یعمل فیها
 که نیست گناه مراد او چنانست که گویا نکرده است آن گناه را در نرسیدن زبان گناه و گناه
 و **ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان** و قال تفرد به النهرانی و هو محمود بن یونس و یسئل عن الذنوب الذی کان یعمل فیها
 است و عن موقوف فاهود شرح است روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف و قال گفت بن مسعود
 از گناه توبه است و عزیمت بر عدم رجوع را نیز در مفهوم مذموم داخل ساخته اند و التائب کس است که توبه کند و توبه کند
باب در ستمات و لغات ابواب سابقه فصل
المحصل الاول عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الذنوب الذی کان یعمل فیها
 و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الذنوب الذی کان یعمل فیها

است بر فلان و یقولها حملة العرش و میگوید این کلمه یا رحمت را بر وارندگان عرض و یقولها من و علم و میگوید آنرا کسانی که در ایشان از
 فرشتگان وحی یقولها اهل السموات سبع تا آنکه میگوید آنرا کسانی که بیفت آسمان ثم تبطله الی الارض و بستر فرود آورده میشود رحمت
 برای وی بسوی زمین تبطله لفظ معلوم نیز روایت است بسوی فرود آمدن اسباب فرود آوردن - رواه احمد - مثل این حدیثی است
 آنچه آمده است در تفسیر قول سبحان الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن و اوبی سستی آن کسانی که ایمان آورند و عمل کرده
 صالحات را از سر انجام است که گرداند ایشان را خدای مهربان رحمت را در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد خداوند تعالی بندگانش را
 از بندگان خود جز سید به خدا تعالی بجز سبیل که من دوست میدارم فلان سید را آفریند و دوست دارد او را و چون بلاگردد دوست دارد
 او را بعد از آن علی ندانند رحمت او را در آسمان آفریند و در دنیا و آخرت در میان تا چهره دوست در دنیا و آخرت در میان تا چهره دوست در دنیا و آخرت
 دوست میدارند ایشان را آنکه بجای او سبب که طیبیس طلب خوام میکند و گوی آرد خواجه از او استوار اعتبار است و در این حدیث
 و عن سامع بن یونس بن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول المد غرزل اسلم بن یونس بن خالد که محبوب و مفرست که فوت بود و او را دوست
 مینویزند و زید بن حارثه پرورش تنهایی آنحضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول المد غرزل اسلم بن یونس بن خالد که محبوب و مفرست
 که ثم اوشنا الکتاب الذین صطفینا من عباده و ما نمنهم ظالم لنفسه الا ینقر ینقر است که بیاید از دست او و کما است شرح است که در این حدیث
 بندگان ما ایمان اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده کسی است که فطم کند است نفس خود و بقیه بر عمل خود و بقیه بر عمل خود
 کسی است که میان راست و عمل میکند و غلب و قات اما آن جدا اجتماع کرده و بیاید که و منم سابق بالذات که بعضی از این
 کسی است که پیش راست بخیرات که غایت جدا اجتماع و عمل دارد و با وجود علم عمل علیه در شاه و بگردد که در این حدیث
 و مقصد علم و سابق عالم و همین قباس را انواع خیرات و میراث مرتبه اولی و متوسط و اعلی میتوان خواند و او را در این حدیث
 و قال گفت آنحضرت کلمه فی الجنة همه ایشان در بهشت اندر حسب تفاوت مراتب درجات و از نجاست رحمت الهی در این حدیث

کتاب بیعت و انشؤ باب یقال عنده صباح المساء المصباح صبح فجر و اول نماز تا بر آمدن آن

و ادعیه مذکوره نزد صبح و مسائیل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوات فرود و پیش از آنکه در این حدیث
 لیل است شامل قبل از نیست و و قات میکند بر این قول وی در حدیث ثانی آنکه در این حدیث

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان سوال الله منی الله صلی الله علیه و سلم و اومسی قال یومنا یومنا

امینا و الله الملك شک ویم و شک و شک مر خدا را - الحمد لله لا اله الا الله و لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله
 من خیر نزه الیه خداوند امن سوال میکند تر از شکلی این شب و غیر آن و شکلی کائنات و ما و ما که درین شب مستعد
 و شرفها و پناه میجویم تو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است اللهم فی احوالک ان کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 و اللهم فی شجین پناه میجویم از نهایت کالان ساء و سوا کما یکبر کف و فیه ما از بدی چیزیکه درین شب است که کاف و کسلی و کسلی و کسلی
 بمعنی تکبر روایت اولی الصبح و الظهر است و فیه الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاد و از انشؤ آن و کسلی و کسلی و کسلی

که برجا بمانگی آرد و آن سبت شدن که از دستن بدن ست بسبت بختن خلط الطبعی که سد مسالک فرج میکند و جعل الرجل فی نظر البیضاء سبتا
 مروی که در حدیث میکند از وی که می نگرد و کسب ارباب یعنی شامز و آمیکه دید که سر که این عالم بر در بجز از هیچ آنقی بوی نرسد و شامز و آمیکه
 آنرا اکنون چون شما آفت فالج رسید و فقال له ابان ما نظر الی بلس گفت مران مرد ابان چه نگاه میکنی بسوسن اما ان الحدیث که شاکت
 آگاه باش بدتر که حدیث همچنان است که حدیث کرم متج یعنی صحیح است و لکنی لم اقله یومئذ و لکن من بکثرتهم و شواهدهم آنرا از روز و وقت نداد
 خدا تعالی مراد ان لم یضی صد علی قدره تا بگذرد و نماند و نماند خدا تعالی بر من تقدیر خود را و رواه الترمذی این حدیث را و در حدیث
 در روایت ابی داود و ابن ماجه آمده است که سر که گوید این امر بسیار است و لم تصب فحجارة بلارتی بهیچ نرسد و در آن گمانی بلایا که صحیح است و در حدیث
 و سکون جیم و سیم و بضم ف و فتح جیم و بعد هر دو جا نرسد و من قال لما جین سبع لم تصب فحجارة بلارتی بهیچ نرسد و در حدیث که در حدیث
 بلای گمان تا وقتیکه شام و سخن بجای حدیثی الصدوقه ان ابی سلمه علیه السلام کان یقول ان الله عزوجل یسجد لرسوله و یسجد لک
 آنحضرت بود که میگفت چون شب میاید و امسینا و امسی الملک شبانگه و کریم شبانگه که تمام ملکات از آن شبانگه میسجد و در حدیث
 له الملک له الحمد و علی کل شیء قدیر رب اسالک شیء فی هذه اللیلة ای پروردگارا من سوال میکنم زانجا که در حدیث شام و سیم و بضم ف و فتح جیم
 و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب و اعوذ بک من شر فی هذه اللیلة و شرف بعد از شبانگه که در حدیث شام و سیم و بضم ف و فتح جیم
 کفران نعمت فی روایت و در یک حدیث است من سبع الکریم الکریم با و کبریا و سکون بود و در حدیث ابی داود و ابن ماجه و در حدیث
 مرعی سنی النار و عذابی القبر و انما یصح قال ذلك ایضا و چون صحیح میگردد میگفت از وی که حدیث صحیح است و در حدیث
 و الترمذی و فی روایت لم ینکر من سبع الکریم و عن بنات ابی بکر و یرواه ابی بکر و یرواه ابی بکر و یرواه ابی بکر و یرواه ابی بکر
 بیخبره یعنی صد علیه السلام کان یعلما بود که تسلیم میگردد و پیغمبر خدا و را میقول یعنی گفتند آنحضرت و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر
 الله عزوجل و لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت و لا حول و لا قوة الا بالله ما ساء بعدک فی عالم کرم علم ان الله عزوجل و لا حول و لا قوة الا بالله
 اما انما یصح شیء علما فانه من قال لما جین سبع پس سر که گوید این کلمات را و اینها را میگوید و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر
 و آگاهی تا آنکه شب کند و من قال لما جین سبع و کسب که گوید آنرا بهیچ وجه نرسد و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر
 ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یسجد لرسوله و یسجد لک و یسجد لک و یسجد لک و یسجد لک
 عین مسون صبح چون پس از کی یا و کسب در راهنگامیکه شام می کشید و پس از آنکه میسجد و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر
 محدود در کسمانها و زین و عشا و حسین و ظهر و در روایت شبانگه از وقت مغرب عشا و در هنگام پیش از زوال الی قوله و انما یصح
 و کذلک تخرجون و درین بیت اشعارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در مجلس بیان کرده شده است که یکم بخواند این بیت آورد و صبح آورد
 ما فاته فی یوم ذلک و یا بدین پیغمبری را که در گذشته است و از او وارد در آن روز و من قال لرسول صلی الله علیه و سلم ان الله عزوجل
 در حدیث که در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر
 زینت و وی بدین شیء از وی که در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر و در حدیث ابی بکر و یرواه ابی بکر

مرا ورا چیزی که رسیده است اورا در آن روز از گناه و آن قال الحائض می غفر الله لها اصابتها في تلك الليلة من نسيها و اگر گوید این کتاب را
 این کتاب یک شب کند می نوزد خدا تعالی مرا ورا چیزی که رسیده است اورا در آن شب گناه و در آن شب اللهم امین میگوید رواه الترمذی ابو داود و در
 الترمذی هذا حديث غريب وعن معمر بن راشد عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي ان يقول ذا الصبح
 لم يأت بيست سبع بنه مسلمان که گوید چون صبح کند باین کلمات را نصبت با خدا باشد و راسته بخدا بانه برود گارست و بالا سلام وینا
 و راسته با سلام با آنکه دین و بجز دنیا و در آنچه مذکور شد باینکه پیوسته شرح این کلمات در اول کتاب فصل اول از کتاب بیان گذشته است
 فتذکره الاکان حقا علی الله فیضیه يوم القيمة مگر آنکه باشد جن واجب خدا بفضل و کرم وی نیکو راضی گرداند او را روز قیامت یعنی در روز اول
 چند که راضی گردد و رواه احمد و الترمذی و عن حذيفة بن اسد عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ذاروا ان ينام وضع يده تحت راسه يوم القیامت
 وقتیکه میخواست که خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه که شدت است و در آنجا که است
 می نهاد زیر خساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و خساره بیکدیگر باشد یا گاهی بر خساره می نهاد و گاهی بر سر و خساره می نهاد
 است چنانکه حکمت در نوم شوق امین نیز همین است چنانکه گذشت هم قال اللهم فنی عبدک خدا یا نگا بد را از خدا بجز اینم و اینم که
 که در اینم می آید بندگان خود را روز محشر او بعت عبادک شک او می ست یعنی بجای تجمیع بعت گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را
 و رواه احمد و عن البراء و عن حفصه بن اسد عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ذاروا ان ينام وضع يده تحت راسه يوم القیامت
 يوم تبعت عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خود زیادت بملت مرا تا من سلام را رواه ابو داود و الترمذی و
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول عند مضجعه اللهم اني اعوذ بك لعلك لا تكلمك و كذا وكذا و كذا وكذا و كذا وكذا و كذا وكذا
 و بکلماتی تو که نام و کامل نزد خدا و صفات او است یا کلمات و ترانه من مانند ما انت الله ما صيته ارجو به که گوید در این حدیث
 بر زمین حکم قول می سجاده و ما من ابه الا هو اخذ بنا صيته اللهم انت كسفت المعز و الهام خدا یا نمیکانی دور میکنی ام گفت
 یعنی چیزی که از آن بزه لازم آید اللهم لا ینرم جنک خدا یا تسکته نیتش و تشکر تو و لا یخلف عهدک و خلافت کرده نمیشود و عهد تو و خلافت
 و عهد بضم تا و کسر لام بر لغت خطابت یعنی خلافت نمیکنی و عهد خود را و تفتح ذال الجود نک لیر و سو و نمیکند و در این حدیث
 اراده نمود و اند یعنی سو و نمیکند نسبت و بکنیم یعنی کوشش میگفتند از در باب کوع ذکر آنکه
 بحدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لائق ذات دوست و مقبلست بحد تو سبک است و در این حدیث ابی سعید در حدیث قال رسول الله صلى الله
 و سلم قال من یأوی الی فراشه یکسره بگوید یا یکسره پناه آورد و قصد باشد که بسو جا تر خواب خود این کلیمه استغفر الله العالی الاعلی
 و التوب لیه لثقت بر استغفر الله فزود می نمود و خدا تعالی مرا ورا آن گناهان و راه و آن گناهان مثل نسی البجر او عدد رمل حاج و اگر چه باشد گناه
 وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان و بشمار یک علاج الفتح لام و کسر آن نام واد است و در این حدیث که یکسره
 بسیار است و بعضی علاج را بمعنی ریگ بسیار بهم افتاده گفته اند بر این معنی علاج صفت رمل است او عدد در حق اسب
 یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام دنیا یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز تو بدو واقع شد

رسول الله صلی الله علیه وسلم بی قطره از خانه من برکنه، الا فرغ طرفه الی السامه، مگر آنکه شسته نظر فرمود
 و پس گفت: اللهم انی اعود بک من ان افضل + پناه بخیریم + از آنکه گمراه شوم من او اصل + یا کفر
 گویم کفری یا اگر گمراه شوم منی گمراه گردانم کسی + او انظلم و اظلم او اجل و تکمل علی + درین روایت از آن برای نیست و اصل بصیرت و قبول زیاد
 است و در عبارت مفرد است و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته قال: بسم الله الرحمن الرحیم
 خاتمه خود پس بید بسم الله تو کلمت علی الله لاجل لاقوه الا بالله العلی قال له یسیرا گفته میشد و در آن درود درین هنگام که این کتاب است گفت: به بیت براد
 نموده شد یعنی بعد از آمدن که راه رود و کار کنی بر وفق صواب سدا یاد از آن است که این نام خدا را گویی و او کی برود گویی و از اول و نوبت خود بگذرد
 بدایت یافتی بر راه او راه است آنست که بنده در یاد خدا باشد و کارهای خود را بوی سپارد و بصیرت آنرا خود را بخدا یاد کند که آنست که می بینم ازین بهتر
 و کیفیت و نیست و کیفیت کرده شد بر جمیع مهمات و نگاه بسته شدی از هیچ شوره و تنگی از شیطان و پس که می شود شیطان بر او می و باز است
 اضلال او را بداند که و بدقول که شیطان او را و بگوید شیطان دیگر آن شیطان که می شود شیطان او را و شیطان او را و شیطان او را
 بر آسایشی است که کتب عمل قد بدو کنی و در حق بد چگونگی می شود بر تعرض تسلط برین که تحقیقی بدان است که در دعوت کرده شد
 تفریطی نیست میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از آنی که خوب نیست در حد آن با خیال او را اضلال می کرد و با شیطان او را
 شده باشد که بر او گذرد و کا خود بکند این شیطان بوی بگوید از این خیال برگردد و بدان مباش که بی دانم به دست او در دعوت او را
 الی قوله شیطان در روا کرده شد تا قول فتیحه شیطان قول شیطان بگوید او را کرده و سخن الی او را که شیطان او را
 الله علیه وسلم از اول از عمل بیسته فلیقل و قتیله را دید و خانه خود را پس باید که بگوید: اللهم انی اعود بک من ان افضل + یا کفر
 درین خانه و نیز در آن و دیگر بر آن از آن خانه که بر آمدن در آمدن همه نیک باشد و شوم من او اصل + یا کفر
 خدا را بدیم و علی الله را بگویم + در بخدا که بر در کار است کار و بار گذاریم + ثم نسئم علی الله + استغفر الله + استغفر الله + استغفر الله
 نیز سلام گوید یا عیبت السلام علی عباد الله الصالحین است ملائکه که در آنجا اند و رواه ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و غیره
 اندازد فالانسان اذا تزوج قال: بود آنحضرت چون عا سیکردم در او قتیله تخرج کرده در خواسته میگفت: یا کفر
 خطاب بر وی سیکرد و باز خطاب بر دوزن بر وی سیکرد و میفرمود: یا کفر + و بر کن کن
 و تبریکت عا کردن بر برکت + و جمع بنیگانی خیر + جمع کند و التیام اتفاق + و بیاید
 و نیکو کردن بر بدی و در یک جا در در جالبیت دعای تخرج باین سیکردند که بالرفاء و البین یعنی اتفاق و التیام و بیاید
 باو باین جهت ترفیه نام دعا تخرج شد و در شرح از آن نهی کردند از جهت شعار آن بکار است بنات و آنحضرت چون ترفیه سیکرد میگفت
 بارک الله کلک + رواه الکرندی و ابو داود و ابن ماجه و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده عن النبي صلی الله علیه وسلم قال اذا
 تزوج احدکم امرأه او اشتريها فلیقل: چون نکاح کنی از شماری را یا بنمرد خد متنگار برانجام برود و علام برود و در آن سیکرد
 باید که بگوید: اللهم انی اسألك خیرا و خیرا جبلتها علی + خداوند من سوال میکنم ترا بیک این زبان یا بنمرد را یا بنمرد

اشهره الامم من حقايق حله تاني

من الصلح التوحيد الرقية قال قل كفت انحضرت بكوه اللهم اني اعوذ بك من شرمي خداوند اينا به مجوم توبه بدی ششوا من کس من بد نشوم

و در بصری و انیدی بکینا من که خیر بر اینیم و بر نسائی و در بزبان من که سخن بد را گویم و تشریحی و از بدی ل من که خاطر بد را اندازم و تشریحی

و پناه میجویم از بدی ب منی خود که در زبانی نفی و نظر مجارم شهوت نکند که آن نیز از نشانی است رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و عن ابن کثیر

بفتح تحتانیه و فتح مهله و راصحابی مشهور است از انصار حاضر فنده عقب او در راه ان سوال کرد علی بن ابی طالب و علم کان بد عود بود و انحضرت کرد عا

سیک و باین عا اللهم اني اعوذ بك من لدم غم و غم و با و سکون ال مهله افکندن نیران کردن شتا از مردن بیداری که اندک و غم غم و ال تمام

آشنا که بفتند و بگویند ان شخص که بر در زبیر آن مشهور در روایت است بکون ال است چنانچه در قرآن است و سنن ابی یوسف آن نیز روایت است

و اعوذ بك من التردی و پناه میجویم توبه از افادن از جا بلند و اعوذ بك من الغرق و الحرق و پناه میجویم توبه از غرق شدن در آب سوختن در آتش

و غرق و حرق و بجزکت را و سکون میرو و نور چشمی گفته که اسکان حرق تظلم است و اللهم و پناه میجویم توبه از بیری بخت و اعوذ بك من ان

تخطئه الشيطان عند الموت و پناه میجویم توبه از این که مساس کند شیطان در زمان شش در و سوسن افکنند و انرا که تبه او که اولدی اصرار خطی است

و اشتن یوم دم را و منه قوله تعالی کالذی تخطئه الشيطان لمن اسل ی ایست و اعوذ بك من ان موت فی صبیحات بره و پناه میجویم توبه از این که

در راه توبت دهنده مراد که سخن از جنگ گران است و تواند که گزیند از لشکر شیطان ترک طلب حق و سلوک طریق آن توشش برسد و انرا که

وین گری نوزاد من لک اعوذ بك من ان موت در یجا و پناه میجویم توبه از اینکه میرم گزیده مار و کرم و جران رواه ابو داود و الترمذی

فی رقیه اخرى و زیاده کوه انسانی و در وا دیگر لفظ و انعم و پناه میجویم توبه از غم و اندوه و عن معاذ رضی الله عنه عن ابی سلمه

استعید و ابان من طمع بیدالی طبع پناه جوید بخدا از طمع که راه نماید بچسب زشتی در روی انسان در صورت در و طمع متحرک بیداشتن از

بدم وین بفتح در اصل رنگ گزیند تشریح و جران وینا که شدن مراد اینجا عیب و شین است و در سحر النجا گفته که طمع بکون سر کردن بکس است

وین بر سر او میفرمود که طمع ایند اشتن که شکوک باشد رسیدن ان اگر تعین بود چنانکه مشاهیر و او را زیاده در صادق یا محبت طمع

نباشد و غیره و چون کشتی با بجزیره مکران رسید و در عرب کس و صدوفیه نیز آمدند و گفتند که چون کشتی در رسید در اطراف آن ایستادند و

رسید و با چیزی خواهند داد و یا این از باب طمع و اشراف که نزد این طائفه مذموم است یا نباشد یا در جوارش ایستادند

موسم باران ارد اگر کسی موسم باران میدباران ارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد و الترمذی

البنی صلی الله علیه سلم نظر الی القمر فقال وروا می کنند عایشه که انحضرت نگاه میکرد که ماه پس عایشه یا عایشه سعید بنی بالمدین شریفه و انی شبهه

جو بخدا از شرمین شارت بقر کرده فان ابو العاسق از وقت پس رسید که انیت غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلان واقع

شده است و شمس غاسق از وقت غاسق را تفسیر کرده اند شبین تاریک و بغیبت شفق و بقر وقتیا گرفته شود و بابت مرود وقت که غاسق کرده

در فوج زن یا قلم کرده و وقت معنی فرود شدن قناب جران است در آمدن یکی و گزیند باه و اقامت در بند شمس تفسیر کرده و وقت که خسوف کنند

و سبب استعاضه از ان است که خسوف است که سبب از آیات خداوند است به وجود او است و نزول تو اکتب آنچه در حد آمده است که چون گفته

طیب فیہ مشک۔ طیب میگویم طیبی کہ روزی مشک میبود و مستحبست که در احرام مشک کلاب شمال کنند۔ کافی النظر الی و میں الطیب فی
فی مفارق رسول اللہ عایشہ میگوید گویا من می بینم در خشدین طیب باه شاکر بن سیرین خدیجه صلی اللہ علیہ وسلم۔ و میں بصا و مملوہ خشدین برت
و جزان و مفرق بکسر تاراک سرو مفارق بلنظربین نیز میگویند گویا هر موضع از تاراک نام مفرق نام نهادند۔ و هو محرم۔ و حال آنکہ آنحضرت محرم میبود یعنی
اثر طیب بعد از احرام در مبارک بانی میمانند متفق علیہ۔ و در حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام منسبت است استعمال نیست
بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیادتیا در و مشهور در نهیبت احمد نیست مستند با حدیث و نزدیک واکت
شافعی و برواتی از احمد مکره است طیب بخیریکه باقی مانداثر آن بعد از احرام طیبی اباحت قول شافعی و کاسبت قول مالک و یافعی و قول ابی حنیفه
ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در هدایه شروح آن در شرح کتاب خرقی که در نهیبت امام احمد است ذکر کرده که از عباد اللہ و عمر و سیدان
که شب احرام است و طیب کرد و برخاست صبا که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلال کنم به طران و در و ام که در آنکه از عباد اللہ و عمر و سیدان
که در این عمر و روایت کرد و این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را دیدند که احرام بست بود و در سر و ریش می طیب بود و آنکه علم و در این حدیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلبله بکباری مشهوره گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد و در حالتی که طیب است اهلال میکند و آنکه از عباد اللہ
که در این محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم چسبند بوی و زولیده و غیره آورده نگردد و از هر جام محمولی که قبول میکنند و آنکه از عباد اللہ
اللهم بیات شریک یک لیک می آیم برای خدمت طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک مترادف استحقاق و نیست طاعت۔ این حدیث مذکور است
نیز روایتی است و والذکر لک بدرستی که شایع نمیکونی و منت مترادف است و والذکر لک بضم می معنی بادشاهی است شریک لک لایزال است
و باره نیکو و آنحضرت در تلبیه برین کلمات در بعضی روایات زیادہ ہم آورده و این عمر میگوید در آنچه من شنیدم همین کلمات است و آنکه از عباد اللہ
کافیت فافتم متفق علیہ۔ و عنه قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل رجله فی الغزیرہ و ہم انابن عمر است گفت بعد از آنکه در
پای مبارک خود را در رکاب غریز نفتح سجده سکون باه و زای در زور کاب که از هر دم باشد و چون چوب یا از آهن باشد که از رکاب غریز نیکو
تا آنکه در برید زشت آنحضرت را بر پشت خود زانوئی استاده۔ اهل من عند سجدی زوی الخلیفه بانگ و آنکه از عباد اللہ و عمر و سیدان
که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان چیزی نبود و ماوی سخن میمانند و آنکه از عباد اللہ
از مدینه رحان شد و غار عمر در زوی الخلیفه گذارد و شب آنجا گذاردند صبا احرام بست و آنکه از عباد اللہ و عمر و سیدان
از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تلبیه گفتند و بین خنجر و شامی و زود تلبیه بعد از نماز است و آنکه از عباد اللہ
مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه کند عقب صلوة که روزی از آن حضرت است و اگر بعد از استوار بر پشت را حاکم کند تلبیه درست است و لیکن بعد از
نماز افضلست و مشهور در نهیبت امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی اصحاب می بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سواد
جبر گفت گفتم ابن عباس عجب از صحابه رسول صلی اللہ علیہ وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که در اهلال است
بر پشت یا تلبیه گفت ابن عباس سستی که من از مردم حقیقت حل اهلال کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از قرآن که تلبیه است و آنکه از عباد اللہ
یا گرفتند پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد و پیش شنیدند تا از توفیق گفتند اهلال آنحضرت به برین حال بود و آنکه از عباد اللہ و عمر و سیدان

مصایح الاحرام واقع شده و غسل از این برای احرام افضل است و اگر وضو کنند نیز کفایتی است در راه آن و در این مورد
آن نبی صلی الله علیه و سلم بیدر آن یا غسل در روایت است از ابن عمر که آنحضرت چنانچه میفرمودند که خود را غسل بکنید چنانچه
خطمی و گل و جز آن تکلیف برای آن بود و آنست که در وضو اول گدازد و بعضی غسل را غسل خوانند و بعضی آنرا
تصحیف و خطا است در راه ابو داود و حسن مخلص و بعضی از آنست که تا جویست و در این مورد روایتی که

از پدر خود که سائب است و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تا میفرماید که هر چه پیش از آنکه از وضو پیش از آنکه
پس امر کرد مرا بجزئیل که اگر منم باران خود را که بکنند آنرا از برای خود را باطل است و آنکه بگوید یا انظر لک یا انظر لک
ذکر افضل است اما اینجای افضل رفع صوت است در راه مالک از ابن عمر و آنست که در این باب روایتی که

است از سهل بن سعد سانه می که از که از وضو است و آنست که در روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و شامه نیست هیچ مسأله ای که تکلیف کند که از آنکه بگوید که یکبار از جانب راست دست چپ اوست و آنست که در این باب
و در روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

یعنی در شمال در راه از طرف او و در این مورد روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب
و در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب روایتی که در این باب

نسخه ای از کتاب...

که شریک بود بنی شینین قال گفت جابر بن ابی اسحاق صحابه محرمه احرام بستیم ما که صحابه محرمه...
 بی آئینش عمره تنها قال عطاء بن اخیال جابره گفت عطاء که گفت جابره مقدم...
 ذی الحجه در صبح شب چهارم که گذشته بود از ماه ذی الحجه فامران عمل پس هر که...
 عطاء و تفسیر قول جابره که امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم قال گفت آنحضرت...
 ولم یعزم علیه و واجب نگرانیده شد بر ایشان رسیدن بزندان و در کون...
 ایشان را فقلنا لما لم یکن مینا و بین عرفه الحرام پس گفتیم ما که نگرانیده شد...
 ما را که بر سیم سبوی زمان خود و مباشرت کنیم ایشان را عتقانی عرفه فقط...
 قطر حکیدن چکانیدن ما که کبریت ذکر است بختیمین بر خلاصت قیاس و قال گفت عطاء...
 بدست از برای تشبیل چکانیدن ما که کبریت را کفانی نظر می بود و خبر...
 که می چنانکه دست خود را از برای نمودن صورت ذکره قال گفت جابره...
 در میان ما فقال قد علمت انی انما کلمه ترمیم و نه سزا و شاکه بر ستمی که...
 شمار بر خدای و سزا که در ستم که در ستم و سزا که در ستم که در ستم...
 حلال می شدیم پس چنانچه شما حلال می شوید و کوه سفت است من این...
 اگر چه ستم که بر او کرده و اما احرام بستیم بر شما شاق خوابه اما نمیرانم...
 که حکم الهی بر شماست پس بختیمین محلا و او عتقا و عتقا پس حلال شدیم...
 عطاء قال جابره گفت عطاء که گفت جابره گفت هم علی رضی الله عنه...
 صدقات رفته بودتی و سبایت خراج و بوج ساقی باج ستان و عتقا...
 قال بما اهل البیت گفت علی رضی الله عنه احرام بستیم بخیر و نوری که احرام بستیم...
 مر علی را پند خیر یعنی استعدیه سلام فابروا کث حراما پس اهل البیت بران...
 فقال و اهرمی که علی بریا گفت جابره پس گرفت همی برای خود علی رضی الله عنه...
 العاستان اهرم لابد آیا برای امسال ما است این حکم ما برای همیشه...
 گذشت رواه سلم و عتقا بختیمین فی الله و عتقا بختیمین فی الله...
 آورد آنحضرت یعنی بکنه گامیکه چهار شب گذشته بودند از ذی الحجه...
 و حال آنکه وی خشنماک است فقلت من غضبک پس گفت من که در غضب آورد...
 در لش و در رخ قال گفت آنحضرت او ما شورت الی امرت الناس...
 که در غضب آورد و در رخ او ما شورت الی امرت الناس...

فی الحج والعمرة اول ما يقدمه هو ان تخضرت که چون طواف میکرد و حج با و عمره در اول قدم آمد و در پی تائید طواف سعی میکرد یعنی تیز رفت و در شوط
 مراد بل است که بیان آن گذشت و شوشی اربعه و در پشت بروش معناد و در چهار شوط طواف که عبارت است از پشت برگشتن کرده و تائید کعبه هر یک
 گشتن باشوط گویند یعنی تا آن در سائل مناسکت بین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از لغت طواف این لفظ را مکرر کرده اند بجای
 آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جا بایت است چنانچه در کتاب اطلاق شرب
 بر دیده مطیبه گفته اند ثم سعی سجده بن بهترین بجز آنکه از روی طواف در رکعت و تم بطیون بین الصفا و المروة بیشتر طواف از آنکه یعنی سعی میکند میان صفا و مروة
 پس رمل در طوافی میباشد که بعد از روی سعی است متفق علیه و عینه قال رمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از این عمرت که گفت رمل کرد
 میفرمود این صلی الله علیه و آله سلم من الحجج الی الحجج و نه حجر سودا و حجر سودا باره و شلی اربعه شوشی که چهار باره و رملی بطن رمل اول است پس از صفا و مروة
 و بود آنحضرت که سعی میکرد در خاکهای بطن آب چون طواف میکرد میان صفا و مروة بیان این در کتاب برگشتن معناه هم در کتاب حج

قال ابن سبیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لما قدم مكة انى الحجى مشى بها مائة مرة فمما قدم من انى الحجى مشى بها مائة مرة
 مشى على عینین پیوسته کرد و در دست راست خود از برای طواف رمل نماز شوشی چهار باره و در مروة طواف شوشی چهار باره و در صفا و مروة طواف شوشی چهار باره

عن الزبير بن باری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم يقول انى الحجى مشى بها مائة مرة فمما قدم من انى الحجى مشى بها مائة مرة
 الحجی گفت سوال کرد مروه از این طواف رمل در مروه و در صفا و مروة طواف شوشی چهار باره و در مروة طواف شوشی چهار باره و در صفا و مروة طواف شوشی چهار باره

يقبله يتلوه و يدا و ابوسه يدا و اسان معلوم شد که چهار باره رملی است و در مروه طواف شوشی چهار باره و در صفا و مروة طواف شوشی چهار باره
 بفرموده معاذ بن جبل و رواه البخاری و عن ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه و آله سلم انى الحجى مشى بها مائة مرة فمما قدم من انى الحجى مشى بها مائة مرة
 گفت ابن عمر بنیدم منى حجرت که چهار شوط طواف که در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است و در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است
 و لیکن اینجا هر دو کعبه را معانی خوانند نظریه تالیف بیت یاد کردیم که در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است و در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است
 معانی را فضل است باعتبار معانی ایشان براس بنای خلس علیه السلام از جهت تفسیر کعبه و مروه اند که در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است
 حجر سودا روی و لغت تفسیر کرده بنود و در کعبه معانی کعبه است پس یکیند و در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است

جمهور برین اند و در اسلام کتبین شامین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح صفات طواف رملی در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است
 عن ابن عباس بنحو قال قال النبي صلی الله علیه و آله سلم انى الحجى مشى بها مائة مرة فمما قدم من انى الحجى مشى بها مائة مرة
 یسلم اگر کن حج و حالیکه اسلام میکرد حج را بجزی که در دست وی بود آن چوب اشارت حج میکرد و چوب را بوسه میداد و حج بکسرتیم و لیکن

حای جمله فتح جیم چوب سرک مانند چوگان متفق علیه و عینه ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم طاف بالبيت على اجرة و هم از ابن عباس شکر آن
 حضرت طواف کرد بخانه برشته کلماتی علی الرکن اشارت فرموده هر گاه که می آورد میرسد بر حجر سودا اشاره میکند پس در کعبه و در کعبه یعنی رملی را که چهار شوط است

در دست مبارک وی بود و کبر و بگیری بر آورد و درین حدیث بوسه دادن آنچه نیکو نیست و رواه البخاری و عن ابی ایوب
 است آخر بعضی تابه نواد از حوض باران و باعوان از غیر زمین علی بود یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و هم از ابن عباس شکر آن

و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة طواف كرون كروخانه مانند نماز است در ثواب والا
 انکم تکلمون فيه پس فرق نیت که شما سخن میکنید در آن سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکه نماز او درین عبارت ایمانی است که اگر سخن نگویند بهتر است
 پس تکلم فیها بکلمن الا بخیر پس کسیکه سخن کند و طواف پس باید که تکلم نکند مگر بیکه یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و با صحت است
 استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت و طواف چنانچه در نماز شرط است و در سبب آنکه همین است و لیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه
 مراد نیست زیرا که طهارت ثواب استقبال قبا و قراوت و سایر ارکان معتبر نیست و لیکن طهارت فضل است نزد و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از
 طواف و بعضی میگویند که برای طواف فضل است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت در راه التزوی و النسائی و الدارمی و دیگران که در تفسیر
 و تفوه علی ابن عباس مذکور کرده است تندی جماعه را از رواة که وقف کرده اند بخیریت را بر ابن عباس گفته اند که این قول از حدیث است که
 موقوف بر حکم موقوف خواهد بود و الله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم تنزل الحجر الا سوه من الحجر و الله اعلم
 بیاضا من التزوی در حال نردن سخت تر بود در سفیدی از شیر سفود و غایبانی آدم پس سبب گروانید و است او را از آنکه کرم که در سبب
 رواه احمد و التزوی و قال هذا حدیث حسن صحیح و گفته اند که در تفسیر صحاح ابن ابی عمیر است که قال الايمان انما هو ان تؤمن بالله و
 مترو میگردد و کافر منکر میشود و عمری در حدیث خیر فی غیبت که قال لیل طالع حکم با خداوند کند با خداوند و در حدیث دیگر
 که ما در استایم صبر کرم بیشتر است و خود در است از جواب بر ماین نماز است بحقیقت چیزها را مخلوق اندوزند و نماز است
 آنجا که بدان این محفل و انات برید تا آنکه از دست قرینه ملاحظه میکنست که هنوز از آن روی باقیست و جوش است که در
 آن احوال تحریف و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از که شکلی و مانند آن یعنی میگردد که در او است
 و برکت و برود و کرامت است گویا چیز است که از پشت آرد است و سفید بودن او و سبب آنکه در آن احوال که در حدیث
 گویند که گناهان و حجاب تاثیر میکنند چه در انای ایشان در خود و در شک تا وین از غنیمت باطنی حیل نفس است و در حدیث
 و حقیقت آنرا بعلم الهی توفیق نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدير و شرح زیاده برین تفسیر در حدیث
 التوفیق یافته و مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون که آن در حدیث
 و غیره درین تفسیر بود که این را اصلی باشد یا پیش تاریخ که غایب است و این که در حدیث دیگر است که در حدیث
 حالت این چیز در سینه انصاف و نفا و در نفعی سلیمان است و در حدیث دیگر است که در حدیث دیگر است که در حدیث دیگر است
 در نقصان بود و این در بنفصد و بیشتر بود و الله اعلم به و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر
 در شان حجر اسود و الله سبحانه التذیوم القیمة بخرا سوگند بر این برای برانگیزد حجر اسود است و از حیات است در حدیث دیگر است که در حدیث دیگر است
 چشم است که می بیند بان دو چشم من شناسد کسی را که شکلم کرده است او را و در حدیث دیگر است که در حدیث دیگر است
 بحق گواهی میدهد و قیاب حافظ میگردد و کسی که استلام کرده است او را بحق یعنی با بیان و صدق و قیاب حقیقت گواهی میدهد بحق
 و این حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصر و نطق در جمادات و تاویل میکنند که کسانی که در حدیث دیگر است که در حدیث دیگر است

که عرض نمایند که نزد یکتر بایستد یا حضرت خود نفس بود که خواهند و درخواست پس صحابی را که ابن مریم سفینه را بر ایشان فرستاد که بجای خود بایستند و باز
موقت قدیم که از پیران آمده است و مشاعر ایشان حسارت ازان است انتقال کنند که عرفات هر وقت است دوری و نزدیکی از موقت امام نظام

تاریخ و تاریخ و تحائف نغیخته رفاہ الترمذی در ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه و حسن جابر عرض ان سول الله صلی الله علیه وسلم قال کل عرفة مؤمن

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

در روز عرفة مؤمن است هر جا که تفت کند هیچ است و کل منی منخر و همه منا منخر است در هر جای دی که نگر کند نیاید است و کل المزدلفه موقت

قوله العقی صلی الله علیه وسلم لیلته المواقفی ضعیفة ابله گفت ابن عباس مطلقاً بلکه آن بیووم که پیش از آنستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در غنیمتینان
 اهل و عیال خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود را با اسبها و خبثین اطوار آفتاب و آفتاب و سنت است و این جماعه را شب
 مزدلفه و غیره و کرمی حبره العقبه کنین مگر این را در آید آنوقت چنانکه در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند
 مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند
 و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند
 و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند
 و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند
 و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند
 و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

و در حدیث آمده است که هر که در آن روز نماز کند و نیت تمام کند مطلق است که در روزی حبره العقبه کنین است بر این الطاق امام شافعی با او است و نیز بنی از انصاف است که در آن روز شکر و نماز کند و نیت تمام کند

در سه روز دیگر پیش رفتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید متفق علیه **و عن عبد الله بن مسعود** رضی الله عنهما انهما اذا اتعيا الى الجبل الذي
روایت است از ابن مسعود که وی بسید جبره کبری که در جانب مسجد خیف است فجعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه پس گویانند چنانکه گوید در جانب
دست چپ خود و گردانید منارا از جانب دست راست خود و در می بسج حصیات و انداخت هفت سنگ نریه را که یک بر یک کل حصاة تکبیر گنبدت
باهر سنگ نریه **ثم قال** پشتر گفته است ابن مسعود که بگذار می الذی انزلت علیه سورة البقرة انخسین معی که آن کسی که فرود آورده شده است بروی سوره بقره
سه است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سوره بقره بحجت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مشهور است
سه است و سوره بقره اطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء من اسماء و مناسم القرآن سورة البقرة متفق علیه و
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا استجار تو بفتح مثناة و تشدید او بمعنی فرد و طای و مراد با استجار مسج کردن بجای است
در پاک کردن موضع استجار آنست که بیکل و خ و سنگ کنند و شرح این کتاب الطهارة در باب کتاب الخلاء گذشت و بعضی گفته اند که در
میسوزند یعنی سه قطع از عود مثلا بکیر یا سه بار بگردانند و در معنی الجمار تو و و انداختن سنگ نریه جادوچیز مطلق است که هر چه سنگ نریه از آن
روایات معنی چهار مذکور نیست و مراد با استجار همین است **و اسی بن الصفا و الروة** تو و سبی در میان صفاء و مروه نیز نیست
گرد که بعضی نیز گفت بارس است **و اذ استجار احدکم فلیست بجم** و چون استجار کنی از شما باید که استجار کنی بطریق تکرار و برای آنکه هر چه از
و مبالغه در رعایت تثلث **رواه مسلم** **الفصل الثاني** **عن قدامة** یعنی قات و تخصیص ال
میسم صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بکعبه و هجرت کرد به مدینه **قال** روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
صبا و گفت دیدم آنحضرت را که می میگردد جبره را روز غم بیشتر ماده سفید بودی که سر عای می می سرخ که با استجار
با سرخی آینه بود باین نوع که بالای چشم می سرخ بود در وقت که سفید بلبس نمی شد و در روزی که را آمدن می می سرخ
و میزده باشد چنانکه پیش ملوک امراء می کنند و لیس قبیل الیکاب ایک و نبود گفتن کسی شود و در فصل از بی قات
و انسانی و ابن جبه و الداری **و عن ابي بصير** رضی الله عنهما ان النبي صلی الله علیه وسلم قال ان
الله فرمود آنحضرت مشروع گردانیده نشد است انداختن سنگ نریه حاد و در میان
قبیل بود که عقل نمی آید اسرار آن و در ک نیکان معنی عبارت در آن خصوصاً مسکریه و با بیعتت تحت و من انتم
محقق اشارت فرمود بآنکه تشریح این معنی را برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن است تعالی و در حدیث نشان با آنچه مقارن آنهاست اما در
ظاهر عقل نشانند آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در معنی و معنی مثلاً متخیر میشود و فهم نمیکند مگر از آن تعبیر می یابد و عقل خود را محمول و محمل می شمارد
نی بین مگر اشرار را و یاد نمی آرد اسوا حق را و این قسمی از فناست که خص انوار ذکر حقیقت است و این باقی است
و وجود و قون آنحضرت در آن با کن بوقت و اتباع و موافقت وی صلی الله علیه وسلم و رسیدن حجاب سبب و پای در آنجا که در نماز و توبه است
مزدوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها و باطن فی آنکه زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عزت من قات در آن
بخشش اللهم از رقما و اذقنا **رواه الترمذی** و **والله اعلم** و **قال الترمذی** هذا حدیث حسن صحیح **و عننا** فالت قلنا به مهم است

قال قال لي معاوية اني نصرت محمدا صلى الله عليه وسلم عند المروة بمشقة. گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آنحضرت نزد مروه مشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مشقص کسبیم و سکون شین معجزه فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان در دست و بعضی گفته اند که مشقص نام حلیم است بفتح حیم و لام مقراش که بوی بوی و پیشم جزو گو سپن و شمر بر سر او این معنی است و انظر است یتفق علیه و حسن ابن مهران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في حجة الوداع + روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت

گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن احرام اللهم حرم المخلقين خداوند ارجمت کن موی سر تو و گان را + قالوا المقتصرين گفتند صحابه کوناه کنندگان موی را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

بناست صحابه را نیز دعا برجت کن یا رسول الله قال اللهم حرم المخلقين باز آنحضرت دعا کرد و مخافانرا و گفت خداوند ارجمت کن مخافانرا + قالوا المقتصرين رسول الله

کسی سزا دہت ہوئی یا در زندہ تر یا شہداء کسی کشیدہ است از حق صلوات است تهنیت علیہ و عن برہ بقیع فاو بفتح موحدہ و سکون
 دومی در ازہ بستی در حالت در زندہ است قال سالت ابن عمر بنی باری لما کنت پریدم ابن عمر را کی ہمی کہم قال گفت
 ابن عمر اذ اعلى ملک ربه و قبحکرمی کند لہم تو پس کن تو ظاہر است کہ در سلطان است یا امیر کنا تب است و قامت مناسک کج
 بشرط کذا طیبت لہم کذا یعنی گفت یعنی قنداکن یکسکے علم است از تو وقت می میگورید و برہ + فاعدت علیہ المسکة پس از عمر
 کوم برو سلا فقال کنا تبین گفت ابن عمر کوم کہ انتظامی دریم وقت را و طلب میگوریم فعل وقت می + فاذا ازالت الشمس میں پیش فیکہ
 میگشت آفتاب میگوریم در اہل بخاری و عن سالم بن عمر بن کانیر جموع الدنیاء سبع حصیات + یروا میکند سالہ الزین عمر کردی بود
 کردی میگوریم در اگر نزدیک است از منازل کہ در جانب کج نیست است بہفت سنگریزہ + یکبر علی اثر کل حصیات در حالی اگر میگشت
 بر سنگریزہ ثم تقدم بہتیر شتر مریت حتی لیسیل + بضم یاء و کسر تا دمی اندزین نرم را و سهل ضد حزن بفتح حای
 يقوم استقبال القبلة طویلا پس ایستاد مقابلہ قبلت یعنی در از گفته اند کہ آن تعدادی ایستاد کہ کسی سورہ بقرہ بخواند کذا گشت
 میگوریم و رفع یدیه و بر شہد بر دست خود را ہم بر می او سطلی پس میگوریم میانہ را + سبع حصیات یکبر کلمہ می بگوشا
 کہی اندازد سنگریزہ یا ہم یا ند بذات الشمال + پستری میگوریم را و می رفت بجانب ست چپ نیسیل و يقوم استقبال القبلة ثم یعود
 طویلا و ایستاد باز از ہم بر می حیرة ذات العقبة من بطن الوادی + پستری میگوریم حیرة العقبة را از میان اکوی سبع حصیات
 غذا و ونمی ایستاد از حیرة العقبة ثم یصرف + پستری میگوریم گفت و یقول بکذا آیت رسول اللہ پس گفت اینچنین ہم میگوریم
 یصلہ میگوریم و اہل الجحار + بدانکہ سنت چنین واقع شدہ است کہ بعد از می دو حیرہ او گیا یا ایستاد و بسیار آید
 و ایستند از آنرا جہت کسی ندانند و نظم ارکان حج و افعال آن تعبیر است کہ عقل ابد دریافت کند آن را گشت این نیز از آن
 گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما بکذا آیت و بعضی از صلحا گفته اند کہ وجودنا ایستادون را اینجا آن بود کہ درین وزشنا غل بسیار بود
 برای طواف اما این در ایام منی مفقود است و بعضی گویند حیرة العقبة در راه واقع است پس قوف نزوان
 و لوق فر است بگذرندگان اہل خلاف دو حیرہ دیگر کہ بر گزراہ راہ اند در میان آن و بعضی گفتند
 دومی دعا و صلوات افضل است اکثر و عا حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم در پیش اسلام و بر آمدن از نماز و دو حیرہ اولی در
 پس حکم کرد انسا و بعد از حیرہ عقبہ شمی گشت عبادت باین جہ اشارت کرده است در ہدایہ شمی نیز گفته و در سفر السواتہ نیز ذکر کردہ
 و جو نیز حالی از بعضی نیست چہ بعد از قطع نیز شریع است و چندین ادعیہ و از کار بعد از نماز تا شہدہ و در عابد از اقطار صوم نیز کردہ
 گردانیدہ شدہ است یکی از احوال عبادت عاقبت نماز ہای فرض عقبہ است قرآن و بقرآن بود ضعیف تجا و از اللہ عنہ و عفا و فتکہ مشرف شد باز
 انداختہ شد و عمل وی بی سابقہ فکر و نامل بطریق السام کتہ در عدم قوف نزد این حیرہ یعنی حیرة العقبة و ایستادہ صورت با شد دان
 کہ در عدم قوف نزد این حیرہ اشارت است از رب جمیع رسول کریم کہ سبہ چون در دو حیرہ اولی مجاہد کردہ است
 کشیدہ میماند کہ در آن وی ایستاد و بر آیت دعا کرد و رسول کو وادانم و حق خدمت بروسع و طاقت خود آسان گردانیدوی تھا کما

کتاب الحاشیة فی التفسیر علی سبب التفسیر

حور که در منزل در محراب حسن او اگر کند چرخ لازم نمی آید اینجالی بی حقیقت است و بنده مسکین الحق بن سید الدین صالح العطار و حسن سیدان
و آیه چون می خواند شیخ امام اجل کرم او حد عبد الوهاب حتمه الله علیه حج گزارد و نفر نمود با او از سوره سید بصفت اول فرمود حضرت شیخ بگذارد و از آن
نواب است و لذا در هم در اینجا نماز عمره بعد از آن فرمود سوار شو بدین در ریافت سعادت اتباع کافی است و فرمودی نیز که عارفان شیخ بنی
بگفتند که کمال به نیست است و بکنند آنحضرت تا عشا از بر او عمارت بود چنانکه سید علی علم و عنایت است موت من التبعیم فرمود
و در این کتاب در همین تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت
و در این کتاب در این باب تقسیم بر او فرموده و در خلعت گفته پس رادم که راه نقضیت عمری پس گفتا که در عمره خود و در کار از جهت سعادت

وزست بپوشد فدیة بهر امام احمد میگوید قطع کند که در آن ضاعت مال است و بکف ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیة نیست و در این
 نیز خلاف است و نزد امام ابوحنیفه بپوشد و از آن سازد و منفق بپوشد و عن ابی الیاس بن عثمان بن عمار بن عیون مملکه بن مینة بضم مینة و فتح تمشید
 تخانیة صحابیت اسلام آورد و در فتح و هجرت شد جنین خائف را قال که عند البنی صلی الله علیه و سلم بالجمرانه از جاره رجل اعرابی
 بودیم ما نزد آنحضرت در جمرانه که بر یک مرحله از مکه است و آنحضرت از آنجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه طایفه بنو
 متصمخ بالخلق، بران مرد حبه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلق بفتح خاء مجزوفات در آن خرام طبعی است که بان بسیارند و در آن زعفران اندازند
 مشهور است میان ایشان وضع بفساد و بیعت با مجوس بود و جسد لطیب چنانکه گویا میگوید از وی و قتال با کشتن آمد و با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بالعمرة و نهو علی بدستیکه من حرام است بر او و حال آنکه این جا سر بریدن من بود و فقال پس گفت آنحضرت لا اله الا الله و لا اله الا الله
 ثلث مرات، اما جنس که بانست و آلوده است آن پس شکر آنرا بسیار از جهت آنکه استعمال عفران حرام است و در آن زمان که آنرا
 بقا از طیب از حرام مفسد حرام فافهم و اما آنچه فاعله و اما آنچه فاعله فاعله و اما آنچه فاعله فاعله و اما آنچه فاعله فاعله و اما آنچه فاعله فاعله
 تو چنانکه میبینی در حج تو گویا آن مرد عالم بود با حکام حج و پیش از آنکه آنحضرت عمره را حج و فرمود هر چه حکام و با کف من است و با کف من است
 احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره بلکه وجود و قوف و عزم آن متفق علیه و عن عثمان بن عفان را که در آن حال رسول
 علیه السلام لکم لیم و لا تکلم و لا یخطب و هر سه لفظ برفع و جزم بر و تکلم کنند محرم خود را و نگذردن دیگران و الا لایست و با کف من است
 کند زن خطبه بکسر خازن خواندن این حدیث شافعی و جمهور علیها است لیکن آنچه در این حدیث است از خطبه عمره و خطبه بر سر است
 مانع میبویست فرموده و هر سه لفظ برفع و جزم بر و تکلم کنند محرم خود را و نگذردن دیگران و الا لایست و با کف من است
 نکاح کردیم و در رضی الله عنهما و حال آنکه آنحضرت عمره را حج و فرمود هر چه حکام و با کف من است و با کف من است
 بعضی گویند که او را تزویج است و صحابیت و صحیح است که باقی آنکه کثیر الحدیث است و نیز در این حدیث است که با کف من است
 صلی الله علیه و سلم تزویج و با او هو حلال که آنحضرت تزویج کرد او را و حال آنکه عمره بر او و با کف من است و با کف من است
 تزویج حلالا گفت محی النبی اکثر ایشانند که آنحضرت تزویج کرد و میثور او را که حلالا تزویج کرد و میثور او را که حلالا
 در جا که آنحضرت محرم بود و هم نبی بها و هو حلالا پس بنا کرد یعنی دخول کرد و حال آنکه وی حلالا تزویج کرد و میثور او را که حلالا
 و بنای وی در سفر نبود و بفتح سین کسر و با نام وضع است بر او که برده میل از که و از عجا سب تفاقات آنکه فوت میبویست و با کف من است
 اقلوا و الا ان را بنیامر قدوی عمار نیست که بعضی امر ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی
 نطق است با آنکه تزویج میبویست در حالت احرام بود و حدیث ابن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی
 زیرا که ابن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی حدیث بن عباسی
 مراد است که نکاح و نکاح از نشان محرم و بنا بحال و نیست که مشهور است بنا کرد و نیز آنکه مراد تزویج است و آنکه در حدیث ابن عباسی حدیث بن عباسی
 امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزویج و هو محرم تکلف است و بنی است که مراد از این است که قبل از احرام بود

Marfat.com

فما لم یمن باو لوله سوطه پس سوال کرد ایشان را که بر چند بست و می تانینان او را بعضی گفتند که مراد سوطه اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطه
 زخم نیز گویند و عاقلو ایس آیا آوردند یا ران از دادن سوطه بست می بخت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید و قتل او پس فرمودند بوقت
 اناس پس گرفت سوطه را و در روایتی سوطه و ریح را محمل علیه پس جمله آورد و بخت بر چهار و شش بقدره پس کج کرد و میگفت و بگشت او را
 ثم اکل فاکلوا ایس خورد بوقتاده پس خوردند یا ران می نیز فرموده پس شیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند
 و ابوقتاده پاره گوشت را نگاه داشته بود فلما اورا رسول الله صلی الله علیه و سلم سالوه پس بنگامیکه دریافت آنحضرت ما و بملازمت شرف
 رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت ما را حکم آن که در او خوردن آن یابد - قال بل حکم منتهی گفت آنحضرت ایست بنگام
 انان چیزی و قالوا متنازله گفتند یا ایس اوست و در روایتی بازوی او فاخته حالیتهی پس گرفت آنرا و فرمود صلی الله علیه و سلم فاکلوا
 پس خورد پای آنرا متفق علیه و فی روایه لما و در روایتی مرغی را در سوطه و در روایتی آنکه که فلما اورا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 چون خوردند آنحضرت فرمود پس حکم طهره ان محمل علیها و لیا از شایع کی بود که امر کرد ابوقتاده را که حمله کند و بوقتاده که در آن
 کرده باشد بجات می یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از جوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نگردد مقال فاکلوا ما بی من فاکلوا
 پس خوب کردید که خوردید و خوردید آنچه یانی مانده است از گوشت می این حدیث دلالت بر ابحاث میکند و ادعی که فرموده که در روایت
 ما عانت بران نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و حدیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و دلالت میکند بر حرمت
 خواهد بود و قد حقی فی موصوفه و حسن عمر بن النبی صلی الله علیه و سلم لحم لا یخرج علی من یمن فی الحرم الا حلاله و فی الحرم
 بر یکد بگشت آنرا در زمین حرم اگر چه در مطلق حلال باشد - القارة تخفیف را موش و الغراب و زاع و الحیة و البکر و الفی و الحیة و الحیة
 جانوری معروف است که آنرا غلیو از میگویند و در مخرج ذات گفته و العقرب و کرم و الکلب العقور و و گشت احوال کشته و کشته
 عاشقه - رضی الله عنهما النبی صلی الله علیه و سلم قال خمس من یتینن فی الحرم پنج چیز از حیوانات فاستوا و کشته و کشته
 و حرم و میگشت آنرا محرم الحیة و مار و الغراب البقع و بوحده و قان زاع بیشه که سیاه و سفید میباشد و کشته و کشته
 طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقع پسکی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سب زنا و حدیث
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که گویا من می بینم سبوی کلب البقع که در حان می اندازد و در حدیث سابق مذکور شد شقی علیه بر آنکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس نوزیات مذکور شد که
 و سگ گزیده و الحیة یا تصنیف حده است که در حدیث سابق مذکور شد شقی علیه بر آنکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس نوزیات مذکور شد که
 و حدیث سابق عقرب مذکور شد حیه و در حدیث لاحق بر عکس غراب گاهی مطلق مذکور شد و گاهی موصوفه با بقع و گفته اند که قتل و حرام
 که قاتل وی محرم باشد یا محمل منحصر درین پنج جنیت بلکه هر موزات را حکم همین است و سباع همه تندی و گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق
 کرده اند علما بر جواز قتل محرم مریشیان را و هر بوزی را جاز است قتل وی در حل و حرم و اذ قتل جاننی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا
 است نرو شامی و تروا اگر در حرم کرده باشد یا ناه محرم بوده تنگ ساخته شود بروی خالی است اگر نرو شامی در حرم قتل کرد و در حرم
 و حرمه شود - **الفصل الثانی فی بیان برضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لحم البکر و الفی و الحیة و الحیة**

Marfat.com

در اویند میان سلطان و لیسکه سیلوید صلحا بود و تجویز میکنند سب و اجاره رانزیرا که برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست
و باقیست بر ملک ایشان حرام کفره التدرالی بود و قیمته تکریر از برای فقیر و تاکید است - لایوضه شوکه بریده نشود و خلد او چه جای اشجار
و در هر ایگفته که هر که حشیش حرم یاد زنت آنرا برید که فلان نیست و غور است است بر فاست قیمت آن اگر آنچه خشک شده ازان دورا که خشک شده
ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چنانچه نشود حشیش حرم بریده نشود مگر از خروا امام ابو یوسف گفته یکی نیست بجز ایندن از جهت وجود ضرورت و
تعدرت و اب ازان دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اجدید است و نیز برداشتن آن از محل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از غیر مستثنی است
چنانچه در حدیث بیاید و جائز است قطع او و رعای او و کما است نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و دیگر کما است
جائز است رعای بهائیم در کلا و حرم و ذریب امام احمد بن حنبل است و شیخ امام اجل عارون و اوسع با سع عبد الوهاب شعبی از عارضه
عی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از صحاب کرمی بود که وی را احمد شافعی گفت زوزی کلی از حرم آورده دست مای میاید
تقدیر الی سوش و اما از برای کرمیم بجز بوی کردن المی در بینی ما و در چنانچه مورچه و دود و باغ سید و از زمانه بود و چشمها که در
زیاده است تا رسید بجایی که رسید ما شاء الله و بقدره - و لا ینفیر صیده - و در مانیده و در بخانیده نشود و شکار و در خون حرم مستعمل است
اولی حرام باشد و اگر تغییر کرده هم در نفاش پیش از سکون تلف شد ضامن گردود - و لا یقتطع نقطه الا من اراد ان یرید ان یرید
را که کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا معنی در نقطه حرم نیست مگر تعریف تا آنکه باید که است آنرا چه کسی میکند آنرا که است
نمکن چنانکه حکم نقطه بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب این بود و در اینجا شریف است
تعریف نیست و این ظاهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان نقطه حرم و غیره و در آنکه تعریف مانع است
اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در نقطه چنانکه در باب نقطه بیاید انشاء الله و میگوید که در آنکه قول وی الا
آنست که تعریف کند تا یکسال در است چنانکه نیم جامی کند و مخصوص با یام موم نیست و این است ظاهر عبارت
بر این فصل حرم که در کتب خاصه است و اگر حکم نقطه وی حکم نقطه سایر بقاع باشد زیرا که آنرا فایده ندارد و در کتب
حلف تروی و خلاصه حلف تروی خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا که حکم آنرا در کتب
و آن خطاست که ذاقال التورشتی - فقال العباس - پس گفت عباس - میار سوا
خلا و از غیر کبیره و سکون ذال معجزه نام گیاهی مشهور است خوشبوی - فانه
تقیوننا قیون جمع قیون بفتح قاف و سکون ثمانیه و بنا کرده - اب نهامیه گفته است که در کتب بعضی است
و از برای خانهای مردم نیز کاری آید که بدان سفت خانه می سازند و در روایت صحیحین آمده فانا نخلفه فی قیوننا و یوتنا زیرا که
را و قبرها و خانه حامی ما و خرا عرب در میان گور حائز می انداختند فقال - چون التماس کرد عباس استثنای او خرا ازان حضرت
پس استثناء کرد و فرمود - الا الا و اخر - مگر از غیر که رواست قطع کردن و در ذریب بعضی است که انکام مفوض بود بوی
و بر هر که خواب جهال و حرام گویند و بعضی گویند با جهل و گفت و اول اصح و انهم است و انهم است و انهم است و انهم است

Marfat.com

در روز سلب نیکو پس بر سر کوه چوستان بماند و در وقت بلای آفتاب و ماه و کوه و غیره میسر آمد و صاحبان آن روز پس سخن کردند و سحر را در شان او که
 باره های او را به دنبال آن رسول الله پس گفت سحر که سحر خدا صلی الله علیه و سلم حرم نه الحرام حرام گویند و این حرم را یعنی حرم دین را -
 و قال من اخذ احدی فی سلبه و کتب بر کس که بگیرد یکی را که سحر میکند درین حرم پس باید که بگریزد و در وقت و سلاح او را بگذارد و علیکم طمأنینة
 رسول الله پس باز میگردد و نام بر شاه و نیریم خوشی ما که خوانده است در آن خوشی سحر خدا صلی الله علیه و سلم و عطا نیک کرده است برین طمأنینة
 سحر یا قسم خوش و در کسب یعنی من که نمیدم آنرا بجهت آنکه این عطا است از حضرت صلی الله علیه و سلم برین و کس است که من بفرماید خوش
 حاصل کرده ام و لیکن آن سحر تم و وقت یکم شده و لیکن اگر می خواهید شما و بسیار جدا و بیدیدیم شما بهای آنرا از پیش خود و رواه ابو یوسف
 حسن صحیح موطا رسول الله و روایت است از صالح که موی بود و سعد بن ابی وقاص این سحر را در حدیث خود روایت کرده است
 یافت چندی غلام ما از غلامان اهل دیند که می بریدند بعضی از درختان دیند ما با آنها رفتیم تا شام پس گفتند ما را از آن درختان
 مویسیم و گفت سعد بن ابی وقاص که وقتیکه طلب کرد و در درختان آن درختان را درختان ایشان را در حدیث خود روایت کرده است
 علیه و سلم در آن قطع من سحر المذنبین یعنی سحر و از آنکه بریده شود از درختان در حدیث خود روایت کرده است
 سحر که یکبار بر دوازده درختان بریده چو بر پس مری راست که گفته است آن بریده را متاع خود نموده است و در حدیث خود روایت کرده است
 روایت است از زبیر بن العوام که شش برید او که در شش بریده است و در حدیث خود روایت کرده است
 علیه و سلم آن صبیوح و غصابه گفت آنحضرت که کار و درختان در حدیث خود روایت کرده است
 کسری های و کون بستی حرام است محرم بقدر حرام کرده شده است برای خدا که در حدیث خود روایت کرده است
 ذکر آنست من ناحیه اطراف حج ذکر کرده اند علمای حدیث که می از جانب طاعت است و در حدیث خود روایت کرده است
 بل انما بصره ثروت که در روایت محی الله است و بر بر تقدیر با حق است و در حدیث خود روایت کرده است
 بقدر حاجیه تذکر با اعتبار موضع و مکان و گفته اند که حرمت حج بر سبیل ای بود که آنحضرت در حدیث خود روایت کرده است
 حرم بود و وقتی بود بعد از آن منسوخ شد شافعیه برین اندر شافعیه مثل این در حدیث خود روایت کرده است
 تعظیم و احترام است نه بجا تحمیر جزایت و چون جزا و محسن پس آن محرم می اندر حدیث خود روایت کرده است
 بالمذنبه فلیست بها گفت آنحضرت که یکبار بنجوا بد که بر بر بدید پس گفت که در حدیث خود روایت کرده است
 اقامت کند روی بلکه بر دوری و فانی است پس نیست بها پس بدید که در حدیث خود روایت کرده است
 یعنی مقبول الشفاعه گردانیده میشود و دعای ابرار المومنین عسر است که میگردانند و شفاعت شایسته است که در حدیث خود روایت کرده است
 شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا می کنیم با امید اجابت آن الشاهد ان الله قد انزل علینا من السماء من السماء
 امید و آن دعوت دیند واجب میگردد شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تا آنکه گناهان رفع و رتب و در حدیث خود روایت کرده است
 از آنکه بروت درین بلد که سوره البقره بر ایمان است چه شفاعت بزرگ من را باشد چنانکه در حدیث خود روایت کرده است

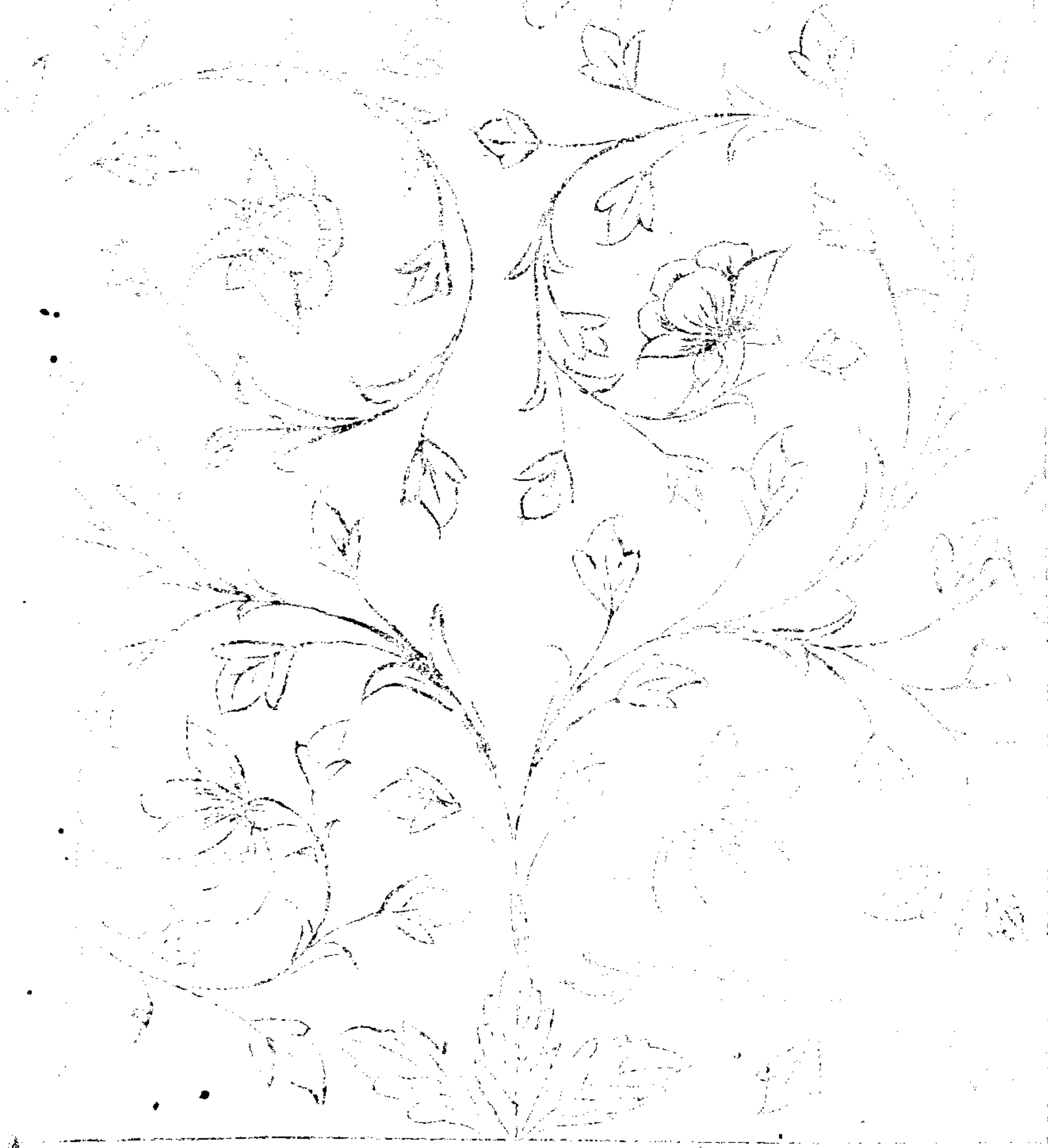
تو ایسا کہیں سے آئے ہو

وہ تو ہے ان لوگوں میں سے جو کہ ان کے شمار و احاطہ میں لیا نہیں جاتا۔ وہ تو وہ ہیں جو کہ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 یہاں تو ایسا کہیں سے آئے ہو۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔

تو ایسا کہیں سے آئے ہو

خاتمہ

یہ تو ہے ان لوگوں میں سے جو کہ ان کے شمار و احاطہ میں لیا نہیں جاتا۔ وہ تو وہ ہیں جو کہ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 یہاں تو ایسا کہیں سے آئے ہو۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔
 ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔ ان کے ہونے سے دنیا میں کچھ نہیں ہوتا۔



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ